

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه کتاب

---

نام کتاب: یادنامه احمد قابل

(۱۳۳۶-۱۳۹۱)

ناشر: شریعت عقلائی

تاریخ انتشار: اسفند ۱۳۹۱

محل انتشار: فضای مجازی

تعداد صفحات: ۴۹۸

[www.ghabel.net](http://www.ghabel.net)

## فهرست

۷	..... مقدمه
۱۳	..... سرگذشت
۱۹	..... احمد قابل به روایت خانواده
۲۱	..... کماکان به لطف خدا امیدواریم
۲۵	..... دلم گرفت
۲۸	..... احمد قابل و جرم آزاد اندیشی
۳۱	..... او مجرم نیست و این حکم‌ها را قبول ندارد
۳۳	..... در جمهوری اسلامی، افراد اندیشمند را به بند کشیده‌اند
۳۷	..... کسی که حرف حق بزند جایش زندان است
۴۱	..... بازکردن پابند احمد قابل در بیمارستان
۴۳	..... اطلاعیه خانواده قابل در خصوص وضعیت احمد قابل
۴۵	..... گزارش آخرین وضعیت جسمی احمد قابل
۴۹	..... پیام تشکر خانواده احمد قابل و گزارش آخرین وضعیت ایشان
۵۰	..... اطلاعیه خانواده قابل در خصوص وضعیت احمد قابل
۵۱	..... پیام خانواده قابل به مناسبت درگذشت احمد قابل
۵۳	..... احمد قابل شکایت نکرد و رفت
۵۹	..... اطلاعیه برگزاری مراسم ترحیم استاد احمد قابل در تهران و قم
۶۰	..... احمد قابل به روایت برادر
۷۱	..... زندگی و مبارزات سیاسی احمد قابل
۸۳	..... پیام قدردانی خانواده مرحوم استاد احمد قابل
۸۷	..... بیانیه‌ها و پیام‌های تسلیت
۸۹	..... بیت مرحوم آیت‌الله منتظری، احمد منتظری
۹۱	..... آیت‌الله یوسف صانعی
۹۲	..... آیت‌الله اسدالله بیات‌زنجانی
۹۳	..... سیدمحمد خاتمی
۹۴	..... عبدالله نوری
۹۶	..... اعظم طالقانی
۹۷	..... فضل‌الله صلواتی
۹۸	..... محسن کدیور
۱۰۱	..... همسر و فرزندان مهدی کروبی

- ۱۰۲..... جمعی از زندانیان سیاسی
- ۱۰۳..... زندانیان سیاسی محبوس در بند زنان زندان
- ۱۰۴..... جمعی از روشنفکران و نواندیشان دینی
- ۱۰۵..... سیصد فعال مدنی
- ۱۰۹..... پیام تسلیت ۹۰ تن از فعالان سیاسی، مدنی و روزنامه‌نگار
- ۱۱۱..... جمعی از فعالان سیاسی و اجتماعی زنجان
- ۱۱۳..... مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم
- ۱۱۴..... شورای هماهنگی راه سبز امید
- ۱۱۶..... جبهه مشارکت ایران اسلامی
- ۱۱۷..... سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی
- ۱۱۸..... سازمان ادوار تحکیم وحدت
- ۱۲۰..... اعضا و علاقه‌مندان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور
- ۱۲۱..... کنشگران ملی مذهبی خارج از کشور
- ۱۲۳..... شورای هماهنگی اصلاح‌طلبان کرد
- ۱۲۵..... جمعی از خانواده‌های زندانیان سیاسی
- جمعی از مقلدان مرحوم آیت‌الله‌العظمی منتظری، خانواده‌های شهداء و روحانیون نجف‌آباد اصفهان
- ۱۲۷.....
- ۱۲۹..... جامعه روشنفکران دینی افغانستان
- ۱۳۱..... گروه دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال
- ۱۳۲..... جامعه مدرسین و طلاب قم و نجف
- ۱۳۵..... انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه خلیج فارس (بوشهر)
- ۱۳۷..... احمد قابل در مطبوعات**
- ۱۳۹..... جنگ هنوز تمام نشده است/ عمادالدین باقی
- ۱۴۱..... چه غریبانه رفت، مجتهد آزاده/ مصطفی ایزدی
- ۱۴۳..... احمد قابل، محقق بی‌طرف/ احمد شیرزاد
- ۱۴۵..... خواب ۲۵ساله‌ای که تعبیر شد/ عمادالدین باقی
- ۱۵۰..... داغدار با کوله‌باری از خستگی/ مریم باقی
- ۱۵۴..... شهامت فقاقت/ محمد بسته‌نگار
- ۱۶۱..... از قابل تا مقبول/ احمد پورنجاتی
- ۱۶۳..... مردی از مسلک طالقانی/ هاشم صباغیان
- ۱۶۵..... احمد قابل؛ راه چهارم/ محمد قوچانی
- ۱۷۲..... متولد ماه مهر/ اصغر زارع کهنمویی
- ۱۷۵..... واقعیتی زیباتر از رؤیا/ آذر منصوری

- بازگشت به خویشتن / محسن آرمین ..... ۱۷۶
- نسل روشنگران / سیدمحمدعلی ایازی ..... ۱۹۷
- کدام عقل؟ / عمادالدین باقی ..... ۲۱۹
- سنت‌گرایی در روش، نوگرایی در فتوا / مصطفی درایتی ..... ۲۲۹
- یک راه مشترک روحانیان نواندیش، روشنفکران دینی / علیرضا علوی تبار ..... ۲۳۳
- اجتهاد عقل محور و اجتهاد نص محور / محمدتقی فاضل میبدی ..... ۲۳۹
- خردگرایی شکننده / مقصود فراستخواه ..... ۲۴۵
- اندیشه‌گر تحول‌خواه / محمدصادق کاملان ..... ۲۵۶
- اهل اشکال بود / احمد منتظری ..... ۲۵۹
- پویندهٔ مکتب شریعت عقلانی / محمدحسن موحدی ساوجی ..... ۲۶۱
- احمد قابل در سایت‌ها و رسانه‌های مجازی ..... ۲۶۷۵**
- به یاد احمد قابل / احسان ارجمند حقیقی ..... ۲۶۷
- برای احمد قابل که جز زیبایی نمی‌بیند / سیدعلی صابری ..... ۲۷۱
- احمد قابل؛ عالمی راستین / حسن یوسفی اشکوری ..... ۲۷۳
- وصیت‌نامه احمد قابل پیش از بازگشت به زندان / محمد رهبر ..... ۲۷۹
- خانهٔ دوم احمد قابل / محمد رهبر ..... ۲۸۵
- موحد ایران دوستی که قابل است / کاوه مشرقی ..... ۲۸۹
- احمد قابل و شجاعتِ عقلانی، ایمانی، انسانی / داریوش محمدپور ..... ۲۹۵
- مشرّب بصیرت و شراب شجاعت / محمدجواد اکبرین ..... ۲۹۹
- وعظت آن گاه کند سود که قابل باشی / سارا زرتشت ..... ۳۰۲
- احمد قابل و دلیری دانستن و گفتن / مهدی خلجی ..... ۳۰۵
- قابل؛ خداترس حقیقی / مرتضی کاظمیان ..... ۳۱۰
- روح آزاداندیش در کالبد یک مبارز / حمید مافی ..... ۳۱۳
- دلیری سزایش ستودن بود / حسن یوسفی اشکوری ..... ۳۱۹
- راه قابل و رهبر ناقابل / محمدجواد اکبرین ..... ۳۲۵
- برای احمد قابل، فقیه دلیر / عبدالکریم سروش ..... ۳۲۸
- قابل آمیزه‌ای بود از علم و عمل / صدیقه وسمقی ..... ۳۳۰
- برای احمد قابل؛ روشنفکری در بستر سنت / سیدهادی طباطبایی ..... ۳۳۲
- احمد قابل، آموزگار شجاعت و صراحت و بت‌شکنی / علی کلایی ..... ۳۳۶
- دریغ که احمد قابل رفت / حسن یوسفی اشکوری ..... ۳۴۳
- احمد قابل؛ مجتهد بی پروا / بی‌بی‌سی فارسی ..... ۳۴۵
- مدرسهٔ احمد قابل / محمدجواد اکبرین ..... ۳۴۹
- در سوگ احمد قابل / سروش دباغ ..... ۳۵۳

- ۳۵۶ ..... مرو ای دوست... مرو/ محمدعلی شیرزادی
- ۳۶۱ ..... عنوان شجاعت پرشگری/ پروین بختیارنژاد
- ۳۶۴ ..... احمد قایل؛ فقیهی پرشگر و مجتهدی کُنشگر/ حسن فرشتیان
- ۳۷۱ ..... قایل و مسئولیت اخلاقی سبزه‌ها/ مرتضی کاظمیان
- ۳۷۵ ..... احمد قایل، ظریف جلالی و گروه والعصر/ همنشین بهار
- ۳۸۹ ..... در رثای احمد، که در قالب قابلیت قرارداداشت/ محمدتقی فاضل‌میدی
- ۳۹۳ ..... احمد قایل و شریعتِ عقلانی/ شیرین هانتر، یاسر میردامادی
- ۳۹۷ ..... فقه زندگی و فقیهان افسرده/ محمدجواد اکبرین
- ۴۰۱ ..... در رثای احمد قایل/ زهرا ربانی‌املشی
- ۴۰۳ ..... اندیشه‌های اجتماعی و دینی احمد قایل/ محمد بسته‌نگار
- ۴۱۲ ..... احمد قایل نادرالوجود بود/ مصطفی ملکیان
- ۴۱۵ ..... احمد قایل، موج دوم نه جریان چهارم!/ مهدی تهرانی
- ۴۲۱ ..... قایل هنوز هم فریاد می‌زند/ مصطفی ایزدی
- ۴۲۴ ..... ترازوی خرد در اندیشه اجتهادی احمد قایل/ حسن فرشتیان
- ۴۳۱ ..... این دو احمد/ سارا زرتشت
- ۴۳۴ ..... چند نکتهٔ مختصر در مورد احمد قایل/ حامد علوی
- ۴۳۷ ..... سخنرانی و مصاحبه و گفتگو**
- ۴۳۹ ..... مجاهدت‌های علمی احمد قایل/ محسن کدیور
- ۴۵۹ ..... احمد قایل در گفتار و عمل شجاع و صادق بود/ رضا علیجانی
- ۴۶۵ ..... قایل، شهروندِ مدرن مؤمن مسلمان بود/ حسن یوسفی‌اشکوری
- ۴۷۱ ..... احمد قایل اندیشمندی رنج‌کشیده بود/ اعظم طالقانی
- ۴۷۳ ..... احمد قایل در وبلاگ‌ها و شبکه‌های اجتماعی**
- ۴۷۵ ..... برای احمد قایل، که بماند/ بهمن دارالشفایی
- ۴۷۷ ..... احمد قایل؛ مرگ مغزی یا مرگ یک اندیشه؟/ جریده شفق
- ۴۷۹ ..... برای احمد قایل/ احمد پورنجاتی
- ۴۸۰ ..... خلاصی چهل روزه: یادی از احمد قایل/ بشیر
- ۴۸۹ ..... نظریات احمد قایل، مجتهد بی‌پروا/ عادل شجاعی
- ۴۹۲ ..... مرگ احمد قایل و مسئله زندانی‌های بیمار/ بهمن دارالشفایی
- ۴۹۵ ..... احمد قایل رفت اما اندیشه‌اش باقی است/ میثم مشایخ
- ۴۹۷ ..... خاک ناقابلی که قایل شد/ محمد نوری‌زاد
- ۴۹۸ ..... مجموعه آثار احمد قایل**

## مقدمه

مجموعه‌ای که در دست دارید اظهارنظر حدود پانصد نفر از معاصران زنده‌یاد احمد قابل درباره‌ی وی است. این اظهارنظرها به‌طور طبیعی از اسفند ۱۳۸۸ تا آذر ۱۳۹۱ به رشته‌ی تحریر درآمده است، یعنی در دو دوره‌ی اخیر زندان، دوران کسالت منجر به موت و بالاخره در ترحیم، هفتم و چهلم آن مجتهد مجاهد نوشته شده‌اند. کتاب، با سرگذشت آن مرحوم آغاز می‌شود. بخش اول روایت خانواده از عزیز به خدا پیوسته‌شان است. هفده مصاحبه، یادداشت و بیانیه از مادر، همسر، برادر و خواهر احمد قابل در این بخش آمده است.

بخش دوم به پیام‌ها و بیانیه‌های تسلیت اشخاص و جمعیت‌ها و گروه‌ها و احزاب اختصاص دارد. بیست و هشت پیام تسلیت فردی و جمعی در این بخش گردآوری شده است.

بخش سوم احمد قابل به روایت مطبوعات کاغذی داخل کشور است. بیست و یک یادداشت در مجلات و روزنامه‌ها در بزرگداشت و تجلیل این متفکر نواندیش منتشر شده است. سی و هشت یادداشت در تجلیل از مجاهدت‌های ارزنده‌ی قابل در رسانه‌های فارسی‌زبان مجازی چهارمین بخش کتاب را تشکیل می‌دهد. یک سخنرانی و سه مصاحبه در بخش پنجم آمده و بالاخره هشت یادداشت در بخش ششم با عنوان وبلاگ‌ها و شبکه‌های اجتماعی گردآوری شده است.

گردآوری مطالب یادنامه توسط جناب آقای طاها پارسا انجام گرفته است. کلیه‌ی مطالبی که در فضای کاغذی و مجازی طی دو سال و ده ماه درباره‌ی احمد قابل منتشر شده‌اند در این مجموعه گردآوری شده است. مطالبی که در نقد آراء احمد

قابل بین سال‌های ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۷ نوشته و منتشر شده‌اند، توسط همین محقق جداگانه گردآوری شده و به‌عنوان پیوست در انتهای مطالب مرتبط در ضمن مجموعه آثار قابل درج و منتشر خواهند شد، تا خواننده، رأی و نقد را در کنار هم مطالعه کند. از خدمات آقای طاها پارسا تشکر می‌کنم. این یادنامه نیز توسط ویراستار مجموعه آثار احمد قابل ویرایش شده است. از خدمات ویرایشی و صفحه‌بندی انتشارات شریعت عقلانی صمیمانه تشکر می‌کنم؛ البته واضح است مسئول هر مطلب نویسنده آن است. ویراستار به خود اجازه محتوایی نداده است، اگرچه برخی خطاها از چشم او پنهان نبوده است. ضمناً یادداشت‌ها در هر بخش به ترتیب تاریخ انتشار درج شده‌اند.

قرار بود یادنامه به مناسبت چهلمین روز درگذشت زنده‌یاد احمد قابل منتشر شود، اما وسواس برای گردآوردن کلیه مطالب نوشته شده درباره وی و ویرایش آن به درازا کشید.

مطالعه اظهارنظرهای این مجموعه نشان می‌دهد که اگرچه احمد قابل به بند کشیده شد، از امکان انتشار اکثر آثارش محروم بود، بسیاری اوقات از سخنرانی‌هایش جلوگیری شد، اما مهم‌ترین متفکران و عالمان و فعالان فارسی‌زبان ایرانی و غیرایرانی بر ارزش مجاهدت‌های علمی و عملی او شهادت داده‌اند. یک‌صد نوشته‌ی کوتاه و بلند این یادنامه شهادت بر عزت و سماحت یکی از خادمان فرهنگ اسلامی ایران معاصر است. این یادنامه قدرشناسی نمایندگان ملت ایران از کسی است که عمر و راحت خود را فدای روشنگری و مبارزه با ظلم و استبداد کرد. عالمی جلیل‌القدر را با دستبند و پابند به بیمارستان بردند. روح قابل از این همه فشار و خفقان و ستم رها شد. اکنون زندان‌بانان و پاسداران استبداد و حاکمان خودسر خود قضاوت کنند، این داوری افکار عمومی درباره یکی از زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی ایران است.



احمد قابل نمونه‌ای از نسل جدید مجتهدان حوزه‌های علمیه است که حق عقل را به غفلت نهاده‌اند و به لحاظ علمی و عملی روایت دیگری از شریعت محمدی ارائه می‌کنند. قابل، زمانی از دار فانی به سرای باقی رخت برکشید که جامعه به دانش و بینش و تقوی و جهاد او احتیاج مبرم داشت. اهمیت آراء احمد قابل زمانی عیان‌تر می‌شود که مجموعه آثار او که به بیش از ده جلد می‌رسد همگی منتشر شود و مورد تحلیل و بررسی و نقد قرار گیرد. خوشبختانه از این مجموعه آثار تاکنون هفت جلد در فضای مجازی منتشر شده است. بنای آن است که تا نخستین سالگرد آن فاضل مبارز کلیه آثار ویراسته شده توسط خود وی در قالب کتاب تدوین و در فضای مجازی در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

امیدوارم خداوند به همه ما توفیق ادامه راه قابل که همان راه استاد آیت‌الله منتظری است عنایت بفرماید، انشاءالله.

محسن کدیور

اسفند ۱۳۹۱



**سرگذشت**



## سرگذشت

احمد قابل در مهر ۱۳۳۶ در تربت جام در خانواده‌ای روحانی متولد شد. پدرش شیرمحمد از سال ۱۳۶۴ تا زمان فوت (۱۳۷۲) امام جمعه فریمان بود. احمد فرزند پنجم خانواده بود. تحصیلات ابتدایی نظام قدیم را در سال ۱۳۵۰ در مشهد به پایان برد و از سال ۱۳۵۱ تحصیل علوم اسلامی را در حوزه مشهد در مدرسه آیت الله میلانی آغاز کرد. از جمله اساتید وی در مرحله مقدمات می توان از حجج اسلام رضوانی، اسلامی، ذاکری، واعظی، حجت و نعیم آبادی نام برد.

احمد قابل در سال ۱۳۵۴ برای ادامه تحصیل روانه حوزه علمیه قم شد. اساتید وی در مرحله سطح عالی عبارتند از آیات ستوده، محقق داماد، دوزدوزانی، فاضل هرندی، پایانی و موسوی تهرانی.

قابل در جریان نهضت اسلامی از فعالان منطقه خراسان بود. وی در سال ۱۳۶۰ با خانم مرضیه پاسدار ازدواج کرد. او صاحب یک دختر به نام سارا است. احمد قابل در بدو پیروزی انقلاب در ابتدای تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مشهد به عضویت سپاه در آمد، اما پس از یک سال به دلیل اختلاف نظر با گردانندگان سپاه استعفا کرد. در سال های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ بازپرس دادگاه ویژه روحانیت در قم بود، اما کار قضائی را پس از دو سال تجربه برای همیشه به کناری نهاد. در سال ۱۳۶۳ مسئول عقیدتی سیاسی پایگاه نوژه در همدان بود. اما پس از حدود یک سال آن را نیز به کناری نهاد و به حوزه بازگشت. قابل از سال ۱۳۶۴ تحصیل در مرحله خارج را آغاز کرد. وی خارج اصول و خارج فقه را از محضر آیات عظام مرحوم شیخ جواد تبریزی، مرحوم محمد فاضل لنکرانی، شیخ حسین وحید خراسانی، سید موسی شبیری زنجانی و شیخ یوسف صانعی استفاده

کرده است. مهم‌ترین استاد وی در فقه آیت‌الله‌العظمی حسینعلی منتظری نجف‌آبادی بود که قابل همواره از وی به‌عنوان «استاد علامه» یاد می‌کرد. قابل در معقول شاگرد حضرات آیات شیخ‌یحیی انصاری شیرازی و شیخ‌حسن تهرانی بوده است.

وی مدت کوتاهی مدیر مدرسه علمیه فریمان بود و چند صباحی نیز مقدمات و شرح لمعه تدریس کرد. احمد قابل در طول جنگ‌تحمیلی بارها به جبهه رفت و مجروح شد. ترکش کنار نخاع او بیش از ربع‌قرن هم‌نشینش بود. به گفته برادرش هادی: «هروقت لشگر ۵ نصر سپاه خراسان عملیات داشت، از جبهه زنگ می‌زدند و احمد بدون توجه به مشکلات زندگی، ساکش به دستش بود و به سرعت خود را به مناطق عملیاتی می‌رساند.» دیگر برادرش «ابوالقاسم» در عملیات کربلای پنجم به شهادت رسید و «محمود» یکی دیگر از برادرانش نیز در جریان جنگ به‌شدت مجروح شد و در زمره جانبازان جنگ‌تحمیلی است. احمد قابل داوطلبانه لباس روحانیت را به کناری نهاد. وی در این باره در سال ۱۳۸۵ نوشته است:

«من در تابستان سال ۱۳۷۰ به اختیار خود، لباس روحانیت را کنار گذاشتم. علت آن چند چیز بود:

الف) آن لباس، بسیار دست‌وپاگیر و زحمت‌آفرین است. در گرمای تابستان، شلوغی جمعیت، هنگام پیش‌آمدهایی که شتاب در آن لازم است، سفر، رانندگی و... حقیقتاً مزاحم رفتار طبیعی آدمی می‌شود.

ب) آن لباس، موجب انگشت‌نما شدن در مجامع عمومی است که آثار زیان‌باری را برای فرد ملیس و جامعه‌ی او در پی داشته و دارد. غرور کاذب اکثر افراد ملیس به لباس روحانیت، منجر به عدم مراعات اخلاق انسانی اسلامی در بسیاری از مراودات اجتماعی آنان شده است و تنها عامل تسهیل‌کننده این رفتار ناپسند، تفاوت لباس روحانیان از سایر مردم بوده است.

پ) پیامبر خدا و ائمه هدی به عدم تمایز لباسی از سایر مؤمنان مشهور بودند، تا جایی که افراد غریبه، در اولین حضور خود در جمع مسلمانان، نمی توانستند پیامبر(ص) و یا ائمه(ع) را از دیگران تشخیص دهند و این نکته در اندیشه شریعت محمدی(ص) به عنوان «فضیلت» شناخته شده است. اگر «عدم تمایز لباسی» را فضیلت بشماریم، نتیجه آن «نامطلوب بودن تمایز لباسی» است و این نکته ای است که نباید از آن غفلت کرد.

ت) امام صادق(ع) در روایتی معتبره تصریح می کند که «بهترین لباس، در هر زمان، لباس عموم مردم آن زمان است» که حکم «استحباب شرعی» را برای لباس غیرروحانیان ثابت می کند. اگر «پوشیدن لباس عموم مردم» برای هر مسلمانی «مستحب» باشد، پوشیدن آن و انتخاب لباس های متمایز (که موجب انگشت نما شدن در میان جمع می شود مطمئناً «مکروه» خواهد بود».

زبان سرخ قابل او را به زندان کشانید. خود وی در این باره نوشته است:

«اولین باری که در جمهوری اسلامی سروکارم به دادگاه افتاد و صاحب پرونده شدم، در تابستان سال ۱۳۷۶ و پس از انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری بود که ابتدا همراه با دو نفر از دوستان و به جرم انتشار بیانیۀ تبریک آیت الله منتظری به آقای خاتمی در شهر قائن، به مدت ۴ روز بازداشت شدیم. بار دوم در آبان ماه همان سال، هم زمان با هجوم ناجوانمردانه به منزل آیت الله منتظری و آغاز حصر پنج سالۀ ایشان بود که همراه دوست کم نظیر و هم فکرم «مرحوم محمدحسن ظریف جلالی» شبانه در مشهد بازداشت شدیم. که پس از تحمل ۳۶ روز بازداشت، در بهار سال ۱۳۷۷ به صورت غیرقانونی محاکمه و به یک سال حبس تعلیقی به مدت ۵ سال محکوم شدیم.»

احمد قابل در سال ۱۳۷۷ به حج مشرف شد. وی در شهریور ۱۳۷۷ از استاد و مرشد خود آیت الله منتظری درجه اجتهاد گرفت:

«جناب مستطاب عالم متعهد حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ احمد قابل دامت افاضاته در اثر حسن قریحه و جودت ذهن و کوشش در تحصیل علوم دینی از قبیل اصول و فقه و تفسیر و کلام به مرتبه اجتهاد و استنباط رسیده‌اند و در مسائل اسلامی اهل نظر می‌باشند. فله العمل بما استنبط و یحرم التقليد فیها و سزاوار است برادران و خواهران وجود ایشان را مغتنم شمرده از معلومات و بیان واضح و روشن ایشان بهره‌مند گردند، کثرالله تعالی امثالهم.»

احمد قابل برای سومین بار به جرم حق‌گویی در تاریخ ۱۰ دی ۱۳۸۰ بازداشت شد و ۱۲۵ روز را در سلول انفرادی زندان اوین تجربه کرد، بی‌آنکه در دادگاهی محاکمه یا محکوم شده باشد.

در مرداد ۱۳۸۱ آیت‌الله منتظری سه نفر از شاگردان خود از جمله احمد قابل را برای پاسخ‌گویی به سؤالات شرعی معرفی کرد. نخستین کتاب قابل در سال ۱۳۸۱ با عنوان «نقد فرهنگ خشونت» در ۳۷۶ صفحه توسط انتشارات سرائی در تهران منتشر شد. این کتاب مجموعه یادداشت‌های سیاسی وی در مطبوعات بود.

دومین کتاب قابل با عنوان «اسلام و تأمین اجتماعی (مبانی و راهکارهای حمایتی و بیمه‌ای در قرآن، روایات، اخلاق و فقه اسلامی)» در ۴۸۶ صفحه توسط مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی در سال ۱۳۸۳ منتشر شد. این کتاب تحقیقی جامع در حوزه تأمین اجتماعی در اسلام است. در آذر ۸۳ به خاتمی (رئیس‌جمهور) نامه سرگشاده نوشت.

به دلیل تضییقات و فشارها شهریور ۱۳۸۳ به تاجیکستان مهاجرت کرد. در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۴ نامه تاریخی خود به رهبری را به رشته تحریر درآورد. او در این نامه به یاد رهبری آورد که قبل از انقلاب به حبیب‌الله آشوری نویسنده کتاب «توحید» اعتراض داشت، که چرا مطالب کتاب که متعلق به اوست را به نام خود منتشر کرده است. اما پس از انقلاب که آشوری با شهادت ابوالقاسم خزعلی و



محمدتقی مصباح‌یزدی به دلیل نوشتن همان کتاب به ارتداد متهم و اعدام شد آقای خامنه‌ای به روی مبارک خود نیاورد که آراء کتاب متعلق به اوست نه آشوری.

قابل پس از نگارش نامه به دلیل بیماری مردادماه ۱۳۸۴ پس از یازده‌ماه برای معالجه به‌طور موقت به کشور بازگشت، اما گذرنامه‌اش را توقیف و او را ممنوع‌الخروج کردند. قابل که در دهه آخر زندگی خود در تهران، فریمان و سپس مشهد ساکن شده بود تحت فشار و محدودیت قرار گرفت.

قابل یکی از فعالان جنبش سبز بود. او تقلب در انتخابات ریاست‌جمهوری ۸۸ را کودتای انتخاباتی دانست و به انتقاد از ولایت‌جائز پرداخت. به‌دنبال درگذشت فقیه‌عالی‌قدر آیت‌الله منتظری، احمد قابل که روانه مراسم تشییع استاد و مراد خود بود در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۸۸ برای چهارمین بار بازداشت شد و پس از تحمل ۱۷۰ روز زندان با قید وثیقه آزاد شد. در طول زندان در اردیبهشت ۸۹ او را با پابند به دادگاه بردند. دفاع او در دادگاه از اسناد روسیاهی استبداد دینی است. او پس از آزادی موقت دفاعیات شجاعانه خود را منتشر کرد.

پس از انتشار دفاعیات افشاگرانه در ۲۳ شهریور ۱۳۸۹ قابل برای پنجمین بار زندانی شد. این دوره زندان تا دی‌ماه ۸۹ به‌طول انجامید. این بار نیز قابل مشاهداتش را از اعمال خلاف قانون و خلاف شرع زندان‌بانان به رشته تحریر درآورد و پس از آزادی موقت منتشر کرد. بالاخره برای ششمین بار احمد قابل در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۹۰ برای تحمل باقیمانده حبس به زندان وکیل‌آباد مشهد فراخوانده شد. قابل در زندان بیمار می‌شود، اما زندان‌بانان در فرستادن وی به بیمارستان و معاینه توسط پزشک متخصص تعلل می‌کنند. بیماری آن‌قدر پیشرفت می‌کند که منجر به کاهش مفرط بینایی و چندین بار بیهوشی و به‌زمین خوردن وی در زندان می‌شود. زمانی به وی مرخصی استعلاجی داده می‌شود که دیگر دیر شده بود. در نخستین لحظات مرخصی در تاریخ ۱۷ شهریور ۹۰ وی در بیمارستان

رضوی مشهد تحت عمل جراحی مغز قرار گرفت. این عمل بیش از پنج ساعت به طول انجامید.

در تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۹۱ بالاخره پزشکان بیمارستان میلاد خطر کردند و ترکش دوران جنگ را از نزدیک نخاعش خارج کردند تا امکان عکس برداری مغزی فراهم شود. وی برای دومین بار در تاریخ ۱۶ تیر ۱۳۹۱ تحت عمل جراحی مغز قرار گرفت. بالاخره فعالیت‌های مغزی او در تاریخ ۲۵ مهر ۹۱ در سن ۵۵ سالگی متوقف شد.

احمد قابل از سال ۱۳۸۲ یادداشت‌های خود را در وبلاگش منتشر می‌کرد. یادداشت‌های دینی در وبلاگ «شریعت عقلانی» و یادداشت‌های سیاسی در وبلاگ «از نگاه من». از مشهورترین نوشته‌های او «استحباب پوشش موی بانوان و عدم وجوب آن» در اسفند ۱۳۸۲ است. مهم‌ترین نوشته وی در فقه استدلالی، بحث ناتمام «حکم رجم» (نقد حکم مجازات سنگسار) است که هشت قسمت آن در سال ۱۳۹۰ در وبسایت جرس منتشر شد و با زندانی شدن وی ناتمام ماند.

مهم‌ترین کتاب قابل «مبانی شریعت» است که در زمان بیماری وی توسط دوست و همدرس وی «محسن کدیور» ویرایش و در ۳۵۶ صفحه منتشر شد. این کتاب حاوی آخرین دیدگاه‌های قابل در حوزه اصول فقه است.

از قابل دست‌نوشته‌های دیگری در زمینه تفسیر قرآن، شرح روایات و ادعیه اهل بیت (ع)، برخی مسائل فقه استدلالی و تعدادی سخنرانی، مصاحبه، نامه، بیانیه جمعی در امور سیاسی به‌جا مانده است. قابل شعر هم می‌سرود.

به نوشته کدیور: «احمد قابل از تبار مجتهدان جوانی است که آبروی اسلام و تشیع و حوزه‌های علمیه است.»

**احمد قابل**  
**بهروایت خانواده**



## کماکان به لطف خدا امیدواریم، نه الطاف مسئولین

گفتگو با مرضیه پاسدار، جرس، ۴ اردیبهشت ۱۳۸۹

جرس: زندگی در پایتخت، چه آزاد و چه در بند، مزایای مختلفی دارد. از جمله مزایای مادی و معنوی مرکز نشینی، دسترسی به رسانه و ابزارهای اطلاع رسانی [است]. دوری از مرکز کشور، حتی اگر مجتهدی نواندیش باشی و درس های آیت الله منتظری را هم سالها تلمذ کرده باشی، موجب دور بودن از توجه رسانه هاست. حتی اگر چهاربار در عمر سی ساله جمهوری اسلامی بازداشت و ماهها در انفرادی به سر برده باشد، موجب نمی شود آن گونه که شایسته است، مثل تهران نشینان مورد توجه قرار گیرد. این حدیث مفصل همه زندانیان شهرستانی و دور از مرکزست.

احمد قابل از جمله افرادیست که به رغم ماهها اسارت، آن گونه که درخور چهره ای چون اوست، از وی و ایام اسارتش خبررسانی نشده است.

احمد قابل تحصیلات خود را در مشهد آغاز و سپس در قم ادامه داد و پس از مجموع ۲۳ سال تحصیل به درجه اجتهاد رسید. در این باره می گوید، «رسیدن به این مرتبه علمی را استاد بزرگوارم آیت الله العظمی منتظری چندبار به صورت شفاهی و در فاصله سالهای ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۴ و پس از آن به صورت کتبی در سال ۱۳۷۷ هجری خورشیدی تأیید کردند و برخی فقهای دیگر نیز آن را کتباً و شفاهاً تأیید کرده اند».

تاکنون از قابل مقالات متعددی در نشریات مختلف درج شده است. دو کتاب «نقد فرهنگ خشونت» و «اسلام و تأمین اجتماعی» از او منتشر شده ولی با ممانعت حکومت، از چاپ و نشر کتابهای دیگرش محرومست. شریعت عقلانی

عنوان وبسایت احمد قابل است که مقالات علمی تحقیقی اش در آن منتشر می شود.

فرستی دست داد تا با همسر این مجتهد آزاده، خانم مرضیه پاسدار گفتگویی کوتاه در مورد نحوه بازداشت و وضعیت فعلی همسر و خانواده اش داشته باشیم. توجه خوانندگان محترم را به این گفتگو جلب می کنیم:

**اول بفرمایید آقای قابل کی و کجا بازداشت شدند؟**

۲۹ آذر و در پلیس راه نیشابور درحالی که قصد عزیمت به قم جهت شرکت در مراسم تسبیح پیکر آیت الله منتظری را داشتند بازداشت شدند.

**آیا شما هم در زمان بازداشت حضور داشتید؟ نحوه برخورد بازداشت کنندگان با ایشان چگونه بود؟**

من حضور نداشتم اما دوستانی که با ایشان بودند می گویند که برخوردها محترمانه بوده است.

**آیا پس از بازداشت مأموران به منزل شما برای بازرسی و بردن مدارک احتمالی آمده اند؟**

فردای همان روز مأمورین اداره اطلاعات به منزل ما واقع در فریمان مراجعه کرده و وسایل شخصی ایشان شامل رایانه و نوت بوک و تعدادی دیسکت و همین طور یادداشت های پژوهشی ایشان و اشعار و خاطرات را ضبط کردند.

**این چندمین مرتبه است که آقای قابل بازداشت می شوند؟ دفعات قبل کی و به چه دلیلی و چه مدت زمانی بود؟**

این بار چهارم است. بار اول در بیرجند در سال ۷۳ و به خاطر همراه داشتن اعلامیه های آیت الله منتظری بازداشت شدند. دومین بار سال ۷۶ بود که در زمان حصر آیت الله منتظری و ضبط اموال و منزل ایشان در مشهد در محل منزل آن مرحوم [آیت الله منتظری] دستگیر و به مدت ۴۶ روز در بازداشت نیروهای امنیتی مشهد بودند. و بار سوم سال ۸۰ در تهران بود و به مدت ۲۵ روز در سلول انفرادی زندان اوین بازداشت بودند و اتهامات کلی ایشان؛ توهین به رهبری و

تشویش اذهان عمومی ذکر شده بود. در حال حاضر هم مدت بیش از ۳ ماه است که در بازداشت به سر می‌برند و تاکنون مرخصی به ایشان داده نشده است.

از زمان بازداشت آیا امکان تماس با ایشان را داشته‌اید؟ ملاقات از کی شروع شد؟ چندوقت یک‌بار با ایشان تماس داشته‌اید؟

زمانی که در اداره اطلاعات بازداشت بودند هفته‌ای یک بار تلفنی با ایشان در تماس بودیم و در طول این مدت فقط ۲ بار امکان ملاقات حضوری برای ما فراهم آمد و اکنون هم که در زندان و کیل‌آباد هستند هفته‌ای یک بار ملاقات کابینی داریم و تماس تلفنی هم داریم.

ایشان در کدام بند زندان بازداشتند؟ آیا از نحوه برخورد بازجویان، فضای زندان و... به شما نکته‌ای گفته‌اند؟

در حال حاضر در بند ۶/۱ حفاظت زندان و کیل‌آباد به سر می‌برند. مطلب خاصی راجع به طرز برخورد بازجویان عنوان نکرده‌اند.

خودتان آیا پیگیری از وضع ایشان داشته‌اید؟ نحوه برخورد چگونه بود؟

بله به‌طور مداوم پیگیر هستیم. نحوه برخورد مأمورین اطلاعات خوب بوده است و در مجموع بی‌احترامی صورت نگرفته است.

اتهام ایشان چیست؟ آیا تفهیم اتهام صورت گرفته است؟ زمان دادگاه به شما اعلام شده است؟

بله تفهیم اتهام شده‌اند. توهین به رهبری، تشویش اذهان عمومی از طریق نشر اکاذیب و اقدام علیه امنیت داخلی است. زمان دادگاه هم مشخص نیست و به ما اطلاعی نداده‌اند.

آیا فکر می‌کنید موج آزادی‌های اخیر شامل آقای قابل هم بشود؟ چرا؟ آیا خودشان نسبت به آزادی خوش‌بین هستند؟

به‌طور کلی رویکردی که درپیش گرفته‌اند و اینکه در عید نوروز اجازه مرخصی به ایشان داده نشده، گمان نمی‌کنم که قصد آزادی ایشان را داشته باشند ولی ما کماکان به لطف خدا امیدواریم و نه الطاف مسئولین! برای خود آقای قابل

اهمیت چندانی ندارد که آزاد شوند یا خیر. ایشان بارها در زمان آزادی می‌گفتند که وقتی آزادم بار مسئولیت بیشتری بر روی دوشم احساس می‌کنم و در زندان آرامش بیشتری دارم و کمتر خودم را سرزنش می‌کنم. در مجموع با شناختی که از آقای قابل دارم گمان نمی‌کنم ایشان دغدغه‌ای برای آزادی داشته باشند.

وضعیت خانواده زندانیان، از جمله خودتان را در غیاب عزیزانتان چگونه می‌بینید؟ با چه مشکلاتی روبه‌رو هستید؟

در وهله اول توکل ما بر خداست. ضمن اینکه ما به راهی که آقای قابل رفته‌اند ایمان داریم و با ایشان همراهیم. البته دوری این عزیز طبیعتاً برایمان غم بزرگی است اما یاد خدا و حضور و مشایعت دوستان، صبر زیبایی به ما عطا کرده است و موجب دلگرمی است.

نحوه برخورد مردم با خانواده افراد بازداشتی از جمله خودتان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مردم بسیار به ما احترام می‌گذارند و لطف دارند و ما را همیشه شرمنده می‌کنند. احساس می‌کنم عزت و احترام ما نزد مردم بیشتر از گذشته هم شده است و مسلماً خانواده سایر زندانیان نیز وضعیتی مشابه دارند. یقیناً چیزی که احترام را برمی‌انگیزاند خدمت به مردم است و مبارزه برای حقوق عمومی برانگیزاننده اصلی است که اسیران جنبش سبز را مورد لطف مردم قرار می‌دهد.

در پایان اگر مطلبی مدنظر دارید مطرح کنید.

از شما تشکر می‌کنم و از خدای بزرگ برای همه خانواده‌های حوادث اخیر صبر طلب می‌کنم و امیدوارم که به‌زودی شاهد برقراری صلح و آرامش و آزادی در ایران باشیم و شاهد آزادی همه زندانیان بی‌گناهی باشیم که جرمشان مخالفت با حاکمان است.

با تشکر از فرصتی که در اختیار جرس گذاشتید.



## دلم گرفت

هادی قابل، جرس، ۲ خرداد ۱۳۸۹

چهارشنبه ۲۹ اردیبهشت ۸۹ ساعت نه‌وسی دقیقه صبح در دادسرای انقلاب مشهد جلوی شعبه ۵ دادگاه انقلاب، منتظر برادرم احمد قابل ایستاده بودم تا پیش از ورود او به جلسه دادگاه، پس از پنج‌ماه بتوانم بینمش!

ناگهان جمعی زندانی به همراه سربازان وارد شدند، احمد آقا را دیدم که با زنجیر به پا، کشان، کشان، می‌آید، بغض گلویم را گرفت!

خدایا این بود امیدها و آرزوهایمان برای تحقق استقلال، آزادی جمهوری اسلامی؟! این بود حاصل رنج شکنجه‌های دوران ستم‌شاهی و خون شهدا؟! این رفتار را با کدامین حکومت در تاریخ اسلام می‌توان مقایسه کرد؟! آیا با فرزندان انقلاب و هزینه داده‌ها باید این‌گونه رفتار شود؟!

به‌یاد روزهایی افتادم که هر وقت لشگر ۵ نصر سپاه خراسان عملیات داشت، از جبهه زنگ می‌زدند و احمد بدون توجه به مشکلات زندگی، ساکش به دستش بود و به‌سرعت خود را به مناطق عملیاتی می‌رساند! به یاد ترکش‌های جاکشور کرده در بدنش افتادم که انیس او در تنهایی‌های زندان‌اند!

با اشاره به زنجیر پایش گفت: این مدال افتخاری است که جمهوری اسلامی برایمان داده است!

گفتم: ناراحت نباش خدا بزرگ است. این‌گونه نمی‌ماند! (البته او ناراحت نبود، افتخار می‌کرد که برای ایستادگی بر عقایدش و برای تحقیر او این‌گونه برخورد می‌کنند! و این تحقیر نیست! این حقارت دربندکنندگان را نشان می‌دهد!

همان‌گونه که خودش پیش از این از زبان زینب(س) گفت من به جز زیبایی نمی‌بینم! و... او را به داخل دادگاه بردند.

ابتدا بنده و سایر اعضای خانواده را به دادگاه راه ندادند! اما پس از گذشت بیش از نیم‌ساعت قاضی اجازه حضور در دادگاه را صادر کرد و ما توانستیم در جلسه حضور یابیم! که خود ماجرابی دارد. فعلاً بماند!

مادرم، سه خواهرم، همسر و دختر احمدآقا و فرزند برادر مرحوم و دختری یکی از خواهرانم مجموع نفرات حضور یافته در دادگاه بودیم. در این جمع نه نفره مادر دو شهید حضور داشتند!

با نگاهی به مادر پیرم که زیر لب ذکر می‌گفت، به یاد رنج‌های او افتادم! رنج‌هایی که بابت دستگیری و زندان و سربازی من در زمان رژیم پهلوی متحمل شده بود! رنج‌هایی که برای شهادت برادرم قاسم و خواهرزاده‌ام محمد دیده بود! رنج‌هایی که در دستگیری و زندان من در دو مرحله در جمهوری اسلامی دید! این بار بیشتر دلم گرفت! که مادرم را نگران و ناراحت در دادگاه می‌دیدم، نگران وضع فرزندش بود! دلم گرفت که حرمت مادر دو شهید را این‌گونه پاس می‌دارند؟!!

برای بار سوم، آن‌گاه دلم گرفت که احمد گفت: در اداره اطلاعات بازجو به من پیشنهاد می‌کرد که تقیه کنم! به او گفتم می‌فهمی چه می‌گویی؟! تقیه در حکومتی است که ظالم و ستمگر حاکم باشد! من آقایان را ظالم و ستمگر نمی‌دانم؛ بلکه مؤمنانی می‌دانم که بد عمل می‌کنند و کج می‌روند، به همین جهت تذکر داده‌ام و امر به معروف و نهی از منکر کرده‌ام! من به وظیفه «النصيحة لائمة المسلمين» عمل کرده‌ام و پشیمان هم نیستم، آن‌وقت تو می‌گویی من تقیه کنم؟!!

اینجا هم دلم گرفت، که چرا نصیحت خیرخواهانه را چنین پاداشی می‌دهند؟! امام عسکری (ع) فرمود: «محبوب‌ترین مردم نزد من کسی است که عیب و نقص مرا به من هدیه کند و بگوید.» آیا پاسخ هدیه این است؟!

احمد و امثال احمد چه کرده‌اند که مستحق چنین برخوردی باشند؟!

الآن چند صد نفر در زندان به‌خاطر انتقاد از عملکرد آقایان به‌سر می‌برند؟!

می‌گویند این انتقاد نیست! تخریب است! در کدام قانون و متنی، مرز انتقاد و تخریب را مشخص کرده‌اند؟! از عجایب روزگار است که آقایان خود تعیین جرم می‌کنند و خود شاکی می‌شوند و خود قاضی‌اند و خود هم حکم را اجرا می‌کنند! و هیچ‌کس هم حق چون و چرا ندارد!

مگر همین اواخر وزارت اطلاعات در مقام قانون‌گذاری قرار نگرفت و لیست بلندبالایی از ممنوعیت هرگونه همکاری با رسانه‌های مکتوب و غیرمکتوب و مؤسسات تحقیقاتی و غیره را اعلان کرد و جالب‌تر آن‌که دستگاه قضایی هم به آن استناد می‌کند!

باری این روزها اسباب گرفتگی دل‌ها بسیار شده است! هرکه‌را می‌بینی دلش گرفته و بر آرمان‌های بربادرفته آه حسرتی می‌کشد! و دست تأسفی برهم می‌ساید! یکی از روزها در مجلس ختمی مداحی این شعر را می‌خواند که وصف حال زمان ماست:

بی‌حرمتی به‌ساحت‌خوبان‌فشنگ‌نیست	باور کنید پاسخ آئینه سنگ نیست
سوگند می‌خورم به مرام پرندگان	در عرف ما سزای پریدن تفتنگ نیست
با برگ گل نوشته به دیوار باغ ما	وقتی بیا که حوصله‌ی غنچه تنگ نیست
از بردگی مقام بلالی گرفته‌اند	در مکتبی که عزت انسان به رنگ نیست
تنها یکی به قله تاریخ می‌رسد	هر مرد پا شکسته که تیمور لنگ نیست
وقتی که عاشقانه بنوشی پیاله را	فرقی میان طعم شراب و شرنگ نیست

## احمد قابل و جرم آزاد اندیشی

گفتگو با مرضیه پاسدار، رادیو کوچه، ۱۵ خرداد ۱۳۸۹

«احمد قابل» بی‌شک یکی از پیش‌روها در بررسی تطبیقی و ساختاری مبانی اسلام و به‌خصوص فقه شیعه است. قابل به‌دلیل روی‌کردهای ساختارشکن در فقه اسلامی بارها مورد هجوم گروه‌ها و تفکرهای بنیادگرا در بین روحانی‌های شیعه قرار گرفته است. وی با طی مدتی زندان در سال هشتاد و یک خورشیدی خلع‌لباس شد<sup>۱</sup> و پس از آن نیز با وثیقه آزاد بود. احمد قابل نظریاتی در باب تعریف الحاد، مهدور الدم و تغییر دین در اسلام داشت که بارها مورد انتقاد برخی از روحانیون وابسته به گروه‌های بنیادگرا قرار گرفته بود.

قابل شاگرد آیت‌الله منتظری بود که در روز مرگ وی در مسیر نیشابور به سمت قم برای حضور در مراسم تشییع این روحانی شیعه توسط وزارت اطلاعات دستگیر و با اتهامات دیگری روانه بازداشت شد.

نکته قابل توجه این است که وی پیش از این با پرونده مفتوح و قید ضمانت آزاد بوده است و این دستگیری مجدد تخلف از مواد آیین دادرسی در ایران محسوب می‌شود.

در مورد این محقق شیعه و نحوه دستگیری و وضعیت وی اردوان روزبه با «مرضیه پاسدار» همسر او گفت‌وگو کرده است:

---

۱. [مرحوم احمد قابل خلع لباس نشد بلکه به‌اختیار خود لباس روحانیت را کنار نهاد].

همسر شما در برخوردهای پس از انتخابات و در روز فوت آیت الله منتظری دستگیر شد. او به چه نحو دستگیر شد و پس از گذشت چندین ماه شرایط او چگونه است؟

او را در تاریخ ۲۹ آذر در پلیس راه نیشابور دستگیر کردند و تا ۲۳ اسفند در اطلاعات بازداشت موقت بود. پس از آن هم او را به زندان وکیل آباد مشهد منتقل کردند. ملاقات با او به صورت کابینی و تلفنی بود. تنها یک ملاقات حضوری با او داشتیم.

باتوجه به صحبت‌هایی که با او داشتید، آیا وضعیت اتهام او روشن است؟  
توهین به رهبری و امام راحل، نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی، اقدام علیه امنیت ملی و همین‌طور داشتن ماهواره.

آیا حکم قطعی برای او صادر شده است؟

سال ۸۱ او به همین اتهامات بازداشت شد و چهارماه در بازداشت به سربرد و با وثیقه حیات[؟] خود او، آزاد بود و هنوز هم وثیقه او پابرجاست و آن آزاد نکردند و اکنون هم وثیقه جدیدی از ما خواستند. با توجه به آزاد نشدن وثیقه قبلی، دستگیری او خلاف قانون است و او را باید آزاد کنند.

آیا وکیلی گرفتند؟

بله.

آیا وکیل، پرونده او را دیده و توانسته از او دفاع کند؟

بله.

فکر می‌کنید دستگیری او در روز فوت آقای منتظری دلیل خاصی دارد؟

به دلیل این‌که او علاقه خاصی به آقای منتظری داشت و از فوت او بسیار متأثر بود، می‌خواستند از این طریق به او ضربه روحی بزنند. برای او واقعاً سخت بود

که نتوانند در مراسم مراد خود شرکت کنند و با او آخرین وداع را داشته باشد. آقای قابل در نجف آباد و در اوایل مام محرم سخنرانی داشت. با توجه به همه اینها مسئولان نظام نمی‌خواستند این اتفاق بیافتد.

نامه‌هایی که به رهبری نوشت، مصاحبه‌های او با رادیوهای خارجی هم از دلایلی است که او را دستگیر کردند. در روز دادگاه به او گفته بودند ما اتهامات را کلی عنوان می‌کنیم و شما هم کلی دفاع کنید. او معتقد است نامه‌ای که به رهبری نوشته در راستای امر به معروف و نهی از منکر بوده است. آقای قابل می‌گوید افراد باید حاکمان خود را نصیحت کنند و اگر من حرفی زدم از باب وظیفه و خیرخواهی بوده است. من در بسیاری از وبلاگ‌ها نیز از مسئولان به حق دفاع کردم. وظیفه من است که صحبت و اعتراض کنم.

## او مجرم نیست و این حکم‌ها را قبول ندارد

گفتگو با مرضیه پاسدار، کمپین بین‌المللی حقوق بشر، ۲۷ آذر ۱۳۸۹

مرضیه پاسدار، همسر اندیشمند دینی احمد قابل درخصوص حکم صادر شده هفته گذشته در دادگاه بدوی به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفت: «به نظر ما آقای قابل مجرم نیست و همین مقداری هم که در زندان مانده است خلاف قانون و شرع بوده است. ما از جمهوری اسلامی بیشتر از این انتظار داریم، رفتار انسانی‌تر و معقول‌تر».

این در دادگاه درحالی تشکیل شد که متهم در سلول خود بوده است. احمد قابل چندین بار به دلیل رفتارهای «ناشایست» مأموران زمان بازجویی بدنی او برای خروج از زندان معترض شده و خواسته بود دیگر او را به دادگاه نیاورند. دادگاه بدوی احمد قابل، نویسنده و پژوهشگر مسائل دینی درغیاب او در روز سه‌شنبه تشکیل و او به اتهام «تبلیغ علیه نظام» و «اهانت به رهبری» به بیست‌ماه زندان، سه سال ممنوع‌الخروجی از محل زندگی (تبعید)، سه سال ممنوعیت از مساحبه و سخنرانی و همچنین به دلیل داشتن گیرنده ماهواره، به جریمه نقدی و مصادره کامپیوتر شخصی محکوم کرد.

مرضیه پاسدار همسر احمد قابل درخصوص واکنش احمد قابل نسبت به حکمش به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفت: «حاج آقا معمولاً واکنشی نشان نمی‌دهند. ایشان آمادگی هر حکمی را داشتند. من وقتی برای او تلفنی حکمش را خواندم خیلی هم در جریان حکم نبودم بعد از تماس تلفنی پیش

وکیلش رفتم و در جریان کامل تری از حکم قرار گرفتم که دیگر هم ارتباطی با حاج آقا نداشتم که به ایشان بگویم و ملاقات هم که روزهای شنبه است.»

مرضیه پاسدار با بیان اینکه احمد قابل این حکم‌ها را قبول ندارد به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفت: «حاج آقا نه احکام صادر درباره خودشان و نه کسانی شبیه خودشان را قبول دارد. او معتقد است که این حکم‌ها خلاف قانون و شرع است. آقای قابل حق شرعی و قانونی خود می‌دانسته که هر جا نیاز دید به نظام توصیه‌هایی داشته باشد. اگر جایی اشتباهی دید از آن حرف بزند و نظام را نقد کند و باز هم آقای قابل این کار را انجام می‌دهد. او به دلیل همین که از سر دلسوزی اشتباهات نظام را متذکر شده مستحق تشویق است و نه مجازات.»



## در جمهوری اسلامی، افراد اندیشمند را به بند کشیده‌اند

گفتگو با مرضیه پاسدار، جرس، ۱۳ شهریور ۱۳۸۹

جرس: احمد قابل، روشنفکر دینی و از شاگردان برجسته آیت‌الله منتظری که پیش از ماه مبارک رمضان برای اجرای حکم خود به زندان فراخوانده شد هم اکنون در وضعیت وخیم جسمانی در زندان بسر می‌برد.

به گفته مرضیه پاسدار همسر قابل، مشکلات جسمانی آقای قابل بعد از حبس او در زمان فوت آیت‌الله منتظری شروع شده است به‌طوری‌که قلب وی ناراحتی پیدا کرد و الآن دارو مصرف می‌کنند بعد از آن چشمشان مشکل پیدا کرد و هم اکنون هم این عدم تعادل جسمانی و سرگیجه که هنوز علتش مشخص نیست مشکلات زیادی را برای او به‌وجود آورده است.

این نواندیش دینی در آذر ماه ۸۸ درحالی‌که که بعد از فوت آیت‌الله منتظری برای مراسم تشییع او از مشهد به قم سفر می‌کرد، بازداشت شد. اولین جلسه دادگاه قابل، درحالی‌که او را با پابند و دست‌بند به جلسه دادگاه آورده بودند، در اردیبهشت ۸۹ برگزار شد و پس از تحمل حدود ۱۷۰ روز زندان، با قرار وثیقه آزاد شد. وی برای دومین بار در شهریور ۸۹ و در پی اظهارنظر در مورد اعدام‌های خودسرانه، دسته‌جمعی و پنهانی در زندان وکیل‌آباد مشهد، بازداشت شد. از دیگر موارد اتهامی احمد قابل، سخنرانی‌های وی در مشهد، نجف‌آباد و فریمان و همچنین مصاحبه‌های ایشان با رسانه‌های خبری و انتقاد از سیاست‌های نظام را می‌توان نام برد. آقای قابل در دی‌ماه سال ۸۹ مجدداً از زندان وکیل‌آباد آزاد شد اما با تأیید حکم زندانش برای بار سوم به زندان وکیل‌آباد مشهد منتقل شد.

متن گفتگوی «جرس» با مرضیه پاسدار همسر احمد قابل را درخصوص مشکلات جدید جسمانی وی با هم می‌خوانیم:

**خانم قابل لطفاً از ملاقات امروز خود با آقای قابل برایمان بگویید.**

ما امروز با آقای قابل ملاقات حضوری داشتیم وقتی با دخترم رفتم جلوی در به استقبال ایشان، یکدفعه با دیدن وضعیت ایشان جاخوردم و حتی توانایی راه رفتن به تنهایی را نداشتند من و دخترم کمکش کردیم تا نشست، به طوری که تا به صندلی برسند سه بار ایستادند و دوباره راه رفتند. این وضعیت بسیار نگران‌کننده بود.

**این مشکل ناشی از ضعف جسمانی بود یا بیماری جدیدی است؟**

ظاهراً در روز پیش، ایشان را به بهداری منتقل کرده‌اند و فشار خونشان را گرفته‌اند اما مشکلی نبوده است. امروز قرار بود آقای قابل را پیش پزشک زندان ببرند که همزمان شده با ملاقات حضوری ما با ایشان و آقای قابل ترجیح دادند با خانواده ملاقات کنند و ویزیت پزشکی ایشان به روز دوشنبه موکول شده که با توجه به وضعیتهای خیلی نگران هستیم.

**خود آقای قابل از مشکلات جسمانی‌شان چیزی نگفتند؟**

چیزی که خود آقای قابل عنوان کردند این بود که سرشان گیج می‌رود و چندبار هم زمین خورده‌اند. آنچه ما دیدیم و خودشان گفتند به تنهایی قادر به انجام کارهایشان نیستند و حتماً باید کسی پیششان باشد و ایشان را همراهی کند. البته از نظر روحی خیلی خوب بودند و وقتی ناراحتی ما را دیدند می‌گفتند مسئله‌ای نیست و معالجه می‌کنم و خوب می‌شوم، شما نگران نباشید.

**در ملاقات‌های قبلی حالشان چطور بود؟**

شنبه گذشته که ملاقات کابینی با آقای قابل داشتم احساس کردم که آن آراستگی همیشگی را نداشتند. اما آن موقع فکر کردم به‌خاطر ضعف روزه‌های ایام

رمضان است. امروز که آقای قابل گفتند ده روزی است که به این مشکل دچار شده‌اند متوجه شدم که وضعیت ایشان در شنبه گذشته ناشی از چه بود.

### این‌گونه ناراحتی‌های جسمانی آقای قابل از چه زمانی شروع شد؟

از زمان فوت آیت‌الله منتظری که ایشان را دستگیر و بازداشت کردند بعد از شش ماه مشکلات جسمانی‌شان شروع شد. به‌طوری‌که قلبشان ناراحتی پیدا کرد و پیش متخصص قلب رفتند و الآن دارو مصرف می‌کنند و بعد از آن هم که چشمشان مشکل پیدا کرد. اما این عدم تعادل هنوز علتش مشخص نیست و بیماری جدیدی است.

### برای مرخصی استعلاجی ایشان اقدام کرده‌اید؟

الآن در حال پیگیری هستیم تا ایشان به مرخصی بیایند و خودمان پیش متخصص ببریم و علت این بیماری جدید را بفهمیم و هرچه زودتر تحت درمان قرار بگیرند. حالا آقای دکتر نیکبخت یک لایحه‌ای تنظیم کرده‌اند تا ما به دادگاه تحویل دهیم و خود من هم پرونده پزشکی ایشان را گرفته‌ام تا به دادگاه ارائه دهم. تا انشاءالله هرچه سریعتر به مرخصی بیایند و تحت درمان قرار گیرند.

فکر می‌کنید شرایط زندان تا چه حد در به‌وجود آمدن این مشکلات جسمانی

تأثیر دارد؟

خوب الآن آقای قابل در بند عمومی و پیش زندانیان جرایم دیگر نگهداری می‌شود. مسلم است کسی که بیمار است باید در مکان مناسب و آرامش و تغذیه مناسب نگهداری شود و زندان جای مناسبی برای یک شخص بیمار نیست و ما تلاش می‌کنیم تا ایشان را از زندان بیرون بیاوریم.

در ایام مبارک رمضان منتظر مرخصی و آزادی آقای قابل نبودید؟

متأسفانه ما صحبت که کردیم تصمیمی برای آزادی و مرخصی آقای قابل مطرح نبود. حالا با توجه به وضعیت آقای قابل امیدواریم شرایط آزادی ایشان فراهم گردد ما هم در این زمینه اقدامات لازم را انجام خواهیم داد.

در پایان هر صحبتی دارید بفرمایید.

متأسفم از اینکه در کشوری که نامش جمهوری اسلامی است و سنت اسلام و پیامبر در آن رواج دارد افرادی مانند آقای قابل که تمام عمرشان را به تفکر و پژوهش گذرانده‌اند جایشان باید در زندان باشد درحالی که در اسلام یک ساعت تفکر از هزار سال عبادت بالاتر است. بنابراین تاسف‌آور است که در جمهوری اسلامی افرادی همانند آقای قابل عمرشان بدینگونه در زندان‌ها سپری شود.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

## کسی که حرف «حق» بزند جایش زندان است

گفتگو با مادر احمد قابل، جرس، ۱۹ مرداد ۱۳۹۰

جرس: احمد قابل روشنفکر دینی و از شاگردان مرحوم آیت‌الله منتظری، یکشنبه هفته گذشته برای سومین بار طی دو سال گذشته بازداشت و به زندان وکیل‌آباد مشهد منتقل شد.

این نواندیش دینی در آذرماه ۸۸ درحالی‌که که بعد از فوت آیت‌الله حسین‌علی منتظری برای مراسم تشییع او از مشهد به قم سفر می‌کرد، بازداشت شد. اولین جلسه دادگاه قابل، درحالی‌که او را با پابند و دست‌بند به جلسه دادگاه آورده بودند، در اردیبهشت ۸۹ برگزار شد و پس از تحمل حدود ۱۷۰ روز زندان، با قرار وثیقه آزاد شد.

وی برای دومین بار در شهریور ۸۹ و در پی اظهارنظر در مورد اعدام‌های خودسرانه، دسته‌جمعی و پنهانی در زندان وکیل‌آباد مشهد، بازداشت شد. از دیگر موارد اتهامی احمد قابل، سخنرانی‌های وی در مشهد، نجف‌آباد و فریمان و همچنین مصاحبه‌های ایشان با رسانه‌های خبری و انتقاد از سیاست‌های نظام را می‌توان نام برد.

لازم‌به‌ذکر است، احمد قابل پیش از بازگشت به زندان درخصوص حکم صادره به جرس گفته بود: «دو مورد را در پرونده من اثبات شده فرض کردند. یکی اهانت به رهبری که طبق قانون از شش ماه تا دو سال حبس دارد و برای من دو سال زندان داده‌اند. دیگری تبلیغ علیه نظام است که حداکثر یک سال زندان دارد و در دادگاه بدوی همین یک سال زندان را برای من در نظر گرفتند. حکم

دادگاه بدوی عملاً سه سال زندان بود، متهمی دادگاه بدوی ۱۶ ماه از دو سال زندانی که به خاطر اهانت به رهبری در نظر گرفته شده بود را تبدیل به چهار میلیون [تومان] جزای نقدی کرد و بعد از مجازات تکمیلی استفاده کرده بود که سه سال محرومیت از سخنرانی، مصاحبه، نوشتن و انتشار مطالب و سه سال هم تبعید به شهرستان فریمان و عدم خروج از این شهرستان را شامل می‌شد. در دادگاه تجدیدنظر این محرومیت‌های سه ساله کلاً برداشته شد و در حقیقت آن ۱۶ ماه حذف و عملاً ۲۰ ماه دیگر باقی مانده که توسط این دادگاه تأیید شده است. بنابراین طبیعتاً باید ۲۰ ماه زندانی بکشم که یک سال از آن مربوط تبلیغ علیه نظام و هشت ماه باقی مربوط به اهانت به رهبری است. مجموعاً چون تاکنون ۱۴ ماه در بازداشت بوده‌ام باید ۵ ماه و اندی همچنان در زندان بمانم.»

به همین مناسبت با خانم سرور لوایی، مادر احمد قابل به گفتگو نشستیم که متن کامل آن در پی می‌آید:

خانم لوایی ضمن آرزوی قبولی طاعات و عبادات در این ماه مبارک رمضان، لطفاً در ابتدا بفرمایید بعد از بازگشت آقای قابل به زندان اطلاعی از وضعیت ایشان دارید؟

از آن زمانی که به زندان رفتند دو بار تماس تلفنی گرفته است و تاکنون ایشان را ملاقات نکرده‌ایم. من کهولت سن دارم و پادرد و مشکلات جسمانی دارم خود احمد آقا هم می‌گوید با این حال نرم، اما دلم طاقت نمی‌آورد و سعی می‌کنم این هفته به ملاقاتش بروم.

**وضعیت جسمی ایشان پیش از زندان چطور بود؟**

شکر. خوب خوب بود کمی ناراحتی چشم داشتند که پیگیری کردند اما بعد می‌خواستند دکتر قلب بروند که دیگر فرصت نشد و به زندان رفتند.

می‌توانید کمی از ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاقی آقای قابل برایمان بگویید؟

احمد آقا از همه حیث «نمونه» است هم از حیث دیانت هم از حیث درستکاری و اخلاق... دیگر چه توقعی می‌توان از مسئولین داشت من فقط به خدا توکل می‌کنم. من تمام دردها و دلتنگی‌هایم را برای خدا بازگو می‌کنم و از او می‌خواهم هم ما و هم فرزندانم را کمک کند تا این دوران را با صبر و استقامت پشت سر بگذارم.

طی دو سال گذشته این سومین بار است که آقای قابل به زندان می‌روند شما نظرتان در خصوص این اتهامات و احکام صادره غیر عادلانه و غیر قانونی چیست؟

کدام عدالت؟! الان چه کسی به عدالت توجه می‌کند؟ کسی که عادل باشد که منتقدانش را به زندان نمی‌اندازد. کسی هم که حرف «حق» بزند جای او در زندان است! شکر خدا که این احکام هیچ تأثیری بر دیدگاه‌ها و روحیه فرزندانم ندارد.

خانم لوایی فرزندان شما تمام دوران زندگی خود را صرف مبارزه با ظلم و استبداد کردند و لحظه‌ای در راه آزادی کشور دست از تلاش برنداشتند و هزینه‌های زیادی را پرداختند، قطعاً شما نیز به‌عنوان یک مادر در این مسیر رنج‌های زیادی را متحمل شدید. از دردها و دلتنگی‌های خود با خوانندگان بگویید؟

من دیگر به این وضع عادت کرده‌ام یک پسر را بازداشت می‌کنند بعد دوباره پسر دیگر را زندان می‌برند. هادی آقا را شب اول ماه رمضان گرفتند و بردند. احمد آقا را هم در آستانه ماه رمضان زندان بردند دیگر از دلتنگی‌هایم چه بگویم؟ کدام مادری را می‌شناسید که دلتنگ فرزندان نباشد؟ احمد آقا مجروح جنگی است، یک پسر دیگر هم مجروح جنگی است که در خانه است، یک پسر هم که شهید شده است، خوب چطور دلتنگ نباشم؟ اما رضایم به رضای خداست و توکلم به خداست. حالا این‌ها هر چه می‌خواهند با ما انجام دهند. ببینید در محله ما همه ارتشی بودند فقط خانواده ما و دو خانواده دیگر بودند که در تظاهرات علیه شاه شرکت می‌کردیم، حالا به خانواده ما می‌گویند ضد انقلاب! همسرم

امام جمعه فریمان بود و همه فرزندانم در جبهه‌های حق علیه باطل مبارزه کردند و مجروح شدند و یک پسر و نوه‌ام شهید شده‌اند. البته که هر چه کردیم در راه رضای خدا بوده، نه برای قدرت بوده است نه ثروت... دیگر چه بگویم که خود مسئولین ندانند. خود رهبری چندسال پیش چون خانواده شهید بودیم به منزلمان آمدند. همین که وارد اتاق شدند و عکس همسرم را دیدند گفتند ایشان مرد مؤمن و خوبی بودند و پسرانشان هم مؤمن هستند. آن‌موقع به ایشان نگفتم که پس اگر مؤمن هستند چرا الآن آن‌ها را به زندان می‌برند؟! اگر حرفشان حق است که دیگر زندان ندارد، اگر حق نیست چرا گفتگو نمی‌کنید.

#### آیا صحبتی با مسئولان دارید؟

حرف‌های من هیچ فایده‌ای ندارد و من از رهبران و مسئولین هیچ توقعی ندارم فقط به خدا توکل داریم و رضایمان به رضای اوست. جگر مادر برای اولاد می‌سوزد و نگران هر اتفاقی است که برای او می‌افتد. مگر غیر از این است؟ حالا مسئولین هرگونه که می‌خواهند رفتار کنند اما آگاه باشند که خداوند «ناظر» و «عادل» است.

با سپاس فراوان از فرصتی که در اختیارمان قرار دادید.



## بازکردن پابند احمد قابل در بیمارستان

گفتگو با مرضیه پاسدار، روزآنلاین، ۱۶ شهریور ۱۳۹۰

احمد قابل، پژوهشگر دینی که روز گذشته از بهداری زندان وکیل آباد مشهد به بیمارستان ولی عصر این شهر منتقل شده در بخش مغز و اعصاب بستری است. مرضیه پاسدار، همسر آقای قابل در مصاحبه با «روز» با اشاره به وخامت حال وی از همه خواست برای سلامتی او دعا کنند.

او توضیح داد: حاج آقا به دلیل وخامت وضعیت جسمی به بهداری زندان منتقل شده بود؛ خودش با ما تماس گرفت و خبر داد که در بهداری است و ما نیز توسط وکیل ایشان شروع به پی گیری کردیم تا الآن که به بیمارستان منتقل شده و من در کنار ایشان دارم با شما صحبت می کنم.

از همسر آقای قابل درباره علت وخامت حال این پژوهشگر دینی می پرسیم و می گوید: در بیمارستان از ایشان سی تی اسکن گرفته اند و بعد تشخیص دادند که باید «آم آر آی» صورت گیرد اما چون ترکش در بدن حاج آقا است امکان «آم آر آی» نیست و لذا این بار از ایشان سی تی اسکن تزریقی به عمل آوردند و فعلاً منتظریم که پزشک متخصص، نظر قطعی بدهد که مسئله چیست.

خانم پاسدار می افزاید: حاج آقا وقتی زندان رفت مشکلی نداشت تابستان ۸۹ که از زندان آزاد شد دچار سرگیجه و نوسان فشارخون شده بود تا جایی که یک باره زمین می خورد که باز دوباره او را بازداشت کردند و در مجموع شرایط زندان باعث وخامت حال او شد. دیروز هم که او را تحت الحفظ و با پابند به بیمارستان آورده بودند رفتم به دادسرا و خواهش کردم پابند را بردارند معاونت

قضایی دستور داد برداشتند و اجازه داد پیش حاج آقا بمانم. بعد قرار شد امروز سند ببریم تا این سربازانی که از زندان همراه حاج آقا به بیمارستان آمده‌اند بروند. حالا هم از همه دوستان می‌خواهم برای سلامتی حاج آقا دعا کنند.

احمد قابل ۲۹ آذرماه ۸۸ و درحالی که برای شرکت در مراسم تشییع آیت‌الله منتظری از مشهد عازم قم بود بازداشت شد. او ۶ ماه بعد یعنی در ۲۱ خرداد ۸۹ با وثیقه ۵۰ میلیون تومانی آزاد شد و مجدداً ۲۳ شهریور ۸۹ پس از افشای اعدام‌های پنهانی در زندان وکیل آباد مشهد بازداشت و دی‌ماه آزاد شد.

این پژوهشگر دینی از نهم مرداد امسال برای سپری کردن محکومیت خود در زندان به سر می‌برد.

## اطلاعیه خانواده قابل در خصوص وضعیت احمد قابل

شریعت عقلانی، ۲۵ شهریور ۱۳۹۰

یا من إسمه دواء و ذکره شفاء

خدایی را سپاس می‌گوییم که دعای بندگان دلسوخته‌اش را اجابت نمود و باردیگر لطفش را شامل حال ما و احمد عزیزمان فرمود و روز پنجشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۹۰ ساعت ۱۴ و ۳۰ آقای احمد قابل از تخت بیمارستان پایین آمده و مرخص شدند.

در این رابطه چند نکته لازم به بیان است:

۱. ایشان دچار عارضه تومور مغزی شده که با عمل جراحی سخت و سنگین (حدود ۵ ساعت) توسط دکتر علیرضا بیرجندی (جراح متخصص مغز و اعصاب) و تیم پزشکی در بیمارستان رضوی مشهد در روز پنجشنبه ۱۷ شهریور ۹۰ مورد عمل جراحی قرار گرفت و پس از یک‌هفته بستری شدن در بخش مراقبت‌های ویژه (ICU) ترخیص گردید و بحمدالله حال عمومی‌اش رضایت‌بخش است، اما ترمیم ضایعاتی که تومور وارد ساخته نیازمند زمان است. در حال حاضر سمت چپ بدن ایشان حرکت ندارد و بدون مراقبت و کمک، قادر به حرکت و ایستادن نیستند. طبق نظر پزشک بایستی فیزیوتراپی انجام شده و در آینده پرتودرمانی و شیمی‌درمانی صورت گیرد. لذا همچنان به دعای خیر دوستان و علاقه‌مندان نیازمندیم.

۲. از کلیه دوستان، آشنایان و علاقه‌مندان از داخل و خارج کشور که نگران و جویای حال ایشان بوده‌اند و با دعای خیرشان لطف الهی را جلب نمودند به‌ویژه

از سروران عزیز؛ حضرات آیات عظام صانعی و بیات زنجانی، بیت مرحوم آیت الله العظمی منتظری (رض) آقایان احمد و سعید منتظری، حجج اسلام آقایان سید محمد خاتمی، سید حسن خمینی، محسن کدیور، عبدالله نوری، دکتر سید محمد رضا خاتمی و سایر بزرگواران، کمال تشکر و قدردانی را داریم.

همچنین بر خود لازم می دانیم که از زحمات و تلاش تیم پزشکی، به ویژه جناب آقای دکتر بیرجندی، آقای دکتر بهار وحدت، پرسنل اتاق عمل و بخش ICU بیمارستان رضوی مشهد، تشکر و قدردانی کنیم و از خداوند بزرگ و مهربان، توفیق و بهروزی همگان را آرزو نماییم.

۳. اکنون که با لطف الهی و دعای دوستان، احمد عزیزمان را در جمع خود داریم، وظیفه مراقبت از ایشان برعهده همه ماست. به همین جهت و بنابر توصیه پزشکان، تقاضا داریم ملاقات کنندگان عزیز رعایت حال ایشان را نموده و از گفتگوهای طولانی، خبرهای ناگوار و استرس زا، بحث و ربوبوسی خودداری نمایند. علاقه مندان می توانند برای ملاقات ایشان روزهای جمعه از ساعت ۱۶ تا ۱۸ حضور یابند.

از همکاری و همراهی همه سپاسگزاریم.

خانواده قابل ۲۵ شهریور ۱۳۹۰

## گزارش آخرین وضعیت جسمی احمد قابل

گفتگو با هادی قابل، کلمه، ۱۲ تیر ۱۳۹۱

احمد قابل، پژوهشگر نواندیش دینی و از منتقدان رهبری که بعد از عمل دشوار جراحی مغز دوران نقاهت را در مشهد سپری می‌کرد، در پی وخیم شدن وضعیت جسمانی‌اش، صبح روز پنجشنبه هفته گذشته در بخش ویژه بیمارستان سینا بستری شد و توسط تیم پزشکی تحت نظر قرار گرفت.

این شاگرد برجسته مرحوم آیت‌الله‌العظمی منتظری، طی سال‌های اخیر بارها به دلیل انتقادات خود به حاکمیت، مورد بازداشت و تهدید قرار گرفته بود و در یکی از آخرین بازداشت‌هایش دچار بیماری و مشکلات مغزی حاد شده است و پزشکان از وجود تومور در مغز وی خبر داده‌اند.

به گزارش کلمه، هادی قابل، برادر این پژوهشگر دینی، در پاسخ به سؤال درباره آخرین وضعیت برادرش، با بیان اینکه «الحمد لله حال عمومی ایشان خوب است» می‌گوید: روز یکشنبه یک عمل مختصر روی کمرشان داشتند. ترکیبی روی کمر بود که مانع از «آم آر آی» بود. این ترکش را خارج کردند که بتوانند «آم آر آی» بگیرند.

اشاره هادی قابل به ترکیبی است که از زمان دفاع مقدس در بدن برادرش باقی مانده بود و در سالیان گذشته امکان بیرون آوردن آن وجود نداشت اما اکنون به خاطر ضرورت گرفتن «آم آر آی»، پزشکان مجبور به جراحی و خارج کردن آن شده‌اند.

وی در ادامه می‌افزاید: بعد از ظهر یکشنبه هم یک «آم آر آی» از مغز ایشان گرفتند که بتوانند دقیقاً تشخیص دهند که الآن چه کار باید بکنند و چه نیازی

است. در واقع برای اینکه تشخیص بدهند که آن چیزی که الآن در مغز وجود دارد چیست؟ رشد تومور است یا آن سلول‌های مرده‌ای که بر اثر پرتودرمانی از بین رفته و آن‌ها در مغز جمع شده‌اند. چیزی که پزشکان به ما گفته‌اند این است.

به گفته هادی قابل، وی امروز هم باید «آم آر آی» انجام دهد و ظاهراً روز سه‌شنبه هم پزشکان تشخیص نهایی‌شان را اعلام خواهند کرد که بعد بدانند چه کار باید بکنند، یعنی برای ایشان چه درمانی و یا معالجه‌ای را تجویز کنند.

برادر این پژوهشگر دینی می‌گوید: ما فعلاً منتظر هستیم که آزمایش‌ها و عکس‌ها و سی‌تی‌ها و «آم آر آی» را تهیه کنند که بعد از آن پزشک ایشان بتواند تشخیص دهد که در مورد ایشان چه تصمیمی را بگیرند. تا آخر هفته ان‌شاءالله مشخص می‌شود که آیا عمل مجدد لازم است یا درمان دیگری باید صورت بگیرد.

این محقق نواندیش دینی، آذرماه ۸۸ درحالی که که بعد از فوت آیت‌الله منتظری برای مراسم تشییع او از مشهد به قم سفر می‌کرد، بازداشت شد.

اولین جلسه دادگاه وی، درحالی که او را با پابند و دست‌بند به جلسه دادگاه آورده بودند، در اردیبهشت ۸۹ برگزار شد و پس از تحمل حدود ۱۷۰ روز زندان، با قرار وثیقه آزاد شد.

این منتقد دولت، باردیگر در شهریور ۸۹ و در پی اظهارنظر در مورد اعدام‌های خودسرانه، دسته‌جمعی و پنهانی در زندان وکیل‌آباد مشهد، بازداشت شد.

از موارد اتهامی احمد قابل، می‌توان به سخنرانی‌های وی در مشهد، نجف‌آباد و فریمان و همچنین مصاحبه‌های وی با رسانه‌های خبری و انتقاد از سیاست‌های نظام اشاره کرد.

هادی قابل در گفت‌وگو با کلمه، با اشاره به اینکه برادرش در گذشته مشکل خاصی نداشته است تصریح می‌کند: سال گذشته یعنی در واقع حوالی بعد از ایام عید و در تابستان سال گذشته بود که در یکی از ملاقات‌ها وقتی ما رفتیم زندان،

مشاهده کردیم که وضعیت ایشان وضعیت خوبی نیست و حالت نیمه فلج دارد و زیر بغلش را گرفته و آورده‌اند برای ملاقات. ملاقات حضوری بود و همراهانی که ایشان را آوردند من را کشیدند کنار و توضیح دادند که ایشان ده‌پانزده‌روز است که در زندان وضعیت نابسامانی دارد و تعادل ندارد و چندبار زمین خورده و از تخت افتاده و قادر نیست که حتی لباسش را تنش کند. به من اخطار دادند که ایشان در حمام و دستشویی هم زمین خورده‌اند و این عدم تعادل نشانگر این است که مریضی‌شان حاد است. که خب ما بعدش اقدام کردیم و با پیگیری، ایشان را از زندان منتقل کردیم بیمارستان.

به گفته وی، در اولین سی‌تی‌اسکنی که گرفتند تشخیص تومور مغزی دادند و اعلام کردند که این تومور را که خیلی هم رشد کرده و به سمت چپ [مغز] ایشان آسیب رسانده باید سریع‌تر عمل شود.

قابل ادامه می‌دهد: تقریباً به فاصله ۴۸ ساعت از زندان آمد و عمل انجام شد. که گرچه آن عمل موفقیت‌آمیز بود اما متأسفانه خاصیت تومور مغزی این است که دوباره رشد می‌کند و طبیعتاً اثراتش مخصوصاً اگر از نوع بدخیم باشد (که همین‌طور هم بود) دوباره بروز می‌کند. ایشان بعد از بهبودی و در ایام نوروز امسال خیلی خوب بود و روی پای خودش و با عصا راه می‌رفت و همه کارهایش را انجام می‌داد و مشکلی نداشت. ولی یک‌مرتبه زمین خورد و بعد از آن پسرقتی داشت تا الآن که قادر به حرکت نیست و نمی‌تواند کارهایش را خودش انجام دهد. وضعیتش آن‌قدر بحرانی شد که ما پس از مشورت با پزشکان تهران، ناگزیر شدیم که به تهران منتقلشان کنیم. امیدوار هستیم که ان‌شاءالله درمان‌های بعدی که صورت می‌گیرد مؤثر بیافتد.

سال گذشته نیز مرضیه پاسدار، همسر احمد قابل، گفته بود: از زمان فوت آیت‌الله منتظری که ایشان را دستگیر و بازداشت کردند بعد از شش‌ماه مشکلات جسمانی‌شان شروع شد. به طوری که قلبشان ناراحتی پیدا کرد و پیش متخصص

قلب رفتند و الآن دارو مصرف می‌کنند و بعد از آن هم که چشمشان مشکل پیدا کرد. اما این عدم تعادل بیماری جدیدی است.

خانواده احمد قابل همان‌زمان در اطلاعیه‌ای با تقدیر از مردم برای پیگیری‌ها، اعلام کردند که ترمیم ضایعاتی که تومور وارد ساخته نیازمند زمان است. درحال حاضر سمت چپ بدن ایشان حرکت ندارد و بدون مراقبت و کمک، قادر به حرکت و ایستادن نیستند. طبق نظر پزشک بایستی فیزیوتراپی انجام شده و در آینده پرتودرمانی و شیمی‌درمانی صورت گیرد. لذا همچنان به دعای خیر دوستان و علاقه‌مندانش نیازمندیم.

اکنون هادی قابل درباره احتمال ارتباط این بیماری با فشارهای دوران زندان، به خبرنگار کلمه می‌گوید: اینکه حالا این منشأ این قضیه چیست را دیگر من نه پزشک هستم و نه تخصصم این است که بگویم منشأ اینکه ایشان دچار یک چنین عارضه‌ای شده چیست.

حجت‌الاسلام احمد قابل، از شاگردان شاخص آیت‌الله منتظری بوده است. او سال گذشته در دومین سالگرد استاد خویش در پیامی گفته بود: «گویا باور نکرده‌اند، که منتظری عزیز، عزتش را از خدا و اخلاص عملش و دفاعی که خدای بزرگ از مؤمنان می‌کند کسب کرده است و نه از دنیا خواهان.»

قابل در پیام خود به این مناسبت آورده بود: «خدایا تو می‌دانی که آن پیر فرزانه چه مصیبت‌هایی را در راه رضای تو (که درجهت دفاع از حقوق همه انسان‌های مظلوم است) تحمل کرد و بر کسی منت نگذاشت و آن را به رخ کسی نکشید، تا خلوص عمل خود را با دنیاخواهی‌های کم‌ارزشی که بسیاری را به ترجیح بهره‌مندی‌های شخصی و دنیایی، بر بهره‌مندی‌های ممنوعان مظلوم خویش، کشانده است، ضایع نکند.»



## پیام تشکر خانواده احمد قابل و گزارش آخرین وضعیت ایشان

شریعت عقلانی، ۱۲ شهریور ۱۳۹۱

یا من إسمه دواء و ذکره شفاء

به اطلاع عموم دوستان و آشنایان می‌رساند که با الطاف الهی بار دیگر عزیزمان حجت‌الاسلام‌والمسلمین آقای احمد قابل عمل‌های سخت جراحی را پشت سر گذاشت و بحمدالله به خانه برگشت.

جهت اطلاع دوستان و علاقه‌مندان مختصری از شرایط ایشان را بیان می‌کنیم.

پس از سیر نزولی وضعیت سلامتی احمد قابل از اواخر فروردین ۱۳۹۱، با نظر دوستان و خانواده، ایشان را برای درمان به تهران منتقل کردیم و در تاریخ ۸ تیر ۹۱ در بیمارستان سینا بستری گردیدند. برای گرفتن «آم آر آی» از مغز لازم بود که با انجام عمل جراحی، ترکش یادگار دوران جنگ تحمیلی که نزدیک نخاع ایشان قرار داشت از بدن احمد خارج شود. این عمل در تاریخ ۱۱ تیر ۹۱ در بیمارستان سینا با موفقیت انجام شد. سپس در تاریخ ۱۴ تیر ۹۱ برای عمل جراحی مغز به بیمارستان میلاد منتقل شدند، زیرا جهت عمل جراحی به دستگاهی نیاز بود که در بیمارستان میلاد وجود داشت. در تاریخ ۱۶ تیر ۹۱ عمل جراحی مغز برای خارج کردن تومور که مجدد رشد کرده بود، با موفقیت انجام گرفت. پس از حدود بیست‌روز بستری بودن از بیمارستان ترخیص شد. اما پس از یک‌هفته با تشنج شدید دوباره راهی بیمارستان میلاد شد. در این نوبت با توجه به عدم ترمیم زخم سر، دکتر معالج ایشان تشخیص داد که چون پیش از آن پرتودرمانی صورت گرفته، سلول‌های پوست، خود را ترمیم نمی‌کنند، لذا نیازمند به عمل ترمیمی می‌باشد. به‌همین جهت در تاریخ ۱۱ مرداد ۹۱ عمل جراحی سوئی به‌منظور ترمیم

پوست سر بر روی ایشان انجام شد. بالاخره در تاریخ ۲۳ مرداد ۹۱ از بیمارستان ترخیص گردید ولی پزشک معالج لازم می‌دانست که احمد قابل در تهران و تحت نظر بماند، تا اینکه در تاریخ ۲ شهریور ۹۱ اجازه خروج از تهران داده شد و ایشان به مشهد، محل سکونت خود بازگشت.

اینک آقای احمد قابل دوران نقاهت پس از عمل را می‌گذرانند و در منزل بستری است. ایشان فعلاً قادر به حرکت بر روی پای خود نیستند و تعادل در حرکت ندارند. اما حال عمومی ایشان خوب است. از عموم دوستان و علاقه‌مندان درخواست می‌شود که برای بهبودی ایشان دعا کنند. ضمناً تقاضا داریم جهت ملاقات حتماً با خانواده ایشان هماهنگی لازم به عمل آید، زیرا نیازمند استراحت می‌باشند.

در پایان لازم می‌دانیم ضمن شکر و سپاس به درگاه احدیت، از پزشک جراح و معالج ایشان جناب آقای دکتر محمد شیرانی بیدآبادی و سایر اعضای تیم پزشکی بیمارستان میلاد، بیمارستان سینا، پرسنل محترم بخش جراحی مغز و اعصاب بیمارستان میلاد، بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان سینا، به‌ویژه از جناب آقای دکتر علی شکوری‌راد که زحمات بسیاری را متحمل شدند، همه دوستان، علاقه‌مندان، آشنایان، بستگان، از داخل و خارج کشور که با تلفن، ایمیل، پیامک و حضور خود، جویای حال ایشان بوده‌اند سپاسگزاری نماییم.

به‌ویژه به محضر حضرت آیت‌الله‌العظمی صانعی، حجت‌الاسلام‌والمسلمین آقای سیدمحمد خاتمی رئیس‌جمهور دوره اصلاحات، حجت‌الاسلام‌والمسلمین حاج سیدحسن آقا خمینی، حجت‌الاسلام‌والمسلمین حاج‌شیخ احمد منتظری و بیت مرحوم حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری، تشکر و سپاس خود را تقدیم داشته و از خداوند رحمان، برایشان عمر با عزت آرزو داریم.

خانواده قابل

۱۲ شهریور ۱۳۹۱

## اطلاعیه خانواده قابل در خصوص وضعیت احمد قابل

شریعت عقلائی، ۲۵ مهر ۱۳۹۱

پزشکان مرگ مغزی آقای احمد قابل را اعلام کرده‌اند و حیات نباتی ایشان بوسیله دستگاه‌ها ادامه دارد. امروز ساعت ۱۴ ایشان دچار ایست قلبی شدند که با شوک الکتریکی احیا شد و برگشت. تا ساعت بیست‌وسه دقیقه امروز همچنان دستگاه‌ها به ایشان وصل است و حیات نباتی ایشان ادامه دارد. هنوز فوت قطعی ایشان اعلام نشده است. طبیعی است هرگونه خبری از سوی خانواده اطلاع‌رسانی خواهد شد.

به‌ویژه از رسانه‌ها انتظار می‌رود به اطلاعیه‌های صادره از سوی خانواده توجه داشته باشند.

خانواده قابل

۲۵ مهر ۱۳۹۱

## پیام خانواده قابل به مناسبت درگذشت احمد قابل

شریعت عقلانی، ۱ آبان ۱۳۹۱

بسم الله الرحمن الرحيم

«من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً»

دانشمند فرزانه، مجتهد نواندیش، پژوهشگر ژرفاندیش، منادی اسلام رحمت، مدافع حقوق ملت، آزادمرد دلیر استاد احمد قابل به دیدار معبودش شتافت.

با قلبی آکنده از غم و اندوه و دیدگانی اشکبار پیکر رنجورش را به سوی حرم رضوی (علیه السلام) و آرامگاهش تشییع خواهیم کرد. مراسم ساعت هشت و سی دقیقه صبح روز چهارشنبه ۳ آذر ۹۱ در صحن آزادی با قرائت خطبه و نماز شروع و سپس در ورودی بهشت رضا تا مزارش تشییع خواهد شد. همچنین مراسم ختم ایشان روز پنجشنبه صبح از ساعت ۹ تا ۱۱ و عصر از ساعت چهارده و سی تا شانزده و سی در مسجدالنبی واقع در خیابان کوهسنگی و جمعه صبح از ساعت ۹ تا ۱۱ در حسینیه انصارالحسین واقع در خیابان امام خمینی، میدان ده‌دی برگزار می‌گردد.

از همه بستگان و علاقه‌مندان تقاضا داریم از آوردن تاج گل، پرده و تراکت خودداری نمایند و بنابه توصیه مادر و همسر ایشان، عزیزان در کلیه مراسم‌ها آرامش خود را حفظ کرده و به بهانه‌جویان میدان ندهند.

خانواده مرحوم قابل

## احمد قابل شکایت نکرد و رفت

گفتگو با خواهر و برادر احمد قابل، روزآنلاین، ۲ آبان ۱۳۹۱

احمد قابل، پژوهشگر دینی و از شاگردان آیت‌الله منتظری روز گذشته در بیمارستان قائم مشهد درگذشت. اعضای خانواده وی در مصاحبه با «روز» اعلام کردند که او بیش از هر چیز دغدغه مردم و حقوق مردم را داشت و معتقد بود که هرچه از پیروزی انقلاب فاصله گرفته‌ایم از هدف‌های محوری انقلاب نیز فاصله گرفته شده و حکومت دست عده خاصی افتاده که نه مطلوب جامعه‌اند و نه با محورهای انقلاب همخوانی دارند.

او از منتقدین حکومت بود و درحالی در سن ۵۵سالگی درگذشت که پرونده قضایی‌اش هنوز در دستگاه قضایی باز است؛ پرونده‌ای که در پی انتقادات این اندیشمند دینی از حکومت و نامه‌های انتقادی سرگشاده‌اش به رهبر جمهوری اسلامی شکل گرفته و او را چندباری روانه زندان کرده بود.

«اقدام علیه امنیت ملی، توهین به رهبری و تبلیغ علیه نظام» از جمله اتهاماتی بود که به احمد قابل منتسب شد. او یکبار هم در سال ۸۰ و یکبار هم در ۲۹ آذرماه ۸۸ و درحالی‌که برای شرکت در مراسم تشییع آیت‌الله منتظری از مشهد عازم قم بود بازداشت شد. او ۶ماه بعد، یعنی در ۲۱ خرداد ۸۹ با وثیقه ۵۰میلیون تومانی آزاد شد و مجدداً در ۲۳ شهریور ۸۹ پس از افشای اعدام‌های پنهانی در زندان وکیل‌آباد مشهد بازداشت و دی‌ماه آزاد شد.

آقای قابل درحالی درگذشت که با قرار وثیقه و در مرخصی استعلاجی به‌سر

می‌برد.

خواهر احمد قابل در مصاحبه با «روز» می‌گوید که دغدغه اصلی برادرش اجرای عدالت و احقاق حقوق مردم بود: «او خیلی مظلوم و صبور بود. همه چیز را از زندان و بیماری تحمل کرد و یکبار هم «آخ» نگفت. یکبار هم شکایت نکرد و رفت.»

هادی قابل، برادر احمد قابل نیز به «روز» می‌گوید: دغدغه برادرم حقوق مردم بود و در این راه هم هزینه‌های بسیاری را متحمل شد.

آقای قابل سال‌گذشته پس از تشخیص تومور مغزی از زندان به بیمارستان منتقل شد و تحت عمل جراحی قرار گرفت. براساس گزارش‌ها او اوایل تیرماه سال جاری نیز باردیگر برای درآوردن ترکش دوران جنگ تحت عمل دیگری قرار گرفت. مرضیه پاسدار، همسر آقای قابل پیشتر به «روز» گفته بود: «حاج آقا وقتی زندان رفت مشکلی نداشت تابستان ۸۹ که از زندان آزاد شد دچار سرگیجه و نوسان فشارخون شده بود تا جایی که یکباره زمین می‌خورد که باز دوباره او را بازداشت کردند و در مجموع شرایط زندان باعث وخامت حال او شد. او را تحت‌الحفظ و با پابند به بیمارستان آورده بودند رفتم به دادسرا و خواهش کردم پابند را بردارند معاونت قضایی دستور داد برداشتند و اجازه داد پیش حاج آقا بمانم.»

### جزئیات زمان برگزاری مراسم

هادی قابل درباره زمان برگزاری مراسم تشییع برادرش هم به «روز» می‌گوید: «براساس آنچه که باورهای مرحوم احمد آقا بود قرار ما بر این شد که ساعت هشت و نیم صبح روز چهارشنبه در صحن آزادی حرم مطهر حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا، مراسم خطبه و نماز ایشان را انجام دهیم. علاقه‌مندان ایشان می‌توانند در این محل اجتماع کنند و پس از این مراسم با آمبولانس پیکر ایشان را به در

ورودی بهشت رضا منتقل خواهیم کرد تا از همان جا تا مزار ایشان تشییع صورت گیرد.»

او می‌افزاید: «ما در سطح شهر تشییع نمی‌کنیم که مزاحمتی برای مردم به وجود نیاید. احمدآقا هم همیشه رنج می‌برد که این گونه مراسم‌ها باعث آزار و اذیت و مزاحمت برای مردم می‌شود و ترافیک ایجاد می‌کند.»

او درباره زمان و مکان برگزاری مراسم ختم نیز توضیح می‌دهد: «مجالس ختم پنج‌شنبه صبح و بعدازظهر و همچنین جمعه صبح در مشهد برگزار خواهد شد بعد از آن در مشهد مراسمی نخواهیم داشت و در تهران، قم و نجف‌آباد اگر مراسمی باشد اعلام خواهیم کرد.»

#### وصیت‌نامه در زندان است

احمد قابل ۳۰ خرداد ۸۸ وصیت‌نامه سیاسی خود را خطاب به مردم ایران بر وبسایت شخصی خود منتشر کرده بود؛ وصیت‌نامه‌ای انتقادی از وضعیت موجود کشور که از «کودتای رهبری و برخی فرماندهان سپاه پاسداران و حامیان دولت فاسد و دروغگو» سخن می‌گفت.

از هادی قابل می‌پرسیم که آیا برادران وصیت‌نامه دیگری نیز دارند؟ می‌گویند: «آنچه که ایشان در وبسایت خود منتشر کردند وصیت‌نامه سیاسی و اعتقادی ایشان بود. اما یک وصیت‌نامه هم برای خانواده داشتند که ما نمی‌دانیم متن آن چیست. چون همراه با سایر وسایل ایشان در زندان و دست آقایان بود. امروز برای گرفتن این وصیت‌نامه مراجعه خواهیم کرد و اگر در اختیارمان قرار گیرد برای دوستان یا ملت ایران هم در این وصیت‌نامه چیزی باشد قطعاً اعلام خواهیم کرد.»

احمد قابل در وصیت‌نامه سیاسی و اعتقادی خود درخصوص انتخابات جنجال برانگیز ریاست جمهوری خرداد ۸۸ اعلام کرده بود: «در بطلان نتایج

اعلام شده، تردیدی نمی‌توان کرد. چرا که همه شواهد و قرائن از «عزم پیشین کودتاجیان» برای معرفی احمدی‌نژاد به‌عنوان رئیس‌جمهور، حکایت می‌کند.»

او تصریح کرده بود: «هیچ‌گونه رفتار غیرقانونی و خصوصاً خشونت‌بار، مورد تأیید ملت صلح‌جو و اصلاح‌طلب ایران نیست. البته در برابر تجاوز و تعدی و خشونت‌ورزی کودتاجیان نیز باید اعتراض کنند و هرگز سکوت نکنند. تجربه این ملت نیز تنها از مصاف «گل و گلوله» حکایت می‌کند و مطمئناً از جانب ملت، تنها «گل» عرضه می‌شود. بهتر است که مسئولان کشور از کودتاجیان بخواهند که قدری شرم و حیا داشته باشند و رفتار مسالمت‌آمیز را با تحریک جوانان و هجوم ناجوانمردانه به مردم، به خشونت نکشاند، چرا که بیشترین ضرر و خسارت را حاکمیت خواهد برد.»

#### دغدغه‌های احمد قابل

از هادی قابل درباره دغدغه‌ها و امیدهای برادرش در روزهای آخر حیات او می‌پرسم. می‌گوید: «عمده دغدغه ایشان در طول زندگی و همین ایام هم این بود که قرائت رحمانی از دین را بتواند عرضه کند. اعتقاد و باور ایشان بر این بود که آنچه در کشور عرضه شده با دین مبین اسلام خیلی فاصله دارد و چهره رحمانی و انسانی اسلام مغفول مانده است. برای همین براندیشه شده بود که تحت عنوان «شریعت عقلانی» مجموعه آنچه که از باورها، اعتقادات و اصول اسلام است را استخراج و منتشر کند. که بخشی از آن در همین ایام مریضی ایشان منتشر شد.»

او می‌افزاید: «حرفی که برادرم بعد از عمل جراحی نخستین به من زد این بود که آرزو دارم که لطف خدا اگر شامل حال من شود و مهلتی بدهد که همه وقت و زمانم را بگذارم که بحث شریعت عقلانی را به جایی برسانم که برای جامعه و همچنین جامعه علمی و تحقیقی ما هم بسیار مفید خواهد بود. متأسفانه این یک‌سال و خرده‌ای که از عمل جراحی اول ایشان گذشت مدام درگیر مریضی و



نفاقت بودند و شرایطی ایجاد نشد که بتوانند به مطلوب برسند؛ بعد هم که اجل مهلت نداد. امیدواریم دوستان و همفکران ایشان بتوانند راه ایشان را ادامه دهند تا روح ایشان نیز شاد شود که راهش ادامه دارد.»

به هادی قابل می‌گویم برادر شما یکی از منتقدین سرسخت وضعیت فعلی کشور و به‌خصوص آیت‌الله خامنه‌ای بود در این خصوص چه؟ آقای قابل می‌گوید: «دغدغه‌های برادرم در قالب یادداشت‌ها، نامه‌ها و انتشار دیدگاه‌های ایشان منتشر شده. دغدغه اصلی او در این مدت نیز این بود که متأسفانه هر چه از سال‌های اولیه پیروزی انقلاب فاصله می‌گیریم از هدف‌های محوری انقلاب نیز فاصله گرفته می‌شود، حضور و توجه به خواست مردم ضعیف شده و حکومت دست یک عده خاصی قرار گرفته که نه مطلوب جامعه است نه مطلوب محورهای انقلاب که مردم به‌خاطر آن حرکت کردند و خون دادند.»

او می‌افزاید: «دغدغه ایشان حقوق مردم بود و برای این مسئله هم هزینه‌های سنگینی پرداخت.»

### وضعیت پرونده احمد قابل

احمد قابل با قرار وثیقه و برای مداوا در مرخصی به سر می‌برد. هادی قابل توضیح می‌دهد: «ایشان به دلیل عارضه‌ای که پیش آمد به شکل مرخصی از زندان بیرون آمدند. حدود ۵ ماهه‌خورده‌ای از زندان ایشان مانده بود. آمدند و گفتند که مشمول آزادی مشروط می‌شود و فرم آوردند. ایشان امضا کرد. ظاهراً تمام شد اما هر بار مراجعه می‌کردند و می‌گفتند مرخصی است. به‌رحال مرخصی استعلاجی هم جزوی از زندان محسوب می‌شود. یک بحث جریمه مالی هم بود که دادگاه مطالبه می‌کرد و به‌خاطر آن، پرونده را نبسته بودند. حالا با درگذشت ایشان پرونده بسته می‌شود.»

یک هفته پیش‌تر نیز خواهر دیگر آقای قابل فوت کرده بود.

---

احمد قابل خرداد سال گذشته در مصاحبه با «روز» از پایان اخلاق و دیانت در جمهوری اسلامی سخن گفته و تصریح کرده بود: «با خرافات می‌خواهند توده‌ها را راضی نگه‌دارند.»

این پژوهشگر دینی پیش از نیز در مصاحبه با «روز» با انتقاد شدید از رهبر جمهوری اسلامی گفته بود: «سرنوشت یک نظام (جمهوری‌اسلامی) را به سرنوشت خودش گره زده است. اساساً ایشان و دوستانشان در نهادهای حکومتی، عنوان «نظام» را اسم مستعار آقای خامنه‌ای می‌دانند.»

## اطلاعیه برگزاری مراسم ترحیم استاد احمد قابل در تهران و قم

شریعت عقلانی، ۶ آبان ۱۳۹۱

هوالباقی

به مناسبت هفتمین روز درگذشت استاد احمد قابل، مجلس بزرگداشتی روز سه‌شنبه نهم آبان‌ماه در تهران، مسجد جامع شهرک غرب، ساعت پانزده‌وسه تا هفده و همچنین چهارشنبه دهم آبان‌ماه در قم حسینیه شهداء (خیابان صفائیه) بعداز نماز مغرب و عشاء برگزار می‌گردد.

خانواده قابل (جامی)

## احمد قابل به روایت برادر

گفتگو با هادی قابل (بخش نخست)، جرس، ۷ آبان ۱۳۹۱

جرس: احمد قابل مجتهد عقل‌گرا روز دوشنبه مصادف با بیست‌وپنجم مهرماه به علت عوارض ناشی از بیماری به دیار باقی شتافت. این اندیشمند نوگرا از شاگردان آیت‌الله منتظری بود و در محضر این او به درجه اجتهاد رسید.

احمد قابل در زندگی خود هیچ‌گاه در برابر آنچه حاکمیت مستبد دینی می‌دانست سر تسلیم فرود نیاورد و با انتقاد از رهبری جمهوری اسلامی تاوان آن را پرداخت. با آقای هادی قابل در خصوص زندگی و دیدگاه‌های سیاسی و فکری این فقیه نواندیش به گفتگو نشستیم که بخش اول آن در پی می‌آید:

آقای قابل! لطفاً پیش از اینکه وارد بحث در خصوص ابعاد مختلف زندگی سیاسی و فکری احمد قابل شویم لطفاً مختصر اشاره‌ای به دوران تحصیلات و زندگی طلبگی ایشان بفرمایید.

احمد آقا در مهرماه ۱۳۳۷ [۱۳۳۶] در روستای مؤمن‌آباد تربت‌جام به دنیا آمد. ایشان سه سال از من کوچک‌تر بودند و ما دوران کودکی را تا قبل از دبستان در همان روستا گذرانیدیم.

پدرمان به امر مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج‌سید محمود شاهرودی از نجف برای ارشاد مردم این روستا و منطقه آمده بودند. بعد از اصلاحات ارضی، پدرمان آن منطقه را ترک کردند. زیرا نظر ایشان این بود که اصلاحات در آن منطقه صورت گرفته و مردم زندگیشان آلوده به حرام شده است. بنابراین نمی‌توان در میان آن جامعه زندگی کرد. به همین دلیل به مشهد هجرت کردند و بدین ترتیب دوران

تحصیلی ابتدایی ما در مشهد آغاز شد. ابتدا در مدارس زنجیره‌ای مذهبی که از سوی مرحوم عابدزاده بود ثبت‌نام و یک سال در آنجا تحصیل کردیم اما بعد به‌خاطر انتقال محل سکونت در مدارس دولتی مشغول به تحصیل شدیم.

در دوران تحصیل احمدآقا یک سال از من عقب‌تر بودند به همین دلیل ما در دوران کودکی با هم رقابت داشتیم و هرچه بزرگ‌تر شدیم این رقابت تبدیل به رفاقت شد و ما به دو برادر بسیار صمیمی و نزدیک تبدیل شدیم.

در سال ۱۳۴۹، من وارد حوزه علمیه مشهد مقدس شدم و بالطبع یک‌سال بعد احمدآقا هم وارد حوزه علمیه مشهد شدند. در مدرسه مرحوم آیت‌الله‌العظمی میلانی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) تحصیلاتمان را آغاز کردیم و دوره مقدماتی حوزه را در مشهد مقدس گذراندیم.

احمدآقا در این دوره با همان ذهن، هوش و حافظه سرشاری که داشتند درس‌ها را خوب آغاز کرده و رشد بسیار خوبی داشتند و همواره مورد تشویق اساتید و مدیریت مدرسه قرار می‌گرفتند. ایشان یکی از برندگان جوایزی که همه‌ساله به طلاب برجسته و ممتاز اهدا می‌شد، بودند. زمانی که به دوره عمده‌گذاری رسیدند در همین مدرسه میلانی معمم شدند و در حقیقت جزو طلبه‌های ملبس به لباس روحانیت شدند.

در سال ۱۳۵۷، با توجه به رفتن بنده به قم برای ادامه تحصیل، به فاصله چندماه، ایشان هم برای ادامه تحصیل به قم آمدند. در مدرسه قدیریه قم که زیر نظر کرمانی‌ها اداره و حالت کلاسیک داشت و جزو مدارس ممتاز قم بود هر دو مشغول به تحصیل شدیم. در سال ۱۳۵۴ هم‌زمان با مبارزات حوزه روحانیت در طلاب حوزه و با دستگیری و زندانی شدن بنده، احمدآقا برای مدتی به مشهد بازگشتند و فاصله‌ای در میان تحصیلاتشان افتاد تا در سال ۱۳۵۶ دوباره به حوزه علمیه قم برگشتیم و تحصیلات را ادامه دادیم.

ورود جدی آقای احمد قابل به عرصه مبارزات انقلابی در چه سالی آغاز شد؟

سال ۱۳۵۶ با اوج‌گیری مبارزات روحانیت و بعد از شهادت حاج آقامصطفی خمینی، احمدآقا در صحنه‌های تظاهرات و مبارزاتی که در قم صورت می‌گرفت حضور داشتند. در حال از خصوصیت طلاب جوان و خوش‌فکر آن‌زمان بود. احمدآقا هم با بهره‌گیری از هوش و حافظه‌ای که داشتند و اهل مطالعه هم بودند (این مطالعات بیشتر به سمت مطالعه کتاب‌های مرحوم شریعتی، مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم مهندس بازرگان گرایش داشت). این مطالعات اثر فکری بسیار خوبی بر روی ایشان گذاشت و ایشان را وارد عرصه مبارزات کرد، تا اینکه انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

بعد از پیروزی انقلاب، نقش ایشان در مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی چه بود؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برحسب شرایطی که اقتضا می‌کرد ایشان در مشهد مقدس وارد سپاه شدند. اما این زیاد دوام نیاورد، زیرا با دیدگاه‌های ایشان و آنچه که ایشان در سپاه می‌دیدند، اختلاف نظر و اختلاف سلیقه با فرماندهان سپاه پیدا کردند و به همین خاطر از سپاه کناره گرفتند و برای ادامه تحصیلاتشان روانه قم شدند.

این اختلاف‌نظرها حول و حوش چه مسائلی بود؟

آن روحیه انقلابی که در اوایل انقلاب اسلامی بر جوانان حاکم بود یک روحیه ایثار و از خودگذشتگی و عدم توجه به دنیا و مقام و زدوبندهای این‌چنینی بود و همه به دنبال خدمت خالصانه و از سر صدق و صمیمیت برای کشور، ملت و دینشان بودند. احمدآقا هم با آن ویژگی‌هایی که داشت به‌عنوان یک طلبه و مبارز انقلابی وقتی وارد سپاه شد انتظارش این بود که کسانی که در رأس هرم سپاه قرار می‌گیرند از این ویژگی‌های متعالی برخوردار باشند. اما گاهی رفتارها و زدوبندهایی که بر مسئولیت و پست‌ها انجام می‌شد را می‌دیدند و خوششان

نمی‌آمد. ایشان به این رفتارها انتقاد می‌کردند و این انتقاد هم با آن بحث سلسله مراتبی که می‌خواست در سپاه شکل بگیرد؛ سازگار نبود و آن‌ها هم برخورد می‌کردند. این امر حتی منجر به این شد که ایشان و برخی از دوستانشان به مقامات بالای سپاه آن زمان اعتراضیه‌ای ارسال کنند. از آنجا هم افرادی را فرستادند و در بعضی از مسائل حق را هم به احمدآقا دادند؛ اما در عین حال ایشان گفتند که روحیه‌شان با این مجموعه سازگار نیست و دیگر نمی‌توانند در این مجموعه بمانند به همین جهت برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه رفتند.

به خاطر ارتباط با بچه‌های سپاه مشهد که در زمان جنگ در لشکر نصر از فرماندهان جبهه و جنگ شدند، باعث شد که هر زمان که عملیاتی می‌خواست صورت بگیرد به احمدآقا زنگ می‌زدند و ایشان هم سریع به لشکر نصر ملحق می‌شدند. حتی برگه اعزام هم نمی‌گرفتند زیرا بچه‌های آنجا او را می‌شناختند. ارتباط تنگاتنگی با برخی از فرماندهان سپاه از جمله شهید فردی از فرماندهان برجسته سپاه مشهد داشتند و بدین ترتیب در جبهه‌ها حضور پیدا می‌کردند.

مدتی برادر بزرگمان جذب عقیدتی سیاسی نیروی هوایی شدند و مدتی در پایگاه هوایی مشهد مسئولیت داشتند و از آنجا به همدان اعزام شدند و در پایگاه نوژه همدان مستقر شدند. بعد از مدتی برادر بزرگمان عازم تهران شدند و از احمدآقا خواستند که مسئولیت پایگاه هوایی نوژه همدان را بپذیرند و ایشان هم قبول کردند و برای مدتی مسئولیت عقیدتی سیاسی پایگاه نوژه را به عهده گرفتند. اما آن سلسله مراتب خشکی که در ارتش حاکم بود با روحیات ایشان سازگار نبود و آنجا را ترک کردند و دوباره به حوزه علمیه بازگشتند.

در حوزه علمیه قم هم مدتی در دادگاه ویژه روحانیت در واقع رسیدگی به تخلفات روحانیت و انتظامات قضات مشغول شدند. دادگاه ویژه روحانیت، در زمان ریاست شهید بهشتی (رضوان الله تعالی علیه) بر شورای عالی قضایی آن زمان و

ریاست قوه قضاییه بود. یک دادگاهی در قم تشکیل شد که هم به تخلفات قضات و دادستان‌ها رسیدگی می‌کرد هم به تخلفات روحانیت.

دادستان این دادگاه مرحوم آذری‌قمی بودند و قاضی این دادگاه هم مرحوم حاج‌شیخ‌حسن تهرانی بودند. ابتدا بنده به مدت یک سال در سمت بازپرسی دادگاه بودم و احمدآقا هم مدتی در آنجا در سمت بازپرسی دادگاه انجام وظیفه کرد و در حقیقت تجربه کار قضایی را در آنجا برای خود اندوخت. اما باز هم بنده و هم ایشان در آنجا دوام نیاوردیم و ایشان بعد از قریب به دو سال از دادگاه جدا شدند و از کارهای اجرایی و قضایی فاصله گرفت و به تحصیلات و مطالعات حوزوی خود مشغول شدند.

از زندگی طلبگی ایشان برایمان بگویید و اینکه حلقه علمی ایشان در قم چه مختصاتی داشت؟ هم به لحاظ اساتید، هم شاگردان و «هم‌مباحثه‌ها».

زندگی طلبه‌ای ایشان زندگی بسیار ساده و بی‌تکلفی بود. در سال ۱۳۶۴ زمانی که ابوی به‌عنوان امام‌جمعه فریمان منصوب شدند بعد از مدتی یک مدرسه علمیه را در فریمان تأسیس کردند و تعدادی طلبه گرفتند. ایشان از احمدآقا دعوت کردند تا هم، مدیریت مدرسه و هم تدریس طلاب را برعهده بگیرند. بنابراین ایشان از قم به شهرستان فریمان آمدند. البته دلیل دیگر آمدن احمدآقا به فریمان این بود که در سال ۱۳۶۵ برادرمان و پسرخواهرمان هم‌زمان شهید شدند. خود این مسئله باعث شد که برای روحیه پدر از جنبه عاطفی، احمدآقا به فریمان بیایند و مدیریت و تدریس در حوزه علمیه فریمان را در کنارش برعهده بگیرند. با نظارت احمدآقا و اساتیدی که انتخاب کردند طلبه‌های خوبی را تربیت کردند و الآن آن طلاب در حوزه علمیه قم هستند و خودشان را مدیون ایشان می‌دانند.

احمدآقا از آنجایی که جوان بودند با طلاب از جنبه‌های اخلاقی، معنوی و درسی رابطه خوبی داشتند و طلاب از ایشان الگوبرداری می‌کردند. مدت زمانی که



احمد آقا در فریمان بودند باعث شد که ایشان ارتباطی را با نسل جوان و فرهنگیان فریمان برقرار کنند و جلساتی را ویژه فرهنگیان و نسل جوان تشکیل دهند و به بحث‌های معارف و اعتقادی بپردازند. بسیاری از جوانان و فرهنگیان که بعدها نماینده و استاد دانشگاه شدند کسانی بودند که در این جلسات حضور داشتند و هنوز هم این ارتباط صمیمی بین ایشان و بچه‌ها وجود دارد.

از جمله اساتید برجسته ایشان در حوزه علمیه در سطوح عالی حوزه یعنی در مکاتب، کفایه و شرح لمعه از محضر فاضل هرنندی، اصول فقه را از مرحوم شهید شیخ عباس شیرازی، مکاسب و کفایه را از محضر آیت‌الله ستوده، رسائل و بخشی از کفایه را از محضر آیت‌الله موسوی تهرانی، کفایه را از محضر محقق داماد، بخشی از کفایه و مکاتب را در محضر دوزدوزانی استفاده کردند. کتاب کفایه و کتاب مکاسب؛ بحث‌بحث، فصل‌فصل و بخش‌بخش است و به‌همین علت، نوعاً طلاب سعی می‌کنند هر بخشی را از محضر یک استادی استفاده کنند.

در درس خارج فقه و اصول هم برجسته‌ترین استاد ایشان که هم استاد و هم مرادشان بودند و از او به‌عنوان استاد علامه یاد می‌کردند مرحوم آیت‌الله منتظری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه بودند. علاقه بین احمد آقا و ایشان یک علاقه پدر و فرزندی بود و مرحوم آیت‌الله منتظری هم به احمد آقا علاقه زیادی داشتند. احمد آقا سالیان سال یعنی بیش از بیست سال از محضر این استاد فرزانه تا زمان حیاتشان استفاده کردند.

غیر از درس‌های رسمی زمانی که به محضر مرحوم آیت‌الله منتظری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌رسیدند بحث‌های فقهی را آغاز می‌کردند (که به شکل خصوصی یا چند نفره بود) و همین جلسات و بحث‌ها باعث شد که آن بزرگوار بنویسند که احمد قابل به مرحله اجتهاد و استنباط نه تنها در فقه و اصول که حتی در حدیث و کلام رسیده است. آن بزرگوار خیلی کم به افراد اجازه اجتهاد می‌داد

و این خصوصیت، نشانگر این بود که احمد قابل آدم برجسته‌ای در درس‌های حوزه بود. زمانی هم که آیت‌الله منتظری درس فقه می‌گفتند یکی از شاگردانی که در این جلسات اشکالات استخوان‌دار می‌کرد احمدآقا بودند و حضرت استاد هم به اشکال ایشان توجه می‌کردند و پاسخ می‌دادند. البته سه نفر از شاگردان آیت‌الله منتظری از طلابی بودند که سؤالات را مطرح می‌کردند و استاد به این‌ها عنایت ویژه داشت و یکی از آن سه نفر احمدآقا بود. این سه نفر معروف بودند که جزو اولین اشکال‌کنندگان درس هستند.

### ارتباط ایشان با مرحوم آیت‌الله منتظری چگونه بود؟

من می‌دیدم که وقتی نام و یاد آیت‌الله منتظری می‌آمد چهره احمدآقا دگرگون می‌شود و یک علاقه عاطفی مثل علاقه فرزند و پدری باهم داشتند. هر وقت هم من به محضر آیت‌الله منتظری می‌رفتم همواره از احمدآقا یاد می‌کردند و گاهی اوقات می‌گفتند حیف که نمی‌گذارند احمدآقا بعضی از کارها را انجام دهد و آنچه را که دارد بروز دهد. همچنین از محضر اساتیدی چون حاج شیخ جواد تبریزی رحمت‌الله‌علیه، حضرت آیت‌الله وحید خراسانی، حضرت حاج شیخ یوسف صانعی و فاضل لنکرانی استفاده زیادی کردند. در واقع احمدآقا به محضر اساتید مختلف می‌رفتند تا ببینند نوآوری و مطالب جدید آن‌ها چیست. علاوه بر آن بین اساتید هم یک سنجشی داشته باشند که به‌عنوان استاد قطعی و نهایی خود یکی را انتخاب کنند. اگرچه حوزویان اعتقاد داشتند که آیت‌الله منتظری برجسته‌ترین استاد فقهی حوزه هستند به‌هرجهت احمدآقا از محضر اساتید مختلفی بهره علمی بردند.

علت اینکه ایشان لباس روحانیت را کنار گذاشتند چه بود و چه تحولاتی منجر به

رسیدن به این نقطه شد؟

از سال ۱۳۷۰ به اختیار خودشان لباس روحانیت را کنار گذاشتند و به قول معروف نه کسی ایشان را تهدید و نه تشویق کرده بود که لباسشان را کنار بگذارند. دلایلی هم برای این قضیه داشتند:

اولاً، ایشان براساس تحقیقات و تتبعات تاریخی که داشت این لباسی که الان لباس تشخیص برای روحانیت شده است، لباسی نیست که از زمان رسول خدا یا ائمه معصومین بوده باشد، بلکه آن‌ها گاهی عبایی به تناسب‌ها می‌پوشیدند یا گاهی عمامه‌ای به تناسب‌ها به سر می‌گذاشتند. عمامه‌ها هم مختلف با رنگ‌های گوناگون بود که در تاریخ ذکر شده است. اما این لباس چه به شکل عبا چه به شکل لباده از زمان عباسیان وجود داشته و قاضی القضاات آن زمان قاضی ابویوسف آن را اختراع کرده است که در ابتدا کوتاه‌تر و در حد نیم‌پالتو بود و بعد به مرور بلندتر شد تا این شکل کنونی را به خود گرفت و به یک لباس تشخیص برای یک صنف روحانیت تبدیل شد. احمد آقا می‌گفتند به علت اینکه پیامبر و ائمه این چنین نبودند و لباس مردم را داشتند و فقط در یک مراسم‌هایی از عبا یا عمامه استفاده می‌کردند؛ به همین علت این لباس پیامبر نیست و ضرورتی ندارد که ما حتماً یک لباس تشخیصی برای خودمان قائل شویم.

دلیل دیگر ایشان هم این بود که می‌گفتند وقتی ما در این لباس قرار می‌گیریم نوعاً احساس ما این است که دیگران باید به ما احترام بگذارند، ما را در صدر مجلس بنشانند و این لباس کم‌کم در انسان ایجاد کبر و نخوت می‌کند. در حالی که انسان مؤمن باید انسان متواضع و فروتن باشد. پیامبر هم وقتی در مجلسی می‌نشستند آنقدر وضعیتشان با بقیه مردم عادی بود که اگر یک ناشناس وارد می‌شد پیامبر را از مردم عادی تشخیص نمی‌داد و می‌پرسیدند «أَیُّکُمْ محمد» یعنی کدامیک از شما رسول خدا هستید و این‌گونه حضرت محمد را تشخیص می‌دادند. بنابراین ما هم نباید یک لباس تشخیصی برای خودمان داشته باشیم.

مسئله دیگر هم که گاهی به مزاح می‌گفتند این بود که در زندگی انصاف قضیه این است که این لباس دست‌وپاگیر است؛ لذا با این دلایلی که برمی‌شمردند به این نتیجه رسیدند که لباسشان را کنار بگذارند. ایشان معتقد بودند که طلبگی به این نیست که این لباس را بپوشیم. حتی زمانی که دادگاه ویژه روحانیت پرونده ایشان را به دادگاه انقلاب برگرداند و گفتند که ما ایشان را طلبه نمی‌دانیم. احمدآقا در جلسه دادگاه که من هم حضور داشتم گفتند دادگاه ویژه روحانیت در این مورد دروغ گفته و اشتباه کرده است. دلیل آن هم این است که چند سال پیش من را بازداشت کردند و پرونده تشکیل دادند و هنوز بعضی از مدارک من در دست آنهاست. از همه این‌ها گذشته، من الآن از حوزه شهریه می‌گیرم و بیمه حوزه را دارم، بنابراین طلبگی به لباس نیست. خیلی از قضات شما طلبه هستند و لباس ندارند و قاضی هم قبول کرد و گفت او درست می‌گوید. احمدآقا بر طلبگی خود تأکید داشتند و هرجا می‌رفتند می‌گفتند که من یک طلبه عادی نه طلبه‌ای که برای خود تشخیصی قائل باشم هستم.

**دیدگاه شما درمورد نظر احمد قابل چیست با توجه به اینکه خودتان لباس روحانیت به تن دارید؟**

ایشان هم به من تأکید می‌کردند که لباس روحانیت را کنار بگذارم اما من به دلایل خاص خودم حاضر نشدم این کار را انجام بدهم. من به نظر ایشان احترام می‌گذاشتم و ایشان این اختیار را داشتند. البته غیر از احمد قابل هم افراد زیادی لباس روحانیت بر تن نکردند مانند استاد محمد حکیمی که از بزرگان حوزه علمیه مثل مرحوم آیت‌الله خویی رضوان‌الله تعالی علیه حکم اجتهاد دارد یک استاد مسلط و مسلم است درس حوزه را خوب خوانده و هرگز حاضر نشده است لباس روحانیت را به تن کند یا همانند ابوالقاسم گرچی که اجتهاد داشتند و درس‌های حوزه را خوب خوانده بودند اما لباس روحانیت به تن نکردند.

در هر حال بخشیی به سلیقه افراد مربوط می شود و بخشی هم به اقتضائیات و اعتقاد بنده که این لباس را کنار نگذاشتم این است که با این لباس یک کارهایی را می توانم در درون جامعه انجام دهم و اگر لباس روحانیت به تن نداشته باشم شاید آن کار را هم از من نپذیرند.

طبیعتاً از من یک کارهایی برمی آید از احمدآقا که لباس روحانیت به تن نداشتند یک کارهای دیگر. لذا من هم دلایل خود را داشتم اما متقابلاً به اعتقاد یکدیگر احترام می گذاشتیم طبیعتاً شرایطی که من داشتم با شرایط ایشان تفاوت داشت به همین خاطر من بر لباس روحانیت پافشاری می کردم و در مقابل حکمی که برای من صادر کردند ایستادم و حاضر نشدم حتی برای یک روز هم لباسم را کنار بگذارم. بنابراین این مسئله به سلیقه و نوع نگاه و برداشت افراد و همچنین نوع انجام وظیفه ای که فرد می تواند در شرایطی انجام دهد دارد.

اجازه بدهید همین جا درباره رابطه شما با احمدآقا پرسم. این رابطه تا چه اندازه برادری و عاطفی بود و تا چه اندازه همدلی و همفکری در حوزه های دینی و سیاسی؟

من از کلام خود احمدآقا استفاده می کنم که ایشان تعبیر می کردند که هادی برای من یک برادر نیست، بلکه یک دوست و یار صمیمی در زندگی من است. ما در خانواده شش برادر هستیم یکی از برادرهایمان در سال شصت و پنج در جنگ شهید شد و برادر بزرگمان هم حاج شیخ مهدی قابل به رحمت خدا رفتند.

من و احمدآقا دو برادر پشت سر هم بودیم، زندگی هم این گونه برای ما رقم زد که در تمام مقاطع تحصیلی باهم بودیم. در بعضی از دروس هم هم مباحثه هم بودیم در درس های خارج هم با هم بودیم. بعد از تشکیل زندگی مشترک باز در یک محله با فاصله یک کوچه از همدیگر خانه اجاره کردیم. بعد هم که خانه خریدیم دوباره در یک محله به فاصله چند کوچه از هم بودیم. رفت و آمد خانوادگی ما هم نسبت به برادران دیگرمان که در مشهد بودند و ما در قم بودیم

---

بیشتر بود و در حقیقت محرم راز همدیگر بودیم. در تمامی مراحل زندگی در کنار یکدیگر بودیم.

زمانی هم که به تاجیکستان سفر کردند یک وکالت تام مادام‌العمر به من دادند. به‌طور کلی علاقه ما سوای علاقه عاطفی برادری، یک نوع رفاقت و دوستی باهم بود.

## زندگی و مبارزات سیاسی احمد قابل

گفتگو با هادی قابل (بخش دوم)، جرس، ۱۰ آذر ۱۳۹۱

جرس: بخش نخست گفتگو با هادی قابل درباره دیدگاه‌های سیاسی و فکری برادر فقیدش احمد قابل پیش‌تر توسط جرس منتشر شد. اکنون هم‌زمان با چهلمین روز درگذشت احمد قابل بخش دوم این گفتگو منتشر می‌شود. هادی قابل در بخش نخست گفتگو به‌طور خلاصه‌وار زندگانی این مجتهد عقل‌گرا در اوان جوانی، تحصیل و دوران طلبگی را بررسی کرده بود و در این بخش بر ویژگی‌های فکر و عمل سیاسی او تأکید کرده است. جرس در همین زمینه با اعظم طالقانی گفتگو کرده و یادداشتی هم از حسن فرشتیان در ستون اندیشه منتشر شده است.

**آقای قابل! لطفاً کمی دربارهٔ پیشینه فعالیت‌های سیاسی احمد قابل توضیح دهید.**

ایشان همان سال‌های پنجاه‌ویک و آغاز دوران طلبگی‌اش وارد کارهای سیاسی شد و به‌علت اینکه از طلبه‌هایی بود که سر‌پرشوری برای بررسی و مطالعات داشت با مجموعه کتاب‌های دکتر شریعتی، مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی آشنا شد که این‌گونه کتاب‌ها روحیهٔ خاصی به جوان‌ها می‌داد. پس از آن با مبارزات مرحوم امام آشنا شد و از همان زمان به امام‌گرایی پیدا کرد و مقلد امام شد. او همواره در مسیر زندگی با اطلاعیه‌هایی که از سوی امام و مبارزین و انقلابیون صادر می‌شد در ارتباط بود و آن‌ها را مطالعه و تعقیب می‌کرد. در جریان مبارزات انقلاب اسلامی هم در همه صحنه‌های مبارزه و تظاهرات‌ها حضور داشت و فعال بود.

پایشان پس از پیروزی انقلاب، فعالیت‌های خود را در چه نهادهایی دنبال کردند؟ بعد از پیروزی انقلاب به لحاظ همان روحیه انقلابی که علیه ستم داشت و مبارزه می‌کرد، وارد سپاه به‌عنوان یک نهاد برآمده از انقلاب شد؛ اما طولی نکشید که به علت انتقاداتی که به عملکرد سپاه داشت از آن نهاد کنار رفت. بعد به دادگاه روحانیت رفت و رسیدگی به تخلفات قضات و انتظامات روحانیت که بعد به دادگاه ویژه روحانیت تغییر نام داد را به‌عهده گرفت اما در آنجا بیش از یک سال دوام نیاورد. با آغاز دوران جنگ برای مدت کوتاه شش و هفت ماه به همدان رفت و در پایگاه نوزده همدان مسئولیت عقیدتی و سیاسی آنجا را به‌عهده گرفت. بعد از آن به‌عنوان طلبه‌ای که بیشتر به دنبال درس و تحقیق بود و در ایام تبلیغات دینی مثل ماه محرم، صفر و رمضان (تا زمانی که لباس بر تن داشت) به نقاط مختلف کشور سفر می‌کرد. طبیعتاً چون هم‌جهت با انقلاب بود از انقلاب و ارزش‌های آن و نظام و جنگ هشت‌ساله دفاع می‌کرد.

#### محور انتقادهای ایشان از سیاست‌های حاکم بر نظام چه بود؟

در دوران معاصر احمدآقا همواره جزو منتقدان بود و هم با زبان و هم با قلم انتقاد می‌کرد. او نسبت به یک‌سری رفتارهایی که در مجموعه حاکمیت بود انتقاد داشت و انتقادات خود را در قالب نامه‌ها، سخنرانی‌ها و یادداشت‌هایی که در نشریات کشور می‌نوشت، مطرح می‌کرد. زبان انتقاد او هم زبان نصیحت و موعظه بود و تعبیر خود او این بود که اگر حرفی با مسئولان عالی‌رتبه نظام می‌زند از باب «نصیحت لائمه المسلمین» است و این را وظیفه دینی خود می‌داند. طبیعی است که یک انسان نمی‌تواند از مسائل سیاسی دور باشد زیرا زندگی با سیاست عجین شده و نمی‌تواند نسبت به آنچه که در جامعه‌اش اتفاق می‌افتد بی‌تفاوت باشد. همین امر انسان را وادار به موضع‌گیری می‌کند و همین می‌شود سیاست. اما



سیاست به آن معنا که احمدآقا به دنبال پست و مقام باشد و حتی در حزبی قرار بگیرد، فعالیت سیاسی نداشت.

### نگاه ایشان به آیت‌الله خمینی دارای چه تحولی بود؟

او همواره معتقد بود امام به‌عنوان کسی که انقلاب را که در کشور رهبری کرده و به نتیجه رسانده شخصیت محترمی است اما هرگز امام را معصوم نمی‌دانست. او می‌گفت امام خمینی در مقام عصمت نیست و ممکن است خطاهایی از او سرزنند. از سویی ممکن است کسانی به شکلی مقدماتی را فراهم کرده باشند که حضرت امام علی‌رغم میل باطنی و برخلاف دیدگاه‌های اولیه‌شان تصمیماتی را گرفته باشند و احمدآقا نسبت به این مسئله انتقاد داشت. از جمله نسبت به آنچه که در برخورد با آیت‌الله منتظری اتفاق افتاد. با وجود آن‌همه علاقه‌ای که حضرت امام به آیت‌الله منتظری داشتند و ایشان را حاصل عمر خود می‌دانستند، احمدآقا می‌گفت که در آن مورد، مقدماتی از سوی کسانی فراهم شد که صحیح نبوده و امام را به چنین تصمیمی کشانده است. اما با گذر زمان خیلی‌ها فهمیدند این برخورد اشتباه بوده و برخورد با آیت‌الله منتظری هم به ضرر نظام و هم به ضرر همان افرادی که آن مقدمات را چیدند تمام شد. احمدآقا تا همین اواخر هم همین باور را داشت اما هیچ‌گاه از احترامش به امام کاسته نشد. او معتقد بود امام، معصوم نیست و باید این انتقادات گفته شود تا برای آینده جامعه و نسل جوان ما تجربه شود و این حقایق را بدانند.

ارتباطشان با آیت‌الله خمینی چطور بود و آیا راحت می‌توانستند انتقادات خود را با ایشان در میان بگذارند؟

نسل اول انقلاب از جمله مرحوم آیت‌الله منتظری، مرحوم آیت‌الله طالقانی، شهید مطهری و شهید بهشتی بیشتر با حضرت امام در ارتباط بودند و احمدآقا و ما از نسل دوم انقلاب محسوب می‌شویم. این اواخر هم حضرت امام به لحاظ

شرایط جسمی که داشتند خیلی از مسائل را به او نمی‌رساندند. مرحوم احمد خمینی هم سعی می‌کرد با توجه به شرایط جسمانی امام خیلی از مسائلی را که منجر به یکسری مسائل روحی و روانی برای امام می‌شود را مستقیم به او نرساند. اگر هم قرار بود مسائل به ایشان گفته شود خیلی پاستوریزه شده به ایشان گفته می‌شد. یک سال آخر عمر مرحوم امام شرایط این‌چنین بود و بسیاری از بزرگان نمی‌توانستند مسائل را بی‌پرده و مستقیم با امام در میان بگذارند.

به نسل دوم اشاره فرمودید. نظر احمد قابل درباره آقای خامنه‌ای چه بود؟ با توجه به مجالس خطابه [آقای] خامنه‌ای در مشهد و مشهدی بودنشان، با رهبر جمهوری اسلامی سابقه ارتباطی هم داشتند؟

ارتباط مستقیم بین احمدآقا و آقای خامنه‌ای وجود نداشت. البته قبل از پیروزی انقلاب طلبه‌های جوان مثل احمدآقا در جلسات بحث به ویژه بحث نهج‌البلاغه آقای خامنه‌ای شرکت می‌کردند. پیش از پیروزی انقلاب دیدگاه‌های آقای خامنه‌ای خیلی نزدیک به دیدگاه‌های مرحوم دکتر شریعتی و مرحوم بازرگان بود. در واقع آقای خامنه‌ای به تعبیر آن زمان، جزو روحانیون انقلابی و کسانی بود که آخوندهای سنتی با دید منفی، آن‌ها را جزو احرار می‌دانستند اما انقلابیون، احرار را به معنای آزادگانی می‌دانستند که با دیدگاه روشن فعال بودند. دیدگاه‌هایی که آقای خامنه‌ای قبل از پیروزی انقلاب داشتند بعد از دوران رهبری چرخش پیدا کرد. یعنی آن روحانی روشن‌فکر و روشن‌اندیشی که همواره در خلوت خود با دکتر شریعتی نشست و برخاست داشت و در شب‌نشینی‌های مفصل تبادل نظر می‌کردند به یکباره بعد از دوران رهبریشان تغییر یافت. این چرخش در دیدگاه برای احمدآقا و خیلی از همفکران او خوشایند نبود. لذا قبل از پیروزی انقلاب بین احمد و آقای خامنه‌ای ارتباطی نبود و این ارتباط بعد از پیروزی انقلاب دورا دور بود و بعد از دوران رهبری هم هیچ ارتباط مستقیمی برقرار نشد. البته آقای خامنه‌ای شناخت کامل نسبت به خانواده ما داشت و از

شرایط فکری خانواده ما مطلع بود. اما این ارتباط آشنایی دورادور بود و از نزدیک هیچ‌گاه ارتباطی صورت نگرفت.

به‌خاطر همین تغییر دیدگاه بود که مرحوم احمد قابل در سال ۱۳۸۴ نامه انتقادی خود به رهبری را نوشتند؟

احمدآقا احساس وظیفه می‌کرد و خودش می‌گفت من براساس وظیفه‌ای که تشخیص داده‌ام این نامه را نوشتم. طبیعتاً هم می‌دانست این نامه واکنشی خواهد داشت و مشکلاتی برای او به‌وجود خواهد آورد اما با این حال احمدآقا می‌گفت که من برحسب وظیفه‌ای که دارم باید این‌ها را بگویم تا اگر مسائل به‌گوش ایشان نمی‌رسد به این شکل ایشان در جریان امور قرار گیرند و اگر هم می‌رسد که وظیفه دارم نصیحت کنم تا فردا عندالله مسئول نباشم که چرا حرف نزدم.

آیا پاسخی از سوی رهبری به این نامه داده شد؟

خیر، جوابی داده نشد. اما احمدآقا می‌گفت که در بعضی از بازجویی‌ها به او می‌گفتند: «چرا این مسائل را علنی مطرح می‌کنید؟ شما هرچه می‌خواهید بنویسید تا ما مستقیم به دست رهبری برسانیم» اما احمدآقا می‌گفت من هیچ اطمینانی ندارم که شما این نامه‌ها را بگیرید و به دست ایشان برسانید زیرا نمونه‌هایی از این نامه‌ها بوده که به دست ایشان نرسیده است. به‌خاطر همین به شکل نامه سرگشاده انتقادات خود را نوشت تا شاید اگر زمانی آقای خامنه‌ای مراجعه‌ای به اینترنت داشته باشند این نامه و انتقادات را بخوانند.

می‌توانید به جزئیات این انتقادات اشاره داشته باشید؟

اگر به جزئیات آن پرداخته شود بسیار مفصل خواهد بود و در این مجال نمی‌گنجد. اما در کلیت قضیه، بیشترین بحث او این بود که یک حکومت باید برپایه عدالت در رفتار حتی نسبت به مخالفان خودش استوار باشد و اگر حکومتی این پایه را نداشته باشد مسلم است که فرجام خوشی نخواهد داشت. درحقیقت

انتظار جامعه این است و خود حکومت هم مدعی است که حکومتی بر پایه عدالت همچون حکومت علوی برقرار است. حکومت علوی یک شاخص‌هایی دارد که حکومت‌مداران باید به آن شاخص‌ها توجه کنند و این دستگاه قضایی است که مشخص می‌کند عدالت در دستگاه و حکومت وجود دارد یا نه؟ حکومت‌مداران باید به دستگاه قضایی اشراف داشته باشند که با مخالفان نظام چگونه برخورد می‌شود. آیا عدالت رعایت می‌شود یا نه؟ زیرا چیزی که ما از امیرالمؤمنین به یاد داریم این است که نسبت به منتقدان و مخالفان خود برخوردی انسانی داشت و هرگز آن‌ها را از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم نکرد. تا زمانی هم که آن‌ها دست به شمشیر نبردند با آن‌ها برخورد نکرد. مصداق بارز آن خوارج و نهروان بودند و تا آن‌ها جنگ را آغاز نکردند امیرالمؤمنین با آن‌ها برخورد نکرد. بعد از این هم که جنگ نهروان تمام شد ایشان فرمودند که هیچ‌کس حق ندارد با آن‌ها برخورد تندی انجام دهد و حتی همان کسانی هم که در جنگ حضور داشتند و یا مدافع کسانی بودند که جنگ کردند، حقوق آن‌ها را از بیت‌المال می‌داد و زندگی آن‌ها در امنیت برگزار می‌شد. حتی در جلسات بحث امیرالمؤمنین و در زمان نماز شعار می‌دادند اما حضرت‌علی هیچ‌گاه نه خود برخورد کرد و نه اجازه داد کسی با آن‌ها برخورد تندی کند. احمدآقا هم در بیانیه و هم در سخنانش به این مصداق‌ها اشاره داشت و می‌گفت حکومتی که داعیه حکومت دینی را دارد بایستی نسبت به مخالفانش ارزیابی شود. اگر برخوردش با مخالفان بر محور عدالت باشد آن حکومت در راستای حکومت علوی است در غیراینصورت هیچ شباهتی به حکومت علوی ندارد. انتقاد احمدآقا بیشتر بر سر این مسئله بود که عدالت در جامعه کمتر مشاهده می‌شود.

ارتباط احمد قابل با مراجع و علما به‌ویژه مراجع متقدم سیاست‌های نظام چگونه

بود؟

بیشترین ارتباط احمدآقا با مرحوم آیت‌الله منتظری بود که یک ارتباط صمیمی و تنگاتنگی با هم داشتند. در سفرهایی که احمدآقا به قم داشت از جمله با حضرات آیات آقایان صانعی و موسوی اردبیلی در حد رفت و آمد و احوال‌پرسی معاشرت داشت. گاهی در حضور آن‌ها نظراتش را مطرح می‌کرد چه در مسائل فقهی و چه در مسائل سیاسی. آن‌ها هم نظرات او را می‌شنیدند اما ظاهراً آنجا واکنشی نشان نمی‌دادند. اگر هم صحبتی کرده‌اند احمدآقا از باب اینکه حفظ امانت کرده باشد به ما چیزی نمی‌گفتند.

لطفاً بفرمایید احمد قابل برای استقامت و تکرار نقدهایشان چه توانی را پس داد و اولین باری که به خاطر این انتقادات با ایشان برخورد شد چه زمانی بود؟

طبیعتاً به خاطر این انتقادات متحمل رنج‌ها و محرومیت‌های زیادی شد. همان‌طور که خودش در مصاحبه‌ها اشاره کرده است، اولین باری که او سروکارش با دستگاه قضایی افتاد در سال هفتادوشش بعد از روی کار آمدن آقای خاتمی بود. در آن زمان مرحوم آیت‌الله منتظری یک پیامی به آقای خاتمی فرستادند و در آن پیام یک‌سری نصایحی به ایشان کرده بودند. احمدآقا با جمعی از دوستان خود به شهرستان قائن سفر کردند و تعدادی از این بیانیه‌ها را در آنجا توزیع کردند اما در حین توزیع، مأموران اطلاعات او و چندتن از دوستانش را دستگیر و به مشهد منتقل کردند. او مدتی در زندان بود و در آنجا برسر مسائل مختلف [مورد] بازجویی قرار گرفت، ولی این چنین نبود که فقط به دلیل توزیع آن پیام سؤال و جواب شود. در آن موقع پرونده‌ای برای او تشکیل شد که بعدها برای آن یک حکم تعلیقی صادر شد. مجدداً در سال هشتماد به خاطر یادداشت‌ها و سخنرانی‌ها و مواضعش در تهران توسط دادگاه ویژه روحانیت دستگیر شد و تا آنجاییکه خاطر است بیش از هفتادروز در انفرادی به سر برد. این پرونده هم به سرانجامی نرسید و همچنان بلا تکلیف ماند تا اینکه به قید وثیقه آزاد شد اما منزل او از سال هشتادوسه تا نود در توقیف دادگاه ویژه روحانیت بود. آخرین بازداشت احمدآقا

زمانی بود که برای شرکت در مراسم تشییع جنازه مرحوم آیت‌الله منتظری سفر کردند. پس از بازداشت پرونده‌ها تجمیع شد و حکم بیست‌ماه حبس تعزیری برای او صادر گشت. یک‌سال زندان را تحمل کرد تا بعد منجر به این حوادث ناگوار برای او شد.

### علت فشارها در داخل زندان بر روی ایشان چه بود؟

در مرحله اول که برای احمدآقا حکم صادر شد و مدتی زندان کشید او را آزاد کردند تا حکم در مرحله تجدیدنظر مورد بررسی قرار گیرد. اما دوباره او را برای اجرای حکم خواستند. در این میان یک مرخصی به او دادند و مجدداً او را به زندان فراخواندند. در این فاصله بود که احمدآقا براساس احساس وظیفه‌ای که می‌کرد بحث اعدام‌ها در زندان وکیل‌آباد را مطرح کرد و همین امر منجر شد که او را دوباره به زندان فراخوانند تا باقیمانده زندان خود را بگذرانند. البته در همان زمان، مسئولین قضایی می‌خواستند پرونده جدیدی برای او باز کنند و به او گفتند که شما بیانیه به رسانه‌ها داده‌اید اما احمدآقا پاسخ دادند که به جایی نامه‌ای نداده است و این بحث (اعدام‌های بی‌رویه در زندان وکیل‌آباد و گاهاً در بی‌خبری خانواده‌هایشان) را با مأموران زندان، مسئولین قضایی و قاضی مربوطه مطرح کرده و منتقد بوده است. اما به‌دلیل اینکه مسئولین قضایی اقدامی انجام نداده‌اند درنهایت این موضوع را احمدآقا با رسانه‌ها مطرح کرده است.

مشکلات جسمانی ایشان از چه زمانی آغاز شد و به چه دلیل دیر به بیمارستان منتقل شدند؟

زمانی که احمد از زندان بیرون آمد، می‌گفت که نور چشمشان کم شده و نیاز به دکتر دارند اما به‌علت اینکه او را به زندان فراخواندند فرصت نشد به دکتر مراجعه کند. در زندان سرگیجه و سردرد او شدت پیدا کرد اما فقط او را به درمانگاه زندان می‌بردند و در آنجا داروی مسکن به او می‌دادند و رسیدگی جدی

به مشکلات او صورت نمی‌گرفت. تا زمانی که در ماه رمضان دو سال قبل که روزه‌دار بود شرایط جسمانی‌اش بحرانی‌تر شد به طوری که نیمی از بدنش از کار افتاد و حالت نیمه‌فلج پیدا کرد. حتی جلوی دوربین‌های زندان زمین افتاده و قادر نبوده لباسش را درست به تن کند اما علی‌رغم تمام این مشکلات مسئولین توجهی نمی‌کنند و او را به بیمارستان زیر نظر پزشک متخصص منتقل نمی‌کنند. تا اینکه عید فطر دو سال قبل من در مشهد بودم و به همراه خانواده‌اش برای ملاقات حضوری به زندان رفتیم. او را به کمک دو نفر که زیر بغلش را گرفته بودند به سالن ملاقات آوردند. خیلی وضعیت نگران‌کننده‌ای بود. یکی از همبندی‌های او به من گفت که احمدآقا وضعیت بحرانی دارد و ده‌پانزده روز است که شرایط جسمی‌اش رو به وخامت گذاشته است. یکبار هم در حمام زمین خورده و خود احمدآقا می‌گفته که احساس می‌کند که سرش از درون شکسته است. از زندان که بیرون آمدم با برخی از افرادی که با آقای رئیسی معاون اول قوه قضاییه ارتباط داشتند تماس گرفتم و وضعیت بحرانی احمدآقا را توضیح دادم و دقیقاً این تعبیر را به کار بردم که «اگر نمی‌خواهید هدی صابر دومی روی دست نظام بماند سریع دستور انتقال احمد قابل به بیمارستان را بدهید.» بعد از چهل و هشت ساعت او را به بیمارستان قائم مشهد منتقل کردند. زمانی که من به اورژانس بیمارستان مراجعه کردم با صحنه بد و دلخراشی مواجه شدم. احمدآقا به حالت فلج و وضع وخیم روی تخت افتاده بود و دست و پای او را با زنجیر بسته بودند و دو سرباز مسلح بالای سر او ایستاده بودند و صحنه بسیار نامطلوبی بود. به هر جهت کار ضمانت را انجام دادیم و زنجیر و دست‌بند او را باز کردند و در اولین سی‌تی‌اسکنی که از او گرفتند مشخص شد که او تومور مغزی بدخیم بسیار پیشرفته دارد و سمت چپ بدنش را فلج کرده است. بعد از عمل جراحی در مشهد و مدت درمان طولانی کمی حالش بهبود پیدا کرد. اما مجدداً شرایط جسمانی او رو به وخامت گذاشت و در آخرین مرحله در تابستان امسال در تهران سه عمل جراحی بر روی او انجام

شد اما گویا خدا می‌خواست او را از شرایط سختی که داشت راحت کند. او به دیار باقی شتافت و ما را تنها گذاشت.

موضوع سفر ایشان به تاجیکستان چه بود؟ علت بازگشتشان به ایران چه بود؟ آیا در همان زمان گذرنامه‌شان توقیف شد و ممنوع‌الخروج شدند؟

زمانی که به تاجیکستان سفر کرد مقصد اصلی‌اش تاجیکستان نبود. قرار بر این داشت که از تاجیکستان برای ادامه تحقیقات و مطالعات سفری به کشورهای اروپایی و یا آمریکا برود و در آنجا زندگی کند. اما شرایط آن فراهم نشد و ایشان در تاجیکستان ماندند. احمدآقا در مرام خود هم نمی‌دید که به جایی پناهنده شود و پناهندگی خوشایند او نبود. بعد از مدتی که در تاجیکستان ماند برای انجام یک عمل جراحی به ایران بازگشت اما در زمان بازگشت به تاجیکستان مأموران اطلاعات مشهد گذرنامه او را توقیف کردند و اجازه ندادند که از کشور خارج شود.

#### چه مدت در تاجیکستان اقامت داشتند؟

تقریباً یک سال یعنی سال هشتاد و دو به تاجیکستان رفتند و تابستان سال هشتاد و سه به ایران بازگشتند.

به غیر از ادامه تحقیقات و مطالعات علت دیگر مهاجرت ایشان از کشور آیا به خاطر فضای بسته حاکم بر کشور بود؟

من به عین عبارت او اشاره می‌کنم که می‌گفت: «من هرکجا که بتوانم آزاد باشم و دیدگاه‌ها و نظرات سیاسی، فقهی و معرفتی خود را آزادانه بیان کنم و تهدیدی برای من نباشد آنجا محل سکونت من و خانواده‌ام خواهد بود.» لذا مدتی هم که در تاجیکستان بود احساس می‌کرد که آرامش دارد و کسی مزاحمش نیست و می‌تواند به راحتی به تحقیقات خود برسد. درحقیقت بیشتر برای آزادی در بیان نظرات و دیدگاه‌هایش به دنبال جابه‌جایی و مهاجرت بود.



با توجه به اینکه در سال‌های اخیر مقامات حکومتی از خروج روشنفکران و نخبگان از کشور استقبال کرده‌اند چرا گذرنامه ایشان را توقیف کردند و مانع از خروجش از کشور شدند؟

شاید احساس می‌کردند اگر احمدآقا را در داخل نگه دارند بیشتر می‌توانند او را کنترل کنند و از این نامه‌نگاری‌ها و موضعی که دارد او را منصرف کنند. اما برداشتشان اشتباه بود زیرا احمدآقا شخصیتی نبود که به‌خاطر تضییقات بیشتر بخواهد دست از سر مواضع خود بردارد.

### از نگاه شما برجسته‌ترین ویژگی احمد قابل چه بود؟

ویژگی اول، وظیفه‌شناسی احمدآقا بود که از مرحوم استادش آیت‌الله منتظری [فرا] گرفته بود. بارها که به حضور مرحوم آیت‌الله منتظری می‌رسیدیم حرف آن حضرت این بود که من آنچه را که بینی و بین‌الله وظیفه تشخیص دهم از بیان و اقدام پیرامون آن هیچ ابایی ندارم ولو اینکه خود و خانواده را پای آن بگذارم زیرا ما موظف هستیم به وظیفه خود عمل کنیم. آقای منتظری تمام هستی خود را پای تشخیص وظیفه خود گذاشت. مرحوم احمدآقا هم یک چنین خصلتی را از استادش [فرا] گرفته بود و اگر چیزی را وظیفه تشخیص می‌داد، حتی اگر خود و خانواده‌اش به‌خطر می‌افتادند مانع از انجام وظیفه او نمی‌شد. به‌عنوان برادر و یار نزدیک او شهادت می‌دهم که او انجام تکلیف و وظیفه می‌کرد و هیچ بحث عناد و انتقام‌کشی مطرح نبود.

ویژگی دوم، انصاف احمدآقا بود. کسی که منتقد و مخالف یک دیدگاه می‌شود گاهی ممکن است از جاده انصاف خارج شود و خوبی‌های طرف مقابل را نبیند و برزبان نیاورد. احمدآقا در انتقادهایش تلاش می‌کرد که با ادب‌تاری درست و صحیح آن را مطرح کند و از بی‌ادبی پرهیز داشت. هرکسی هم که بی‌ادبی می‌کرد احمدآقا واکنش نشان می‌داد و می‌گفت ما یک بحث فکری، اعتقادی و سیاسی

داریم و دعوا نداریم. علاوه بر اینکه فحش و دشنام از منظر دین و عقل مذموم است. بر همین اساس او نسبت به مخالفان خود انصاف داشت و اگر مخالف خودش کار خوبی انجام می‌داد می‌گفت انصاف قضیه این است که باید این عمل خوب را تحسین کرد. شاید گاهی برخی از دوستان همفکر سیاسی او نسبت به این انصاف‌دهی او انتقاد داشتند اما احمد آقا هیچ‌گاه انصاف را ترک نکرد.

جدای وصیت‌نامه سیاسی که از ایشان منتشر شده، وصیتشان هم به مردم و هم به شما که وصی او هستید چه بود؟

وصیت او این بود که همواره دنبال حق باشید و در پای حق به آنچه وظیفه شماست عمل کنید. در این مسیر از هیچ ملامت و ناگواری هراس به خود راه ندهید و بدانید خدا پشتیبان شما خواهد بود و این عمل در دستگاه الهی محفوظ می‌ماند.

برای نشر مجموعه آثارشان چه برنامه‌ای در دست دارید؟

در شرایط موجود کشور ما امکانی برای انتشار آثار او نداریم. البته آثار او را جمع‌آوری و تدوین خواهیم کرد و در صدد هستیم بعد مراسم چهلم با صدور اطلاعیه‌ای سخنرانی‌های ایشان در نقاط مختلف کشور از جمله در دانشگاه‌ها و مجامع مختلف را جمع‌آوری و منتشر کنیم. بسیاری از دست‌نوشته‌های او در تهاجم‌هایی که به منزلش در زمان بازداشت داشتند با خود برده‌اند. حالا در تلاشیم تا اگر بتوانیم به‌گونه‌ای تعامل کنیم تا آن نوشته‌های فقهی و علمی احمد آقا را پس بگیریم و به کمک مجموعه‌ای، این‌ها را منتشر کنیم. اگر هم اجازه چاپ ندادند حداقل نوشته‌های فقهی و علمی او را به شکل فایل‌های پی‌دی‌اف در فضای مجازی برای استفاده دیگران قرار دهیم.

## پیام قدردانی خانواده مرحوم استاد احمد قابل

جرس، ۲۳ آذر ۱۳۹۱

به نام خداوند رحمان و رحیم

«امام حسین علیه السلام: هَوْنٌ عَلَيَّ أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ»

برمن آسان است که (این مصایب) در برابر دیدگان خدایم اتفاق می افتد.

حدود دوسال درد، رنج، تحمل چندین عمل جراحی سنگین، ذره ذره آب شدن و در نهایت شاهد غروب غم انگیز عزیزت بودن؛ و پیش تر از آن دوران زندان و... بسیار سخت و جان فرساست؛ لکن همگی بر ما آسان بود، زیرا در برابر دیدگان خدایی اتفاق افتاد که به «سمیع و بصیر و علیم» بودنش باور داریم.

اینک که مجتهد نواندیش، مجاهد شجاع، جانباز پارسا، منادی اسلام رحمانی و عقلانی و مدافع حقوق ملت، زنده یاد مرحوم «استاد احمد قابل» از میان ما به سوی دارالقرارش پرکشیده است؛ بر خود لازم می دانیم که از همه بزرگوارانی که در دوران نفاقت و سپس فوت ایشان با ابراز محبت (حضور، تلفنی، بیانیه، یادداشت، سخنرانی، پیامک) ما را تسلی دادند سپاسگزاری کنیم.

به ویژه از بیت شریف آیت الله العظمی منتظری (ره) و آقازاده شان حجت الاسلام والمسلمین حاج احمد آقا منتظری، حضرات آیات عظام و حجج اسلام: حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، حاج شیخ یوسف صانعی، حاج شیخ اسدالله بیات زنجانی، حاج سید محمد موسوی بجنوردی، حاج سید حسین موسوی تبریزی، حاج سید محمد خاتمی، حاج سید حسن خمینی؛ خانم ها و آقایان: زهره آغا جری، هاشم آغا جری، ناصر آملی، حمید احمراری، احمد رضا احمدپور،

مسعود ادیب بروجردی، محمدمهدی اردهالی، حسن اسدی زیدآبادی، حمید اسماعیلی، محمد اشرفی اصفهانی، محمدجواد اکبرین، امیری جرقویه، حبیب امیری، رضا انصاری راد، محمدعلی ایازی، مصطفی ایزدی، عبدالعلی بازرگان، مسعود باستانی، عمادالدین باقی، محمد بسته‌نگار، حبیب‌الله پیمان، علی تاجرنیا، مصطفی تاجزاده، عماد بهاور، سیدعلیرضا بهشتی شیرازی، محمدمهدی جعفری، محمدعلی جماعتی، امین چالاک، سیاوش حاتم، حبیبی، صفدر حسینی، مهدی حسینی مجاهد، حیدری یزدی، رضا خاتمی، سیدهادی خامنه‌ای، مهدی خدایی، هادی خانیکی، یاسر خمینی، امید خوارزمیان، سروش دباغ، سیاسی راد، محمدعلی دادخواه، رسول دادمهر، محمد داوری، مصطفی درایتی، مجید دری، سعید درودی، امیرخسرو دلیرثانی، قدیر رجب‌زاده، رادی میبیدی، رضا رئیس‌طوسی، علیرضا رجایی، محمدجواد رجائیان، بهمن رضاخانی، محمد رضایی، حسین رفیعی، سیدحسین رونقی‌ملکی، حسین زرینی، حامد سحابی، فریدون سحابی، جعفر سعیدیان‌فر، عبدالفتاح سلطانی، سیدمحمد سیف‌زاده، حسین شاه‌حسینی، حسین شریف‌زادگان، علی شکوری راد، شیرزاد، سعید صانعی، صباغیان، احمد صدرسیدجواد، احمد صدری، محمود صدری، فضل‌الله صلواتی، محمود صلواتی، کیوان صمیمی، ناصر ضربی، اعظم طالقانی، طاهره طالقانی، محمدفرید طاهری قزوینی، یوسف طاهری، امیرطیرانی، ظهوریان، رحیم عبادی، مهدی عبایی، زرین‌دخت عطایی (سحابی)، حامد علوی، محمود عمرانسی، هادی غفاری، محمدتقی فاضل‌میبیدی، فلاح یزدی، سیامک قادری، ابوالفضل قدیانی، علی قدسی، حمید قاسمی فیض‌آباد، نظام‌الدین قهاری، حسین کاشفی، صادق کاملان، مصطفی کتیرایی، محسن کدیور، حسین کمالی، محمدعلی کوشا، ناصر کمیلیان، محمد کیانوش راد، جعفر گنجی، فاطمه گوارایی، لطف‌الله میثمی، محتشمی‌پور، محمدی گرگانی، اروج‌علی محمدی، مهدی محمودیان، الهه مجردی، مصطفی معین، علی‌اکبر معین‌فر، مصطفی ملکیان، محمد ملکی، رسول منتجب‌نیا، سعید

منتظری، سراج‌الدین موسوی، عبدالله مومنی، مصطفی میراحمدی، محسن میردامادی، احمد میری، آرش نراقی، محمد نعیمی پور، منصور نقی پور، عبدالله نوری، محمود نوروزی، مصطفی نیلی، وحیدی، صدیقه وسمقی، محمدعلی ولایتی، محمدامین هادوی، احمد هاشمی، ناصر هاشمی، احمد هاشمی نژاد، حسن یوسفی اشکوری، محمدحسن یوسف پورسیفی و سایر بزرگوارانی که نامشان از قلم افتاده است و نیز احزاب و گروه‌های سیاسی و مذهبی، اعضای دفتر حضرت امام(ره)، دفاتر حضرت آیت‌الله صانعی در تهران و مشهد، مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم، جمعی از علما و فضلا و ائمه جماعات اصفهان و نجف‌آباد، حزب مشارکت ایران اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، انجمن‌های اسلامی دانشجویی، ملی مذهبی‌ها، خبرنگاران، روزنامه‌نگاران، زندانیان سیاسی دربند، روزنامه‌های داخلی، رسانه‌های خارجی، رسانه‌های مجازی و همه دوستان، شاگردان، آشنایان و خویشانی که در مراسم تشییع، خاک‌سپاری، مجالس ترحیم در شهرهای مشهد، فریمان، قم (از روز اول تا مراسم چهلم) و از شهرستان‌های مشهد، تربت‌جام، فریمان، فیض‌آباد محولات، بیرجند، یزد، میبد، اصفهان، نجف‌آباد، نائین، کاشان، قم، اراک، همدان، تهران، گرگان، قزوین، زنجان، و... شرکت فرمودند، کمال تشکر و قدردانی را داریم. خداوند به همه توفیق بیشتر در دنیا و پاداش برتر در آخرت عنایت بفرماید.

خانواده‌های قابل و پاسدار



# بیانیه‌ها و پیام‌های تسلیت





## بیت مرحوم آیت الله منتظری، احمد منتظری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

دانشمند توانا و مجتهد شجاع حجت الاسلام والمسلمین آقای احمد قایل فرزند برومند مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد قایل به ملکوت اعلی پیوست.

قایل عزیز و بزرگوار ما همیشه و در همه حال به وظیفه انسانی اسلامی خویش عمل نمود. زمانی در جبهه های جنگ دلاورانه به دفاع از وطن پرداخت و زمانی در جبهه تعلیم و تعلم و تحقیق کوشش فراوان کرد و همچون استاد خویش آیت الله العظمی منتظری هیچ گاه در جبهه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و ارشاد کوتاهی نکرد و آسایش و آرامش خود و خانواده محترم و صبور خویش را بر سر این راه نهاد.

اما با کمال تأسف، قدر او را نشناختند و به جای تکریم، وی را از حقوق اولیه انسانی محروم ساختند و تا آخرین زمان سلامتی و کارایی در زندان نگاه داشتند. اینک او به معبود خویش پیوسته است و زندانبانان با هر نفس خود یک گام به مرگ نزدیک تر می شوند.

آن زمان دیر نیست که ظالم و مظلوم در دادگاه عدل الهی محاسبه گردند: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْدِرَتُهُمْ»

زندانیان سیاسی از نظر شرع مبین اسلام و قانون اساسی ایران بی گناه اند و نگهداری بی گناه در زندان حتی برای یک ساعت ظلم است و به نص صریح قرآن کریم عذرخواهی آنان در روز قیامت پذیرفته نیست.

امیدوارم زندانبانان او از این فاجعه درس بگیرند و حال که فرصت  
عذرخواهی و جبران مظالم را در مورد این عزیز مظلوم و راحل از دست دادند در  
مورد دیگران درک کنند و حقوق از دست رفته زندانیان سیاسی و محصورین و  
آسیب دیدگان از نابسامانی‌ها را جبران نمایند.

اینجانب این مصیبت بزرگ را به خانواده محترم و همسر فداکار ایشان و مادر  
داغدار و صبورش و برادر بزرگوارش حضرت حجت الاسلام والمسلمین هادی  
قابل و دیگر بستگان و دوستان تسلیت عرض نموده و برای آن مرحوم، غفران الهی  
و حشر با اولیای کرام را آرزو می‌کنم.

والسّلام علی عباد الله الصالحین و رحمة الله و برکاته.

بیت مرحوم آیت الله العظمی منتظری

احمد منتظری

۱ آبان ۱۳۹۱

## آیت الله یوسف صانعی

باسمه تعالی

«وَلَيْنَ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِيَالِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ»

جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ هادی قابل دام توفیقه؛  
درگذشت اخوی معظم و روحانی متفکر، فاضل و ریشه‌اب در مسائل اسلامی  
مرحوم حاج شیخ احمد قابل (ره) را به شما و همه وابستگان نسبی و سببی  
مخصوصاً والده مکرمه صابره، تسلیت عرض نموده و از خداوند رحمان و رحیم  
حشر آن فداکار و رنج فراوان دیده در راه معرفی اسلام و مبارزه با ظلم و ستم و  
دفاع از حریم نورانی ائمه اطهار (علیهم السلام) بالأخص امیرمؤمنان  
حضرت علی (ع) را با ائمه معصومین (علیهم السلام) خواستار می‌باشم و برای  
بازماندگان مخصوصاً همسر محترم ایشان صبر جمیل و اجر جزیل خواهانم.

قم المقدسه، یوسف صانعی

۶ ذی الحجة الحرام ۱۴۳۳

## آیت الله اسدالله بیات زنجانی

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله وانا اليه راجعون

عن ابی عبدالله(ع) قال: اذا مات المؤمن الفقيه نلم فی الاسلام ثلثة لا یسدها شیء

(اصول کافی ج ۲ ص ۱۰۱)

خبر درگذشت عالم شجاع و مبارز مرحوم حجت الاسلام والمسلمین شیخ احمد قابل موجب تأسف و تأثر گردید.

ایشان عمر خود را وقف کسب کمالات علمی و تفقه دینی کرد و به مدارج عالی رسید و در سایه تفقه دینی خود را با اخلاق فاضله، کرامت انسانی و شجاعت و غیرت دینی را به صورت برجسته و بارز متخلق ساخت و در این مسیر راه پرزحمت و طاقت، از ملامتی نهراسید و شجاعانه از آن دفاع کرد و به صورت های گوناگون و مختلف مورد ستم، فشار و آزار قرار گرفت ولی از حریت و فهم و شجاعت و ابراز فکر و عقیده و اسلام اصیل و آزادی و کرامت انسانی دست برنداشت و ذره ای عقب نشینی نکرد. آزاد زندگی کرد و آزاد به ملاقات حضرت دوست شتافت.

اینجانب این ضایعه را به خانواده بزرگوار و زجر دیده و مقاوم بالخصوص اخوی فاضل و فکور ایشان حجت الاسلام والمسلمین شیخ هادی قابل و داماد فاضل و بزرگوارشان حجت الاسلام والمسلمین موسویان تسلیت می گویم و برای بازماندگان آرزوی اجر و صبر و برای آن مرحوم آرزوی رحمت و غفران الهی را مسألت می نمایم.

اسدالله بیات زنجانی

قم المقدسه، ۱ آبان ماه ۱۳۹۱

## سیدمحمد خاتمی

بسم الله الرحمن الرحيم

عالم نواندیش و دین‌شناس مؤمن و انسان‌دوست و پژوهشگر مبارز و دردآشنا، حضرت آقای احمد قابل (که رحمت خدا بر او باد) به دیدار معبود شتافت تا پاداش پاکی و نیکی و تلاش ارجمند فکری و عملی و نیز رنج‌ها و دشواری‌هایی که به‌خاطر خدا و برای خدمت به بندگان او تحمل کرد از منبع کرم و رحمت او دریافت دارد. و گوارا باد بر او این لطف و رحمت الهی.

من این مصیبت سنگین را به همه دین‌باوران فضیلت‌دوست و به همه آزادگان حقیقت‌جو و به همه دوستداران و ارادتمندان این عزیز، به‌خصوص به برادر دانشمند و والاینگر و شکیبای او، حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای هادی قابل و به همسر گرانقدر، باوفا و مقاومش و به فرزندان خوب و گرامی‌اش و همه بستگان داغدار و بیت شریف قابل تسلیت عرض می‌کنم و برای آنان از پیشگاه حضرت پروردگار صبر و اجر و سلامتی و برای روان پاک آن فقید سعید آمرزش و رحمت الهی و علو درجات مسئلت می‌کنم.

عاش سعیداً و مات سعیداً

سیدمحمد خاتمی

## عبدالله نوری

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا  
وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (سوره مبارکه فصلت، ۳۰)

دانشمند مجاهد، فقید سعید مرحوم احمد قابل، پس از تحمل دورانی سراسر رنج و درد جانکاه، جان به جان آفرین تسلیم کرد و جسم مجروح و رنج دیده‌اش برای همیشه از زجر مدام و اندوه بی‌پایان رهایی یافت.

مرحوم احمد قابل در طول عمر بابرکت خویش، منشأ برکات و خدمات و مجاهدت‌های علمی و فقهی ارزنده بود. ایمان و اراده سترگ او همواره پشتوانه حرکت، حق‌طلبی و مسئولیت‌شناسی قاطبهٔ دوستانی بود که از شمع فروزان وجودش بهره‌ها می‌گرفتند.

برادر مجاهد ما تمامی ظرفیت فکری و عملی و ارادی خویش را به‌سان مفسری سخت‌کوش و نستوه و پرامید، با پرهیز از هرگونه افراط و تفریط، در راه تقویت عنصر عقلانیت و عدالت و جهاد و اجتهاد به‌کار بست و بی‌هیچ واهمه‌ای، شجاعانه حقیقت را پاس داشت.

فقید سعید احمد قابل در اخلاص، صداقت، صفای باطن، سخت‌کوشی، مجاهدت علمی و زبان گویای حق‌طلبی، بیشترین شباهت‌ها را به استاد گرانقدر و ارجمندش، فقیه عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری‌رحمة‌الله‌علیه داشت و نزد او «جان» همواره ارزان‌ترین غرامتی بود که در طبق اخلاص، در راه پاسداری از حقیقت و عدالت بذل می‌کرد.

ایمان بلند و اراده خلیل‌ناپذیر و جسارت کلامش، او را به شخصیتی نمونه و زبانزد تبدیل کرده بود. صلابت روح و استواری ایمان و «سیره ابوذرگونه» و «سعی سلمانی» او، از او نمادی وجیه و نامدار ساخته بود که آرایش دنیا در برابر تهذیب نفسش صرفه‌ای نداشت.

عروج سیمای روحانی و فقدان غم‌انگیز و حزن‌آور آن عزیز قلب دوستداران را غرق در ماتم و اندوه نمود و ثلمه‌ای بود که به‌سادگی جبران نخواهد شد.

اینجانب رحلت ناباورانه و پرواز عارفانه فقید سعید آقای احمد قابل را به کلیه فرهیختگان و دوستان و بستگان، خصوصاً مادر دلسوخته، همسر رنج‌دیده، فرزند عزیز، خواهران و برادران محترم ایشان به‌ویژه برادر مجاهد و فاضل ایشان حجت‌الاسلام‌والمسلمین آقای هادی قابل و برادر عزیز و ارجمند حجت‌الاسلام‌والمسلمین آقای سیدابوالفضل موسویان تسلیت می‌گویم و از خداوند تبارک و تعالی برای آن عزیز رحمت واسعه الهی و برای بازماندگان صبر و اجر مسئلت دارم.

۱۳۹۱ ماه آبان

عبدالله نوری

## اعظم طالقانی

بسم الله الرحمن الرحيم

درگذشت دین‌پژوه، عالم نواندیش و روشنفکر مؤمن آقای احمد قابل مصیبت ناگوار و سختی برای همه دین‌باوران و آزادگان بود. تلاش‌ها و زحمات آن عالم بزرگ برای اعتلای اسلام هرگز فراموش نخواهد شد و مبارزات بی‌دریغ او در ستیز با خودخواهی و استبداد دینی در یاد آزادی‌خواهان این سرزمین باقی خواهد ماند. گرچه احمد قابل رفت، اما راه او که منش و راه آزادی و عقلانیت در عرصه اندیشه همچنان جاودان خواهد ماند و به سرمنزل مقصود خواهد رسید. این مصیبت وارده را به خانواده محترم ایشان، دوستان و شاگردانش و به همه دین‌پژوهان و مردم آزادی‌خواه ایران تسلیت عرض می‌کنیم و برای بازماندگان و خانواده ایشان صبر جمیل و شکیبایی آرزو مندیم.



## فضل الله صلواتی

پیام تسلیت به مناسبت درگذشت مرحوم استاد احمد قابل

إِنَّ اللَّهَ وِإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

قال رسول الله (ص): إذا مات العالم الفقيه ثلم في الإسلام ثلثة لا يسدها شيء  
وقتی عالمی فقیه، فوت کند در اسلام رخنه و حفره‌ای ایجاد می‌شود که  
هیچ چیزی نمی‌تواند جای آن را پر کند.

یکی دیگر از نخبه‌های حوزه علمیه و یکی از شایستگان و برجستگان عالم  
روحانیت و از شاگردان لایق فقیه عالیقدر، کسی که می‌توانست امید آینده اسلام و  
تشیع باشد بدرود زندگی گفت. مرحوم مغفور احمد قابل بزرگ مردی بود که  
تمام زندگیش وقف اسلام بود و مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی. چه بسیار زندان‌ها و  
ستم‌هایی را که تحمل کرد، خدایش غریق بحار رحمت خود بفرماید. فقدان او  
تسلیت باد بر عالمان متقی، بر طالبان علم، بر مجاهدان راه آزادی، بر خانواده  
محترم و بر برادر گرامیش استاد هادی قابل. خدایشان اجر و صبر مرحمت فرماید.

۱۳۹۱ آبان

اصفهان، فضل الله صلواتی

## محسن کدیور

### در رثای مجتهد مجاهد؛ سوگنامهٔ آیت‌الله احمد قابل

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

إذا مات المؤمن الفقيه ثلم في الإسلام ثلثة لايسدها شيء

آیت‌الله شیخ احمد قابل شاگرد فاضل آیت‌الله‌العظمی منتظری در پنجاه و پنجمین بهار زندگی خود دار فانی را وداع کرد و سبکبار بسوی معبود شتافت. او که از استاد و مراد خود به دریافت درجهٔ اجتهاد نائل شده بود در دو بُعد علمی و عملی راه مرشد خود را پیمود.

به لحاظ علمی، قابل عمر خود را مصروف تحقیقات فقهی کرد و زمانی به دیار باقی رهسپار شد که آغاز شکفتگی و بالندگی این مجتهد جوان بود. او به مدرسهٔ «فقه رهایی‌بخش» و «اسلام رحمانی» تعلق داشت. از آثار قلمی احمد قابل کتاب‌های «مبانی شریعت» (۱۳۹۱)، «اسلام و تأمین اجتماعی» (۱۳۸۳) و «نقد فرهنگ خشونت» (۱۳۸۱) منتشر شده است. مجموعه آثار این نویسنده پرکار به ده جلد بالغ می‌شود. آثار منتشر نشدهٔ وی عبارتند از: وصیت به ملت ایران، بیم و امیدهای دینداری، شریعت عقلانی، فقه: کارکردها و قابلیت‌ها، احکام بانوان در شریعت محمدی، احکام جزائی در شریعت محمدی و نقد خودکامگی.

مذاق قابل در همه آثارش فقیهانه بود. او رویکرد خود را «شریعت عقلانی» نام نهاده بود. حق فراوانی برای عقل قائل بود و معتقد بود فقیهان سنتی حق عقل را آنچنان که شایسته بوده رعایت نکرده‌اند. او با عقلانیتی نسبتاً حداکثری به بازخوانی شریعت محمدی دست یازیده بود. از مخالفت با آراء اجماعی و فتاوای مشهور واهمه‌ای به دل راه نمی‌داد و جسارت سخن تازه گفتن داشت. با روایات اهل بیت (ع) بسیار مأنوس بود و می‌کوشید از لابه‌لای آن‌ها تعالیم سازگار با عقلانیت را بیابد و برجسته کند. آراء ابتکاری و فتاوای بدیع در آثار او کم نیست.

به‌لحاظ عملی، اهل اخلاص و تقوی بود. با اینکه فرزند خانواده‌ای روحانی بود و پدرش امام‌جمعه بود، بیست‌ویک سال قبل دواطلبانه عبا و عمامه را به کناری نهاد. دین را نردبان دنیا نکرد. خالصانه دین‌ورزی کرد و مخلصانه به تبیین شریعت محمدی کمر همت بست. خطیبی توانا و فقیهی شجاع بود. از سکوت بسیاری از اهل علم در مقابل وهن اسلام و تشیع و ظلمی که بر مردم می‌رود دلگیر بود. او فقیهان ساکت را «شایسته توبیخ» می‌دانست.

همچون استادش از دفاع جانانه از آرمان‌های انقلاب اسلامی و رهبری آیت‌الله خمینی به نقد مشفقانه جمهوری اسلامی و ولایت مطلقه فقیه رسید. ترکش نزدیک نخاعش که تا دوماه آخر عمر، همنشین دائمیش بود نشان از رشادت‌هایش در دفاع از استقلال ایران داشت. قابل طی پانزده‌سال، شش‌بار در تبلیغ آراء انتقادی استاد و نقد مشفقانه انحرافات نظام جمهوری اسلامی بازداشت و زندانی شد. از باب نصیحت به ائمه مسلمین و امر به معروف و نهی از منکر به رهبر جمهوری اسلامی نامه نوشت و او را از خودکامگی، استبداد، نقض حقوق مردم و آزادی‌های مصرح در قانون اساسی برحذر داشت و به خضوع در برابر آراء عمومی، مصالح ملی، رحمت نبوی و عدالت علوی دعوت کرد. پاسخ رهبری به آیت‌الله احمد قابل چیزی جز زندان نبود. احمد قابل در زندان وکیل آباد مشهد هم ساکت نشست و راز اعدام‌های خلاف شرع و قانون را برملا کرد.

اهمال زندان‌بانان و ضابطان قوه قضائیه در اعزام به‌موقع وی به بیمارستان غیرقابل اغماض است. بعد از کاهش شدید بینائی و چندین بار زمین خوردن و بیهوش شدن و ناتوانی از انجام حوائج شخصی، وی را به بیمارستان فرستادند. پزشکان بلافاصله او را به اتاق عمل بردند و تحت عمل جراحی قرار گرفت، اما دیگر دیر شده بود. بیماری بسیار پیشرفته بود. قابل در بستر بیماری نیز صبور و شاکر بود و با لبی خندان و دلی امیدوار به رحمت حق جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. درگذشت احمد قابل سند دیگری بر بی‌اعتنائی حاکمان جمهوری اسلامی به رعایت سلامت و جان متفقان و زندانیان سیاسی است.

احمد قابل از یاوران جنبش سبز بود و مکرراً از تقلب نهادهای حاکمیت در انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ انتقاد و از آزادی همه زندانیان سیاسی به‌ویژه میرحسین موسوی و مهدی کروبی دفاع کرده بود. او ماجراجویی‌های رهبری، سرداران سپاه و احمدی‌نژاد را به ضرر مصالح ملی ایران می‌دانست و معتقد بود رجوع به همه‌پرسی و انتخابات آزاد، سالم و رقابتی راه برون‌رفت از محاصره ناشی از سوء مدیریت و ندانم‌کاری حاکمیت است. نظارت استصوابی و ولایت مطلقه را خلاف شرع و مخل به مبانی اسلام می‌دانست. قابل مدافع صلح عادلانه و آزادی و حاکمیت ملی بود.

پس از نگارش نامه انتقادی به رهبری، قابل ممنوع‌القلم و ممنوع‌الانتشار و ممنوع‌الخروج شد و مورد تضيیقات و فشارهای فراوان قرار گرفت. نگاهی گذرا به میراث پر بار فقهی و سیاسی آیت‌الله احمد قابل نشان می‌دهد که حاکمان مستبد جمهوری اسلامی در مقابل منطق قوی و براهین متین و نقد مشفقانه این شاگرد طراز اول منتظری کم آورده بودند و جز زندان و سانسور و دست‌بند و پابند حرفی برای گفتن نداشتند. شیوه مواجهه نظام جمهوری اسلامی با مجتهد مجاهدی همچون احمد قابل مهم‌ترین سند انحراف نظام از آرمان‌های انقلاب اسلامی است. حوزه‌های علمیه مجتهدی جوان را از دست دادند. خانواده معزز قابل درفاصله کوتاهی در سوگ دومین عزیز خود نشست. مادر بزرگوار «شهید ابوالقاسم قابل» پس از درگذشت خواهر احمد اینک داغدار احمد است. من این مصیبت را به این مادر دلسوخته، همسر فداکار و فرزند عزیز آن مرحوم، خواهران و برادران گرامی احمد به‌ویژه حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ هادی قابل و حجت‌الاسلام والمسلمین سید ابوالفضل موسویان تسلیت عرض می‌کنم.

در سوگ از برادر عزیزتر و صمیمی‌ترین دوست خود نشسته‌ام. خدا رحمت و رضوانش را به این دانشمند پاکباز ارزانی دارد و به همه ما توفیق ادامه راهش که همان راه استاد آیت‌الله‌العظمی منتظری است عنایت فرماید.

محسن کدیور

ششم ذیحجه ۱۴۳۳، اول آبان ۱۳۹۱

## همسر و فرزندان مهدی کروی

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

خبر درگذشت برادر مبارز، جانباز بی ادعا، اندیشمند ظلم‌ستیز و پژوهشگر نواندیش دینی، آقای احمد قابل موجب تأسف و تأثر بسیار گردید. این ضایعه را به خانواده محترم قابل به‌ویژه والده گرانقدر، همسر و فرزند این عزیز، خواهران و برادران و نیز سایر بستگان آن مرحوم تسلیت عرض می‌نمائیم. از ایزد یکتا برای این عزیز رحمت و مغفرت و برای بازماندگان که این روزها در سوگ ازدست‌دادن دومین عزیز خود هستند صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت می‌نماییم.

همسر و فرزندان مهدی کروی

یکم آبان‌ماه ۱۳۹۱

## جمعی از زندانیان سیاسی

انالله و انا الیه راجعون

اندیشمند گرانقدر و متعهد، جناب آقای احمد قابل، دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار معبود شتافت. او از سرمایه‌های ارزشمند روشنفکری دینی جامعه ما بود و چون حاضر نبود ثناگوی اصحاب قدرت باشد مضیقه‌ها، رنج‌ها و حبس‌های فراوانی را متحمل شد و آزادگی در بند را برگزید.

او بیماری‌ها را که حاصل آن حبس‌ها و زندان‌ها بود به‌جان خرید و سربلند در جوار محبوبش آرام گرفت.

این ضایعه دردناک را به خانواده بزرگوار قابل، همسر صبور و فرزندان داغدارش به‌خصوص حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای هادی قابل تسلیت عرض نموده و برای آنان صبر و اجر مسئلت و برای آن مرحوم در کنار برادر شهیدش علو درجات و رحمت واسعه الهی را خواستاریم.

رضا انصاری‌راد، حسن اسدی‌زیدآبادی، مسعود باستانی، مصطفی تاجزاده، عماد بهاور، سیدعلیرضا بهشتی شیرازی، امین چالاک، سیاوش حاتم، مهدی خدایی، امید خوارزمیان، محمدعلی دادخواه، محمد داوری، مجید دری، امیرخسرو دلیرثانی، علیرضا رجایی، محمد رضایی، سیدحسین رونقی‌ملکی، حسین زرینی، عبدالفتاح سلطانی، سیدمحمد سیف‌زاده، کیوان صمیمی، محمدفرید طاهری قزوینی، سیامک قادری، ابوالفضل قدیانی، جعفر گنجی، مهدی محمودیان، عبدالله مؤمنی، محسن میردامادی، ضیا نبوی، منصور نقی‌پور، مصطفی نیلی، محمدعلی ولایتی، محمدامین هادوی، احمد هاشمی، محمدحسن یوسف‌پورسیفی

## زندانیان سیاسی محبوس در بند زنان زندان

### مرگ گاهی ریحان می‌چیند

احمد قابل، مسلمان آزاداندیش، نویسنده فرهیخته و از شاگردان گرانقدر مبارز نستوه آیت‌الله منتظری، در حالی زندگی این جهان را وداع گفت که نامش بیش از هر چیز یادآور «شجاعت و مقاومت زندانی سیاسی» بود. یک زندانی سیاسی که تا آخرین لحظه‌های زندگی پرنیجش، چه در زندان و چه در بستر بیماری، دست از مبارزه مسالمت‌آمیز خود در راه حق و آزادی و دموکراسی برنداشت.

هجرت او موجب تأثر و اندوه عمیق ما زندانیان سیاسی زن شده است و فقدان ایشان را در عرصه اندیشه و مبارزه برای آزادی، غیرقابل جبران می‌دانیم.

درگذشت این روشنفکر آزادی‌خواه را، به خانواده گرامی و به‌ویژه همسر صبورشان و همه کسانی که در راه آزادی گام برمی‌دارند، تسلیت می‌گوییم. باشد که خداوند ارزشمندترین میراث این مرد بزرگ را که احترام به همه عقاید و ادیان بود، فراره ما قرار دهد.

مهسا امرآبادی، ژیلای بنی‌یعقوب، نازنین دیهیمی، نسرین ستوده، حکیمه شکری، ژیلای کرم‌زاده‌مکوندی، شیوا نظرآهاری، فایزه هاشمی، بهاره هدایت

## جمعی از روشنفکران و نواندیشان دینی

انا لله و انا الیه راجعون

درگذشت دانشمند ارجمند، مجتهد مجاهد و منتقد شجاع مرحوم احمد قابل را به حضور شما خانواده سرفراز (مادر، همسر، فرزند، خواهران و برادران به‌ویژه جناب آقای هادی قابل) تسلیت عرض می‌کنیم. او همه عمرش را صرف فعالیت‌های علمی و روشنگری و خودسازی و خدمت به مردم کرد و لحظه‌ای از دین خدا و خلق خدا غافل نبود. در میادین انقلاب و جنگ با همان شور و رشادتی حاضر شد که در دادگاه‌های استبداد دینی و هنگامی که زمانش فرا رسید کلمه حق را در برابر امام جائر ادا نموده، حجت را بر خودکامگان تمام و دین خود را به جنبش سبز مردم ایران ادا کرد. میراثی که سَمای نام احمد قابل است آثار فقیهانه او ذیل نام «شریعت عقلانی» است که در طریق نواندیشی اسلامی و تحقق «شریعت سهله سمحه» گامی به‌پیش است.

او دست‌پرورده آموزگار بزرگ، آیت‌الله منتظری بود. شما بزرگواران نیز که هریک به‌نوبه خویش با عشق و پایداری خویش، حیات او را ممکن و پربار کردید نزد خداوند ماجورید و در دستاوردهای افتخارآمیز او شریک. قابل با عزت زیست و سربلند رفت.

اکنون ما و شما مانده‌ایم تا راه او را ادامه دهیم و ثمره مجاهدت‌های وی را در آینده نزدیک مشاهده کنیم.

عبدالعلی بازرگان، سروش دباغ، احمد صدری، محمود صدری، علی قدسی، محسن کدیور، حسین کمالی، آرش نراقی، صدیقه وسمقی، حسن یوسفی‌اشکوری



## سیصد فعال مدنی

﴿من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا...﴾ «از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند. بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند»

احمد قابل از میان ما رفت. با تنی رنجور از رنج زمانه و دردهایی که جانش را فسرده بود؛ اما روح بلندش هرگز خسته نشد. اکنون او در کمال آرامش از این جهان رخت بر بسته و ما را در سوگ خود فرو برده است. سوگ مردی دانشور که از سنت «اسلام رحمانی» و «شریعت عقلانی» برخاسته بود و روحانیت جامه‌اش نبود، مراسم بود.

احمد قابل پژوهنده مکتب نواندیشی دینی و شاگرد صالح مرحوم آیت‌الله منتظری به استادش پیوست. استادی که قابل، یکی از نمونه‌های عالی راهی است که او به سوی اسلام رحمانی گشوده بود. وداع قابل از این جهان، زودهنگام بود اما کوله‌بارش از توشه‌های دنیوی و اخروی پر بود. او که لحظه به لحظه مبارزات سیاسی، اجتماعی و فکری روشنفکران مسلمان در سه دهه اخیر از انقلاب و جنگ تا اصلاحات و جنبش سبز را درک کرده بود تنها راه دفاع از دین را ترویج عقلانیت و تدوین شریعتی برآمده از عقلانیت می‌دانست. تسلط شگرف قابل بر متون و منابع اسلامی مانع از آن می‌شد که بنیادگرایان و جزم‌اندیشان او را ناآگاه بخوانند و حتی هنگامی که جسمش را در بند گرفتند روحش همچنان پرواز می‌کرد. قابل نه تنها در تفکر که در گفتار هم اهل صداقت و صراحت بود. ریا

نمی‌کرد و دروغ نمی‌گفت. ترکش‌های حضور در جبهه‌های جنگ با دشمن آیین و میهن ایران و صدمات جسمی ناشی از بیماری، سرانجام بدن احمد قابل را از پای درآورد؛ اما قابل زنده است چون روحش زنده است چون روحش آزاد است و چون روحش همچنان با آن نگاه گرم و نجیب و پرمهر به ما می‌نگرد. به همه ما آنچنان که شایسته رحمانیت و عقلانیت شریعتی است که احمد قابل مؤمن به آن بود. یادش جاویدان باد.

عبدالقیوم ابراهیمی، فرزانه ابراهیم‌زاده، صبا آذریبیک، بابک آذری، ایمان آذریان‌بروجنی، امیر آریازند، امیرحسین آزاد، عارف آزاد، محمد آقازاده، زهره آقاجری، امین احمدیان، ساسان آقایی، سعیده اسلامی، سیدکوهزاد اسماعیلی، اردوان اصحابی، مرتضی اصلاح‌چی، نزهت امیرآبادی، سولماز ایکدر، امید ایرانمهر، لیدا ایاض، سعیده امین، حامد ابراهیمی‌نژاد، سمانه ابولپور، مسعود ادیب، علی ارشادی، مجتبی اژده‌ان، آزاده اسدی، میراردوان اسدی، آریتا اسکندریون، غسل اسماعیل‌زاده، رامین اخلومدی، نسرین اکبری‌نژاد، حمید امین‌اسماعیلی، زهرا اشراقی، مهدی اصل‌زعیم، داوود افشاری، مهدی افشارنیک، مهدی اقبال، مهدی اقدام، جواد امام، مرضیه امیری، اسدالله امینی، محمد اولیایی‌فرد، سیدمحمدعلی ایازی، جبار ایری، یحیی بارچیان، فهیم باقری، محسن باقری، عمادالدین باقی، آسیه باکری، رضا باوفا، مقداد بریمانی، زینب بحرینی، مجتبی بدیعی، سیاوش بسطامی، مسعود بشارتی، داوود بشیری، عماد بهاور، مسعود بهنود، علی بهزادیان‌نژاد، رضا بهزادیان‌نژاد، کامیار بهرنگ، میثم بیک‌محمدی-داوود باقری، هادی باقری، جلیل بیات، محسن بیگلربیگی، فرزانه پژوهش، سعید پورعزیزی، آیدین پیرزه، سعید پورحیدر، امیر پورمحمدعلی، محمد پورملایری، عاطفه پهلوان، محمدحسین پیروزی، وفا تابش، علی تاجرنیا، مصطفی تاج‌زاده، علی تقی‌پور، غلامحسین تکفلی، مجید تمجدیدی، امیر تنها، محمد تنگستانی، فرشاد توماج، عطا تهرانیچی، آتین تهرانی، محمدامین ثامنی، مریم ثروتی، فاطمه خردمند، مرضیه جدا، وحید جعفری، مهرنوش جعفری، جلال جلالی‌زاده، حمیدرضا جلایی‌پور، محمدرضا جلایی‌پور، محبوبه خوانساری، سعیده خدابخش، علیرضا خامسیان، ناصر خالقی، جهانبخش خانجانی، حسین خانفرد، رضا

خانکی، ابراهیم خانیکی، هادی خانیکی، علی اصغر خدایاری، جلال خرمن‌بیز، سارا خرمن‌بیز، محمدحسین خلیلی اردکانی، حامد خوانساری، محمدحسین خوربک، محمدحسین خوشنویس، مصطفی خسروی، حسین حاجیان، علیرضا حاجلی، رضا حاجی، مولود حاجی‌زاده، نجف‌قلی حبیبی، سیف‌الله حقانی، علی حکمت، حافظ حکمی، احمدرضا حکمی، غلامرضا حیدری، سید محمود حسینی، مهراوه خوارزمی، مجتبی حسین‌خانی، حمید جعفری، امین جمشیدی، علی جمالی، نسیم چالاک، بهمین دارالشفا، فخرالدین دانش، مصطفی درایتی، محمدصادق درویشی، بهروز ذاکری، مسعود ذهبیون، مریم راد، حسن رادنی، فاطمه راکعی، احمد رایجی، ناصر رحمتی، کامران رحیمی، ابولفضل رحیمی‌شاد، محمدرضا رزاقی، پروانه رضا، حسین رفعتی، صدیقه رفیع‌نژاد، سلطانعلی رفیعی، محمدجواد روح، داوود روشنی، روشن روشنی، حنیف رهبری، امیرعلی ریاضی، شهرام رفیع‌زاده، اردوان روزبه، رضا رفیعی، طاهره رفیعی، علیرضا ریسی، امیرحسین رحیمی، علیرضا رضایی، مریم زمان، حیدر زندیه، سامان زمان‌زاده، جلیل سازگارنژاد، علیرضا ساکی، مصطفی سبطی، ملیحه سبطی، سونیتا سراب‌پور، امیرحسین سراجی، حسین سربندی، عرفان سروش، سجاد سروش، ملاحظ سلحشور، بهرام سلیمانی، داوود سلیمانی، بهرام سمیع، صدرا سمنانی رهبر، علی سمعی‌زاده، حامد سیاسی‌راد، سیدشمس‌الدین سیاسی‌راد، ایرج سیرون، سوده سلیمانی، عبدالرحیم سلیمانی، سیدمحمدعلی شاپوریان، علی اصغر شاپوریان، بهروز شاهرخ‌نیا، میثم شرفی، حمیدرضا شریعتمداری، عرفان شریفی، محمد شفیع، حامد شفیع، علی اصغر شفیعیان، علی شکوری‌راد، محمدرضا شمس‌آبادی، شهاب‌الدین شیخی، محمدعلی شیرازی، سعید شیرکوند، احمد شیرزاد، امین شیرزاد، صبا شیروانی، روح‌الله شهسوار، عاطفه صادقی، رادین صالحی، بهروز صحابه‌تبریزی، مهبد صداقت، بنیامین صدر، کارن صدرا، سیدسعید صفوی، سیدعارف صفوی، محمداسماعیل صحابه، ریحانه طباطبایی، مرجان طباطبایی، علی طباطبایی، مصطفی طلوعی، محمدرضا ظفرقندی، مریم ظفرقندی، کریم عابدی، وحید عابدینی، فاطمه عباسقلی‌زاده، عسل عباسیان، محمدصابر عباسیان، علی عبدی، محمود عرب، محمد عبایی، ساجده عرب‌سرخی، فاطمه عرب‌سرخی، فیض‌الله عرب‌سرخی، عسکری فقیه، سیدعلی عظیمی، مسعود علیزاده، فرهمند علی‌پور،

ارشاد علیجانی، حمزه غالبی، اسدالله غریقی، مریم غفاری، فاطمه غفاری، آبتین غفاری، فرشید فاریابی، محمدتقی فاضل‌مبیدی، محمد فاضلی‌کیا، مجید فراهانی، آرتا فرهودی، پویان فخرایی، سروش فرهادیان، مهدی قاسمی، کوروش قاسمی، ابوالفضل قاسمی، علی حسین قاضی‌زاده، آیدا قجر، مریم قدس، جعفر قدیم‌خانی، پویا قربانی، مریم قربانی‌فر، بابک قناد، محمد قوچانی، احسان قلمچی، شهاب‌الدین کاراندیش، حسین کاشفی، میثم کاظمی، نازنین کاظمی، مرتضی کاظمیان، صادق کاملان، حسین کبیر، محسن کدیور، محمدجواد کرخی، سعیده کردی‌نژاد، علی کریم‌زاده، افشین کریمی، داوود کریمی، محمد کریمی، روح‌الله کلانتری، امید کشتکار، فرزاد کفیلی، محمد کیانوش‌راد، ساجده کیانوش‌راد، سیاوش کیخایی، محمد کیقبادی، حبیبه گلرخ، کتایون گلرخ، پیمان گلی، سهیل گوهری، مسعود لواسانی، حمید مافی، مرتضی مبلغ، احسان مجتهدی، زهرا مجردی، اشکان مجللی، فخرالسادات محتشمی‌پور، امید محدث، سیدمحمد محسنی، جلال محمدلو، بهروز محمدی، اروج‌علی محمدی، علی حسین محمدی، مهدی محمودیان، قاسم مرادی، یاسر مروت‌پور، علی مزروعی، حنیف مزروعی، میثم مشایخ، حبیب‌الله مشیری، مسعود مظفری، پژمان مظفری، حسین مظفری، ابوذر معتمدی، فهیمه ملتی، ابراهیم ملکی، احمد منتظری، سعید منتظری، آذر منصوری، سیدابوالفضل موسویان، زینب موسوی، سیدپوریا موسوی، سیدحسن موسوی‌نژاد، سیدحسین موسوی‌تبریزی، ناهید مولوی، مینو مومنی، کامبیز مهرآشا، محمدحسین مهرزاد، محمدهاشم مهیمنی، روح‌الله مهیمنی، محسن مهیمنی، اسماعیل میرزایی، فاطمه میریونسی، آرش میلانی، مهدیه مینوی، نرگس مبلغ، سیدحسین موسوی، رضا میرزاییان، سیدعلی میرموسوی، محمد میردامادی، داوود محمدی، میثم محمدی، سعید نادری، رامین ناسوتی، سیدباقر نبوی، راضیه نشاط، حسین نصیری، حسین مظفری، مهدی مظفری، محسن نقاش‌شوشتری، حسین نقاشی، محمد نعیمی‌پور، مهدی نوذر، حسین نورانی‌نژاد، سعید نورمحمدی، رضانیکناداف، حسین نیک‌خواه، شاهین نوربخش، سیدشمس‌الدین وهابی، سیدمهدی هاشمی، سودابه هروی‌فرد، امیر وارسته‌حیدری، میثم وره‌چهر، مهدی یارمحمدی، مریم‌سادات یحیوی، اشکان یزدچی، حسن یوسفی‌اشکوری، حسن یونسی

## پیام تسلیت ۹۰ تن از فعالان سیاسی، مدنی و روزنامه‌نگار

خبر دردناک است. مرد بزرگ و شجاعی از میان ما پرکشید که به صداقت و صراحت موصوف بود. در برابر دیکتاتور زمانه ایستاد، فریاد آزادی و حق‌طلبی سرداد و حرمت اندیشه و اندیشیدن را پاس داشت.

زنده‌یاد احمد قابل از سال ۱۳۷۶ طعم اسارت و زندان را چشید و به یکی از ساکنان زندان تبدیل شد. بارها نامه‌نگاری‌هایش خطاب به رهبر جمهوری اسلامی برایش دردسرساز شد، اما به سنت شجاعت استادش، مرحوم آیت‌الله منتظری وفادار ماند و تمام‌قد در برابر ظلم و ستم و جباریت حاکمان ایستاد.

او سال‌ها همراه با ترکشی که یادگار سال‌های دفاع از میهن بود زندگی کرد تا سرانجام توموری که رهاورد زندان‌های جمهوری اسلامی بود، سبب شد تا تن رنجورش دیگر تاب ظلم را نیاورده و به درگاه ابدیت فراخوانده شود.

احمد قابل رفت. اما راه او که راه آزادی، حقوق‌بشر و دموکراسی و عقلانیت در عرصه اندیشه است، خواهد ماند و روزی خواهد رسید که این راه به سرمنزله مقصود برسد تا مردم ایران خود برای سرنوشت خویش تصمیم بگیرند.

این مصیبت وارده را به خانواده محترم ایشان، دوستان و شاگردانش و به همه مردم آزادی‌خواه ایران تسلیت می‌گوییم و برای بازماندگان و خانواده ایشان صبر و شکیبایی آرزو می‌کنیم.

روحش شاد، یادش گرامی

احسان رمضانیان، حسان منصوری، احمد باطبی، اردشیر زارع‌زاده، آرش اعلم، آزاد مستوفی، اسماعیل عطاخانی، اشکان ذهابیان، اشکان یزدچی، افسانه کریمی،

اکبر امینی، امیر انتظاری، امیر رشیدی، امیر صحتی، امیر کلهر، امین گنبدی پور، ایمان رضایی، آیدا سعادت، آیدا قجر، بابک اجلالی، البرز زاهدی، بهداد بردبار، بهزاد مهرانی، بهناز مهرانی، بهرام اسماعیل بیگی، بهنام صدر، پری نشاط، پژمان اکبرزاده، پویا جهاندار، پویان محمودیان، پیمان عارف، جعفر قدیم خانی، حامد تهرانی، حامد ابراهیم نژاد، حسن طالبی، حمید مافی، حمیدرضا ظریفی نیا، داوود آزاد، رضا جعفریان، رضا جلو دارزاده، رضا قاضی نوری، رضا مبین، رضا اشرف پور، سپیده پور آقایی، سحر رضازاده، سجاد شاهمرادی، سعید آگنجی، سعید قاسمی نژاد، سعید کلانکی، سلمان سیما، سمیرا جمشیدی، سورنا هاشمی، سولماز ایکدر، سیروس زارعزاده، سیداکبر روحانی، سیدعماد هاشمی، شهرام اعتماد، صادق شجاعی، صبا آذریک، علی افشاری، علی پیشرو، علی عبدی، علی عجمی، علی کلایی، علی مهتدی، علی وفقی، علی نظری، علیرضا فیروزی، علیرضا کیانی، عمار ملکی، غلامرضا مهاجری نژاد، فائقه اشکوری، فریبا داوودی مهاجر، فریبرز سروش، فرشید آذرنیوش، فرزاد حمیدی، فواد سجودی فریمانی، کامیار بهرننگ، کاوه شیرزاد، کاوه کرمانشاهی، کوروش صحتی، کیانوش سنجری، کیوان فروزان، لیلا رفیعی، نگین سنبلی، ماشاالله عباسزاده، محسن فرشیدی، محمد مصطفایی، محمد آقازاده، مرتضی اسماعیل پور، مرضیه آرمین، مریم اکبری، مریم نایب زدی، مریم افشار، مزدک عبدی پور، منوچهر محمدی، مهدی محسنی، مهدیه گلرو، مهرداد رحیمی، مهرداد ماجدی، مهران میرعبادالباقی، میثم رودکی، میثم مهرانی، میرا قربانی فر، هاله سلحشور، یاشار محتشم، یوحنا نجدی

## جمعی از فعالان سیاسی و اجتماعی زنجان

درگذشت غم‌انگیز آیت‌الله احمد قابل اندیشمند نوگرا، روحانی و مجتهد عقل‌گرا و خرافه‌ستیز و مبارز خستگی‌ناپذیر طریقت آزادی و دموکراسی مایه تأسف و اندوه فراوانی شد. او که از شاگردان مبارز و مؤثر فقیه عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری (ره) بود، هیچ‌گاه در برابر ستم و بی‌عدالتی سر تسلیم فرود نیاورد و با تألیفات و مکاتبات و نامه‌نگاری‌ها و انتقادات روشنگرانه خود، از حریم دیانت رحمانی نبوی دفاع و بر عمله و حمله اسلام خشونت و سرکوب شوريد و بر اختیار و اراده آزاد آدمیان در برابر حاکمیت‌های مطلقه دینی و غیردینی تأکید نمود و از این‌رو سال‌هایی از عمر شریف آن عالم مجاهد در حبس و حصر سپری شد، اما هیچ‌گاه از گفتن حقیقت و نقد حاکمیت و حمایت از مبارزات مسالمت‌آمیز و قانونی مردم و به‌ویژه جنبش سبز در رسیدن به دموکراسی، خودداری نکرد.

ضایعه درگذشت وی را به خانواده و بستگان و دوستان آن مبارز نستوه و برادر بزرگوارشان، حضرت حجت‌الاسلام‌والمسلمین هادی قابل و بیت معظم مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری تسلیت و تعزیت عرض می‌نمائیم. روحش شاد و راهش پررهرو باد.

مجید تقیلو، سلطانعلی رفیعی، احد رضائی، سیدمسعود نجفیان، علی کریمخانلوئی، زینب نوری، داوود بیات، مهدی اسکندری، توکل غنی‌لو، سیدحمید صدیقیان، جمشید بلوری، علی هاشم‌نژاد، صادق رسولی، رضا عباسی، باقر فتحعلی‌بیگی، عطیه طاهری، صفیه قره‌باغی، گلشید کریمیان، منصور وفا، اصغر بازرگانی، اسماعیل بیات، مسعود الماسی، محمد قره‌باغی، رضا رضضانی، یداله

---

فرهادی، محمدتقی بیات، رضا بهشتی فر، احمد صاحب ناسی، رضا کریمی، مهدی ترابی، جلال رکابی، علی کاوندی، مرتضی برجی، رئوف طاهری، احمد احمدی، حسین حیدری، شیرین شاه پرست، وحید بلوری، مهدی جلیل خانی، وحید خاتمی، جمشید اشرفی، خلیل شامی، مریم حیدری، جلال بهرامی، مهدی بیگدلی، جلال بیگدلی، سعید محمدی، رضا بابائی، سجاد چوپانی، حسن اسکندری، حسن نباتچیان، یوسف اسماعیلی، رضا سپهری



## مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم

بسمه تعالی

حجج اسلام آقایان سیدابوالفضل موسویان و حاج شیخ هادی قابل درگذشت عالم خستگی ناپذیر جناب حجت الاسلام حاج احمد قابل، جانباز سرافراز جنگ تحمیلی موجب تأثر و تأسف گردید. شخصیتی که عمر شریف خود را در راه تحقیق و تبیین مبانی دینی مصروف داشت و همواره در دفاع از اسلام، انقلاب و ارزش های متعالی انسانی سر از پا نمی شناخت و در این راه مصائب فراوانی تحمل کرد و سرانجام با دردها و رنج های فراوان به دیار باقی شتافت. این مصیبت بزرگ را به مادر داغدار (که فرزند دیگرش در جبهه های جنگ تحمیلی به شهادت رسیده) همسر فداکار و خانواده محترم و به شما عزیزان تسلیت عرض نموده و از خداوند متعال رحمت و مغفرت، علو درجات و حشر با ائمه معصومین علیهم السلام و مجاهدان راه حق را، برای آن مرحوم مسئلت داریم و صبر و اجر جزیل و توفیقات الهی و عزت را برای دوست داران و بازماندگان، خاصه مادر و همسر مکریشان خواهانیم.

مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم

۱ آبان ۱۳۹۱

## شورای هماهنگی راه سبز امید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

از میان مومنان مردانی اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آن‌ها در همین انتظارند و هرگز عقیده خود را تبدیل نکردند. (سوره احزاب، آیه ۲۳)

استاد فاضل، جناب آقای احمد قابل، آزاده متقی، ایران‌دوست مؤمن و دین‌پژوه نواندیش، پس از تحمل هفته‌ها درد و رنج ناشی از بیماری اوج گرفته و سال‌ها صبوری در برابر مصائب گوناگون، از جمله جراحات‌های مانده از حضور در دفاع مقدس، دار فانی را وداع گفت.

تلاش‌های انسانی آن عالم دینی برای تبیین شریعت عقلانی و تبلیغ دین رحمانی از چشم منصفان و آگاهان پنهان نبود. چنان‌که کوشش‌های وطن‌دوستانه‌اش در ستیز با خودکامگی و استبداد دینی برای تمامی آزادی‌خواهان ایران مشهور بود.

پاداش حقیقت‌طلبی و حق‌گویی این پژوهشگر وارسته و دلسوز ایرانیان و دغدغه‌دار منافع ملی اما، زندان بود و تبعید و تهدید و خشونت‌های گونه‌گون اعمال شده از سوی اقتدارگرایان.

استاد احمد قابل، به‌مثابه «فقیه»ی حقیقی در دین، برای دفاع از مکارم اخلاق و حقوق انسانی شهروندان ایران‌زمین، هراسی از هیچ‌کس و هیچ‌چیز به دل راه

نداد و بی‌پروا، خودکامگی به‌نام دین و اقتدارگرایی و خشونت علیه ایرانیان را به نقد کشید. او همان مسیری را پی گرفت که استاد آزاده‌اش آیت‌الله منتظری.

همراهی فقیه آزادی‌خواه، زنده‌یاد احمد قابل، با اعتراض میلیون‌ها ایرانی برآشفته از نتایج انتخابات دروغین ۱۳۸۸، نارضایتی شدید او از خشونت‌های غیرانسانی و سرکوب خونین هم‌وطنان و همدلی او با جنبش سبز، در تاریخ مبارزه مردم ایران برای دموکراسی، در یاد و خاطره تمامی آزادی‌خواهان منصف و ملی، ثبت و ضبط خواهد ماند.

شورای هماهنگی راه سبز امید ضمن تقدیم صمیمانه‌ترین مراتب تسلیت و همدردی خود به خانواده محترم قابل، حامیان و همراهان جنبش سبز و نیز مردم آگاه ایران، امیدوار است روش و منش آن فقیه آزاده و مسلمان وطن‌دوست، چونان مشعلی برای تمامی دغدغه‌داران آبادی و آزادی ایران، فروزان ماند و دیدگاه‌های گران‌قدر و انسانی آن دین‌پژوه دموکراسی‌خواه، مدد رسان کوشندگان اجتماعی وطن‌دوست و جنبش سبز مردم ایران شود.

والعاقبة للمتقين

شورای هماهنگی راه سبز امید

۱ آبان ۱۳۹۱

## جبهه مشارکت ایران اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و اناليه راجعون

با تأسف و اندوه فراوان، عالم ربانی استاد احمد قابل، جانباز جنگ تحمیلی، دین‌پژوه روشن‌ضمیر و از شاگردان برجسته فقیه عالیقدر مرحوم آیت‌الله‌العظمی منتظری به دیار باقی شتافت.

مرحوم قابل فقیهی بود که ضمن احاطه به علوم اسلامی و شناخت مقتضیات زمان، درد و تعهدی راستین و به‌دور از تظاهر، به دین محمدی داشت و دغدغه همیشگی او زدودن زنگار تعصب و خرافات از دین رحمت و صلح بود.

تأسف‌بارتر آنکه این مرد خدا به‌دلیل حق‌خواهی و استبدادستیزی در پی تحولات سیاسی و اجتماعی سال‌های اخیر چندین بار بازداشت و دچار حبس‌های ناروا شد و در زندان دچار عارضه مغزی شد و متأسفانه به‌دلیل معالجه دیرنگام، کسالت او به وخامت گرایید و نهایتاً این انسان شریف، عالم و آزاده از خیل دوستان و علاقه‌مندانش جدا شد و به دیار ابدیت پرواز و به لقای حق پیوست.

جبهه مشارکت ایران اسلامی ضمن عرض تسلیت رحلت اندوهبار این عالم ربانی و متفکر نواندیش و سبز به جامعه اخلاقی و ترقی‌خواه و سبز کشور، خصوصاً خانواده شریف، مبارز و خدوم «قابل» به‌ویژه برادر مبارز و متعهدمان، حجت‌الاسلام هادی قابل عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت، همسر محترمه و فرزند شریف آن مرحوم، از خداوند متعال برای ایشان غفران و آمرزش واسع و برای خانواده مکرم ایشان صبر و اجر آرزومند است.

جبهه مشارکت ایران اسلامی

۱ آبان ۱۳۹۱

## سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

انا لله وانا اليه راجعون

### تسلیت درگذشت عالم آزاده احمد قابل

خبر درگذشت عالمی آزاده و مجتهدی آزاداندیش در روزگاری که بیش از پیش به بزرگان و آزادگان نیازمندیم، سختی‌ها را دوچندان می‌کند. احمد قابل، پژوهشگر و روشنگر دینی بی‌شک از بزرگترین سرمایه‌های ایران به حساب می‌آمد که نظرات و اندیشه‌های او هدایتگر آزادی‌خواهان و سیاست‌مداران دینی ما بوده است.

تربیت و پرورش در محضر مرجعی عظیم‌القدر همچون آیت‌الله منتظری و حرکت در مکتب آزاداندیشی و دین‌مداری که در نظریات و روشنگری‌های منتقدانه وی ظهور کرد، بی‌شک از بزرگترین نیازهای امروز جامعه دینی ماست. متأسفانه، عدم تحمل و آستانه تحمل پایین اقتدارگرایان حاکم و به بند کشیدن وی نشانه تأثیر و نفوذ بالای اندیشه‌های وی در جامعه دانشگاهی و دینی ماست. تحمل بیش از ۱۰۰ روز زندان انفرادی تاوانی بود که وی برای اندیشه‌ها و نظراتش پرداخت. امروز نیز پس از تحمل بیشترین سختی‌ها، فشارها و بیماری وی با رفتن خود، جایی دیگر در حرکت آزادی‌خواهانه دین‌مدارانه ایران خالی کرد.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، درگذشت احمد قابل پژوهشگر دینی و از شاگردان مرحوم آیت‌الله حسین‌علی منتظری را تسلیت گفته و خاطر نشان می‌کند که پایداری و مقاومت وی که همراه با نواندیشی و روشنگری بود بی‌تردید نام وی را در تاریخ جاودانه خواهد کرد و اجر آزادگی خود را نیز خواهد گرفت.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، شاخه خارج کشور

## سازمان ادوار تحکیم وحدت

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا  
وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ. (فصلت، ۳۰)

درحقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند] هان بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.

خبر درگذشت اندیشمند شجاع، دین‌پژوه آزاده و انسان وارسته زنده‌یاد احمد قابل موجی از تأثر و تألم را در دل‌های ما برانگیخت. برای ما که آشنایی‌مان با آموزه‌های دینی از زاویه نواندیشان دینی و روحانیون نوگرا بود احمد قابل نامی آشنا بود.

او پرورش یافته مکتب فقیه عالی‌قدر حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری (ره) بود که به تأسی از آن عزیز سفرکرده هیچ‌گاه مناسبات قدرت را در بیان دریافت‌های نواندیشانه‌اش از متن مقدس برنتافت و آنگاه که دریافت استبداد دینی چگونه تیشه به ریشه دینداری امروزمان می‌زند به مبارزه با آن کمر بست و تا مرز حبس نیز پیش رفت.

احمد قابل نماد نسل روحانیونی است که به‌رغم برآمدن از مناسبات سنتی حاکم بر حوزه‌های علمیه هیچ‌گاه در بیان نتایج پژوهش‌هایشان از قابلیت تطبیق دینداری و دنیای مدرن نهراسیدند و کوشیدند نشان دهند اگر حاکمان به طمع استیلا بر جامعه، دین مردم را به پیرایه نیالایند، در این زمانه نیز می‌توان مسلمان

زیست و این‌گونه بود که به غضب قدرت دچار شد ولی همواره در دل‌های آزادگان و مؤمنان واقعی این مرز و بوم جایگاهی رفیع داشته و خواهد داشت.

سازمان دانش‌آموختگان ایران (ادوارتحکیم وحدت) از سوی کلیه اعضای خود و همچنین از طرف اعضای دربندش این ضایعه اسفناک را به جامعه ایران، بیت معظم حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری(ره) و خانواده معزز قابل تسلیت عرض نموده و برای آن فقید سعید طلب علو درجات در بارگاه باریتعالی را از وی مسئلت دارد.

## اعضا و علاقه‌مندان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور

إنا لله وانا إليه راجعون

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

احمد قابل پژوهشگر و از زمره نواندیشان دینی بعد از یک دوره بیماری مزمن و طاقت‌فرسا به دیار باقی شتافت.

او از شاگردان برجسته فقیه فقید، زنده‌یاد آیت‌الله منتظری بود و عمر خود را به ارایه قرائتی عقلانی از اسلام و مبارزه در راه آزادی و تحقق حقوق و حاکمیت ملت ایران صرف کرد و در این راه متحمل زندان‌ها و مرارت‌های بسیاری شد.

اعضا و علاقه‌مندان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور، این ضایعه را به خانواده و علاقه‌مندان آن مرحوم تسلیت گفته و ضمن درخواست علو درجات برای آن مرحوم از درگاه باریتعالی، صبر و توکل برای خانواده آن عزیز و به‌ویژه برادر اندیشمندشان جناب آقای هادی قابل را آرزو می‌کنند.

اعضا و علاقه‌مندان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور

۱ آبان ۱۳۹۱



## کنشگران ملی مذهبی خارج از کشور

به نام او که همه از او بیم و به سوی او باز می‌گردیم

در گذشت نابهنگام عالم دینی وارسته، پژوهشگر دانشور، نویسنده متعهد و مبارز دلیر، زنده‌یاد «احمد قابل» موجب تأثر و تأسف گردید. بی‌گمان در میان برآمدگان از حوزه‌های علمیه معاصر، «احمد قابل» از نوادری بود که دینداری را با آگاهی و دانش، پژوهشگری را با تعهد اجتماعی، نواندیشی را با دلیری در اعلام نظر و مبارزه را با اخلاق و معنویت به‌گونه‌ای سازگار درآمیخته بود.

او در عمر نسبتاً کوتاه خود راه درازی را طی کرد. از حوزه قم برآمد، اما رخت روحانی را برنتافت و آگاهانه آن را به‌کناری نهاد، با این حال در قلمرو دانش حوزوی و فقهی باقی ماند و راه بازانندیشی در برخی متون و منابع اسلامی (روایی - فقهی) را درپیش گرفت و در سالیان اخیر به نتایج مثبت و درخشانی به‌ویژه در حوزه پوشش زنان (حجاب) دست یافت و در بازانندیشی و اعلام نظر دلیرانه در این حوزه پیشگام گردید.

گرچه احمد قابل از شاگردان زنده‌یاد آیت‌الله منتظری و تأثیر پذیرفته از مکتب فکری-فقهی وی بود، اما در تحقیق و واکاوی منابع، شجاعت اعلام نظر مستقل داشت و خردورزی و عقلانیت در روش‌شناسی و تحقیقات مذهبی او نقش مهمی داشت.

احمد قابل در کنار تحقیقات مستمر علمی خود، در عرصه مبارزات سیاسی و آزادی‌خواهانه اخیر مردم ایران حضوری مستقیم و فعال پیدا کرد. او از طریق نوشتن و گفتن و نامه‌نگاری‌های دلیرانه به عالی‌ترین مقام سیاسی و دینی کشور

حضور خود را در جنبش سبز تثبیت کرد و این امر موجب بازداشت و زندانی شدنش گردید.

وی شجاعانه در بیدادگاه‌های حکومت از مواضع خود دفاع کرد و نقاب از چهره ریاکارانه استبداد دینی حاکم برگرفت. او همواره از موضع عمدتاً دینی، گفتارها و رفتارهای ریاکارانه حاکمیت را نقد می‌کرد و به چالش می‌کشید.

احمد قابل از سرمایه‌های بازانندیشی اسلامی زمان ما بود و می‌توانست گام‌های مهم‌تری در این زمینه بردارد، اما دریغ که زود هنگام از میان ما رفت.

کنشگران ملی-مذهبی خارج از کشور این ضایعه را به خانواده محترم و معزز قابل و به‌ویژه برادر دلیر و همراه و همگام وی و نیز دوستان و هم‌فکران آن رادمرد صمیمانه تسلیت و تعزیت می‌گویند.

کنشگران ملی-مذهبی خارج از کشور

دوشنبه، اول آبان‌ماه ۹۱

## شورای هماهنگی اصلاح طلبان کرد

به نام خداوند تدبیر و رای

خانواده محترم احمد قابل

فقدان ناگهانی استاد احمد قابل که یکی از نواندیشان عقل‌گرا و صاحب‌نظر در حوزه اصلاحات دینی بود، ثلمه‌ای جبران‌ناپذیر برای جامعه در حال تحول ایران است. استاد احمد قابل با کنکاش در مسائل بسیار مهم و مبتلابه جامعه اسلامی به‌ویژه کشور و زادگاهش ایران، تلاش بسیار پسندیده‌ای نمود تا ضمن زدودن ذات دین از پیرایه‌های ناموزون، به نسل جوان جویای حقیقت نشان دهد که اسلام و دین جز نیکی و رحمت نیست و آنچه حکومت‌ها به نام دین بر مردم تحمیل می‌کنند الزاماً نمی‌تواند دین را نمایندگی کند.

شورای هماهنگی اصلاح طلبان کرد با شناخت عمیقی که از این اندیشمند خوش‌فکر داشت، امیدوار بود وی در کنار دیگر نواندیشان وحدت‌جوی حق‌طلب بتواند جامعه متنوع و متکثر ایران را به سمت همگرایی و پرهیز از چنددستگی رهنمون باشد. متأسفانه مرگ، چنانچه خصلت ذاتی اوست، ناگهان سررسید و امان نداد.

ما ضمن ابراز تأسف از این مصیبت بزرگ، خود را در عزای ازدست‌دادن استاد قابل، شریک دانسته و این مصیبت را به ملت ایران، جامعه روشنفکری دینی، خانواده شریف قابل، به‌ویژه برادر بزرگوارش تسلیت گفته و از خدای متعال برای آن‌مرحوم، غفران و علو درجات و برای بازماندگان صبر مسئلت نموده و از

---

همفکرانش درخواست داریم با پی‌گیری موضوعات مهمی که می‌تواند در رشد و ارتقای فکری و فرهنگی جامعه ایرانی مؤثر باشد، راه آن عزیز را تداوم ببخشند.

شورای هماهنگی اصلاح‌طلبان کرد

دوم آبان ۹۱

## جمعی از خانواده‌های زندانیان سیاسی

بسم الله الرحمن الرحيم

من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمن هم من قضی نحبه و من هم من  
ینتظر و ما بدلوا تبدیلا

سرکار خانم مرضیه پاسدار

جناب حجت الاسلام هادی قابل

خانواده محترم و معزز و رنج کشیده قابل

سلام علیکم

درگذشت جانسوز مجتهد آزاداندیش معاصر، روانشاد حاج احمد قابل، ضایعه بزرگی است که بر نواندیشان مسلمان و دین‌پژوهان آزاده رفته است. اما چه کسی است که نداند سوزی که از این فقدان و دردناک تر از آن از ناسپاسی حاکمان دوران و کج‌اندیشی‌ها و بیراهه‌روی‌ها و زشت‌کرداری‌های زمامداران وقت بر جان شما خانواده کریم این عزیز نشسته است، تا چه میزان غیرقابل وصف است؟!

این روزها درد دین داشتن بدترین دردهاست. چرا که عده‌ای بر مردمان این روزگار سرزمین اهوراییان مستولی شده‌اند که نان دین می‌خورند و نام دین را پوششی برای نام‌آوری‌های خود کرده‌اند. و دین‌پژوهان مستقل و روشنفکر چگونه می‌توانند دردهای جامعه خویش را با مرهم دین درمان کنند وقتی که نامردمی‌ها پرده‌های ضخیمی بر گوش و دل و جان مردم سرزمینمان افکنده تا فقط آن را ببینند که حاکمان نظامی می‌خواهند و آن را بخواهند که آنان اراده می‌کنند؟!

باری احمد قابل از میان ما رخت برکشید و رفت تا رنج‌هایش را در عالم بالا به فراموشی بسپارد اما مگر می‌شود روح پاک او و همه رفتگان ارجمند ما نگران امروز و روزهای پسین ما نباشد در دیار حکم‌فرمایان جائز و بی‌تدبیر که سلاح را بر عقل و دین رجحان داده‌اند تا اندیشه‌های خوارچی خود را استیلا بخشند.

اینک ما دیگر نگران سلامت قابل‌ها و صابرها و سحابی‌ها نیستیم اما آیا می‌توان بی‌دغدغه روز و شب گذراند درحالی‌که این چرخه ستم که هنوز به دستان بی‌خردان تاریکاندیش همچنان می‌چرخد فردا قرار است گلی دیگر از بوستان خانواده بزرگ و مظلوم زندانیان سیاسی را بچینند؟!

ما جمعی از خانواده‌های زندانیان سیاسی ضمن عرض تسلیت به محضر خانواده عزیز زنده‌یاد استاد احمد قابل که خود از سابقون خانواده‌های زندانیان سیاسی ایران هستند، اعلام می‌داریم که این مصیبت بزرگ که دل‌های شما را داغدار کرده مصیبت ما و مصیبتی برای ایران بزرگ است. شریک غم‌های شما هستیم و می‌دانیم که شما نیز تا رهایی تک‌تک عزیزانمان از بند ستم شریک رنج‌های هزاربارۀ ما خواهید ماند.

در این ایام فرخنده مناسک ابراهیمی و اعیاد مسلمانی باهم دست به آسمان می‌بریم و برای سلامتی همه آزادگان دربندمان به‌ویژه بزرگان محصور جنبش سبز، میرحسین موسوی و جناب کربوبی و بانو رهنورد و دیگر عزیزان آسیب‌دیده در زندان‌های ایرانی که قرار بود جمهوری و اسلامی باشد و اینک در آن نه اسلامی مانده و نه نشانی از جمهوریت، دعا می‌کنیم و در عین حال مراتب سپاس خود را از انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران که دغدغه‌های انسانی خود را نسبت به وضعیت فجیع زندان‌های ایران عزیز در بیانیه اخیرشان بیان داشته‌اند، اعلام می‌داریم.

صبر و اجر ارزانی وجود نازنینتان

جمعی از خانواده‌های زندانیان سیاسی

جمعی از مقلدان مرحوم آیت‌الله‌العظمی منتظری، خانواده‌های شهداء

## و روحانیون نجف آباد اصفهان

إنا لله و إنا إليه راجعون

با تأسف فراوان، حضرت حجت‌الاسلام‌والمسلمین آقای احمد قابل درپی یک بیماری جانکاه درگذشت و همه را داغدار کرد رحمه‌الله‌علیه.

او فرزانه‌ای بود سرافراز و مجتهدی نوپرداز. فریادگری برضد استبداد و بی‌قراری پنجه‌درپنجه بیداد. منتقدی جسور و زجر دیده‌ای صبور. پژوهشگری زمان‌شناس و تحلیلگری ژرف‌کاو. اصول‌باوری روشن و روشنفکری مرزبان عقاید حقه. تبحرستیزی آسیب‌زدا و غلوگریزی امام‌شناس. مبلغ اسلام رحمانی و مخالف اسلام طالبانی. سیاستمداری دیندار و دینداری سیاست‌مدار.

نویسنده‌ای پرمایه و سخنوری تأثیرگذار. زاهدی آفت‌ناپذیر و جبهه‌رفته‌ای سهم‌ناخواه. ناصحی مشفق و صادقی صریح. مسجون‌ی پیروز و محکومی سربلند. سپهر مهری فراگیر و قانون‌دانی خواهان قانون‌گرایی. استادی «استاد»‌شناس و شاگردی «فقیه»‌دیده. پرورده‌ای از مکتب فقیه‌عالیقدر. محبوب نسل نواندیش و عزیز نخبگان. الگوی ژرف‌اندیشان و افتخار‌آشنایان. ادیبی سراپا ادب و کوشایی پرتوان. راهگشایی در حوادث واقعه و صاحب‌نظری منصف. با شریعتی عقل‌پذیر و ایمانی کم‌نظیر. از دست‌رفته‌ای بی‌همسان و ثلمه‌ای بی‌جبران...

فمن الله الرحمان علیه الغفران و الرضوان

این مصیبت بزرگ بر همگان و همفکران و دوستانان و علاقه‌مندان و حوزویان و دانشگاهیان مستقل و ظلم‌ستیزان مبارز و خانواده محترم و خویشان

---

مکرم به‌ویژه برادر ارجمند آن مرحوم، حضرت حجت‌الاسلام‌والمسلمین آقای  
هادی قابل دام‌ظله تسلیت باد.

الهم اغفر له و لنا واحشره مع اولیائه محمد و آله صلواتک علیهم اجمعین.



## جامعه روشنفکران دینی افغانستان

بسم رب الشهداء والصالحين

با تأسف اطلاع گرفتیم که آیت‌الله احمد قابل یکی از علمای متفکر، پژوهشگر و نواندیش دینی روز دوشنبه به سن ۵۴ سالگی در شهر مشهد داعی اجل را لبیک گفت. انالله وانا الیه راجعون.

مرحوم آیت‌الله قابل در دوران حیاتشان دوازده جلد کتاب نوشتند که تنها دو جلد آن در ایران اقبال چاپ یافت.

ایشان شش بار از جانب نظام مستبد ایران به زندان رفتند و آخرین بار در سال ۱۳۹۱ خورشیدی بود که از زندان نسبت بیماری که عاید حالش گردیده بود به بیمارستان منتقل گردید.

مرحوم قابل دارای ویژه‌گی‌های خاصی بود که می‌توان آنرا به دودسته تقسیم کرد در بعد سیاسی شخصیت منتقد نظام و در بعد علمی طرفدار نگاه عقلانی بر فقه اسلامی بوده است.

ایشان با پوشیدن لباس ویژه روحانیت جداً مخالف بوده و خود نیز لباس روحانیت نمی‌پوشیدند. وی معتقد بود که لباس روحانیت، روحانی را از مردم متمایز ساخته و آنرا بدعت می‌دانستند.

مرحوم آقای قابل در علوم اسلامی به مرتبه اجتهاد رسیده و قرائت تازه اخلاقی و مدرن را از دین ارائه می‌کردند که دولتمردان ایران از آن ناراضی بودند. لذا وی را باربار به زندان بردند و از اعمال آزار و اذیت ایشان مضایقه نه نمودند.

مرحوم قابل ازحامیان معنوی جنبش سبز و از معترضین نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران بود، لذا وی را در اوایل امسال به زندان بردند و باوجود کسالت جسمی در حقّش رحم نکردند.

جامعه روشنفکران دینی افغانستان وفات این عالم جید و نواندیش دینی را برای خانواده مرحومی و پیروان ایشان تسلیت گفته، برای موصوف بهشت برین تمنا دارد. ما امیدواریم که اندیشه و آراء ایشان چون مشعل تابناک تابنده بماند و روزی برسد که قشری‌گرایان به اصل عقلانیت در فقه معتقد شوند.

## گروه دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال

در کمال تأسف مطلع شدیم که پژوهشگر و نواندیش دینی جناب آقای احمد قابل دار فانی را وداع گفته‌اند. ایشان در دوران حیات خود پیوسته در جَد و جهد برای اصلاح تفکر دینی و مبارزه با استبداد مذهبی حاکم بر ایران بودند و همین ویژگی‌ها از ایشان چهره‌ای برجسته و آزادی‌خواه ساخته بود. امید است میراث نیکوی ایشان که همان تلاش برای سازگاری مذهب با مبانی دنیای مدرن است، در میان دیگر عالمان مسلمان نیز رواج یافته و تداوم یابد. گروه دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال ایران، درگذشت وی را به خانوادهٔ ایشان تسلیت گفته و برای آن‌ها صبر و بردباری آرزو دارد.

## جامعه مدرسین و طلاب قم و نجف

و بشر الصابرين، الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون

با نهایت تأثر و تأسف و با قلبی مملو از غم و اندوه، درگذشت شهادت گونه عالمی فرهیخته، مجاهدی فقیه، که مصداق بارز «ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون» بود، معلم اخلاق، اسوه شجاعت و تقوی و متفکر سبزاندیش، متأله گران قدر از شاگردان بارز و بنام مرحوم استاد حضرت آیت الله العظمی شیخ حسینعلی منتظری رضوان الله تعالی علیه، روشنگری نترس و نستوه و زجر دیده ای صبور، مبلغ شریعت حق و عقلانی و اسلام ناب محمدی، عزیز اهل فقه و علم، مرحوم مغفور حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ احمد قابل را محضر حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداه، فقهها، علما و دین پژوهان، مردم آزاده ایران و خانواده روحانی و اهل علم قابل، به ویژه اخوی بزرگوار وی حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای شیخ هادی قابل و نیز همسر مرحوم حاج احمد آقا تسلیت عرض می نمایم و از خداوند جل و علی علو درجات آن مرحوم مغفور و صبر فراق این عزیز از دست رفته را برای بازماندگان خواستاریم.

مرحوم قابل همراهی بزرگوار و دوستی عزیز برای جامعه مدرسین و طلاب قم و نجف (متقن) بود که در بسیاری از حرکات اجتماعی نقشی غیر قابل انکار داشت. او مجتهدی شجاع بود که سالهای زیادی از عمر خویش را وقف تبلیغ اسلام راستین رحمانی و شریعت عقلانی نمود و در زندانهای حکومت نامشروع حاکم جائز عذاب و سختیهای فراوان متحمل شد.

او در جبهه‌های جنگ، دین خود را به این مرز و بوم نیز ادا نمود و در جهاد علمی و فقهی امروز، زکات علم خویش که نشر آن است را به نحو احسن انجام داد. نامه‌های روشنگرانه و سرگشاده وی علیه حاکم جائر در سست‌تر کردن بنیان عنبکوتی حکومت جور و جوع و جهل خامنه‌ای و اذتاب وی بسیار مفید بود.

جامعه مدرسین و طلاب قم و نجف (متقن) مسئول درگذشت شهادت‌گونه و دردناک حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ احمد قابل را متوجه شخص سیدعلی خامنه‌ای می‌داند که این مرد بزرگوار را از این زندان به زندانی دیگر کشاند و لحظه‌ای او را آرام نگذاشت صرفاً به این خاطر که این مرد شجاع با تاسی به ائمه معصومین زبان به امر معروف گشاده داشت و رهبر را به نیک‌رفتاری دعوت و از منکرهای عظیم نهی می‌کرد.

مرحوم استاد قابل با کارنامه‌ای درخشان رفت اما کارنامه سیاه آقای خامنه‌ای در این روزها، لکه ننگ دیگری را شاهد بوده است. زنجیر بر دست و پایِ مریضی جانباز در بیمارستان زدن و بیماری جانباز را به زندان افکندن و از مرخصی درمانی محروم کردن، گرچه از عزت و آزادگی فقیهی آزاده چون قابل نکاست، بر یزیدی‌گری خامنه‌ایِ جائر افزود.

لوح تاریخ چنین جنایاتی را، که از شماره خارج است، از یاد نخواهد برد. شهادت استاد قابل، عزم مجاهدان راستین دفاع از اسلام ناب محمدی و ایران عزیز را اسختر نموده است و تعهد دفاع از خون شهدای راه آزادی را گواهی دیگر بخشیده است.

متقنی‌ها از فرصت این تسلیت‌نامه نیز برای نهی از منکر استفاده می‌کنند و آقای خامنه‌ای را اگر هنوز قلبی برای تکان خوردن دارد و مصداق آیه قرآنی صم بکم عمی (لال و کر و کور) نشده است. یادآور می‌شوند که: «یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و لهم العنة و لهم سوء الدار» (روزی که عذرخواهی ستمگران نفعی

برایشان نخواهد داشت و برای ایشان است لعنت و خانه نکبت). اعضای متقن در شاخه مشهد مقدس در تمامی مراسم این شهید بزرگوار شرکت خواهند نمود و روشنگری‌های خویش را هم چون گذاشته ادامه خواهند داد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ لَيْتَكَ يَعْزُضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ  
هُؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

## انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه خلیج فارس (بوشهر)

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾

(درحقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند: «هان! بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده داده شده بودید شادمان باشید» فُصِّلَتْ ۳۰)

احمد قابل، پژوهشگر برجسته دینی، جانباز بی‌ادعای جنگ تحمیلی و از دانش‌آموختگان شاخص مرحوم آیت‌الله منتظری، پس از گذران عمری در تحقیق و پویش و اصلاح‌گری و مقاومت، با تحمل مصائبی سنگین و دشواری‌هایی فراوان، روز دوشنبه ۱۱ آبان ۹۱ و در سن ۵۵سالگی، به‌دیدار پروردگارش شتافت.

او، مجتهدی فرزانه و عالمی شجاع بود که سودای شناساندن اسلام راستین را در سر داشت و تضييع حقوق اساسی هیچ انسانی را بر نمی‌تابید. اسلام‌شناسی بود مسئول و دردمند، که دغدغه بسط عدالت و آزادی برای مردمان سرزمینش را داشت و مزارت‌های گام‌نهادن در این راه را گوارا می‌یافت. احمد قابل، با حیات و مرگ خود به ما آموخت که می‌توان در تنگی زیست و آزاده بود.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه خلیج فارس با اندوه فراوان، فقدان این عالم متعهد و خیرخواه را به پویش‌گران دینی و حقیقت‌جویان، عدالت‌طلبان و

---

آزادی خواهان این دیار تسلیت می گوید و برای آن مرحوم طلب مغفرت و برای  
بازماندگان ایشان آرزوی استقامت و صبر را دارد.

روحش شاد و راهش پررهرو.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه خلیج فارس

۵ آبان ۱۳۹۱



**احمد قابل در مطبوعات**



(۱)

## جنگ هنوز تمام نشده است

عمادالدین باقی، هفته‌نامه آسمان، ۱۷ تیر ۱۳۹۱

برای احمد قابل که این روزها در بستر بیماری است

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد  
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

ده سال پس از جنگ بود که سرمقاله‌ای در نشریه «یادیاران» نوشتم با عنوانی که بر صدر این گفتار نشست است. جان کلام این بود که در تیرماه ۱۳۶۷ جنگ ۸ساله ایران و عراق پایان گرفت اما این فقط یک پایان برای شلیک گلوله‌ها بود و کشمکش‌های حقوقی و مهم‌تر از آن رنج‌های انسانی‌اش هنوز ادامه دارند. اگر بزرگترین مشخصه شوم جنگ در ایجاد رنج‌های انسانی است اما با پایان جنگ این رنج‌ها تمام نمی‌شوند. آنانکه همسران و فرزندان خویش را از دست داده‌اند با پایان جنگ دوباره آن را به دست نمی‌آورند و در فراق عزیز ازدست‌رفته تا پایان عمر می‌سوزند و یتیمان همچنان تا آخر یتیم خواهند ماند، هنوز عوارض بمباران شیمیایی قربانی می‌گیرد و چه بسیار بازماندگان جنگ که پس از این‌همه سال و درحالی‌که همسر و فرزندانی دارند در اثر عوارض شیمیایی از میان می‌روند.

سه چهار سال پیش نیز برای عیادت از جانبازان جنگ که با گذشت بیست‌سال هنوز در بستر آرمیده بودند به آسایشگاه آن‌ها رفتیم و باز به یاد همین عنوان افتادم. گویی جنگ، تمام‌قد هنوز جلوی چشممان ایستاده بود و قربانیانش را می‌دیدیم که هنوز پس از سال‌ها بیمارند و در بستر افتاده‌اند. و این‌بار روز دوشنبه

۱۲ تیرماه بود که باز دیدم «جنگ هنوز تمام نشده است» و آن هنگامی بود که بر بالین متفکر متعهد و وارسته آقای احمد قابل رفتم. پس از بروز علائم تومور مغزی در زندان در سال گذشته و انتقال به بیمارستان و انجام عمل جراحی در مشهد گرچه از خطر مرگ جست اما جسمی نزار یافت و این احمد دیگر آن احمد نبود. همه امیدوار به قرار گرفتن در مسیر بهبودی بودند که بار دیگر دیو بیماری بر جاننش چنگ انداخت اما همزمان میراث جنگ هم به سراغش آمده بود. ترکیبی که از آن دوران میهمان این تن عزیز بود به سوی نخاع غلطیده و او را فلج ساخته بود و از سویی وجود این ترکش اجازه MRI برای بررسی مجدد وضعیت بازگشت احتمالی تومور مغزی را نمی داد. آیا پس از سپری شدن ۲۴ سال از جنگ تحمیلی صدام، هنوز می توان گفت جنگ تمام شده است به ویژه که هنوز بسیاری کسانی چون او که با این میراث جنگی دست و پنجه نرم می کنند؟ روز یکشنبه ۱۱ تیر با عمل جراحی ترکش را از نخاع احمد قابل برداشتند تا راه رسیدگی های پزشکی مربوط به تومور مغزی را هموار کنند و زین پس این دعای مؤمنان است که شاید گشایشی در رنج های او باشد و او بر این دیو نیز غلبه کند.

در دورانی که بی مایگان ترکتازی می کنند و هتاکان مجازی در عرصه مجازی و واقعی با زبان درازی برای خود نامی به هم می زنند و عرصه عقلانیت را تنگ کرده و بر تنور تعصب و خشونت می دمند جامعه رنجورمان به اندیشه ورزی قابل نیازمند است.

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت روزی تفقدی کن درویش بی نوا را

(۲)

## چه غریبانه رفت، مجتهد آزاده

مصطفی ایزدی، روزنامه اعتماد، ۲ آبان ۱۳۹۱

احمد قابل، اندیشمند پرآوازه‌ای بود که با بیماری دردناکی دست و پنجه نرم می‌کرد و در شرایطی که دوستان و دوست‌دارانش، انتظار بهبودی او را می‌کشیدند، دنیا را با همه سختی‌هایش که برای چنین فرزندان برومندی رقم می‌خورد، وداع گفت. احمد، در خانواده‌ای روحانی و مبارز، که جملگی به آزاداندیشی شناخته می‌شوند، زاده شد و بالید و در جوانی به پای دانشمندان جوانی رسید که در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها، به‌ندرت یافت می‌شوند. او در فراگیری علوم جدید و قدیم جدیت تام داشت به‌گونه‌ای که در دستیابی به دانش‌های اسلامی، لحظه‌ای را فروگذار نمی‌کرد. این جدیت و تلاش، قابل را تا درجه اجتهاد در فقه و اصول بالابرد. در قم اجازه اجتهاد را از یکی از اعظم مراجع شیعه دریافت کرده بود. مرحوم احمد قابل، در سال ۱۳۳۶ خورشیدی در فریمان، شهری که دانشمند و مجتهد عالی‌قدری چون شهید مطهری متولد شده بود، چشم بر جهان گشود. در نوجوانی، علاوه بر درس‌های مدرسه، نزد پدر دانشمندش که از روحانیون مبارز بود، آموزش دید و از همانجا به فراگیری علوم اسلامی پرداخت. در دبیرستان، با مطالعه دامنه‌دار کتاب‌های نویسندگان متعهد و روشنفکران دینی، به‌ویژه زنده‌یاد دکتر علی شریعتی، راه خود را یافت و با بهره‌مندی از آموزه‌های آنان، در ردیف اندیشمندان بیدار و انقلابی ایستاد و تا سال‌های واپسین عمر خویش جایگاه

ارزشمند خویش را در میان اهل علم و اندیشه، خصوصاً متفکرینی که لحظه‌لحظه‌های عمر خود را برای آگاه کردن مردم صرف می‌کنند، حفظ کرد.

احمد قابل علم و عقل را به‌ویژه در استنباط از احکام الهی، توأمان به‌کار می‌برد. از تقلیدهای دامن‌داری که در بعضی از مراکز آموزشی رایج است، برای رأی دادن و راهنمایی کردن، پرهیز داشت و همچون استادان برجسته خود، در اظهار نظر علمی و بیان نظرات اجتهادی، به جامعه و نیازها و دردهای مردم نگاهی عمیق، توأم با احساس مسئولیت الهی، داشت. از رنج‌های افزون بر طاقت یک انسان معمولی او که سال‌هایی چند همراه او بود می‌گذرم و بر فقدان مجتهد والامقامی که در سن ۵۵ سالگی، همه آزاد مردان و اندیشه‌ورزان مؤمن و متعهد را داغدار کرد، به سوگ می‌نشینیم. او در اندیشه آزاد بود و از بند دنیا و گرفتاری‌های آن نیز آزاد شد. رحمت‌الله علیه.

## احمد قابل، محقق بی طرف

احمد شیرزاد، روزنامه آرمان، ۲ آبان ۱۳۹۱

مرحوم احمد قابل در اواخر دوران حیات خود، زندگی پر رنجی را تحمل کرد. مشکلاتی که علاوه بر بیماری و مشکلات جسمی که بخشی از آن یادگار روزگار جنگ بود، رنج مهاجرت به کشوری دیگر و مشقات مترتب بر آن نیز بر آن افزون شده بود. اما در همین سال‌های پر رنج و اندوه، وی روح مقاوم و آزاده‌ای از خود به نمایش گذارد که تصویر ذهنی همگان از او همچون مجاهدی نستوه به یادگار ماند و مانا شد. روحیه وی در مقابله با مشکلات به گونه‌ای بود که گویی مشکلات را به رسمیت نمی‌شناخت، همچنین در ویژگی‌های شخصیتی وی آنچه از همه بیشتر نمود داشت رک‌گویی و رک‌نویسی وی در مورد دغدغه‌هایش برای پیشرفت امور کشور اسلامی بود و به نظر می‌رسید آنچه وی به‌عنوان وظیفه شرعی و اسلامی خود تشخیص می‌دهد، ابایی از بیانش ندارد و سعی می‌کند که در راستای اصلاح امور وظیفه خود را انجام دهد و در این راه از هیچ‌گونه تلاش و کوششی فروگذار نکند. به‌لحاظ فقهی و سواد اسلامی وی انسانی محقق و اندیشمند پر مطالعه و باسوادی بود و در منابع اسلامی تحقیقات مفصل و گسترده‌ای داشت و اگر دچار مشکلات و بیماری‌های اخیر نشده بود، می‌شد امید داشت که وی در شمایل یک روشنفکر نوآور دینی بتواند افکار جدید و بدیع را به مردم ارائه کند. البته در همین مدت نسبتاً کوتاهی که از زندگی وی گذشت، آثار برجای مانده مطلوبی را از وی شاهد بودیم که در آن انصاف محققانه او برای

---

آنان که بخواهد محققى بى طرف باشد، تجلى دارد و به یادگار مانده است. اما باید یادآور شد که توانایی‌ها و قابلیت‌های وی بیش از آنچه به آن اشاره شد، بود. از دیگر ویژگی‌های بارز شخصیتی وی می‌توان تعهد اسلامی او را مطرح کرد، تعهدی که هیچ‌گاه باعث نمی‌شد وی در عرصه اندیشه راه را بر نگاه بی‌طرفانه و محققانه برخوردش ببندد.



(۴)

## خواب ۲۵ ساله‌ای که تعبیر شد

عمادالدین باقی، هفته‌نامه آسمان، ۶ آبان ۱۳۹۱

پرکشیدن دانشمندی چون احمد قابل از قفس خاکی برای همه به یک اندازه مصیبت‌بار نیست. به هر نسبتی که با شخصی قرابت فکری و دوستی وجود داشته باشد بار اندوه سنگین‌تر است. برای کسی که به قول خود او صمیمی‌ترین دوست بود نیز غمی است بزرگ اما خشنود از اینکه او با نیکنامی از دنیا رفت اما جای خالی‌اش به آسانی پر نخواهد شد زیرا اگر فهرستی از انسان‌های جسور یا فهرست دیگری از افراد متفکر یا افراد متدین یا اخلاقی را بطلبید برای هر کدام به لیست بلندی دست می‌یابید. اما در میان جمعیتی بزرگ اگر با چراغ به جستجوی کسانی برآیید که همه این صفات را با هم داشته باشند یعنی: دانشوری و علمیت، شجاعت، تقوا و اخلاق در سطحی عالی، تدین و سلامت نفس، نوآوری و نواندیشی، دلسوزی و عاطفی بودن، سخنور و پرتلاش بودن و... واقعاً چند نفر را می‌توانید نام ببرید؟ از همین روست که اینان سرمایه‌هایی اجتماعی و کمیاب هستند که درباره‌شان گفته می‌شود درگذشتشان «تلمه» و حفره‌ای است بزرگ که با هیچ چیز پر نخواهد شد و این کسان در حیات و ممات، قدرشان شناخته نمی‌گردد و خیرخواهی‌هایشان شنیده نمی‌شود و...

وقتی پیشنهاد نوشتن یادداشتی درباره او داده شد ذهنم در میان انبوه خاطره‌ها جولان می‌زد تا اینکه عکسی در اینترنت و در رسانه‌های تصویری منتشر شد (که یکی از دوستان آن را گرفته بود). ذهنم بر همان عکس قفل شد و آن را دستمایه

یادبودی نوشتاری برای دوست عزیزم احمد قابل کرد. چه این عکس گویی خلاصه یک داستان بود. عکسی خانوادگی در زیر تابلویی از یک سبد گل ساخته شده با صدف و پولک ماهی که در عکس‌های یادگاری فراوانی در خانه ما دیده می‌شود و به چشم افراد بسیاری آشناست. آقای نوریزاد از سینماگران شناخته‌شده کشور در تعریف «قاب تمثیلی» می‌گوید: «سینماگران واژه‌ای دارند به اسم «قاب». این قاب، انجماد هر آن چیزی است که در یک صحنه جا می‌گیرد. عکسی از صحنه‌ای است که یا باید فیلمبرداری شود یا آنکه فیلمبرداری شده. بهتر بگوییم: چارچوبی از ذهن کارگردان است که دوربین فیلمبردار به آن عینیت می‌دهد».

احمد قابل انسانی بود که اگر در زمینه‌ای به احساس تکلیف می‌رسید چون برای آن احساس حجت عقلی داشت سراپا شور و تعهد در اجرای وظیفه می‌شد. سال ۸۹ که آزاد شدم، او که خود به تازگی آزاد شده بود به خانه ما آمد. زیر همان تابلو و روی همان مبلمانی که در عکس دیده می‌شود گفت که شرح جزئیات را برای انتشار عمومی نوشته است و از من هم خواست چنین کنم. پاسخی برایش داشتم که بیان تفصیل آن مجالی دیگر می‌خواهد اما همانجا به عزم او و آینده پیش رویش واقف‌تر شدم.

مرداد ۱۳۹۰ در زندان دچار بیماری‌ای شد که وقتی به بیمارستان منتقلش کردند تومور مغزی تشخیص داده شد و تحت عمل جراحی اورژانسی قرار گرفت. شرح جزئیات آن از زمان ابتلا تا انتقال به بیمارستان و اقدامات درمانی، خود داستانی دارد که اندکی از آن گفته شده است. آقای سعید منتظری پشت در اتاق عمل بود و با تأثر و نگرانی شدیدی ما را در جریان لحظه به لحظه آن می‌گذاشت و از همه التماس دعا داشت. پس از عمل جراحی و طی دوره درمان، احمد قابل به خانه منتقل شد.

به اتفاق خانواده به عیادتش رفتیم و آمیزه‌ای از اندوه و شادی بر همه ما مستولی شد. شادی از اینکه او زنده مانده است و اندوه از حال نزار و تن رنجورش. پس از عمل جراحی برای اطمینان از اینکه سلول‌های سرطانی از بین رفته‌اند یک دوره پرتودرمانی تجویز شد که باعث نازک شدن پوست سر و صورت و در نتیجه زخم‌هایی در نیم تنه بالای او و چاک‌های زخم در سر و گردنش شده بود و انسان را منقلب می‌کرد اما بازیابی هوش و حواس و تکلمش امیدوارکننده بود و بینایی‌اش هم در مسیر بازیابی بود. او که قادر به برخاستن از بستر نبود گفت از سوی دادستانی و زندان برات آزادی‌اش را آورده‌اند و او آزادی مشروط خود را امضا کرده است. پیوسته با تماس تلفنی جویای احوالش بودیم. نزدیک سال نو بود که قصد سفر به مشهد و سومین عیادت را داشتیم که او خبری خوش داد و گفت این‌بار خودش با پای خود به تهران خواهد آمد. با همت آقای ملکی که از نجف‌آباد به مشهد رفته بود احمد قابل به همراه خانواده، ایام نوروز سال ۹۱ را به نجف‌آباد، یزد و قم رفت سپس به تهران آمد. وقتی از در وارد شد او دیگر آن احمد قابل چابک و نطاق نبود هرچند همچنان خوش‌سیما اما شکسته به نظر می‌رسید و قدی خمیده که عصایی یاری‌اش می‌کرد ولی استوار و امیدوار.

امید او و همه به روند بهبودی‌اش برای نادیده گرفتن بقیه مشکلات کفایت می‌کرد. شادی در سیمای همسر صبور و دخترش و سایرین در این تصویر، یک شادی از عمق وجود است. تصویری که غم و رنج گذشته را با امید به روزهای آینده، در خود خلاصه کرده است. او به مشهد بازگشت اما چند هفته‌ای نگذشت که دیو مخوف بیماری دوباره به سراغش بازگشت و ناگهان خزانی در امیدها افکند. برای بار دوم تومور بدخیم بازگشته بود و این‌بار برای درمان به تهران منتقل شد. ترکشی که از دوران جنگ هنوز مهمان بدنش بود به سوی نخاع حرکت کرده و مانع عکسبرداری‌های جدید بود و باید قبل از عکسبرداری و جراحی مجدد ترکش را بیرون می‌آوردند. تمام لحظه‌ها و روزهای حساس این

دوره درمانی و سخت و دردناک که بر او و خانواده‌اش گذشت نیز درخور تحریر است.

احمد قابل عضو هیئت امنای انجمن دفاع از حقوق زندانیان و همراهان نیز بود. وقتی در بیمارستان سینا با آقای محمودیان که مسئول امور دفتری انجمن بود و از زندان تحت‌الحفظ برای درمان به سینا منتقل شده بود روبرو گردید اشک در چشمانش حلقه زد. در دوره جدید، او و خانواده و همه دوستانش ماه‌ها در کشمکش بیم و امید بودند و در این مدت لحظه‌ها و رخدادهایی از گفت و شنودها و رؤیاهای احمد قابل بودند که باید همه‌اش را نوشت لحظه‌هایی که تا آخرین ساعات زندگی‌اش ادامه داشت. روزهای آخر که خبر مرگ مغزی‌اش منتشر شد به همراه آقای سعید منتظری و آقای حاجتی برای عیادت او و دیدار با خانواده‌اش به مشهد عزیمت کردیم و چند روزی را در حالت خوف و رجا در آنجا به سر بردیم. هر قطره‌ای که از باک «سرم» می‌چکید موجی در خیال اطرافیان می‌افکند، چه حاکی از جذب و دفع و از نشانه‌های تداوم حیات بود، گفت و شنودهای پشت در سی‌سی‌یو، حال و هوای عجیبی داشت و همه را میان زمین و هوا معلق کرده بود و این حالت تضاد، یکبار به انفجاری در همسر رنج دیده‌اش انجامید و فریاد استغاثه‌اش را در محیط بیمارستان به آسمان بلند کرد. او مدت‌ها در هول و هراس ماندن و رفتن احمد بود. طولانی‌شدن اعلام‌نظر قطعی پزشکان درباره حیات یا ممات او اندک‌اندک همسرش را برای پذیرش واقعیتی تلخ مهیا کرده بود. مادر احمد تاکنون داغ چهار فرزند از جمله شهادت یکی از آنان در جبهه‌های جنگ را به چشم خویش دیده است (منهای داغ کشته شدن دو نوه و دامادش در یک سانحه و شهادت نوه دیگرش در جنگ و حبس‌های فرزندان) که چه سخت و پرشکیب است مادر داغ فرزند را ببیند. هنگامی که به دیدار این مادر شکبیا رفته بودیم همسر احمد گفت ۲۵ سال پیش احمد آقا خوابی دیده بود که جزئیات آن را به‌خاطر ندارم اما اجمالش این بود که در رؤیایی صادقه به او گفته

شده بود ۲۵ سال دیگر بیشتر زنده نخواهد ماند. او محاسبه‌ای انجام داد و گفت سال ۱۳۹۱ بیست و پنجمین سال است اما کو تا سال ۹۱، گرچه در مدت بستری گاهی امیدها و رؤیاهایی درباره درمان شدن برای احمد به وجود آمده بود اما به تازگی و پس از دومین جراحی تومور مغزی به همسرش یادآوری کرده بود که در سال ۹۱ هستیم و من رفتنی هستم. روز بعد از نقل این خاطره که پرستاران درخواست آب‌میوه کردند تا چند سی‌سی به احمد آقا بخورانند همسرش دوباره امیدوار شده بود و در میانه این تضاد خُرد شده و تاب و توانش بریده بود تا اینکه درست در زمانی که آقاهادی در آخرین دیدارش از برادر، خبر از بهبودی رنگ رخسارش داد و کورسوی امیدی را در اطرافیان به وجود آورد ناگهان خبر آمد که قلب پاک احمد ایستاد و سرانجام بیم بر امید غلبه کرد و آن چهره‌های شاد در قاب عکس را داغدار کرد اما قاب عکس قابل، در خاطره‌ها خواهد ماند. احمد قابل به خاطر آثار فکری و وجودی‌اش، خود، به یک قاب تمثیلی در تاریخ اخیر ما تبدیل گردید.

(۵)

## داغدار با کوله‌باری از خستگی

مریم باقی، هفته‌نامه آسمان، ۶ آبان ۱۳۹۱

### برای دلتنگی‌های همسر قابل

پرواز زودهنگام احمد قابل، فقیه نواندیش و وارسته، برای همه دشوار بود و برای برخی از دوستان و نزدیکان او دشوارتر. از غم‌های پیاپی که بر خانواده قابل وارد آمده سخن رفته است و صبوری مادر او ستودنی است اما رنج همسر قابل به شدت تکانم می‌دهد. او حق داشت نگذارد کپسول اکسیژن را از همسرش جدا کنند. او حق داشت تا نفسی در جان قابل هست و تپش قلبش را احساس می‌کند حتی اگر مغزش به خواب ابدی رفته باشد بخواهد کنار او باشد. دشوار بود باورکردن برای او.

به یاد می‌آورم چند سال پیش را، زمانی که یکی از دوستان مشترک بی‌آنکه بدانیم ما را به کجا می‌برد تا هیجان‌زده‌مان کند به همراه آقای قابل ما را به یک روستای کوهستانی برد برای دیدن یک دوست دیگر! در روستای کوهستانی امکان برقراری تماس نبود. همسر آقای قابل که همراه ما نبود به شدت نگران شده بود و شب‌هنگام زمانی که به درب منزل او رسیدیم چادر به سر و خشمگین دم در ایستاده بود. او آن‌شب هم حق داشت چنان نگران باشد و خشمگین. ما با او همراهی کردیم و آقای قابل هم با احترام او را آرام کرد. او از دوری و بی‌خبری چندساعته همسرش سخت رنجیده بود حتماً وداع همیشگی با او برایش طاقت‌فرساست.

زمانی که پس از انجام اولین عمل جراحی بر روی احمد قابل، در خانه مادری اش در مشهد او را می دیدیم، سرشار از امید بود و همسرش که کنار او نشست و دستانش را گرفت آقای قابل، بر دستان او بوسه زد.

آخرین باری که آقای قابل را دیدم یک هفته پیش از به کما رفتن او در منزلش در مشهد بود، همان شبی که همه از غم به سختی سخن می گفتیم چه اینکه او دیگر توان سخن گفتن نداشت و کسی را نمی شناخت اما دستان همسرش را خوب می شناخت. مرضیه خانم، دستان او را گرفته بود و می گفت حاج آقا، احمد آقا، عزیزم، حاج احمد، احمدجان... مهمان داریم و او هیچ حرکتی نداشت اما دست راستش را که هنوز توانی داشت محکم به دست همسرش قفل کرده بود.

آقای قابل به شوخی می گفت که مسئولان حکومتی خراسان هم فهمیده بودند و در اظهار نظر روی پرونده من نوشته بودند: «عمادالدین باقی، محسن کدیور و هادی قابل، صمیمی ترین دوستان وی هستند.» اما دردناک بود که او روزهای آخر قبل از به کما رفتن، پدرم و برادرش را هم نمی شناخت! شاید هم می شناخت چه اینکه چشم می دوخت اما او را یارای تکلم و تحرک حتی با عضلات صورت نبود و چقدر ما پریشان شده بودیم اما همسر او همان هفته آخر قبل از کما و همان روز که همه پس از خروج از منزل فقط سکوت کرده بودیم مدام می گفت حاج آقا بهتر می شود، این حال او موقت است، او عفونت کرده و از قوایش کاسته شده است. امید در دل او زنده بود.

با آنکه حاج احمد قابل پیرو رؤیای صادقه ای که ۲۵ سال قبل دیده بود به همسرش گفته بود احتمالاً امسال آخرین سال زندگی من است اما تا آخرین لحظاتی که قدرت تکلم داشت به همه امید و نیرو می بخشید. هنگامی که عید با عصا و سری بسته به خانه پدری ام آمده بودند می گفت خانه مان کمی بزرگ تر شده است از این پس منتظر دوستانیم که مشهد به خانه ما بیاید و پس از آخرین

عمل بر روی او، هنگامی که هنوز در تهران بود می‌گفت احساس درد در من کم شده است و خوب شده‌ام. او در رؤیایش در شب‌های قدر، امیرمؤمنان را صدا می‌کرد و به همسرش از پنیر شفافبخشی که پدرم برای او برده سخن می‌گفت درحالی‌که ما نمی‌دانستیم از کدام پنیر سخن می‌گوید. شاید او باخبر بود و ما بی‌خبر. او هوشیار بود و ما ناهوشیار. او شفا یافته بود و ما بیمار... او به حق نزدیک شده بود و ما همچنان دور. گویی هرچه از این دنیا بیشتر فاصله می‌گرفت در او حس شفا بیدارتر می‌شد.

استاد احمد قابل انسان بزرگی بود که دنیا برایش کوچک بود. او در این دنیای آلوده امروز پاک زیست و نان از اندیشه و قلم خورد. شاید گفتنش اکنون خوش نباشد اما زمانی که یکی از دوستان، احمد قابل را در مشهد دیده بود که کتاب‌هایش را می‌فروخت، می‌گفتم حتماً اشتباه دیده است و نمی‌خواستم باور کنم حال اندیشمندان روزگاران را.

قابل اندیشمندی وارسته و مجتهدی نوگرا بود که نگاه فقهی متجددی داشت و هرگاه سوژه‌ای فقهی را می‌کاویدیم به دنبال دیدگاه او نیز بودیم. دیدگاه فقهی بدیع او در مورد طلاق که در مجله جامعه نو در طول سال ۸۲ مطرح شد، نگاه او نسبت به موضوعات مختلف فقهی و مقولات جدید در فقه بسیار مهم بود و نگاه دینی او عقلانی و رحمانی بود. او یک جانباز در راه وطن بود و تا آخرین لحظات نیز دغدغه مردم و میهن و دین را داشت.

او برای ما برای همیشه زنده است و هرگز نخواهد مرد و در تاریخ، نام این مردان بزرگ ثبت خواهد شد هرچند زمانه ما همچنان به وجودی چون او محتاج بود. پاک‌ی و خلوص و صداقت و صمیمیت و درستی در او عیان و همچون فرشته‌ای بر روی زمین بود. نیکانی دیگر چون او نیز که در این سال‌های اخیر زود رخت هجرت از دنیا پوشیدند چون مهندس سجابی، هاله سجابی، هدی صابر و



فریده ماشینی، کم نظیر بودند و مانده‌ام از اینکه حکمت خداوند از گلچین چیست؟ مگر چند جایگزین برای امثال اینان هست؟

استاد احمد قابل چقدر رنج کشید از دردی که بر جانش بود اما این همه رنج او نبود. غصه‌هایی که در قلبش نهفته بود بیش از درد جسم او را می‌فرسود. هنگامی که پس از آخرین عمل جراحی در منزلش بر بالین او بودیم اخبار آزادی تعدادی از زندانیان چقدر او را خشنود کرده بود.

همسر قابل در همه مدتی که او بیمار بود در خوف و رجا زیست و خود را وقف او کرده بود. آنقدر بیماری‌داری کرده بود که خود نیز بیمار شده بود. گرچه برادر قابل نیز هنگام بستری بر بالین برادر بود اما همسر او همراه مداوم او بود. در خانه به تنهایی همسرش را بلند می‌کرد و شانه‌هایش دردناک شده بودند. او با همه وقتی که برای همسرش می‌گذاشت گاهی در عذاب وجدان بود که مبادا کوتاهی کرده باشد.

خانم مرضیه پاسدار، سپاس از اینکه از آقای قابل پاسداری کردید. می‌دانم زندگی برای شما رنگ سابق را نخواهد داشت اما ما را همواره همراه خود و سارای عزیز، یگانه فرزندان احساس کنید و آرام باشید چه اینکه روح او اکنون در کنار استادش آیت‌الله منتظری، خواهرش که تازه به دیدار معبود رفته است و برادر شهیدش و سایر نیکان آرام گرفته است.

(۶)

## شهامت فقاہت

محمد بسته‌نگار، هفته‌نامه آسمان، ۶ آبان ۱۳۹۱

### اندیشه‌های اجتماعی و دینی احمد قابل

مرحوم احمد قابل که یکی از نویسندگان و نواندیشان دینی بود، در عمر کوتاه و پربار خود، تحقیقات عمیقی در اندیشه اسلامی در زمینه‌های حقوق بشر، حقوق زنان و... انجام داد و در این کوشش خود به مسائل تازه‌ای دست یافت و آن را به جامعه پژوهشگران و روشنفکران و نواندیشان دینی ارائه داد که مورد بررسی آنان قرار گیرد. در اینجا می‌توان به بخشی از این اندیشه‌ها در حد اختصار اشاره نمود.

#### ۱. تعریف و وظیفه روشنفکر دینی

مرحوم احمد قابل که خود را یکی از روشنفکران دینی می‌دانست چنین برداشتی از روشنفکر دینی ارائه می‌دهد:

روشنگری، روشن‌فکری، روشن‌بینی و روشن‌ضمیری، همزاد و ذاتی ادیان توحیدی است... هدف و شاخصه اصلی روشنفکری دینی «حکمت» است و «قانون» و تنها روش حکیمانه و قانونمند «اصلاح‌طلبی» است.

بعد از بیان این مطلب، عمده‌ترین مشخصه روشنفکری را نقد وضعیت موجود و زدودن ناسره‌ها از دین می‌داند تا این که این اندیشه‌های ناسره رنگ تقدس به خود نگیرد تا خلقی بدان مشغول نباشد.

«عمده‌ترین مشخصه روشنفکری نقد وضعیت موجود و نشان دادن سره و ناسره است تا رفتارها و اندیشه‌های ناپسند و نامربوط رنگ تقدس نگیرد و تبدیل به فرهنگ نشود...» (۱)

...اصلاحات در حوزه فرهنگ دینی، عمده‌ترین دغدغه روشنفکر دینی است و کار در این زمینه صبر ایوب و عزمی علی‌گونه و خلقی محمدی می‌خواهد» (۲)

## ۲. برخورد با اعلامیه جهانی حقوق بشر

یکی از ویژگی‌های مرحوم احمد قابل پابندی ایشان به اعلامیه جهانی حقوق بشر است. گرچه برخی از مواد آن مورد قبول نباشد ولی از آنجایی که دولت جمهوری اسلامی آن را پذیرفته است از باب قاعده آیه ﴿یا ایها الذین امنوا افوا بالعقود﴾ (مائده) ملزم به رعایت آن هستیم:

اگر پذیرش «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و امضای آن از جانب قداما پیش‌پیش صورت گرفته باشد، امروزه کسی حق تخلف از آن را ندارد، چرا که اکنون در حکم «عهد و پیمان» است و «نقض و نکث عهد» از جمله بزرگ‌ترین محرمات شرعی است. حتی اگر برخی از مفاد آن مخالف برخی احکام فرعی و شرعی باشد، باز هم تحمل آن برای شرعیت آسان‌تر از «پیمان‌شکنی» است. (۳)

## ۳. نقد فرهنگ خشونت:

از سال‌های ۱۳۷۰ به بعد که فرهنگ خشونت به اوج خود رسیده بود و گروهی تندرو و رادیکال به آن دامن می‌زدند و خشونت را جزئی از فرهنگ دینی می‌دانستند و به هر بهانه‌ای به مخالفان خود انگ بی‌دینی، ارتداد و کفر می‌زدند، مرحوم قابل یک سلسله مقالاتی را در فاصله سال‌های ۱۳۷۵ تا ۷۹ در روزنامه‌ها و مجلات آن زمان به دفاع از ساحت دین، ملت و کشور خطاب به این افراد منتشر نمود که به نام «دین» علیه دین اقدام می‌نمایند. که مجموعه این مقالات به صورت کتابی به نام «نقد فرهنگ خشونت» منتشر شده از جمله این مقالات، مقاله‌ای که

به بازبینی نظر مرحوم امام در باب ارتداد پرداخت که این‌گونه افراد کوچک‌ترین اطلاعی از نظر رهبر فقید انقلاب ندارند و می‌گویند: «جداً تأسف‌آور است که عزیزان مدعی عاشق حق و حقیقت و دلدادگان بنیانگذاران جمهوری اسلامی، حتی از نظر فقهی امام خمینی (ره) اطلاع ندارند و بی‌محابا می‌نویسند که اجماع علمای اسلام بر این است که هر مسلمانی منکر ضروریات اسلام شود مرتد و کافر است و باید کشته شود».

مرحوم قابل به دنبال این مطلب به نوشته مرحوم امام از کتاب «الطهاره» وی که یک کتاب استدلالی فقهی است و نوشته خودشان استناد می‌کند که عدم اعتقاد به احکام اسلام موجب خروج نمی‌شود و نمی‌توان احکام مرتد و کافر را در مورد او اجرا نمود. عین سخنان مرحوم امام چنین است:

«آنچه در حقیقت اسلام معتبر است و به‌گونه‌ای پذیرنده آن را مسلمان می‌نامند، چیزی جز اصول سه‌گانه (یا چهارگانه) نیست که عبارت است از: ۱. اصل وجود خدا ۲. یگانگی او ۳. نبوت و پیامبری ۴. و احتمالاً اعتقاد به آخرت و روز جزا.

بقیه قواعد عبارت است از احکام اسلام که هیچ دخالتی در اصل «اعتقاد به اسلام» ندارد.

اگر فرض کنیم که کسی به اصول اعتقادی سه‌گانه (یا چهارگانه) فوق معتقد بود، ولی به‌خاطر برخی شبهات به احکام اسلامی اعتقادی ندارد، چنین فردی باز هم مسلمان است (به شرطی که عدم اعتقاد به احکام منجر به افکار نبوت نشود).

پس اگر بدانیم که کسی اصول دین را پذیرفته و اجمالاً قبول دارد که پیامبر احکامی داشته ولی در وجوب نماز یا حج تردید داشته باشد و گمان کند که نماز و حج اوایل اسلام واجب بوده ولی در زمان ما (زمان‌های اخیر) واجب نیستند، اهل دین چنین انسانی را «نامسلمان» نمی‌شمرند، بلکه دلایل کافی برای مسلمان

بودن چنین شخصی وجود دارد که طبق مفاد آن دلایل هرکسی شهادتین را بگوید  
مسلمان است» (۴)

#### ۴. شجاعت در نقد برخی آرای فقهی فقهای گذشته

در یازدهمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس بازرگان سمیناری تحت  
عنوان «نقد و بازاندیشی گفتمان دینی» در دی‌ماه ۱۳۸۴ در حسینیه ارشاد برگزار  
گردید که یکی از سخنرانان آن جلسه مرحوم احمد قابل بود که مقاله خود را  
تحت عنوان «بازبینی نقل با معیار عقل» ارائه نموده و به ایراد سخنرانی می‌پردازد.  
در این سخنرانی ایشان که در ابتدا می‌گویند نقد و بازاندیشی گفتمان دینی نیازمند  
تلاش‌های علمی و فرهنگی است که تأثیر این تلاش‌ها موکول به چند شرط است  
که یکی از این شروط شجاعت آشکارگویی در یافته‌های علمی است که:

«بازبینی متون اولیه و ثانویه و نقد و بررسی آنها، احتیاج مبرمی به شجاعت  
برای بیان یافته‌های علمی در مجامع سنتی دارد. اکثر افراد از پذیرش مسئولیت در  
این زمینه طفره رفته‌اند و هنوز نیز از زیر بار سنگین آن شانه خالی می‌کنند» (۵)

در اینجا مرحوم قابل به نظرات مرحوم استاد مطهری استناد می‌کند که ایشان  
در کتاب اسلام و مقتضیات زمان می‌گوید: «اگر فقیهی به نظر جدیدی می‌رسید  
باید شهادت ابراز آن نظر را داشته باشد. هیچ فقیهی در این کبرای کلی شک ندارد  
که به خاطر مصلحت بزرگ‌تر باید از مصلحت کوچک‌تر دست برداشت و به‌خاطر  
مفسده بزرگ‌تری که اسلام دچارش می‌شود، باید مفسده‌های کوچک‌تر را متحمل  
شد. در این احدی شکل ندارد. اگر می‌بینید عمل نمی‌شود، به اسلام مربوط  
نیست. یا به این است که فقیه زمان، مصالح را تشخیص نمی‌دهد یا فقیه زمان  
خوب تشخیص می‌دهد ولی از مردم می‌ترسد، جرئت نمی‌کند. باز هم تقصیر  
اسلام نیست، فقیه شهادتی را که باید داشته باشد ندارد» (۶)

سپس مرحوم قابل در اینجا اظهار نظر می‌کند که «نتیجه‌ای که از این قضیه حاصل شده است رایج شدن باورهای غلوآمیز کلامی و فتاوی سخت‌گیرانه مبتنی بر «اشعری‌گری» و «اخباری‌گری» است. (۷)

...در دنیایی که بسیاری از امور غیبیه هزار سال قبل، به شهود عمومی رسیده است و مثل اطلاع از جنسیت فرزندی که در رحم مادر است و بشر مجهز به علوم جدید تجربی، مسیر از غیب به شهود رساندن مسائل را درپیش گرفته است، نباید از شریعت محمد(ص) انتظار داشت که باوجود بر ظواهر و قوالب پیشین و بدون توجه به «روح احکام و اهداف اخلاقی و کلامی» پا به میدان گذارد.

مطمئناً قالب‌های ظاهری و احکام که مبتنی بر احکام کلی و اساسی‌اند.

تا زمانی که رسانه‌ای پایبند به اهداف شرعی باشند، باقی می‌مانند و زمانی که تبدیل به قالب‌های بی‌محتوا و نارسانای به مقاصد و اهداف شوند جای خود را به راه‌های رسانه یا رساناتر به مقصود خواهند داد.

بازخوانی مؤمنانه متون اولیه و ثانویه و ابراز شجاعانه یافته‌های علمی و روش‌مند آن می‌تواند راهی مطمئن برای رسیدن به «حقیقت مطلوبات شریعت» باشد» (۸)

اندیشه مرحوم قابل در زمینه ارتداد علاوه بر نظر مرحوم امام اندیشه‌ای است که توسط استادش مرحوم آیت‌الله منتظری بیان شده است که آن روانشاد در رساله حقوق خود در مورد آزادی عقیده و ارتداد می‌گوید:

مجرد اندیشه و اعتقاد، یا تغییر آن و یا ابراز آن و یا اطلاع از اندیشه و تفکری دیگر حق هر انسانی است؛ و با هیچ یک از عناوین کیفری نظیر: ارتداد، افساد، توهین، افترا و مانند آن مربوط نیست. (۹)

برای اینکه انسانی حق دارد عقیده خود را، صحیح یا غلط، بیان کند؛ ولی حق ندارد ضمن بیان اندیشه خود به اندیشه و عقیده دیگران و مقدسات آنان توهین

نماید و یا مورد تحریت و افترا قرار دهد (۱۰) از این رو تحمل عقیده‌ای به دیگری نه امکان دارد و نه صحیح خواهد بود و هر انسانی بالفطره در پیدا نمودن اندیشه و استمرار آن قابل تحمیل و اکراه خواهد بود. و آیه شریفه «لا اکراه فی الدین» (بقره ۲۵۶) چه در مقام جز از واقع خارجی باشد یا انشا نهی از اکراه با توجه به شأن نزول آن قطعاً شامل امور اعتقادی دین نیز می‌باشد» (۱۱)

علاوه بر این حکومت باید یا طرفدار آزادی عقیده و بیان باشد و حق هیچ‌گونه تحمیلی را ندارد «به‌طور کلی حاکمیت حق ندارد در هیچ عرصه‌ای اعم از فکر، بیان آن، کار و سایر امور چیزی را با اکراه بر مردم تحمیل نماید» حضرت امیر(ع) فرموده‌اند من حق ندارم چیزی را به شما تحمیل کنم که نسبت به آن اکراه دارید. (۱۲)

##### ۵. فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در چارچوب قانون

مرحوم قابل علاوه بر این که یک پژوهشگر متعهد و یک نواندیش دینی بود در عرصه سیاسی و اجتماعی نیز فعالیت داشت. نامه‌ها و مقالاتی در این‌باره نوشت و سخنرانی‌هایی ایراد نمود که موجب بازداشت و محاکمه وی گردید. اما آنچه که در این فعالیت‌ها بدان پایبند بود.

پایبندی برای ایشان به قانون به‌خصوص قانون اساسی بود که آن را محور وفاق و نظم اجتماعی می‌دانست گرچه برخی از مواد آن قابل قبول نبود اما بدان التزام داشت از جمله در یکی از مجالس بزرگداشت درگذشت شادروان دکتر یدالله سحابی می‌گوید:

«اگر ما بخواهیم در زندگی اجتماعی مان» ملاک و محوری برای وفاق مشخص کنیم باید برویم روی کلمه مشترک، کلمه مشترک چیست؟ تا وقتی قانون اساسی در یک کشور تغییر نکرده بهترین چیزی است که براساس آن می‌توان در جامعه اتفاق نظر ایجاد کرد. اگر آن را بردارید، به جامعه گفته‌اید که هیچ کلمه و لفظ

مشترکی در آن جامعه ندارید... قانون اساسی محوری است بین حاکمان و آحاد ملت. هم به لحاظ شرعی و هم به لحاظ عقلی... بنیانگذار این انقلاب نیز گفته‌اند که این عهد و میثاقی است که لازم‌الوفاست... در یکی از سخنرانی‌هایم گفته بودم: بیست و اندی سال است که درباره بعضی مسائل حقیقتاً با علم و آگاهی دارد تخلف صورت می‌گیرد. تخلف از عهدی که گناه کبیره است» (۱۳)

پی‌نوشت:

۱. احمد قابل نقد فرهنگ خشونت، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.
۲. همان ص ۲۳۵.
۳. محمد بسته‌نگار، حقوق بشر از منظر اندیشمندان، شرکت سهامی انتشار: تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۰، مقاله احمد قابل تحت عنوان «تکالیف دینی و حقوق بشر» ص ۵۲۳.
۴. نقد فرهنگ خشونت، ص ۱۲۹ به نقل از کتاب الطهاره مرحوم امام خمینی جلد ۳ ص ۳۲۷ و ۳۲۸.
۵. نقد و بازاندیشی گفتمان دینی، مجموعه مقالات سمینار علمی و فرهنگی بزرگداشت مهندس بازرگان، به کوشش بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان و شرکت انتشارات قلم، چاپ اول ۱۳۹۰ ص ۱۹۱، مقاله احمد قابل تحت عنوان بازبینی نقل با معیار عقل.
۶. نقد و بازاندیشی گفتمان دینی، همان ص ۱۹۱ به نقل از کتاب «اسلام و مقتضیات زمان مرحوم مطهری ص ۸۶ جلد ۲.
۷. همان ص ۱۹۱.
۸. همان ص ۱۹۲.
۹. رساله حقوق از آیت‌الله منتظری از انتشارات ارغوان چاپ پنجم پاییزی ۱۳۸ ص ۵۲.
۱۰. همان ص ۵۲.
۱۱. همان ص ۵۱ و ۵۲.
۱۲. همان ص ۵۴.
۱۳. دومین یادنامه دکتر یدالله سبحانی، به کوشش علی اکرمی از انتشارات قلم، چاپ اول ۱۳۸۳ صص ۲۹۹ و ۳۰۰.



(۷)

از «قابل» تا «مقبول»

احمد پورنجاتی، هفته‌نامه آسمان، ۶ آبان ۱۳۹۱

رهیافت‌گذار از سنت به حقیقت

نخستین و واپسین دیدار من با مرحوم احمد قابل، پنجشنبه‌شبی بود در منزل آقای عبدالله نوری چندماه پیش از انتخابات سال ۸۸ دعای کمیل و سخنرانی مرحوم عزت‌الله سبحانی پیرامون آیاتی از قرآن و پایان محفل وقت خداحافظی که البته آغاز مهم‌تری برای مجال کمیاب دیدار دوستانی تلقی می‌شود که چه بسا جز در چنین محافلی یکدیگر را نمی‌بینند با او که چهره‌ای گشاده و متین و البته لحنی صریح و بی‌تکلف داشت، احوالپرسی کردم و نکته‌ای گفت که یادآوری‌اش مقتضای این مجال نیست. پس آشنایی من با جناب احمد قابل، بیشتر و شاید فقط از راه نوشته‌ها و گفته‌ها و روش و منش اجتماعی و سیاسی اوست. این را می‌دانیم که او از شاگردان و ارادتمندان مرحوم آیت‌الله منتظری بود در قلمرو اندیشه دینی به نواندیشی و عصری‌نگری به‌ویژه در موضوعات مبتلابه جامعه اسلامی و نیز حکومت و سیاست، گرایش و باور عمیق داشت. با آنکه همچون همه اهل حوزه از دالان مدرسه علمیه روحانیت شیعه، پله‌پله و گام‌به‌گام گذر کرده بود اما به یاری نگرشی انتقادی و استدلالی و به‌ویژه با درک عمیق و روزآمد از سیره حکومتی امام‌علی(ع) و در کشاکش نوعی تزاحم و ناسازمندی میان واقعیت کنونی و حقیقت آرمانی از یک نظام اسلامی به برداشت‌ها و انگاره‌های ارزشمندی در عرصه اندیشه دینی دست‌یافته بود. از این‌ها مهم‌تر و ستودنی‌تر، وفاداری و پایمردی‌اش بر ستون پایه‌های یک نگرش «عدالت‌محور»،

«آزادی طلب»، «انسان مدار» و «متعهد و مسئول» بود در برابر ناموجهات پیرامونی و کژروی‌های عرصه عمومی به‌ویژه در لایه‌های حکومتی.

مرحوم احمد قابل، هیچ‌گاه به حجره بحث‌های نظری و عافیت‌گزینی رایج و بی‌دردسر بسنده نکرد. از هر مجالی برای ارائه منظومه‌ای از «شریعت پاکیزه» و پیراسته از خرافه و دغل و کژاندیشی و بیداد به نام دین بهره می‌جست و دلیرانه به چالش می‌گرفت. برای کسی چون من مشاهده شیوه و سبک زندگی مرحوم احمد قابل و چگونگی رفتارش با آنچه پیرامونش در جریان بود ناخواسته شخصیت‌هایی چون ابوزر و مقداد و هجر بن عدی تداعی می‌شد که مشاهده ناروایی‌ها را تاب نمی‌آورند و تاوان کژتابی‌شان را گاه به بهای نقد جان می‌پرداختند.

کسی نمی‌تواند فرجام دردناک و فرساینده زندگی آن عزیز را که ماه‌ها در بستر بیماری رنج کشید بر گرده دیگری هر چند جفا کرده باشد! کند اما تردید ندارم که خون دل و رنج و شکنجه روحی نقش شتابنده‌ای در رنجوری جسم و جان آن مرحوم داشته است.

به گمان من، آنچه که به روح بلند و تیزتک چنین انسان‌هایی آرامش می‌بخشد، نه پروردن تخم کینه و دشنام و لعن به این و آن بلکه درک و دریافت و گسترش شیوه اندیشه و عمل آنان به‌ویژه در عرصه باورهای دینی و رفتار مسئولانه اجتماعی است.

به برداشت این قلم، مرحوم احمد آقای «قابل» تا رسیدن به جایگاه «مقبول» نوعی رهیافت موفق برای گذار از «سنت» به «حقیقت» پیش روی ما گذاشت.

جناب «قابل» اینک حضرت «مقبول» است در پیشگاه پروردگار و وجدان بی‌غل و غش زمانه و تاریخ. راه و مرام و زندگی‌اش، طلایه‌دار هزاران چون او جویندگان حقیقت و پویندگان راه عدالت. روانش شاد.

(۸)

## مردی از مسلک طالقانی

هاشم صباغیان، هفته‌نامه آسمان، ۱۳۹۱ آبان

سابقه آشنایی بنده با مرحوم قابل به ده سال قبل برمی‌گردد که در جلسات ایشان در قم شرکت می‌کردم. بعدها در انجمن اسلامی مهندسین برای سخنرانی از ایشان دعوت می‌کردیم و هر بار با روی باز می‌پذیرفتند. دو سال هم سخنران مراسم روزهای تاسوعا و عاشورا در منزل ما بودند که بعدها به دلایلی که ذکر آن لازم نیست این جلسات به تعطیلی کشیده شد.

محقق دینی در کشور ما زیاد است و همه هم ادعای پژوهش دارند اما مرحوم قابل به معنای واقعی در دین تحقیق می‌کرد. او تسلطی کم‌نظیر بر احادیث و آشنایی عمیق با مصحف شریف داشت که همین موضوع وجه تمایزش با سایرین بود. کمتر روحانی سراغ داریم که در سن و سال ایشان از چنین تسلطی برخوردار باشد.

او تمرکز خود را روی پژوهش فقهی گذاشته بود و معتقد بود که فقه شیعه باید متحول شود. بر این اساس چون فقه استوار بر اجتهاد است و اصول اولیه نیاز به فتوا ندارد او بیشتر در حوزه‌های دیگر به پژوهش می‌پرداخت. معتقد بود اجتهاد باید شکل واقعی خود را باز بیابد به این معنا که مسائل اعتقادی ضمن حفظ اصول اولیه به‌روزرسانی شود تا موجب گرفتاری‌های بعدی نشود.

خصوصیت بعدی ایشان توجه فراوان به نسل جوان بود. می‌گفت اگر بخواهیم با همان فقه گذشته جوانان را به دین دعوت کنیم نتیجه نمی‌گیریم و دین‌گریزی

بیشتر می‌شود. معتقد بود اگر اعتقاد و ایمان جوانان سست باشد آسیب‌های اجتماعی گسترش می‌یابد. همین امروز اگر در بزهکاری‌ها کار آماری انجام شود احتمالاً می‌بینیم که بسیاری از مجرمین در خانواده‌های مذهبی رشد کرده‌اند اما در خانه، جذب دین نمی‌شده‌اند و این خلأ را با مسائل دیگری پر می‌کنند که نتیجه آن بزهکاری و معضلات اجتماعی است.

در دوره جوانی ما مارکسیست‌ها این خلأ را با شعار توخالی پر می‌کردند که البته بعدها نقایص آنان نیز برای همه روشن شد. اما اگر جوانان را به سلاح ایمان به‌طور دقیق و به‌روز مجهز کنیم غصه نداریم که حتی اگر آن‌ها را وسط مارکسیست‌ها قرار دهیم باز هم آسیبی به دینداری‌شان وارد نمی‌شود.

تلاش مرحوم قابل هم در همین حوزه بود. در جلسات مشهد، قم و تهران بخش قابل توجهی از مستمعین او جوانان بودند.

آخرین بار ایشان را در بیمارستان رازی تهران ملاقات کردم. سال گذشته هم در همین ایام در مشهد به ملاقاتشان رفتم. درد و رنج زیادی از برخوردهای سیاسی داشت اما گلایه نمی‌کرد و می‌گفت دعا کنید بتوانم پژوهش قرآنی که در دست دارم به سرانجام برسانم.

این نوشته را با خاطره‌ای از آن مرحوم به پایان می‌برم. هر بار که در منزل ما یا انجمن اسلامی مهندسين سخنرانی می‌کرد و ما برای تشکر می‌خواستیم کاری انجام دهیم ما را نهی می‌کرد و می‌گفت دلم نمی‌خواهد از این راه ارتزاق کنم. می‌گفت اگر به کتاب‌هایم اجازه چاپ بدهند با همان پول ارتزاق می‌کنم چون زندگی کم‌خرجی دارم. بنده با خیلی از روحانیون در تماس هستم اما این اخلاق را به ندرت دیده‌ام. این گفته‌های مرحوم قابل من را به یاد مسلک آیت‌الله طالقانی انداخت. ایشان هم از راه تعمیر ساعت ارتزاق می‌کرد. این افراد ایمان داشتند که روزی‌شان تنگ نمی‌شود و در تمام سختی‌ها حاضر نبودند از راه دین نان بخورند.

(۹)

## احمد قابل؛ راه چهارم

محمد قوچانی، هفته‌نامه آسمان، ۶ آبان ۱۳۹۱

در سوگ روشن‌فکری درون‌دینی که در حجاب سیاست درگذشت

«شیخ احمد قابل» جوان مرگ شد! این خبر در ظاهر از تناقضی عجیب رنج می‌برد: شیخی که جوان مرگ شد؟! پیری که در جوانی از دست رفت؟! و مگر نه اینکه «شیخ» مقام پیران و ریش‌سفیدان است و احمد قابل عزیز هم محاسنی سپید و مویی خاکستری داشت و زادهٔ سنهٔ ۱۳۳۷ بود و بیش از نیم قرن از خدا عمر گرفته بود و عهد شباب را از سر گذرانده بود؟ پس چگونه می‌توان از شبابِ شیخ سخن گفت؟

خبر اما راست است. احمد قابل برای عامهٔ مردم چند سالی بیش نیست که شناخته شده است. مطابق معمول این سامان، تا کسی گرفتار نشود و در اخبار پدیدار نشود، نامش آشنا نمی‌شود. احمد قابل هم خود اهل شهرت نبود. او که به روزگار جنگ و جهاد برای دفاع از میهن پاسداری گمنام و در همهٔ سال‌های اخیر جانبازی بی‌نشان بود. او که با وجود درجهٔ اجتهاد هرگز از زی طلبگی خارج نشد، پس از دوم خردادماه ۱۳۷۶ به‌خواست مطبوعات، چندی به مصاحبه و مقاله و خطابه در عصر اصلاحات پرداخت و اندکی از چهره‌اش برای عامه پدیدار شد. احمد قابل هرچه بیشتر رنج می‌کشید معروف‌تر می‌شد اما این چهرهٔ رنج‌کشیده حجابی شد بر چهرهٔ واقعی احمد قابل. چهره‌ای جوان و شاداب که مستور مانده است.

## راه چهارم...

احمد قابل فارغ از همهٔ موضع‌گیری‌های سیاسی‌اش، که می‌توان موافق یا مخالف آن بود، یک عالم دینی بود. ظاهراً «روحانی» نبود چون از نظر عامه، روحانیت نه یک مرام که یک لباس است. اما احمد قابل همچون هم‌میهن خراسانی‌اش علی‌شریعتی باور داشت که در اسلام برخلاف مسیحیت، روحانیت از جسمانیت جدا نیست و اسلام‌شناسان نه همچون کشیشان از عبادتگاه (کلیسا و مسجد) که از مدرسه (حوزهٔ علمیه) برخاسته‌اند و نه در کنج خرابات که در میان جماعت زندگی می‌کنند. خلاصه آنکه در اسلام «طبقهٔ روحانی» نداریم «عالم دینی» داریم و قابل یکی از جلوه‌های این مقام بود چه با لباس، چه بی‌لباس.

احمد قابل فرزند حوزهٔ علمیه بود و تا آخر عمر به خاستگاه خود پای‌بند ماند و با وجود اجتهاد عمیق در مبانی فقهی دچار تجدید نظرطلبی نشد. حتی نظریه نقدبرانگیز او دربارهٔ نسبت حکومت اسلامی و حجاب اسلامی هم نظریه‌ای متکی به اجتهاد درون‌دینی است و با ادلهٔ درون‌دینی، قابل رد و اثبات است نه منابع برون‌دینی. از این حیث بهترین تعبیر برای احمد قابل در جدال واژه‌ها برای تقریب ذهن‌ها، «روشنفکری درون‌دینی» است در برابر «روشنفکری برون‌دینی» که در روزگار ما به غلط روشنفکری دینی می‌نامندش.

احمد قابل از سنتی برمی‌خاست که مرحوم آیت‌الله منتظری معلمش بود و مرحوم آیت‌الله صالحی‌نصف‌آبادی، محققش. این مکتب فکری اسلامی عمیقاً «درون‌دینی» بود و اصحاب آن باور داشتند که تنها با اجتهادی عمیق در مبانی فکر اسلامی می‌توان به عقلانیت و محصولات آن، چون عدالت و حریت رسید.

برخلاف سنت‌گرایان (که به صورت آیات و روایات و قرائت ارتدکسی از زمان بسنده می‌کنند) و بنیادگرایان (که نیت بازگشت به سنت سلف به صورت خالص و ناب و جامد دارند) و نیز برخلاف تجددگرایان (اعم از سکولارهای

سیاسی و سکولارهای فلسفی) جریانی که از آن نام بردیم معتقد بود با رجوع به متون و منابع اسلامی و بازخوانی آن‌ها براساس شرایط زمان و مکان می‌توان به معرفت دینی معاصر و مفید برای زندگی فردی و اجتماعی رسید. این راه را در برابر سه راه دیگر (سنت‌گرایی، بنیادگرایی و تجددگرایی) می‌توان راه چهارم در تفکر اسلامی معاصر ایران نامید.

راه چهارم راهی است که از درون حوزه علمیه شروع می‌شود و از راهروی معارف سنتی اسلامی می‌گذرد. از تاریخ «فقه» (که علم حقوق سنتی است)، از درون «اصول» (که علم منطق سنتی است) و از معبر «حکمت» (که فلسفه اسلامی است) و نیز درون «درایه» (که علم زبان‌شناسی سنتی است) می‌گذرد و به بازآفرینی شریعت اسلامی می‌پردازد.

برخلاف روشنفکری دینی، جریان روشنفکری درون‌دینی به بازآفرینی شریعت اسلامی بیش از بازسازی معرفت اسلامی توجه می‌کند و سلاح اصلی او هم متون و منابع اسلامی است. سینه احمد قابل گنجینه حدیث و روایت بود. قابل همانند دیگر «روشنفکران درون‌دینی» مسلط به «متن» بود یعنی «متن دین» (قرآن و حدیث) را به خوبی می‌شناخت و این دومین ویژگی «روشنفکری درون‌دینی» پس از ویژگی اول «حوزوی بودن» است.

روشنفکری درون‌دینی مسلط بر متن است هرچند که متن بر او مسلط نیست و همین مرز روشنفکری درون‌دینی با جریان‌های سنت‌گرا و بنیادگرا تحت سلطه متن است. آنان هم به «نهاد» حوزه و «متن» دین بیش از هر چیزی اهمیت می‌دهند اما دو ویژگی دیگر هم وجود دارد که «روشنفکری درون‌دینی» را به تجددگرایان و روشنفکران برون‌دینی نزدیک می‌کند: اول، عقل‌گرا بودن و دوم، انسان‌گرا بودن. عقل‌گرایی در این مکتب نه یک «بینش» آرمانی که یک «روش» علمی است. سکولارها و تجددگرایان عقل‌گرایی را نه فقط روش که بینش و غایت هستی

می‌دانند اما «روشنفکران درون‌دینی» باور دارند که تنها قوه فهم، «عقل» است و حتی «نقل» هم باید متکی به عقل باشد و اصولاً چیزی جز «عقل» برای شناخت متن وجود ندارد و افتادن در دام نص‌پرستی و ظاهرگرایی راهی به حقیقت آیات و روایات نمی‌برد.

اجتهاد تاریخی مرحوم صالحی‌نجف‌آبادی در تاریخ فقه و شیعه براساس این روش بود. از سوی دیگر روشنفکری درون‌دینی جریان‌ی انسان‌گراست. در این مکتب فکری «دین برای انسان است» نه «انسان برای دین». احکام و اخلاق دینی برای آن تدوین شده است که انسان زندگی شرافتمندانه و عزتمندانه‌ای داشته باشد نه اینکه به ذلت و عزلت بیفتد. این طرز تفکر به‌خصوص در آرای متقدم مرحوم استاد مطهری و در آرای متأخر مرحوم استاد منتظری دیده می‌شد به‌خصوص توجهی که مطهری به عدالت و منتظری به حقوق بشر داشتند و چنان‌که مطهری گفته است که دین باید عادلانه باشد نه اینکه عدالت، دینی باشد.

چهار ویژگی راه چهارم، آن را از جریان‌های موازی به ظرافت متمایز می‌کند: «روشنفکری درون‌دینی» از «روشنفکری برون‌دینی» متمایز است چون نهاد «حوزه» و علم «فقه» را ارج می‌گذارد. به سنت سلف صالح در آموزش معارف اسلامی باور دارد و تجدد را در تجدید تفکر دینی می‌جوید نه در تجدیدنظر نسبت به اصل شریعت «روشنفکری درون‌دینی» همچنین «عقل‌گرایی» را روش شناخت می‌داند نه حقیقت شناخت و با این منطق وجود امور غیرعقلانی را نفی نمی‌کند اما به شیوه‌ای عقلانی با آن‌ها برخورد می‌کند. «روشنفکری درون‌دینی» از سنت‌گرایی دینی هم متمایز است. چراکه قصد تجدید و تجدد دارد و به نهاد سنت برای فهم شریعت بسنده نمی‌کند و «روشنفکری درون‌دینی» از بنیادگرایی دینی دور است چون اتوپیایی و گذشته‌گرا نیست به «تاریخ دین» بها می‌دهد و «دین تاریخی» را در مقابل «دین حقیقی» خوار نمی‌کند و حتی معتقد است که



«دین تاریخی» با «تفکر انتقادی» می‌تواند بهترین بستر برای شناخت حقیقت دین باشد.

احمد قابل جوان‌ترین چهره «روشنفکری درون‌دینی ایران» امروز بود و در درون این جریان از هر یک از بزرگان آن توشه‌ای اندوخته بود. احمد قابل از آیت‌الله منتظری اهمیت تفکر فقهی-اصولی و از آیت‌الله صالحی‌نجف‌آبادی ضرورت تفکر انتقادی-تاریخی را فرا گرفته بود. مانند روشنفکران دینی به فقه و شریعت بی‌اعتنا نبود و آن را کلاً و یک‌جانبه و عوام‌گرایانه رد نمی‌کرد. به تاریخ فقه و شریعت آگاه بود و آن را با دیدی انتقادی بازسازی می‌کرد.

واقعیت این است که جریان‌های روشنفکری دینی در تاریخ معاصر ایران در طول زمان از تفکر در درون دین به تفکر به بیرون دین رفته‌اند. اینکه «تفکر» آزاد باید مستقل از «عقیده» باشد حرف عجیبی نیست اما نادیده گرفتن تاریخ تحولات فقه در آرای روشنفکرانی مانند مهدی بازرگان و علی شریعتی و عبدالکریم سروش و فربه‌کردن معارف دینی دیگر مانند عرفان در برابر فقه سبب شده که از مهم‌ترین چالش‌های حیات اسلامی معاصر در جهان مدرن غفلت شود.

عامه مسلمانان نه با فلسفه و عرفان که با فقه زندگی می‌کنند نه اینکه الزاماً مؤمنان فقهی‌اند اما فقه بر زندگی آنان سایه افکنده است. از عبادات تا معاملات و معاهدات، مسلمانان زیر نفوذ فقه قرار دارد. نه فقط نماز و روزه و حج که ازدواج و طلاق و خرید و فروش مسلمانان نسبتی با فقه سنتی دارد. مهم‌ترین پروژه نواندیشی اسلامی باید بازسازی حقوق و تکالیف مسلمانان باشد اما چون روشنفکران دینی ما از حوزه‌های علمی برنخاسته بودند به اهمیت این بازسازی کم‌توجهی کردند. با وجود این حوزویانی چون آیت‌الله مطهری، آیت‌الله بهشتی، امام موسی صدر، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله صالحی‌نجف‌آبادی و در روزگار ما احمد قابل به این موضوع آگاه بودند. قابل واقعاً به بازسازی فقهی دلبسته بود و

می‌خواست «فقه زمانه» را کشف کند. به متن احادیث و روایات می‌پرداخت و به جای تأویل به فهم آن می‌پرداخت. مانند سنت‌گرایان فقهی در صورت آیات و روایات و احکام و عبادات باقی نمی‌ماند و همچون تجددگرایان آن‌ها را از دین پاکسازی نمی‌کرد. آن‌ها را بازخوانی می‌کرد و شرایط زمان و مکان آن‌ها را درمی‌یافت.

نظریه و مکتب «شریعت عقلانی» برآمده از این تلاش و پژوهش بود. متأسفانه نه تنها احمد قابل در حجاب سیاست ماند که استادش آیت‌الله منتظری هم در این حجاب قرار گرفت و به‌خصوص کارنامه معرفتی ده‌سالهٔ پایان عمرش کمتر مورد توجه روشنفکران قرار گرفت. احمد قابل می‌توانست در مقام شاگرد برجسته آن استاد، این مبانی معرفتی را منظم و مدون کند که اجل مهلتش نداد. احمد قابل می‌توانست برای این مکتب همان کاری را انجام دهد که همشهری‌اش محمدرضا حکیمی برای استاد خود میرزامهدی اصفهانی انجام داده بود و از درون مکتب خراسان، مکتب تفکیک را برافراشت.

احمد قابل نیز با وجود برخاستن از سرزمین خراسان به‌عنوان شاگرد مکتب اصفهان می‌توانست گفتمان «شریعت عقلانی» را تدوین کند و به این کار هم سخت دل بسته بود. در آخرین رهایی‌اش می‌گفت هیچ آرزویی ندارد جز به انجام رساندن این کار، کاری که ناتمام ماند.

احمد قابل به ظاهر شیخ بود اما در واقع در اوج شباب قرار داشت. شرایط سیاسی و اجتماعی حجت را بر او تمام کرده بود و ظاهراً به توصیه دوستان (که سیاست را رها کند و به شریعت بپردازد) گوش سپرده بود. از قیل و قال تهران به امن و امان مشهد سفر کرده بود و حتی فراتر از آن به فریمان رفته بود. اما رنج‌ها و دردها آن اندازه بود که او را از پای درآورد. در آخرین دیدار، دو هفته پیش از وداع، این خطیب خوش‌سخن پر حافظه از سخن بازمانده بود. گویا کسی را به یاد

نمی‌آورد. در تب می‌سوخت. چهره زیبایش، همان سیمای دلپذیری که یک مسلمان واقعی دارد، از فرط دارو فربه شده بود. شرایط او به‌گونه‌ای نبود که پذیرای میهمان باشد. اما همسر صبورش ما را پذیرفت اما نتوانستم که در چهره‌اش بنگرم. هرگز نمی‌خواستم او را در این شرایط ببینم. شرمسار از اینکه چه فرصت‌هایی را در دیدار با او از دست دادم. اعتراف می‌کنم که برای اولین بار با تمام وجود از مرگ ترسیدم که مرگ چنین خواجه نه کاری است خُرد... اما ترس بزرگ‌تر آن است که جامعه ما احمد قابل را نشناسد و از یاد ببرد.

جامعه‌ای که در چهارراه سنت‌گرایی، بنیادگرایی و تجددگرایی سرگردان است و نمی‌داند که راه چهارمی هم وجود دارد. راهی که از درون سنت می‌گذرد و به تجدیدی دیگر می‌رسد. راهی که نه به طالبانی‌گری می‌رسد و نه به سکولاریسم. راهی که «سکولاریسم سیاسی» را تنها راه‌هایی نمی‌داند و «سکولاریسم فلسفی» را باور ندارد. راه چهارم می‌توانست یک راه تازه باشد اگر افرادی مثل احمد قابل عمر درازتری می‌یافتند و فارغ از سیاست، به بازان‌دیشی شریعت می‌پرداختند اما افسوس! مردی که امید بسیار به او بسته بودیم به همین آسانی از دست رفت.

(۱۰)

## متولد ماه مهر

اصغر زارع کهنمویی، هفته‌نامه آسمان، ۶ آبان ۱۳۹۱

### نگاهی به زندگی احمد قابل

شهر مرزی تربت‌جام، زادگاه نخبگان و اندیشمندان بزرگی است. سرحلقه اینان عبدالرحمن جامی و ابوالوفای بوزجانی است. احمد قابل نیز باده‌نوش همین جام است. پیش از اینکه شیخ‌شیرمحمد قابل، امام‌جمعه شهر کوچک فریمان شود، روحانی محبوب جامی‌ها بود و زندگی طلبگی ارزشمندی را سپری می‌کرد. احمد متولد ماه مهر، آوردگاه این حیات روحانی در سال ۱۳۳۶ است.

احمد اگرچه کودکی را در تربت‌جام سپری کرد اما در شهر دیگری آموزش دید، شهری که خانه پدری‌اش، بیت امام‌جمعه نیز بود. پس از پایان تحصیلات کلاسیک در سال ۵۱ در مشهد، به سنت مآلوف حوزویان، وارد مدرسه دینی کوچک آیت‌الله‌میلانی می‌شود. آغاز طلبگی او با پایان دیکتاتوری پهلوی همراه بود. قابل نیز در ایام انقلابی ایران، به کنش‌های انقلابی می‌پردازد و راهی خیابان‌ها می‌شود. پس از پیروزی، قابل انقلابی وارد نهادهای تازه‌تأسیس از جمله سپاه پاسداران می‌شود. اما قابل، برخلاف بسیاری از انقلابی‌ها، در مقام اجرایی نماند و به حوزه علمیه برگشت.

او همچنان طلبه ماند. برای طلبه علوم دینی عصر پهلوی، تنها یک مسئله اهمیت دارد؛ تکلیف. تحصیل برای او تکلیف بزرگی است. این تکلیف دینی، بیست‌وسه سال طول می‌کشد. او در تمام این ۲۳ سال هرگز از حجره خود برای امور غیردرسی خارج نشد. در ادبیات حوزوی، او نذر تحصیل کرده بود. او حتی

برای تبلیغ نیز، درس را رها نکرد. حفظ چندین هزار حدیث و تتبع عمیق در فقه و اصول و تفسیر و کلام محصول همین ایام است.

احمد قابل تنها برای یک تکلیف بزرگ‌تر، نذر خود را شکست و حجره را رها کرد: جهاد برای دفاع مقدس. او در طی سال‌های جنگ، به‌طور مرتب مدام ساک خود را می‌بست و داوطلبانه راهی جبهه می‌شد و علاوه بر فعالیت‌های تبلیغاتی، در برابر ارتش صدام جنگید. او مجاهد بود. در همین دوران جهاد، یک‌بار ترکشی بر ستون فقرات طلبه فاضل حوزه علمیه نشست که تا همین تابستان امسال، مهمان آزاردهنده و ناخوانده تن عزیز او بود. این جراحی، در ضعف جسمی و چه‌بسا در عروج زودهنگام او نیز تأثیر داشت. او جانباز بود و برادر شهید.

قابل در سال ۶۴ به قم رفت و سر درس اساتید بزرگی چون آیت‌الله منتظری، آیت‌الله شبیری زنجانی، آیت‌الله وحید خراسانی و آیت‌الله صانعی نشست. کمتر از ده سال پس از حضور او در حوزه علمیه، آیت‌الله منتظری در دستخطی او را متخصص اصول و کلام و تفسیر و فقه معرفی کرد. استادش او را مجتهد خواند و به مقلدان و یاران خود نیز توصیه کرد؛ از «بیان روشن» او بهره ببرند. نبوغ و تلاش مُجدانه او در یادگیری و فهم نصوص دینی، از او چهره‌ای برجسته ساخت. باید توجه داشت که پاسخ به سؤالاتی که در عصر حاکمیت دینی، فزاینده و پیچیده‌تر از همیشه مطرح می‌شوند، بسیار سخت است. بسیاری از دانشجویان دهه‌های هفتاد و هشتاد مباحثات طولانی او را تجربه کرده‌اند. او را بسیار در کنار خیابان دیده بودم که حتی با افراد بسیار تندروی متعلق به برخی گروه‌های دانشجویی مباحثه می‌کرد. برای نمونه زمانی که حکم اعدام آغاچری مطرح شد. او برای رد این رفتار قضایی، به دانشکده الهیات آمد و به رد فقهی این حکم پرداخت. کسانی آمدند جلسه او را به هم بزنند اما پاسخ‌های منطقی قابل، لبخند رضایت بر لبان آنان نشانند. در سال‌های اخیر با تکیه بر اینترنت تمام‌قد برای پاسخ‌های دینی به جوانان وقت گذاشت. شایسته است آرشیو پت‌های او برای

آگاهی از کار عظیمش منتشر شود. این آرشیو می‌تواند به‌عنوان یک اثر علمی ماندگار در عرصه پژوهش‌های دینی، راهگشا باشد. او سیاست مدار نشد، وکیل نشد، امام جماعت و امام‌جمعه نشد، حتی حجت‌الاسلام هم نشد. او برای خود فقط یک عنوان قائل بود: «پژوهشگر علوم دینی» و حقیقتاً که پژوهشگر بود و پژوهشگر ماند. افزون بر صدها سخنرانی و کلاس درس و یادداشت و گفت‌وگو، دو کتاب ارزشمند در حوزه دین نوشت: «اسلام و تأمین اجتماعی» و «نقد فرهنگ خشونت». پروژه سوم او «مبانی شریعت عقلانی» بود که با مرگ زودهنگام او ناتمام ماند. او در کتاب سوم به تئوریزه کردن نگاه عقلانی به «شریعت محمدی» پرداخت.

قابل، مکتب اساتید بسیاری را درک کرد اما گویا بخش بزرگی از دانش و شخصیت خود را مدیون یک نفر بود. آیت‌الله منتظری شاگردان بسیاری داشت که یکی از برجسته‌ترین آنها، احمد قابل بود. احمد قابل افزون بر اینکه شارح و محمل اندیشه‌ها و دیدگاه‌های استاد بود، مدافع بزرگ او نیز محسوب می‌شد.

زیست‌جهان احمد قابل، مستفاد از نص بود. او علاوه بر تحصیل، جهاد و دفاع از دین، به مفهوم دینی دیگری نیز جامه عمل پوشاند. او دقیقاً براساس جهان قرآنی، «هجرت» گزید. قابل به تاجیکستان مهاجرت نکرد، هجرت کرد. تدوین تئوری «شریعت عقلانی» محصول دو سال هجرت او به تاجیکستان بود. چندی پیش او برای معالجه به تهران بازگشت اما برخلاف تصور خود، دیگر هرگز نتوانست به سرزمین مهاجران بازگردد. او گرفتار هیچستان و بیمارستان شد. دانش وسیع، اندیشه پویا و اخلاق نیکو و خلق خوش او، تحسین همه دوستان و دشمنان او را برانگیخته است. او را حتی دشمنانش به «فضل» و «دانش» توصیف می‌کردند. متانت او چنان بود که حتی قاضی پرونده‌اش نیز گفته بود رعایت شخصیتش را بکنند و او را با احترام به دادگاه بیاورند. او در برابر تمامی آزارهایی که دیده بود یک جمله بسیار ارزشمند را تداوی کرده بود: «من به جز زیبایی، چیزی نمی‌بینم» مگر متولد ماه مهر، جز زیبایی چیزی هم می‌بیند؟

## واقعیتی زیباتر از رؤیا

آذر منصوری، هفته‌نامه آسمان، ۶ آبان ۱۳۹۱

ساعت ۱۹ و ۳۰ سه‌شنبه ۲۵ مهرماه ۹۱ است. دوستانی زنگ زدند و گفتند که احمد قابل هم از میان ما رفت. می‌دانستم که در شرایط بسیار وخیمی قرار دارد اما مرگش برایم باور کردنی نیست. می‌خواهم به آقای هادی قابل زنگ بزنم اما چه بگویم. او که بعد از انتقال برادر به تهران، به درمان او امیدوار شده بود و چه تقلائی می‌کرد برای نجات برادر. ولی باید پذیرفت که امسال این بار دومی است که با خبر هجران یکی از عزیزانمان مواجه می‌شویم. هنوز برای فقدان فریده ماشینی عزیز در بهت و ناباوری هستیم که خبر مرگ دیگری. امسال مرگ، ریحان می‌چیند.

آخرین بار احمد قابل را در بیمارستان سینا دیدم رنجور و ناتوان از بیماری به طوری که پاهایش قادر به حرکت نبود و بینایش را نیز تقریباً از دست داده بود. برادرش آقای هادی قابل گفت: «احمد آقا فلانی آمده» با آن حال در قامت یک میزبان خوش آمد گفت و تشکر از اینکه به عیادتش رفته بودم. گفتم آقای قابل بلا از شما دور باشه و خندید و گفت حالا که نزدیک شده و این دفعه با سوگخندی که باید برای همه دعا کنیم. گفتم استاد سؤال‌های بسیاری برای این نسل همچنان بدون جواب مانده و منتظر پاسخ شما هستند. این دفعه بیشتر خندید که خود نیز پرسش‌های بی‌جواب بسیار دارم که باید در دنیای دیگر جوابی برای آن‌ها پیدا کنم. لحظاتی که در بیمارستان بودم با خنده و شوخ‌طبعی او گذشت. ما نیز می‌خندیدیم او صدای خنده‌مان را شنید اما چشم‌ها را ندید. برای احمد قابل‌ها مرگ واقعیتی است زیباتر از همه رؤیاهایی که تاکنون دیده‌اند. چراکه در اوج آزادگی زیست و در اوج سبکبالی به دیار باقی شتافت. روحش شاد.

## بازگشت به خویشتن

محسن آرمین، ماهنامه مهرنامه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱

## مقدمه

آشنایی یا بهتر بگوییم رویارویی با مدنیت و فرهنگ جدید غرب، آغازی شد بر حرکتی بنیادین و ماندگار در حوزه اندیشه دینی که بعدها نام «حرکت احیاء» به خود گرفت. این حرکت در ادامه راه، جریان‌های فکری مختلفی را در درون خود پرورش داد که بنابه ویژگی‌ها یا اصرار پیروان آن، اصلاح اندیشه دینی، روشنفکری و اخیراً نوگرایی دینی و نواندیشی دینی نام گرفته‌اند. اگر در آغاز، واقعیتی که احیاگران اندیشه دینی و در رأس آن‌ها سیدجمال اسدآبادی با آن روبه‌رو بودند، مواجهه با فرهنگ و مدنیت غرب یا مدرنیته بود، واقعیتی که جریان‌های برآمده از حرکت احیاء امروز با آن مواجه‌اند، نفوذ و درآمیختگی غیرقابل تفکیک و در بسیاری موارد نامتوازن اندیشه و مدنیت مدرن در لایه‌های گوناگون فرهنگی و اجتماعی ماست.

همین دشواری و پیچیدگی است که نخبگان و متفکران مسلمان امروز را در تشخیص مسئله (problem) و چگونگی پاسخ به بحران‌ها و ابهام‌های موجود، ناگزیر از ارائه طرح‌ها و رویکردهای متفاوتی کرده است. شرایط سیاسی اجتماعی پدید آمده پس از انقلاب و به‌ویژه سال‌های اخیر، خود بر این تفاوت و گوناگونی افزوده است. این همه طیفی گسترده از طرح‌ها و رویکردهای مختلف در حوزه اندیشه دینی پدید آورده است که رویکردهای اجتهادی، رویکردهای تأویلی،



رویکردهای تقلیل‌گرایانه، تفکیک دین از شریعت، ایمان‌گرایی، انحصار دین به حوزه شخصی و... از جمله آنهاست. این تلاش‌ها اگرچه بعضاً مبارک و درخور تقدیرند، اما لزوماً همگی به‌صواب و تضمین‌کننده مقاصد و نیات صادقانه طراحان و پایه‌گذاران خود نیستند.

اصولاً هر مکتب و اندیشه‌ای در مواجهه با تحولات اجتماعی تاریخی و به‌منظور حفظ پویایی و توانمندی خود در پاسخگویی به نیازهای جدید، ناگزیر از نوسازی است و اندیشه دینی که حاصل برداشت انسان از متن مقدس است، از این قاعده مستثنی نیست. یکی از آفت‌های این بازاندیشی ذاتاً ضروری و اجتناب‌ناپذیر، تأثیرپذیری از فضای انفعالی ناشی از تحولات عرصه سیاست و قدرت است. در سال‌های پس از انقلاب حوزه اندیشه دینی از این آفت مصون نمانده است. برای درک این حقیقت لازم است بر تحولات اندیشه دینی در دهه‌های اخیر اشاره‌ای داشته باشیم.

طیف‌گرایی‌های موجود در جریان روشنفکری دینی به‌رغم تنوع و اختلافی که داشتند در چند موضوع مشترک بودند. آن‌ها همگی بر توحید و نقش آن در زیست فردی و جمعی مسلمانی تأکیدی ویژه داشتند، همگی بر سازگاری عقل و وحی اصرار ورزیده‌اند. همگی رجوع به قرآن و ضرورت فهم صحیح و بی‌پیرایه آن را تحت عناوین مختلف از جمله «بازگشت به قرآن» توصیه کرده‌اند، همگی بر عدم انحصار دین در حوزه شخصی و بی‌طرف نبودن دین نسبت به مناسبات اجتماعی باور داشتند، همگی بر هویت مسلمانی ملی یا مسلمانی شرقی و ضرورت حفظ و تقویت آن در برابر هویت غربی، تحت عنوان «بازگشت به خویش» تأکید کرده‌اند. این وجوه مشترک چنان است که اگر آن‌ها را از مشخصه‌های ذاتی و لازم ماهیت جریان روشنفکری دینی بدانیم، به‌خطا سخن نگفته‌ایم. به‌گمانم توضیح اندکی در این زمینه ضروری می‌نماید.

نقطه کانونی در پروژه روشنفکری دینی از آغاز پیدایش حرکت احیاء تا دهه نخست انقلاب، چه در عالم تسنن و چه در عالم تشیع، توحید بود. از احیاگری سلفی تا اصلاحگری عبده و رشید رضا و تا بنیادگرایی قطبی در عالم اهل سنت تا احیاگری سیدجمال و اصلاحگری نائینی و تا نوگرایی سنتی شیخ‌هادی نجم‌آبادی و تا روشنفکران دینی پس از مشروطه نظیر طالقانی و بازرگان و مطهری و شریعتی در عالم تشیع، همگی بر نقش توحید و نفی اشکال پیدا و پنهان شرک در وجوه نظری و عملی اندیشه دینی از کلام و عقاید گرفته تا تفسیر و فقه و اخلاق و قواعد حاکم بر مناسبات فردی و اجتماعی، اهتمامی تام داشتند. از نظر آنان توحید صرفاً اندیشه‌ای انتزاعی در حد یک تصدیق ذهنی نیست بلکه یک عقیده است که اسلام با تمام عقاید و احکام و اخلاق بسط و تفصیل آن است یا باید باشد.

سنگ‌بنای اندیشه اسلامی قرآن بوده است تا آنجا که تمدن اسلامی را تمدنی برمبنای کتاب / قرآن دانسته‌اند. هر گروه و فرقه و مذهبی کوشیده است حقانیت و مشروعیت خود را به قرآن مستند کند. پیامبر و بزرگان اسلام نیز مسلمانان را در مواجهه با امور مختلف و تحولات اجتماعی به این کتاب ارجاع داده‌اند. به‌رغم این‌همه با سپری شدن دوران رونق و شکوفایی تمدن و فرهنگ اسلامی، قرآن در میان مسلمانان به تدریج جایگاه خود را به نفع فقه و حدیث از دست داد. فقه بر صدر نشست و قرآن به حاشیه رفت. تا آنجا که به قول علامه طباطبایی نظام درسی در حوزه‌های علمیه ما به گونه‌ای بود و شاید هست، که یک نفر می‌تواند مراحل درسی را تا اجتهاد طی کند بدون آن که نیازی به تأمل در قرآن احساس کند. خدمتی که حرکت اصلاح اندیشه دینی به‌طور عام و جریان روشنفکری دینی به‌طور خاص به اندیشه دینی معاصر کرد، آن بود که خواهان احیای جایگاه قرآن در اندیشه اسلامی شد و با طرح شعار «بازگشت به قرآن» مسلمانان را به فهم و اندیشه در کتاب الهی فراخواند. بازگشت به قرآن به معنای فهم قرآن فارغ از

انگاره‌های برجای مانده از سنت‌ها و آراء و رسوبات فکری که در طول تاریخ رنگ تقدس به‌خود گرفته و چاره‌جویی از آن، همواره محور اندیشه روشنفکری بوده است. این اهتمام و تأکید، خود برخاسته از این باور بوده است که محور مسلمانی و هویت دینداری، قرآن است و از زمانی که قرآن در میان مسلمانان به‌حاشیه رفته است، حقیقت ناب دین از آنان چهره برکشیده است. لازمه چنین تأکید و اهتمامی، باور به وثاقت متن قرآن از یک‌سو و کاشفیت وحی از امر واقع از سوی دیگر بود.

از دیگر مشخصه‌های مشترک روشنفکری دینی تا پیش از سال‌های اخیر چنان‌که گفتیم شعار «بازگشت به خویشتن» بود. روشنفکران از این اصل تفسیری کاملاً متفاوت با برداشت‌های ارتدکسی سنت‌گرایان یا سلفی‌های رادیکال داشتند. از نظر آنان «بازگشت به خویشتن» به معنای تأکید بر هویت مسلمانی و نوسازی اندیشه دینی با اتکای به ظرفیت‌های بالقوه موجود در میراث اندیشه دینی ملی خویش بود. مشخصه‌های مذکور علاوه بر تعیین بخشیدن به هویت جریان روشنفکری دینی و متمایز کردن آن از گرایش سنتی و سلفی، از حیث عملی نیز این جریان را قادر می‌ساخت تا با جامعه و لایه‌های مذهبی آن رابطه برقرار کند.

در سال‌های پس از انقلاب اسلامی و به‌ویژه دو دهه اخیر برخی از روشنفکران مسلمان در درستی یا کارآمدی مشخصه‌های مذکور تردید کرده و طرح روشنفکری دینی را برای نوسازی اندیشه دینی آن‌گونه که بتواند پاسخگوی نیازها و ضرورت‌های دنیای مدرن سازگار باشد، عقیم دانسته‌اند. آنان کوشیده‌اند در حوزه اندیشه دینی به فراخور سلاقی و علایق فکری خویش طرحی نو دراندازند.

شاید بتوان مهم‌ترین مشخصه مشترک گرایش‌های جدید در حوزه اندیشه دینی را پذیرش مبانی فلسفی مدرن و پست‌مدرن و مواجهه با دین و خوانش آن

بر مبنای مبانی مذکور دانست. به این ترتیب می‌توان برای گرایش‌های جدید در حوزه اندیشه دینی مشخصه‌های سلبی نیز ذکر کرد. از جمله این مشخصه‌ها، عدم اهتمام به قرآن است. مقایسه‌ای گذرا میان ادبیات و تولیدات فکری این گرایش‌ها با ادبیات و تولیدات روشنفکران مسلمان پیش از انقلاب به‌روشنی گویای این حقیقت است. اگر جریان روشنفکری در احیای نقش قرآن و تقدم آن بر فقه در اندیشه دینی می‌کوشید، جریان‌های مذکور هم قرآن و هم فقه را به حاشیه راندند. در جریان روشنفکری دینی کمتر متفکری را می‌توان یافت که در زمینه قرآن و تبیین تعالیم آن، اثری از خود برجای نگذاشته باشد. قرآن و تفسیر آن در آثار نامدارترین چهره‌های این جریان یعنی طالقانی، بازرگان، مطهری و شریعتی جایگاه ویژه‌ای دارد. وابستگان به حلقه این بزرگان نیز به پیروی از آنان به قرآن اهتمام داشتند و در کسب دانش قرآنی می‌کوشیدند.

شاید بتوان از این حیث میان جریان‌های دینی جدید و جریان سنتی مشابهتی یافت. بدین معنا که قرآن در نگاه هر دو گروه، فاقد وزن و اعتباری است که در نگاه جریان روشنفکری دینی دارد. با این تفاوت که جریان سنتی، قرآن را قابل فهم نمی‌داند و حدیث و فقه را جایگزین آن می‌کند و جریان‌های دینی جدید عموماً وثاقت و واقع‌نمایی قرآن را انکار می‌کنند و در اعتبار وحیانی آن تردید روا می‌دارند. آنان بیش از آنکه به قرآن به‌عنوان موضوع شناسایی و مرجع داوری و معیار مسلمانی بنگرند، به‌مثابه موضوع نقد می‌نگرند. در نظر برخی از آنان، قرآن تفسیر پیامبر از مواجهه با امر قدسی یا تفسیر وی از تجربه دینی و معنوی خویش است.

رهیافت مذکور به قرآن به‌نحو آشکاری متأثر از فلسفه‌های جدید دین و نظریات رایج در میان متألهان جدید مسیحی و به ویژه متألهان پروتستان درباره کتاب مقدس است. بدیهی است قرآن به‌مثابه کلام پیامبر و حاصل اندیشه انسانی

با سپهر اندیشه و دانش محدود به زمان و محیط زیست خود، نمی‌تواند در مقام داوری برای نحوه دینداری و زیست مؤمنانه در دنیای مدرن، همان مرجعیتی را دارا باشد که در نگاه جریان روشنفکری دینی دارد، همان‌گونه که نمی‌تواند اعتباری ماهیتاً متفاوت با تجارب معنوی عرفا و اولیا داشته باشد. چنین رهیافتی به قرآن دست‌کم یکی از علل عدم‌اهتمام یا بهتر بگوییم بی‌مهری جریان‌های دینی جدید به این کتاب است. همین‌جا بگوییم در این گزارش توصیفی، تنها به جریان‌های جدید فکری در حوزه اندیشه دینی و مقایسه آن با جریان روشنفکری دینی نظر داریم و برخی تلاش‌های قلمی که آن را باید روشنفکری دینی ژورنالیستی نامید، چندان مورد توجه ما نیست.

چنان‌که گفتیم، نقطه عزیمت جریان‌های دینی جدید در سطح نظریه‌پردازی، عموماً فلسفه‌ها و نظریه‌های مدرن است. از این رو ایمان‌گرایی، تقلیل دین به اخلاق و حتی هنر و ادبیات و اصرار بر انحصار دین به حوزه خصوصی، مهم‌ترین پروژه‌های جریان‌های مذکور در این زمینه به‌شمار می‌رود. این امر به‌نوبه خود موجب شده است علاوه بر قرآن ظرفیت‌های بالقوه موجود در میراث اندیشه دینی نیز از حوزه اهتمام این جریان‌ها خارج شود. از این رو طبیعی است که در دیدگاه گرایش‌های دینی جدید، سخنی از بازگشت به خویشتن به‌میان نیاید. اگر ما در این علت‌یابی بر طریق صواب باشیم، آنگاه می‌توانیم بگوییم گرایش‌های دینی جدید در سطوح اعتقادی و زیست دیندارانه از توانایی لازم برای ساختن هویتی دینی آن‌گونه که مرزهای روشنی با هویت‌های غیردینی (سکولار) داشته باشد، بهره‌مند نبوده و نتوانسته‌اند در این زمینه معیارهای ملموس با آثار عملی و عینی روشنی ارائه دهند.

خارج بودن قرآن و میراث دینی از حوزه دغدغه‌ها و اهتمامات جریان‌های دینی جدید، دست‌کم دو نتیجه در پی داشته است. اول آن‌که موجب شده است

پیروان این گرایش‌ها به همان اندازه که در مباحث برون‌دینی احساس برتری کنند، در مباحث درون‌دینی با طرفداران گرایش‌های سنتی دست پایین را داشته باشند. دیگر این که زمینه مشترک برای دیالوگ و مفاهمه میان صاحبان این گرایش‌ها و صاحبان اندیشه سنتی را به شدت محدود و در مواردی غیرممکن ساخته است. از این خلاء که موجب سوءظن و بی‌اعتمادی شدید است، طبیعتاً طرف سومی بهره می‌برد که برخلاف هر دو طرف، دین را در خدمت قدرت می‌خواهد.

اندیشه‌ها هیچ‌گاه در خلاء زاده نمی‌شوند و نمی‌بالند، درعین حال همگی با زمانه و دوران خود یک نسبت را برقرار نمی‌کنند. برخی با اصیل‌ترین نیازهای دوران خود پیوند دارند و جهانی می‌شوند. برخی پاسخی هستند به نیازها و ضرورت‌های ملی و منطقه‌ای و دامنه و گستره‌ای محدود می‌یابند و برخی نیز تابعی از متغیر تحولات روزمره سیاسی هستند و عمری به همان اندازه کوتاه دارند. تجربه حکومت دینی و به‌طور کلی تحولات دوران پس از انقلاب، سؤالات و ابهاماتی را فراروی اندیشه دینی در انداخته است که می‌توان در هر سه سطح مذکور، به آن پاسخ گفت. نازل‌ترین پاسخی که می‌توان به سؤال‌ها و ابهام‌های مذکور داد، پاسخی از سر انفعال و مبتنی بر تضاد و مخالفت با قدرت سیاسی است. قلمرو دین، رابطه دین و اجتماع، رابطه دین و سیاست، انتظار از دین، نیاز انسان به دین، حقیقت و گوهر دین، نسبت دین و اخلاق، نسبت دین و آزادی، دین و عدالت و... از جمله این مسائل و سؤال‌هاست.

شاید یکی از بزرگ‌ترین خدمات جریان‌های دینی جدید و متفکران وابسته به آن‌ها به اندیشه دینی معاصر فهم و درک شایسته به این سؤال‌ها و ابهام‌هاست. اما آیا می‌توان این درک و هوشمندی را در پاسخی که به این سؤال‌ها و ابهام‌های مذکور داده شده است نیز مشاهده کرد؟ به گمانم در این زمینه باید با احتیاط بیشتری سخن گفت. نگاهی به فهرست این پاسخ‌ها و نسبت آن با ایدئولوژی رسمی که

حکومت آن را تبلیغ می‌کند، شاید ما را در یافتن پاسخ به این سؤال یاری کند. در ایدئولوژی رسمی، دین در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی دارای مدل و الگوی خاصی است، نظریه حکومتی خاصی دارد، فقه و شریعت، مدار و مبنای تنظیم و اداره تمامی شئون حیات فردی و اجتماعی انسان است، دین و قدرت سیاسی رابطه و پیوندی عمیق و بلکه ذاتی با یکدیگر دارند به طوری که همه مفاهیم اعتقادی دینی با قدرت و ولایت سیاسی تعریف می‌شوند یا معنا می‌یابند، تمام شئون و ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسانی تحت قلمرو و حاکمیت دین است، بر اجتهاد به‌عنوان راهکار اصلی توانمندی شریعت در سازگاری با اقتضائات دنیوی تأکید می‌شود. ظواهر دینی اهمیتی ویژه دارند، عدالت دست‌کم در سطح شعار و نظر، اهمیتی ویژه دارد و متقابلاً آزادی و دموکراسی مذموم و مفاهیمی غربی و ضددین تلقی می‌شوند... این فهرست را می‌توان طولانی‌تر کرد و مثلاً تجلیل از جنگ و جبهه و شهیدان و... را بر آن افزود.

اکنون نگاهی به موضع و رویکرد جریان‌های دینی جدید به این مقولات بیندازیم. در نگاه جریان‌های مذکور، عموماً بر جدایی دین از سیاست تأکید می‌شود، دین محدود به حوزه شخصی است و حوزه اجتماعی تابع عقل عرفی است. دین فاقد هرگونه نظریه یا طرحی در زمینه حکومت و اقتصاد و اجتماع است. حقیقت دین، ایمان است و فقه و شریعت جزو عرضیات و بی‌اهمیت‌ترین مؤلفه دین است و به‌کار انسان معاصر نمی‌آید و باید عقل عرفی را جایگزین آن کرد. منظومه فقه و اصول مربوط به سپهر انسان پیشامدرن است و راهکارهایی نظیر اجتهاد برای نوسازی و سازگار کردن آن با مقتضیات دوران مدرن، به هیچ وجه کارآمد نیستند. تأکید بر ظواهر دین، جمود و قشریگری است، حقیقت انسان با آزادی تعریف می‌شود و دین را در سطوح فردی و اجتماعی باید با معیار آزادی سنجید و تعریف کرد. عدالت، فاقد معنایی محصل و روشن است. بنابراین برخلاف آزادی نمی‌توان آن را مبنای فهم دین قرار داد... در این بحث به‌هیچ‌وجه

قصدها و داورى درباره صحت و سقم هريك از اين دو ديده‌گاه را نداريم. صرف‌نظر از درستي اين يا آن، يك‌چيز مسلم است و آن اينكه رويكرد جريان‌هاى دينى جديد به دين در تمام اجزا و وجوه خود به نحو آشكارى با قرائت رسمى و حكومتى از دين متضاد و متناقض است، آن‌گونه كه مى‌توان مواضع دوطرف را نسبت به مسائل مختلف در قالب دوگانه‌هاى متضاد نشان داد.

اين تناقض و تضاد چنان شمول و دامنه وسيعى دارند كه مشكل بتوان همه موارد را به مباني نظري و فكري متفاوت نسبت داد. دست‌كم مى‌توان احتمال داد كه اين تضاد و تناقض در برخى موارد ماهيتى واكنشى داشته و تابع جو فضاي حاكم باشد. وقتى پاى چنين احتمالى به‌ميان مى‌آيد، طبيعتاً دغدغه حقيقت ما را به حزم و احتياط و تحمل مشقت تحقيق فرامى‌خواند.

آنچه تاكنون گفته شد، احتمالاً زمينه مناسبى را فراهم آورده است تا باتوجه به آن درباره تلاش‌هاى فكري مرحوم قابل در حوزه دين پژوهى و نوآورى‌هاى او در اين زمينه ارزيايى دقيق‌ترى داشته باشيم.

اما پيش از آن، لازم است به خصوصيتى بسيار ارزشمند در منش فكري مرحوم قابل اشاره كنيم و آن استقلال فكري او، اجتناب از تقليد و پيروي كوركورانه در حوزه فكر و اندیشه و التزام او به استدلال و برهان در اين حوزه بود. منشأ اين ويژگى را علاوه بر ويژگى‌هاى روانى و شخصيت مستقل او، بايد در مؤانست وى با قرآن جستجو كرد.

قرآن يكي از موانع هدايت را تقليد از گذشتگان، مقدس‌کردن افكار بزرگان و گريز از التزام به عقل و برهان در پذيرش عقايد مى‌داند و آن را شديدتاً مذمت مى‌كند. در حكايت‌هاى قرآن از اقوام گذشته، پيامبران همواره مخاطبان خود را به تأمل و اندیشه در هدايت‌ها و تعاليم خود دعوت کرده‌اند. برخلاف تصور رايج، در منطق قرآن، پيامبران هرگز از معجزه به‌عنوان ابزاري براى مجبور كردن



مخاطبان به پذیرش تعالیم خود استفاده نکردند. معجزه از نظر قرآن تنها نشانه‌ای دال بر صحت دعوی نبوت بوده است و نه دلیلی بر صحت تعالیم نبی. کمتر حکایتی از داستان پیامبران گذشته می‌توان در قرآن یافت که در آن مشرکان ستیزه‌خو به علت تقلید از بزرگان و پیشینیان خود مذمت نشده باشند (به‌عنوان نمونه به حکایت داستان انبیاء گذشته و اقوامشان در سوره هود مراجعه کنید). این نکته چنان برجسته است که می‌توان ادعا کرد از نظر قرآن تقلید کورکورانه از گذشتگان و مطلق کردن بزرگان، یکی از ویژگی‌ها و نشانه‌های اندیشه شرک به‌شمار می‌آید.

پیامبر بزرگوار اسلام و نیز ائمه اطهار نیز هرگز تقلید کورکورانه از خود را بر مسلمانان نپسندیده‌اند. در این زمینه روایتی بس زیبا و لطیف از اصول کافی می‌تواند فصل الخطاب باشد. براساس این روایت علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از هاشم بن سلام و او از زراره نقل می‌کند که گفت: من و حمران یا من و بکیر بر ابوجعفر امام باقر (ع) وارد شدیم. به ایشان گفتم ما از شاقول استفاده می‌کنیم. فرمود شاقول چیست؟ گفتم ابزاری که بنیان برای میزان بودن و کج نبودن بنا از آن استفاده می‌کنند. به این معنی که هرکس چه علوی و چه غیرعلوی، موافق عقیده ما بود او را دوست خود می‌گیریم و هرکه چه علوی و چه غیرعلوی مخالف عقیده ما بود از او بیزاری می‌جوییم. امام به من فرمود ای زراره سخن خداوند راست‌تر از سخن توست. پس (در این تقسیم‌بندی سیاه و سفید تو) آنان که خداوند عزیز و بلندمرتبه می‌فرماید «به‌استثنای مردان و زنان و کودکان مستضعف که نه راه چاره‌ای دارند و راه به جایی می‌برند»، کجایند. آنان که سرنوشتشان به مشیت خداوند واگذار شده کجایند؟ آنان که عمل شایسته و ناشایسته را در هم آمیخته‌اند کجایند و اهل اعراف و مؤلفه القلوب کجایند؟ حماد در این حدیث به نقل از زراره می‌افزاید بحث من با ابوجعفر (ع) بالا گرفت و صدای من و آن حضرت چنان بلند شد که هرکه بر در خانه بود نیز می‌شنید.

جمیل نیز در این روایت به نقل از زراره افزوده است که امام به من فرمود ای زراره خداوند بر خود فرض کرده است که گمراهان را نیز به بهشت ببرد» (الکافی ۳:۳۸۲)

چنانکه در این روایت پیداست، نه اصحاب امامان (ع) خود را ملزم می‌دیدند که سخن ایشان را بدون چون و چرا بپذیرند و نه آن بزرگواران چنین انتظاری از ایشان داشتند. با کمال تأسف باید گفت این اصل مبارک قرآنی که مبنای تعامل پیامبر و ائمه با دیگران بود، بعدها چنان غریب و ناآشنا به نظر آمده است که محاجه زراره و امام باقر (ع) بر برخی شارحان اصول کافی گران آمده و کوشیده‌اند آن را به نحوی توجیه کنند. برخی گفته‌اند «این روایت مربوط به زمانی است که زراره هنوز معرفت کاملی نسبت به شأن و مقام ائمه نداشته است، یا اینکه مشاجره او به خاطر شک و تردید در مقام امام نبوده، بلکه اخلاق او به گونه‌ای بوده که نمی‌توانسته از مشاجره خودداری کند. یا اینکه قصد وی از این مجادله آن بوده که نحوه مناظره درباره این مطلب را بیاموزد یا اینکه از شدت علاقه به ائمه (ع) نمی‌توانسته بپذیرد که مخالفان آنان نیز به بهشت می‌روند! (همان منبع)

پیداست که این توجیهاات به غایت ناموجه است. حقیقت این است که مجادله زراره با امام (ع) نه تنها مایه قدح او نیست بلکه بر التزام او به آموزه قرآن مبنی بر پیروی از دلیل و برهان دلالت دارد. او اگر بدون اقناع فکری و قلبی و از سر تعبد و تقلید سخن امامش را می‌پذیرفت، مصداق این سخن پیامبر می‌بود که فرموده است «المتعبد بغیر فقه کحمار الطاحونه، یدور و لایبرح من مکانه» (آنکه سخنان را بدون تفقه و اندیشه و از سر تعبد می‌پذیرد، همچو خر بسته شده به سنگ آسیاب است که همواره می‌گردد اما از جایگاه خود دور نمی‌شود) (نهج الفصاحه: ۷۸۱)

در قرآن مجادله با پیامبر خدا امری عادی تلقی شده است. سوره مجادله با گزارش مجادله پیرزنی با پیامبر درباره ناعادلانه بودن حکم ظهار آغاز می‌شود و نهایتاً خواسته پیرزن با نزول آیه‌ای در نفی رسم عرب درباره ظهار تأمین می‌شود.

قرآن همچنین مجادله ابراهیم با خداوند را گزارش می‌کند و او را به مناسبت این مجادله می‌ستاید و آن را ناشی از سینه‌فراخی و رحم و شفقت ابراهیم به انسان‌ها معرفی می‌کند (هود: ۷۵) ما تصور می‌کنیم که مسلمانی یعنی پذیرش و تبعیت محض بدون هرگونه فکر و اندیشه و طلب دلیل و برهان، درحالی‌که قرآن هرگز چنین تعریفی از مسلمانی به‌دست نداده است. بلکه برعکس وجه تمایز مسلمانی از شرک را در جستجوگری برای کشف حقیقت معرفی می‌کند.

﴿وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ (و از میان ما گروهی تسلیم شدگانند و برخی غیرعادل مشرک. پس کسانی‌که تسلیم‌اند همانان راه حق و صحیح را می‌جویند اما مشرکان ستمگر هیزمی برای دوزخ‌اند) (جن: ۱۴ و ۱۵)

مرحوم قابل با قرآن مانوس و در حدیث صاحب‌نظر بود و این حقایق بر عمق جانش نشسته بود و در محضر کسی همچون آیت‌الله‌العظمی منتظری درس آموخته بود روحی بلند و آزاده داشت، از این رو روح آزادگی و استقلال فکر و بیزاری از تقلید در آثار او موج می‌زند. به‌راستی اگر پرچمدار توحید، ابراهیم به‌خاطر مجادله با خداوند تجلیل می‌شود و اگر تقلید کورکورانه حتی از معصوم پذیرفته نیست، چرا باید قواعد و مبانی استنباط را که حاصل تأملات فکری انسان‌های غیرمعصوم است، مسلم‌انگاشت و کورکورانه پذیرفت و اجتهاد را به فروع محدود کرد و از اجتهاد در قواعد و مبانی هراسید؟

مرحوم قابل از جمله متفکرانی بود که ضمن ارج نهادن به دستاوردهای بشری، راه تحول و توانمندی اندیشه دینی را در درون سنت دینی و اجتهاد در آن می‌جویند. از این نظر می‌توان مرحوم قابل را متعلق به نحله‌ای از روشنفکری دینی دانست که امثال طالقانی و مطهری و شریعتی (به‌رغم تفاوت‌ها و اختلافاتی که داشتند) آن را نمایندگی می‌کردند. اما قابل در همان نقطه‌ای که این بزرگان

رسیدند متوقف نشد، بلکه دقیقاً از نقطه‌ای آغاز کرد که آنان کارشان را به پایان بردند. همچنین تفاوت او با بسیاری از اجتهادپون، آن بود که مبانی و مقاصد اجتهاد اصولی سنتی را برای نوسازی اندیشه دینی کافی نمی‌دید؛ از این رو از اجتهاد در فروع فراتر رفت و کوشید با اجتهاد در مبانی و اصول، اعم از مبانی استنباط و اهداف و غایات دین در حوزه اندیشه دینی طرحی نو دراندازد. از سوی دیگر تفاوت او با جریان‌های نواندیش دینی آن بود که در این تلاش متکی و ملتمز به میراث دینی بود. از این حیث شاید بتوان او را دارای اندیشه‌ای شبیه نومعتزلیان جهان عرب مانند جابری و حسن حنفی دانست. متفکرانی که اندیشه مدرن را نقطه عزیمت مناسبی برای بازنگری در اندیشه دینی ندیده‌اند.

آنان با استناد به تجارب دو قرن اخیر در حوزه اندیشه دینی معتقدند این روش به مدل‌ها و راه‌حلهایی می‌انجامد که به دلیل تضاد در مبانی و گرفتار آمدن در تناقضات فراوان، عقیم و ناکارآمدند. این گروه از متفکران مسلمان ضمن احترام به دستاوردهای بشر معاصر، با جستجوی در سنت و میراث فکری اسلامی کوشیده‌اند با شناسایی دستگاه‌های فکری بالقوه کارآمد به طرحی بسامان برای بازاندیشی و نوسازی اندیشه دینی دست یابند.

محمد عابدالجابری متفکر پرآوازه مراکشی که این گم‌شده را در اندیشه ابن‌رشد یافته است، در این زمینه چنین می‌گوید: «دنیای اسلام برای درمان امور فکری خویش نیازمند یافتن گم‌شده‌اش از میان تاریخ و تمدن و فرهنگ خویش است.» (وصفی، ۱۳۸۷: ۶۲) به گمان من دستگاه فکری عالمان عقل‌گرای مؤسس اندیشه شیعی در قرون اولیه، به‌ویژه سیدمرتضی، راهگشای مرحوم قابل در این مسیر بوده است.

چنان‌که گفتیم او برخلاف فقاهت مصطلح در حوزه‌های علمیه به اجتهاد در فروع بسنده نکرد و این روش را در توانمند ساختن اندیشه دینی در پاسخ به

نیازهای تحول یافته انسان معاصر کافی ندید. از این رو به تجدیدنظر در اصول استنباط و تفقه در دین روی آورد. سنگ بنای او در این تجدیدنظر بر صدر نشانیدن عقل در فهم دین بود. رابطه عقل و نقل از مباحث درازدامن و دیرپا در حوزه اندیشه اسلامی است و سابقه این بحث را می توان در آراء متفکران عقل گرای خاندان نوبختی یافت. شاید هیچ عالمی در طول تاریخ اندیشه شیعی به اندازه مرحوم سید مرتضی بر مقام عقل تأکید نکرده و حق عقل را به جا نیاورده باشد.

در نظر سید مرتضی، عقل قطعی حجیت ذاتی دارد و اساس و بنیاد معرفت انسانی از جمله معرفت دینی است. (سید مرتضی، ۱۳۷۳، ۱: ۳۴۰؛ ۴۷۷؛ ۲: ۳۵۰). پایبندی سید مرتضی به رویکرد عقلی به دین چنان است که در طرد هر گزاره یا عقیده دینی مغایر با دلیل مسلم عقلی، تردیدی به خود راه نمی دهد. در نظر او عقل مقامی همچون وحی دارد تا آنجا که می توان گفت که خداوند به وسیله دلایل عقلی با ما سخن می گوید و به حقایق رهنمون می کند. (سید مرتضی، ۱۳۷۳، ۲: ۲۰۷)

اعتقاد او به مقام عقل در فهم دین چنان است که علاوه بر رد و تکذیب اخبار مغایر با عقل، در قدح و ذم و بی اعتباری راویان این گونه اخبار تردیدی به خود راه نمی دهد (سید مرتضی، تنزیه الأنبياء: ۶۱-۶۰) او عقل را در کنار وحی می نشاند و عقیده دارد خداوند به دو طریق با انسان ها سخن گفته و راه نموده است و روز قیامت بر اساس این دو راهنمایی از آنان مؤاخذه خواهد کرد. از این رو اگر سخن رسولی به انسانی نرسیده باشد، او فارغ از تکلیف نخواهد بود، بلکه وی مکلف به عمل به مقتضای عقل است و در آخرت، اعمال او بر اساس عقل سنجیده خواهد شد (سید مرتضی، ۱۴۱۰-۱۴۰۵، ۴: ۳۴)

عقل گرایی سید مرتضی، پس از او رهروان بسیاری یافت، اما هیچ یک در این مسیر از او پیش تر نرفتند. اگر چه پس از او حجیت ذاتی عقل به عنوان اصلی

پذیرفته شده در اندیشه شیعی برجای ماند، اما عقل هرگز مقام و منزلتی را که در نگاه سید مرتضی داشت باز نیافت و با گذشت زمان از سوی عقل‌گرایان اصولی (و نه اخباریان) به «عقل پس از شرع» یا «عقل تابع شرع» یا «عقل شرعی» تقلیل یافت! این همان حقیقتی است که مرحوم مطهری به آن تصریح کرده و معتقد است در جدال میان اندیشه‌ها و تفکرات عموماً تفکر مغلوب خود را در اندیشه غالب بازسازی می‌کند، از این رو امروز وجود نشانه‌های اخباریگری در حوزه اندیشه اصولی شیعی در فقه و تفسیر و... قابل انکار نیست. (مطهری، مجموعه آثار، ۲۲: ۷۱۷)

در اندیشه دینی قابل، عقل جایگاهی ویژه و بلکه برترین جایگاه را دارد. این حقیقت را از نام پروژه‌ای که او در این عرصه تعقیب می‌کرد (شریعت عقلانی) به خوبی می‌توان دریافت. او با استناد به سخن معصوم و همچون سید مرتضی بر حجت عقل (حجت باطنی) در کنار حجت پیامبر (حجت ظاهری) تأکید می‌کند و با این استدلال که پذیرش دعوت پیامبر مشروط به حکم عقل است، حجت باطنی را بر حجت ظاهری مقدم می‌دارد و به این ترتیب بر استقلال عقل از شرع و بلکه تقدم آن بر شرع تأکید می‌کند.

او در مجموعه «مبانی شریعت» می‌گوید: «داوری در مورد حجیت حجت ظاهری (پیامبران) و پذیرش ادعای آنان، برعهده حجت باطنی (عقل) است، ولی عکس آن صادق نیست. این خود دلیل کافی برای اثبات استقلال عقل است». این‌ها البته فی‌نفسه سخن تازه‌ای نیست. پیش از او دیگرانی نیز این سخنان را گفته‌اند. قابل طرح خود را برای نوسازی اندیشه دینی به‌ویژه در حوزه فقه از همین نقطه آغاز می‌کند. آنچه وی را از دیگران متمایز می‌کند چند نکته است.

اول: مرحوم قابل در استنباط خود از دین به لوازم منطقی اصل استقلال عقل از شرع کاملاً ملتزم است. او در این زمینه به صراحت می‌گوید: «می‌توان در

«تحقق عقلانیت» تشکیک کرد و با استدلال صحیح، به اثبات این امر پرداخت که «مثلاً برخی رویکردها و نتیجه‌گیری‌ها، منطبق با قواعد عقلی نیست» ولی نمی‌توان ضمن اعتراف به عقلی بودن، ادعا کرد که نباید به نتایج آن ملتزم شویم». او پس از نقل حدیثی از علی(ع) درباره توان مستقل عقل در نجات انسان از گمراهی، ضرورت چنین التزامی را با این پرسش یادآور می‌شود: «اگر این اعتراف شرع به استقلال نسبی عقل است (که هست)، آیا نمی‌توان گفت که شرع به حجیت عقل مستقل از خود فرا می‌خواند؟»

دوم: سید مرتضی معتقد بود خداوند به وسیله دلایل عقلی با ما سخن می‌گوید و به حقایق رهنمون می‌کند. (سید مرتضی، ۱۳۷۳، ۲: ۲۰۷). اگر چنین است هیچ دلیلی وجود نخواهد داشت که نقش عقل را به حوزه مباحث کلامی محدود کنیم. مرحوم قابل با چنین استدلالی و برخلاف دیگران، دایره حجیت عقل را به کلام و مباحث نظری محدود نمی‌کند و بر شمول حکم آن در حوزه حکمت عملی (فقه و اخلاق) تأکید می‌کند. او تصریح می‌کند که این استنتاج امری غریب نیست. لازمه اعتقاد به حسن و قبح عقلی ذاتی افعال انسان که شیعه همچون معتزله به آن باور دارد و نیز اعتقاد به اینکه عقل سلیم قادر به درک حسن و قبح بسیاری از اعمال است، این است که شمول حکم عقل را علاوه بر حوزه نظر (کلام و الهیات)، در حوزه عمل (حکمت عملی = فقه و اخلاق) بپذیریم.

سوم: شاید برجسته‌ترین نکته در پروژه شریعت عقلانی، قاعده‌ای باشد که مرحوم قابل از دو بند فوق استنتاج می‌کند. اگر حجیت عقل ذاتی است و حجت ظاهری نیز وام‌دار حجت باطنی (عقل) است و اگر آن‌چنان که شیعه و معتزله معتقدند، افعال انسانی دارای حسن و قبح عقلی هستند و اگر عقل صلاحیت حکم‌راندن در حوزه نظر و عمل را دارد و حکمش در هر دو عرصه حجت است، بنابراین باید در هر دو عرصه به‌عنوان یک اصل تقدم داوری و حکمرانی، عقل را

پذیرفت. البته چه در حوزه نظر و چه در حوزه عمل، عرصه‌هایی را می‌توان یافت که درک تفصیلی آن خارج از صلاحیت‌های عقل است. این عرصه‌ها همان محدوده‌هایی هستند که در آن‌ها باید فرمانروایی حجت ظاهری را پذیرفت.

با چنین استدلالی، مرحوم قابل هرم شرع و عقل را که به نظر او تاکنون بر رأس ایستاده بود، بر قاعده می‌نشانند و برخلاف نظریه سستی که عرصه وسیع زیست‌انسانی را قلمرو شرع می‌داند و استثنائاً در مناطقی از این قلمرو تحت عنوان منطقه الفراغ شرع به عقل اجازه نقش‌آفرینی می‌دهد، حکمرانی در این عرصه وسیع را به عقل می‌سپارد و داوری درباره بخشی از آن را که عقل به‌هردلیل یا علت قادر به حکم‌راندن در آن نیست، تحت عنوان منطقه الفراغ عقلی به شرع می‌سپارد. این سخن البته به این معنا نیست که پیامبران و شرع جز در منطقه الفراغ عقل سخن نگفته یا نباید بگویند، بلکه به آن معناست که احکام حجت ظاهری (پیامبر، وحی) در عرصه وسیع حکمرانی عقل، از باب تأیید حکم عقل یا ارشاد به حکم عقل است.

به این ترتیب در نگاه مرحوم قابل، انبیاء دو ره‌آورد برای بشر داشته‌اند، اول اینکه در حوزه‌ای که عقل بشر دارای حکمی قطعی نیست و عقلاً سیره واحدی ندارند و در نتیجه نسخه‌های متفاوتی می‌تواند مبنای عمل قرار گیرد، پیامبران هر یک شریعتی را عرضه می‌کنند که «آنچه را برتر دانسته (خواه برتری نسبی باشد یا مطلق) به صور گوناگون (مستحب، واجب، مکروه یا حرام) مطالبه کند و در مواردی که ترجیحی وجود نداشته، آن را «مباح» بشمارد). دوم اینکه در حوزه‌ای که عقل صلاحیت اظهارنظر در آن را دارد، به سوی حکم عقل راهنمایی کرده‌اند و شریعتی را عرضه داشته‌اند که با تأیید حکم عقل و امضای سیره عقلاست یا ارشاد به حکم عقل است.



این البته تقلیل شأن و مقام حجت ظاهر و نقش و مقام انبیاء نیست. آنان در طول تاریخ علاوه بر تعلیم اموری که انسان به مدد عقل خویش قادر به درک آن نیست (حقایق جهان غیب در سطح عقل نظری و عبادات و برخی احکام دیگر در سطح عقل عملی) راهنمای انسان به سوی حکم عقل بوده‌اند و به این ترتیب بشریت را در حرکت در مسیر باروری عقل یاری کرده‌اند: «کار انبیا و شرایع، تعلیم حکمت به بشر و دعوت به اخلاق انسانی و نظم و قانون بوده است (يُرَكِّمُهُمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) علم و حکمت، راه اصلی بهره‌گیری از عقل و خرد بشری است و مسئولیت اصلی پیام‌آوران الهی، یاری رساندن به بشر برای بهره‌گیری بهتر و بیشتر از سرمایه اصلی، یعنی عقل است «فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ... وَ يَثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (نهج البلاغه خطبه ۱) (خداوند رسولانش را برانگیخت و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، ... و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند).

به گمان من این نتیجه مهم‌ترین اجتهاد مرحوم قابل در اصول و مبانی است و در مسیر بازنگری و نوسازی اندیشه دینی، عرصه وسیعی را به روی ما می‌گشاید و ظرفیت و توانمندی اندیشه دینی را برای پاسخگویی به نیازهای انسان امروز، صد چندان می‌کند. او با این اجتهاد دیدگاه کسانی را که میراث و سنت را فاقد ظرفیت‌های لازم برای نوسازی از طریق اجتهاد می‌دانند، به چالش می‌کشد.

اجتهاد در اصول و مبانی فوق نتایج و دستاوردهایی بیش از آنچه تاکنون گفتیم در پی دارد. از جمله این که تعمیم حجیت ذاتی عقل به حوزه عقل عملی، بالضروره به تبعیت شریعت از اخلاق (حکمت عملی) می‌انجامد و اخلاق را در مقام داوری شریعت می‌نشانند. به این ترتیب او به عنوان فقیهی شجاع و آگاه، استنباط‌های خود از منابع و متون دینی را لابلش نمی‌داند و نسبت به نتایجی که

در فرآیند اجتهاد به دست می‌آورد بی تفاوت نیست، بلکه خود را ملزم می‌بیند از میان برداشت‌های احتمالی که می‌تواند از نصوص دینی درباره یک موضوع داشته باشد، برداشت و حکمی را برگزیند که با اصول و موازین اخلاقی (عقل عملی و از جمله کرامت انسانی و اصل عدالت) ناسازگار نباشد. اجتهادهای او در مبانی به حوزه فقه محدود نمی‌شود. او در حوزه انسان‌شناسی و کلام نیز آراء جدیدی عرضه کرده است. همچنین در حوزه فقه از جمله مسئله حجاب و ارتداد و رجم فتاوی و آراء محققانه‌ای دارد. اما بررسی این همه، نیازمند فرصت و مجالی بیش از این است.

در این نوشتار تنها در مقام توصیف و تبیین پروژه مرحوم قابل در عرصه بازننگری و نوسازی اندیشه دینی بودیم و نه نقد و ارزیابی آن. بی‌شک راهی که او رفته و طرحی که در این عرصه پیشنهاد کرده خالی از خلل و نقصان نیست. می‌توان گفت که برخی مفاهیم پایه و آنچه را که به او به‌عنوان اصول موضوعه تلقی کرده است، از جمله مفهوم عقل دقت‌نیازمند دقت‌اندیشی بیشتری است. می‌توان در معیارهایی که او از عقل عملی و نظری به‌دست‌داده مناقشه کرد. می‌توان به او ایراد گرفت که در گزینش روایات، معیار دقیق و روشنی به‌کار نبسته است.

اگر ملاک گزینش و استناد به روایات همان معیارهایی است که در علم‌الحديث مصطلح آمده که روایات را به‌حسب سند به صحیح و ضعیف و انواع هریک تقسیم می‌کنند، چرا او برخی از روایات معتبر را وا می‌نهد و برخی دیگر را که با طرح او هم‌خوانی دارد برمی‌گزیند و اگر معیار دیگری برای این گزینش وجود دارد، آن معیار کدام است؟ شاید پاسخ او این باشد که اندیشه سنتی رایج نیز همین‌گونه عمل می‌کند و برخی روایات معتبر و صحیح را که با فتاوی مشهور سازگار نیست، تنها به این دلیل که فقیهان به آن استناد نکرده‌اند وا می‌نهد. اما این

پاسخ سلبی، گره از این مشکل نمی‌گشاید بلکه اشکال را به نظریه سنتی تعمیم می‌دهد. به هر حال به نظر می‌رسد پروژه قابل در بازسازی اندیشه دینی هنوز نیازمند تنقیح مبانی و ارائه در چارچوب یک منظومه سامان‌یافته از اعتقادات و عقاید و احکام است.

به‌ظن قوی، مرحوم قابل خود متوجه این کاستی بوده است، زیرا آخرین تلاش فکری او تحت عنوان «مبانی شریعت» آشکارا کوششی در جهت رفع این کاستی است، اما سوگمندانه باید گفت مشکلاتی که او در سال‌های پایان عمر پربرنکش با آن مواجه شد و به‌خصوص بیماری سختی که به آن دچار شد، مانع از انجام این هدف شد.

ظاهراً محدودیت‌ها و موانع مذکور او را ناگزیر از تعجیل و شتاب در تکمیل این مجموعه کرده است و اگر اهتمام برادر عزیزمان دکتر کدیور نبود، شاید همین مجموعه نیز امروز در دسترس ما نبود. بسیاری از مباحث مهم و بنیادی در این مجموعه به‌اختصار و اجمال رها شده و او فرصت بسط و رفع ابهام از آن‌ها را نیافته است. به‌رغم این‌همه، او اکنون در برابر روشنفکری دینی راهی را گشوده و طرحی را پیشنهاد کرده است که به‌غایت درخور توجه و شایسته تحقیق است. امیدوارم دوستان فرهیخته او از جمله برادر عزیزمان جناب دکتر کدیور و برادر فاضلش جناب آقای هادی قابل به این مهم بپردازند.

منابع:

۱. قرآن کریم

۲. نهج البلاغه

۳. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله)، ط ۴، ۱، جلد، دنیای دانش، تهران، چاپ: چهارم، ۱۳۸۲ش.

۴. سیّد مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، تصحیح السید احمد الحسین، ۴ج، دارالقرآن الکریم مدرسه آیت الله العظمی گلپایگانی، ۱۴۰۵-۱۴۱۰ ه. ق.
۵. سیّد مرتضی، الأمالی (غرر الفوائد و درر القلائد)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط ۱، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۳ ه. ق / ۱۹۵۴ م.
۶. سیّد مرتضی علم الهدی، تنزیه الأنبیاء (ع)، یک جلد، انتشارات شریف رضی قم.
۷. قابل، احمد، مجموعه مبانی شریعت، سایت خبری جرس.
۸. کلینی، محمد بن یعقوب، أصول الکافی، ترجمه مصطفوی، ۴ جلد، کتابفروشی علمیه اسلامیة - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۹ ش.
۹. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، مجموعه آثار، ۲۷ ج.
۱۰. وصفی، محمدرضا، نومعتزلیان، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۷۸ ش.

## نسل روشنگران

سیدمحمدعلی ایازی، ماهنامه مهرنامه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱

### مقدمه

بازسازی اندیشه دینی و اصلاح‌گری در قالب نواندیشی دینی، یکی از تلاش‌های مصلحان دوره معاصر پس از حرکت‌های نوآفرین قرن چهاردهم بود. مصلحان دینی برای پویایی و تحرک جامعه دینی با چالشی بس بزرگ مواجه بودند. ازسویی انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمانان را شاهد بودند و ازسویی تحجر، رفتارهای غلط و انحرافی و غلو و تحریف در دین را. این جریان در قالب روشنفکری دینی به تبیین دین مناسب با مخاطبان پرداخت و مبارزه با خرافات و کاستی‌های فکری جامعه دینی را از اهداف اصلی خود برشمرد.

انقلاب اسلامی از درون این جریان گسترده روشنفکری دینی با فراز و نشیب‌های فراوان به وجود آمد. زیرا این روحانیت بیدار و آگاه بود که با کمک جریان‌های دیگر روشنفکری، به آگاه‌سازی جامعه روی آورد و دینداری اجتماعی را مطرح کرد. قرآن و نهج‌البلاغه راهنمای اندیشه و تفکر سیاسی و اجتماعی این جریان قرار داشت، حتی توانست بخش‌های دیگر روحانیت را تحت تأثیر قرار دهد و آنان را این جریان همراه و دعوای فکری و بینشی خود را کنار بگذارند و این جریان در شکل غالب سکان‌دار انقلاب بزرگی گردد که پیروزی آن به این سرعت قابل پیش‌بینی نبود. انقلاب اسلامی پس از اُفت و خیز فراوان درنهایت و با سرعت بدون آنکه تمهیدات لازم انجام گیرد، پیروز شد، روحانیت در همه

بخش‌های فرهنگی و اداری جای گرفت، درحالی‌که هنوز خود را سامان نداده، آمادگی‌های لازم را کسب نکرده و نیروی مناسب با این مسئولیت گسترده را برای خود فراهم نساخته بود. اصلاً تصور مسئولیت گسترده را نداشت و شاید نمی‌خواست این همه خود را درگیر مسائل گوناگون کند، گاه در کارهایی دخالت می‌کرد که نباید دخالت کند و کارهایی را کنار می‌گذاشت که مسئولیت اصلی آن به‌عهده او بود. اما به‌رحال این اتفاق افتاد و ناچار شد که حتی از بخش سنتی استفاده ببرد تا مشکلات خود را حل کند. گاه کارهای فرهنگی یا قضایی به این بخش سنتی و غیرهماهنگ داده می‌شد و تهاوت اندیشه و نگاه متفاوت در فکر و اجرا به‌خوبی بروز و ظهور می‌کرد.

درچنین موقعیتی که همه‌چیز به‌هم‌ریخته و با مشکلات و مسائل بسیاری درگیر شده، خود را با نارسایی‌های فراوان در حوزه فرهنگ و قضاوت و تعلیم و تربیت هم مواجه می‌دید. این مسئله در بخش احکام و استنباط مسائل فقهی باتوجه به تحولات اجتماعی و نیاز به بازسازی ضرورت هر چه بیشتر آن احساس می‌شد. با شهادت مطهری، بهشتی و مفتاح و باهنر و بخش روشنفکری روحانیت، این شکاف عمیق‌تر و تفاوت میان دو جریان آشکارتر می‌شد. بخش بزرگی از جریان روشنفکری دینی در نظام روحانیت آسیب دید و کار به‌دست کسانی افتاد که پیش از انقلاب، بارها در چالش‌های بزرگ دینی به‌جای برخورد منطقی از حربه تکفیر و تشدید نزاع استفاده کرده بودند یا نتوانسته بودند، مسئله را حل کنند و خود به آن مجموعه با روش‌های خاص غیرعلمی پیوسته بودند. این مسئله در بحث‌های فکری و اندیشه اجتماعی دین سال‌های ۵۰ و ۵۴ رخ می‌داد و تفاوت و اختلاف این دو جریان آشکار می‌شد.

نمونه روشن آن در مباحث مدرسه حقانی میان این دو جریان نمود خود را میان مرحوم شهید بهشتی و آقای مصباح درباره شیوه برخورد با دکتر شریعتی

می‌توان ملاحظه کرد. از نظر روشنفکران دینی، روحانیت، به‌عنوان راهنمایان دینی و معنوی، در صورتی می‌توانست ملجأ و پناه مردم باشد که بتواند در متن تحولات اجتماعی و فرهنگی قرار گیرد و همراه با مردم پاسخگوی نیازها و شبهات آنان باشد و نقش دینی و تاریخی خود را به شیوه نیکو و منطقی و عالمانه ادا کند. از تکفیر و تهدید دیگران بپرهیزد و راه را برای گفت‌وگو و تفاهم و آزادی‌بیان فراهم سازد. موقعیت خود را بشناسد، اما جریان‌های فکری دینی دیگر را هم به رسمیت بشناسد و در شکل معقول با آنان تعامل کند و این درک در صورتی می‌توانست شکل بگیرد که خود را محور اسلام نداند و یا سخنگوی خدا فرض نکند.

به‌رحال موفقیت این قشر در گذشته‌ها و برهه‌های تاریخی به این دلیل بوده که نقش ویژه‌ای در دفاع از کیان جامعه و مبارزه با استبداد و مبارزه با خرافات و تحجر دینی داشته و در مقام عمل در کنار محرومان و ستم‌شدگان باشد؛ به فکر تربیت نفوس و تربیت عقول گام بردارد و از ملامت هیچ ملامت‌گری نهراسد. گوشه‌ور و جودی جریان روشنفکری دینی در حوزه، این بوده که منتقد وضعیت موجود است، اما چالش‌های روز را به‌خوبی بشناسد و در پی آن است که با آن برخورد مناسب و مؤثر کند. نه خودباخته حرکت‌های فکری باشد و نه بدبین.

از این رو یکی از دغدغه‌های مصلحان دینی و روشنفکری در حوزه‌ها، کارآمدی و به‌روز کردن روحانیت در قالب اندیشه دینی و بهره‌جستن از دانش‌ها و پژوهش‌های نوین و به‌تعبیری، یافتن هویت خویش، متناسب با زمان بود و این حاصل نمی‌گشت، جز آنکه عالمان دین، هویت و نسبت خود را با جهان معاصر بشناسند و نقش خود را در این میدان مشخص کرده و نیازهای جامعه را در مقطع تاریخی عصر خود دریافته و دینداری جامعه را متناسب با نیازها و ضرورت‌های عصر ببینند. ببینند که جامعه چه مشکل ذهنی و اعتقادی دارد، مناسب با شرایط و نیاز با آن برخورد کنند. به‌عنوان نمونه در این دوره به نام دین امور سطحی و

شعاری رواج پیدا کرده بود، اعتقادات عجیب و غریب، کشف و شهودهای آنچنانی دامن زده می‌شد، به نام گزینش ادارات و طرح پاسخ سؤالات، نوشته‌های شگفت‌انگیزی به نام دین نشر می‌یافت. بدتر از همه به نام دین، بی‌عدالتی‌ها رخ می‌داد و کارهایی انجام می‌شد که هیچ تناسبی با حکومت دینی نداشت، البته با دین حکومتی داشت. روشن بود که روحانیت آگاه باید در برابر این بی‌عدالتی به نام خدا به پاخاسته و از سکوت در مقابل ستم نفرت داشته باشد و با آن مبارزه فعال داشته باشد، اما اینچنین نمی‌شد.

البته روشن است که روشنفکری دینی در حوزه‌ها، در شکل کلی خود، مفهوم جدایی از هر حرکت روشنفکری دینی دیگر، نمی‌توانست داشته باشد و در گذشته خود را هم جدا نمی‌دانست، اما بر دوش خود مسئولیت مضاعفی احساس می‌کرد، زیرا از یک سوی، حکومتی به وجود آمده بود که وجاهت خود را از دین کسب می‌کرد و به نام دین مشروعیت خود را یدک می‌کشید و از سوی دیگر به نیازها و مشکلات و ضعف‌ها و کاستی‌های روشنفکری دینی می‌اندیشد و بر مبنای اندیشه دینی به نقد تفکر تحجرآمیز و خرافی جامعه می‌پرداخت و همچنین به سیر روند حرکت و اصلاح حوزه‌ها می‌اندیشید. دستگاهی که مسئول پاسخگویی به مسائل دینی جامعه و راه‌حل‌های اصلاحی آن است.

نکته دیگر، که حضور این روشنفکری دینی را بایسته‌تر می‌کرد، مسائلی بود که پس از انقلاب اتفاق افتاده بود و آن گره خوردن دین با قدرت و یک‌کاسه شدن فعالیت‌های معنوی با اهداف سیاسی است که به شکل بسیار سختی به هم پیوند خورده بود و بر دشواری‌های مسئولیت‌های نواندیشی دینی، می‌افزود. وقتی مبارزه و درگیری شروع شود، همه‌چیز ممکن است اتفاق بیفتد و همه‌چیز به نام دین تمام شود، حتی ضعف‌هایی که حکومت دارد، به حساب دین و معنویت گذاشته می‌شود.



از این گذشته با نگاهی به تاریخ بشریت و ادیان و رجال دینی، این حقیقت آشکار می‌شود که بسیاری از رجال دینی که به موقعیت ریاست و مقام و قدرت دینی و سیاسی رسیده‌اند، دچار فساد و تباهی شده‌اند و اگر شخص آنان آلوده نبوده، اما اطرافیان و ملازمان و افراد متملق و منفعت‌طلب آنان را به تباهی کشیده‌اند. چون اساس و زیربنای حکومت بر قدرت سیاسی استوار است، اگر قدرت سیاسی راهکارهای کنترل و ابزار مهار مردمی نداشته باشد و از آغاز و در میان راه و در فرجام، همواره مورد ارزیابی و نظارت و محدودیت مردم نباشد و در چارچوب قانونی اعمال نداشته باشد، خطرش از دیگر قدرت‌ها بیشتر خواهد شد، زیرا به نام دین و مشروعیت قدسی عمل می‌کند. افزون بر اینکه مشروعیت به معنای مصطلح سیاسی نخواهد داشت، بلکه دچار فساد و تباهی نیز می‌شود. این تجربه ثابت شده بشری است که انسانی معصوم نیست، پس همواره در معرض آفت فزون‌خواهی و استبداد قرار دارد و هیچ‌گاه چشم و دل او از قدرت سیر نمی‌شود. در علم اخلاق این مسئله مورد تأکید قرار گرفته که از مهم‌ترین سرکش‌ترین گرایز انسانی که به دنبال آن مفساد قدرت است تا آنجا که صدیقان بلندمرتبه آخرین ابتلائی که پیدا می‌کنند و آخرین چیزی که از دل آن‌ها بیرون می‌رود، حب جاه و ریاست است. (۱)

به همین دلیل است که مرحوم نائینی در کتاب تنبیه الأئمة، بارها سخن از استبداد دینی و خطر آفرینی‌های آن می‌کند. لذا اینکه بگوییم اگر حکومت دینی شد، به استبداد نمی‌انجامد و داعیان اسلامی هیچ‌گاه فاسد و منحرف نمی‌شود، نه از نظر عقلی و نه از نظر تجربه تاریخی و دینی، قابل اثبات نیست و اینکه بگوییم با وجود عدالت شخصی، مشکل فساد و استبداد در روحانیت حل می‌شود، ادعایی بیش نیست. (۲)

اینجا است که نواندیشی دینی باید برای این مسئولیت سخت و شکننده خود چاره‌ای ببندد. پیش از آن این تجربه را نمی‌دانست و به پیچیدگی قدرت و حواشی آن آگاهی نداشت. تصوراتش محدود بود و با خوش‌بینی به توجیه کارها می‌پرداخت بدون آنکه بداند از پس امروز فردایی سخت و شکننده وجود دارد.

در چنین موقعیتی، مبرم‌ترین نیاز این جریان در دهه ۶۰، وجود سکویی برای رساندن پیام و انتقال و عرضه مبرم‌ترین مسائل حوزه‌ها بود، حوزه‌هایی که با رویکرد گسترده جامعه پس از انقلاب مواجه بود و توقع پاسخگویی به موضوعات بسیار را داشت. بی‌گمان در آن دوره کسانی این چالش‌ها را درمی‌یافتند و به‌دنبال بازتاب‌دادن اندیشه خود بودند. اهداف تأسیس مجله حوزه در راستای نواندیشی دینی در آن دوره بود و طبعاً مضمون فعالیت‌های نشریه مزبور و تشکیلات پیرامونی آن در آن دوره، اختصاص به چنین هدف و بایستگی تحولات و ضرورت توجه به نیازها در حوزه را داشت. در دهه ۶۰، دهه‌ای که انقلاب و نظام اسلامی از سویی به‌شدت در معرض سخت‌ترین تهدیدات سیاسی و امنیتی قرار داشت و از سوی دیگر جامعه، خواهان و منتظر پاسخ به پرسش‌های فراوان درباره چگونگی این نظام و راه‌کارهای دینی و طرح کلی اندیشه دینی و نظام توحیدی بود، منتشر شد. آنان مساعی نوآورانه و نقادانه برجسته‌ای را در زمینه‌های دینی و با جمع «اصول‌گرایی» و «نواندیشی» به منصف‌ظهور رساندند. البته این کوشش‌ها به این نشریه اختصاص نداشت و تمام کارها به نشر مجله محدود نمی‌گشت، اما برجستگی این نشریه اولاً به این دلیل بود که در آن زمان جریان‌های دگراندیش نبود؛ لذا موجی ایجاد کرد و ثانیاً در میان نشریات مشابه، این ویژگی را داشت که برآمده از متن حوزه‌های علمیه و از سوی نیروهای جوان حوزه و نواندیش بود. این نشریه نه تنها توانست با دوری از شیوه‌های جنجالی جریان‌های سنتی حوزه، رسانه‌ای برای جریان‌ات بالنده روشنفکری دینی فراهم آورد و با متانت از میانه همه واکنش‌های درونی حوزه سربلند بیرون آید، بلکه گستره آن از

سطح حوزه نیز فراتر رفت و با استقبال همدلانه نیروهای روشنفکری دینی خارج از حوزه نیز مواجه شد. البته آرام آرام کانون‌های دیگری در حوزه شکل گرفت که جریان روشنفکری دینی را دنبال می‌کرد و به دنبال خود تأثیر فراوانی بر جریان‌های اصلاحی درون حوزه‌ای گذاشت و در سامان یافتن ویژگی‌های مثبتی که برای این جریان در دهه ۶۰ نام برده‌ایم، غیرقابل انکار است و در این میان پایگیری فعالیت‌های دیگر در راستای اهداف این مجله مانند مجله «نقد و نظر»، «آینه پژوهش»، تشکیل مراکز آموزشی مستقل و توجه ویژه به مباحث قرآن که در حوزه مهجور بود و یا انتشار برخی کتاب‌ها و نشریات و کارهای فرهنگی پس از آن دوران که توسط این جریان انجام می‌گرفت، در فضای پر التهاب آن سال‌ها، تحولی در حوزه‌ها و حتی فراتر از آن به وجود آورد و از نقش و جایگاهی در حد قابل قبول برخوردار شد.

اگر بحث را از نقطه‌ای که فکر تأسیس چنین حرکت‌هایی در آن مقطع تاریخی متولد شد، بررسی کنیم، روشن خواهد شد که جریان روشنفکری دینی پس از انقلاب با چه دغدغه‌هایی آغاز شد و تمهیدات اولیه آن چگونه باید فراهم گردد، در آن صورت، مناسب است که به گذشته جریان‌های منتقد و اصلاحی از درون حوزه اشاره شود. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ترکیب روحانیت، به‌خصوص در حوزه علمیه قم، به دویخش تقسیم می‌شد: یک بخش، روحانیونی که در فضای سنتی و اهداف فردی و تقویت شعارهای دین بودند. اهتمام آنان بیشتر به هویت صوری موجود دین بود و نه بیشتر و تمام دغدغه آنان این بود که این بخش از دین را فربه و با آسیب‌هایش مبارزه کنند و بخش دیگر، کسانی که به مسائل مبتلابه عصر و گوهر دین و تأثیر دین در عینیت جامعه به‌ویژه در زمینه ابلاغ حقیقت دین، یعنی معنویت و عدالت و جوهره آن، عینی کردن آموزه‌های اخلاقی و تحقق بخشیدن به ارزش‌های انسانی می‌پرداختند. سیره تاریخی حضور

روحانیت در عرصه سیاست مبارزه با ظلم و استبداد و سوءاستفاده از دین با نام دین بود.

انقلاب اسلامی از پی چالش‌ها و برخوردهای گاه حادی که میان این دو جریان با یکدیگر داشتند، به پیروزی رسید. روحانیتی که رویکرد اجتماعی و خصلت فرهنگی سیاسی داشت، که البته همه در یک طراز نبودند و بالا و پایین، پیش‌رو و پس‌رو و محقق و مقلد داشت. اما تقریباً به دو قسمت تقسیم شدند، بخشی که به دلیل نیازها و شرایط خاص که در ساختار قدرت وجود داشت، به ساختار قدرت و تشکیلات رسمی آن پیوست و بخشی که به‌رغم ارتباط با این ساختار، احساس می‌کرد که انقلاب اسلامی، صرف‌نظر از نیازهای تشکیلاتی و اجرایی، محتاج نظریه‌پردازی و تقویت مبانی فکری و فرهنگی است.

این دسته گرچه در اقلیت بودند و مرتبط با نهادهای قدرت هم بسا بودند، اما به‌صورت مستقل، فکر و عمل می‌کردند و معتقد بودند که باید به نظام جدید برآمده از انقلاب کمک کنند، منتها، نه در زمینه توجیه رفتار حکومتیان و دیگر امور، بلکه با رویکردی دیگر، یعنی رویکرد طراحانه و نقادانه. از میان این دسته، ما گروهی از دوستان بودیم که پیش از انقلاب عمدتاً از حوزه علمیه مشهد آمده بودیم و بخشی از اندیشه فکری خود را در بستر حرکت‌های اصلاحی آن شهر و متفکران و اصلاح‌گران آن آموخته و در قم آن‌ها را با مطالعه و برگزاری جلسات هفتگی در خانه‌ها و ردوبدل کردن کتاب‌های جدید و بحث و بررسی و دعوت از شخصیت‌های نواندیش از تهران تکمیل کرده بودیم و با انقلاب اسلامی سَری پرشور و امیدی فروزنده برای خود ترسیم نموده بودیم.

این جمع هم در حوزه مسائل سیاسی روز و هم در مسائل فرهنگی و چالش‌های آن، فعالیت‌های سیاسی فرهنگی مشترکی داشت. بحث و برخورد فکری با طلاب، دعوت نیروهای سیاسی و فکری از بیرون، جلسات فکری و

فرهنگی عمومی و کاوش در موضوعات چالش برانگیز. همچنین ارتباط با جریان‌های فکری دیگر و طرح اندیشه‌ها و گرایش‌های گوناگون از فعالیت‌های این جمع بود. البته این جمع پس از پیروزی انقلاب دچار تغییر و تحولاتی شد و فراز و نشیب‌هایی پیدا کرد، برخی از نیروها که آن‌ها هم سابقه فعالیت‌های مشابهی داشتند، با دوستان فعالیت‌های مشترکی را آغاز کردند تا جایی که در آغاز نام جمعی از فضلا و محققان را داشت و بعدها نام مجمع مدرسین و محققین را گرفت.

این جمع پس از پیروزی انقلاب با توجه به کاستی‌ها و خلاءهای فکری و فرهنگی و یا ضعف‌هایی که در نحوه عملکرد مسئولین می‌دید، نسبت به آینده انقلاب احساس خطر می‌کرد و از سوی دیگر احساس می‌شد که آن تحولی که پس از انقلاب به حوزه نیز باید تسری پیدا کند، هنوز تسری نیافته، درحالی‌که روحانیت باید خود را آماده می‌کرد تا جواب‌گوی سؤالات و معضلات گوناگون در حیطه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی باشد، به‌همین جهت فکر تأسیس نشریه «حوزه» که البته ابتدا قرار بود نام آن «روشنگران» باشد، در کنار فعالیت‌های دیگر، متولد شد، تا ضمن برآوردن دیدگاه مزبور، به شکل منسجم با مخاطبین خود ارتباط برقرار کند.

از یاد نبریم که در آن هنگام مجله‌ای برای حوزه با اندیشه‌های اصلاحی وجود نداشت. واقعیت آن است که فضای سستی حوزه در آن شرایط آمادگی انتشار اینچنین نشریه‌ای را در محیط حوزه نداشت. با اینکه در رأس این انقلاب، امام به تحول حوزه می‌اندیشید و ایشان بارها در سخنرانی‌ها به این اصل تکیه می‌کردند و ما هم در شماره‌های نخست مجله از این سخنان استفاده و در پشت‌جلد بخش‌هایی را می‌آوردیم، مانند این سخن ایشان که این حوزه‌ها محصور شده بودند در همان جهت فقهی و اشکال به ما این بود که به غیر از مسائل عبادی فقه

هیچ کاری نمی‌کردیم. حوزه‌ها در زمینه‌های دیگر حرکتی نداشتند(۳) یا در جایی دیگر گفتند: «گرچه ممکن است بعضی کج‌فهم‌ها با این امر حیاتی مخالف بوده و با تز نظم در بی‌نظمی است، با توهومات شیطانی دست به گریبان باشند، لکن اینان در اقلیت هستند و قشرهای عظیم روحانیون متفکر و متوجه به مسائل و پیشامدها در این فکر هستند(۴)». آیت‌الله منتظری در همان ایام خطاب به دست‌اندرکاران مجله فرمودند که روحانیت امروز با ۵۰ سال قبل فرق دارد. امروز اسلام در جهان مطرح شده است، ما باید به‌گونه‌ای مجهز شویم که به نیازهای فعلی مسلمین پاسخ گوئیم، باید علوم جنبی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد و مدیریت در حوزه‌ها مطرح شود، اما فضای کلی حوزه و کسانی که متصدی شده بودند، در برابر هر حرکت نویی مانند تحول در روش آموزش، ساماندهی نظام مدیریتی و ده‌ها مسئله دیگر مخالفت، بلکه حتی با طرح ایده آن ناخرسندی می‌کرد.

البته مدتی بعد همه این مطالب در حوزه شکل گرفت و مخالفت‌ها نتوانست مانع تأثیر شود و حتی جریان‌های دیگر هم سعی کردند مجله راه بیندازند و این از آثار این حرکت بود، نمونه آن انتشار مجله «نور علم» بود که ایده‌های دیگر را مطرح می‌کردند. جریان‌هایی که در آن زمان لبه مخالفت خود را تیز کرده بودند و بعدها حاکم شدند، داعیه‌دار برنامه‌های آموزشی شدند.

#### مسائل و محورهای مهم مجله حوزه:

از مهم‌ترین محورهای مجله، تقویت سنت گفت‌وگو و بازگذاشتن میدان بحث و نقد به جای تکفیر و تهدید، تحقیق و تدقیق به‌جای تقلید و تحمیق، ادب و منطق دینی به جای جدل هیاهو بود. اندیشه آن زمان و این زمان ما این بود و هست تا آزادی اندیشه نهادینه نشود، نمی‌توان به اندیشه اصلاحی فکری بست. رشد و بالندگی در محیط نقد و فرصت دادن به همه اندیشه‌ها حتی مخالفان اعتقادی حاصل می‌شود. چندین شماره از مجله به ضرورت انتقاد و انتقادپذیری و

مبارزه با روح تکفیرگرایی اختصاص یافت و سرمقاله نخستین شماره مجله پس از تمهیدی، (به قلم محمد حکیمی) با این سخن آغاز می‌شود که سنت دیرین حوزه‌های علمیه بوده که بحث و گفت‌وگو کنند، بنویسند، انتقاد کنند و انتقاد بپذیرند. «در نوشته‌هایی به نام: «اسئله و اجوبه» مشکلات خود را طرح کنند و مسائل مورد نیاز را پاسخ گویند. درس‌های اجتهاد نمونه روشن آن است که با مبادله افکار و نزدیکی و انس و صمیمیت ویژه محیط علمی، به رشد روزافزونی رسیده است و بیشترین عامل آن صمیمیت و یگانگی در بحث و گرمی قلمرو آن است که افکار متضاد و درک و دریافت‌های متفاوت برهم عرضه می‌شود و مورد بحث و مذاکره قرار می‌گیرد. این شیوه مترقی و علمی باید در زمینه‌های دیگر احتیاجات فکری و فرهنگی حوزه و طلاب به کار رود تا نیازهای راستین و در رابطه با زمان، برطرف شود.»

برداشت و تصور این بود که اگر نقد و نظر به شکل جدی در حوزه دین مطرح نشود، دیگرانی می‌آیند و آنان به شکل مثله‌شده طرح می‌کنند. اما اینطور نشد و کسانی از آن سوی و کسانی ناآگاه از این سوی، قلم تکفیر را تیز کردند و از خودسانسوری آغاز شد، از نظر ما این روشن بود، که به هر حال روزی ثمرات نامیمون و عیوب درونی روحانیت سر باز خواهد کرد و علنی خواهد شد، به‌ویژه که روحانیت در مصدر قدرت قرار گرفته بود و علم و قدرت دو نهاد قوی در تحولات اجتماعی و تأثیرگذار در جامعه برای خودش دشمنانی خواهد تراشید. چیزی که امروز سوگمندانه به‌گفته یکی از این اصلاح‌گران وفادار به تحول، حوزه شرایط امروز به مراتب بدتر از گذشته شده و فضای تکفیر و طرح عقاید متفاوت پرهزینه شده است. (۵) و لذا بهترین کار آن است که ما خود پیشاپیش به تأمل بر مشکلات بپردازیم و به فکر علاج آن‌ها باشیم.

نکته دیگر دعوت به اصلاح‌گری در نظام آموزشی و سازمانی روحانیت بود. به‌عنوان نخستین گام، به ترویج اندیشه‌هایی از این دست همچون مقاله استاد شهید مطهری پرداختیم با «مشکلات اساسی روحانیت». این مقاله مدت‌ها پیش در سال ۴۲، در کتاب مرجعیت و روحانیت، در ضمن مجموعه مقالاتی چاپ شده بود، اما در آن زمان انتشارات جامعه مدرسین این مقاله را در مجموعه مقالات مرحوم مطهری که مبادرت به چاپ آن کرده بود، نیاورده بود. ما این مقاله را مجدداً در نشریه حوزه درج کردیم و با درج آن به‌رغم اینکه فضای آن سال‌ها، فضای رویکرد به شهید مطهری بود و ایشان حداقل در ظاهر، مقبول همگان قرار داشت، اما این سعه‌صدر و آمادگی را نداشتند که انتقادات او را که در دهه ۴۰ مطرح شده بود، تحمل کنند. از این رو به این مقاله هم انتقاد کردند. کما اینکه همان سال‌ها هنگامی که شاهد انتشار بحث‌های مبانی اقتصادی شهید مطهری بودیم، مباحث استاد با موضع‌گیری شدید همین جریان‌ها مواجه شد و کتاب ایشان را در همان بدو انتشار بایکوت کردند و به درخواست خمیر کردن آن برآمدند، اما خوشبختانه قبل از آنکه کتاب جمع‌آوری گردد، تعداد زیادی بین طلبه‌ها پخش شد.

روحانیتی که به مسائل نوپدید توجه داشتند و در ساختار قدرت قرار گرفته بودند، البته حساسیت لایه‌های سنتی حوزه را نداشت، اما بعضاً آن‌ها هم احساس می‌کردند که برخی اندیشه‌های مطرح در نشریه، دامن آن‌ها را هم می‌گیرد و جریان مستقل جدیدی در حوزه در حال شکل‌گیری است. قدرت اصولاً فضای تک‌صدایی را بیشتر می‌پسندید. حال اگر جریان جوانی به وجود بیاید که حرفی برای گفتن داشته باشد، این نگرانی بیشتر می‌شود. نکته دیگر، این سخنان گفتار مسلط را به چالش می‌کشید و همین باعث شده بود که بعدها دوستان آرام‌آرام از مجله حذف شوند. آری به‌همین جهت در آن زمان، نه روحانیت سنتی حوزه‌ها این حرکت را می‌پسندید و نه روحانیونی که با اندیشه‌های نو، در حاکمیت قرار



داشتند. البته نشریه حوزه، ویژگی‌هایی داشت که محافل سنتی حوزه در برخورد و بایکوت آن مشکل داشتند. این جریان در کنار خردگرایی و نواندیشی و طرح بایسته‌ها و نقد برخی امور جاری، به مسائل اخلاقی و تربیتی حوزه‌ها و طلاب توجهی جدی داشت. بخشی با عنوان نکات اخلاقی و دستورالعمل‌های اخلاقی و گاه با عنوان آفات علم و قدرت، سعی می‌کرد آموزه‌های اخلاقی علمای پیشین را زنده کند. در همان زمان اینجانب کتاب «ایقاظ العلماء و الأمراء» احمدبن عبدالله کوزه‌کنانی (م ۱۳۲۱ق) را تصحیح و احیاء کردم (۶) که چاپ شد، اما در کنار این، می‌کوشید تا با همه بخش‌های حوزه‌های علمیه ارتباط خود را حفظ کند.

انتقال تجربیات اساتید قدیمی و بزرگان حوزه در نشریه در قالب جدید و به زبانی نو ارائه دهد که محافل سنتی را در برخورد با این حرکت برخلاف آنچه با جریانات نوگرای غیراصیل و بی‌ضابطه برخورد می‌کرد، دچار چالش می‌نمود. وقتی نشریه منتشر می‌شد، همه می‌دیدند که ما، هم بحث‌های نوآورانه جدید داریم، هم نقدهایی در زمینه سیاسی-اجتماعی و هم به مسائل اخلاقی و تربیتی توجه داریم. خاطریم هست از جمله بحث‌هایی که آن‌زمان طرح شد، مشکلات و آفات علم، مانند غرور، حسد، تکبر بود. اصولاً برای یک تشکیلات امر نامطلوبی است که بخواهد به‌رغم تلاش برای حفظ پرستیژ خود، خود را نقد کند، اما این جریان ضروری می‌دید که نقد با زبان خودش باشد.

این جریان نواندیشی هرچه پیش می‌رفت، جایگاه بیشتری را اشغال می‌کرد و ضرورت بخش‌های جدیدتری در دستورکار قرار می‌گرفت. از جمله بحث‌هایی که آن زمان شدیداً محل مناقشه بود، بحث‌های اقتصادی بود که یک طرف آن آقای نخست‌وزیر و جریان اصلاحات امروز بود که شرایط جنگی و کمبود ارزاق، مشکل عدالت و توزیع عادلانه کالاها را می‌دید و از دخالت دولت در اقتصاد و کوپنی کردن برخی کالاها حمایت می‌کرد و در سوی دیگر آن جناح بازار و

جامعه مدرسین و بعضاً روحانیت سنتی مُصدّر بر سر کار، همچون شورای نگهبان قرار داشت که از بخش آزاد و رقابتی کردن اقتصاد حمایت می‌کرد. ضمن اینکه این جریان گاه‌به‌گاه، دولت را انتقاد می‌کرد، اما چالش اصلی این جریان در حوزه با جریان حاکم بر این نهاد به‌ویژه در برخورد با نیازها و تحولات حوزه و دگرگونی در نظام آموزشی و تحقیقات بود، مسائلی که با پاسخگویی به نیازهای فقهی و حقوقی همچون قانون کار، احکام حکومتی، مالیات، اصلاحات ارضی و بند «ج» (که آیت‌الله منتظری، شهید بهشتی و آقای مشکینی تدوین‌کنندگان آن بودند و از سوی جریان حاکم بر حوزه به‌شدت در معرض حمله قرار داشت) و موضوعات دیگر فقهی از جمله دیگر مباحثی بود که آن زمان چالش ما با جریان مزبور را بر ملا می‌کرد. باز هم از زمره همین مسائل، مسئله انتخابات و نقش آراء مردم در حکومت بود. در واقع دعوی امروز این جریان با کسانی که سخن از حکومت اسلامی بر زبان می‌آورند و مقبولیت را به جای مشروعیت به‌کار می‌گیرند، بر سر جایگاه «انتخاب و رأی مردم در حکومت دینی» مسبوق به سابقه ۲۵ ساله است و همان‌زمان هم موضوع بحث بود. جریان مقابل اعتقادی به ساختارهای سیاسی پیش‌بینی شده در قانون اساسی نداشت. اما چون آن‌زمان در اقلیت قرار داشت، به‌گونه دیگری مخالفت می‌کرد.

### کاستی‌های حوزه

فصل دیگری از فعالیت گروه در آن ایام، آموزش روش تحقیق و نویسندگی به‌سبک نو به طلاب بود. آگاهی از نیازهای جامعه به‌ویژه در ساخت مبنای سیاسی و علمی، چون روان‌شناسی و تاریخ و حقوق بود. در این بخش مرحوم عبایی یکی از بنیادگران دفتر تبلیغات اهتمام ویژه‌ای داشت و ما هم به‌ضرورت آن پی‌برده‌بودیم. از این‌رو، برای ما آگاهی روحانیت به‌ویژه کسانی که می‌خواهند قلم بزنند مطرح بود که بسیاری از طلاب حوزه وقتی که می‌خواستند حرف بزنند. بسا

خوب حرف می‌زدند. مناسب با نیازها، روان‌شناسی مخاطب و آگاهی‌های اجتماعی، اما در بیان قلمی آن عاجز بودند. این مشکل به‌ویژه در بخش پژوهش‌های تحلیلی کاستی خود را بیشتر نشان می‌داد، وقتی که می‌خواستند همان سخن خود را بنویسند و عرضه کنند، امکانش نبود. از کارهایی که در آن دوره در حوزه انجام شد، برگزاری کلاس‌های آموزشی در زمینه روش تحقیق و شیوه بهره‌گیری از منابع بود که موجب شد این جریان به موضوعات جدید و پژوهشی گروهی روی آورد و دغدغه‌های فردی از تحقیق را کنار بگذارد. از حد یک نشریه با نثر حوزه‌ای فراتر رفته و ادبیات جدیدی را ارائه دهد. این کلاس‌ها الگویی برای کلاس‌های مشابه در دیگر نهادها شد.

### تحول در متون آموزشی

جریان روشنفکری دینی به تحول در کتاب‌های درسی می‌انداشید و کتاب‌های موجود را مناسب با عصر نمی‌دید. نشریه حوزه در ارتباط با تحول متون آموزشی حوزه‌ها سخن‌های بسیار داشت. هم نقاط مثبت داشت که باید تقویت شود، مانند سنت مباحثه که مقالاتی در این رابطه نگاشته شد و هم نقاط منفی. یکی از دلایل ناکارآمدی حوزه، شیوه آموزشی و کتاب‌های درسی و نظام درسی بود. به‌نظر ما حوزه می‌بایست بالندگی خود را با توجه به شرایط نو پدید سیاسی - اجتماعی حفظ می‌کرد و فعالیت‌های تئوریک آن با شرایطی که انقلاب اسلامی پدید آورده بود، هم‌فاز می‌شد، اما احساس می‌کردیم که نه شیوه مدیریت حوزه و نه فقه و اصول و فلسفه‌اش، هیچ‌یک (آنچنان که عموماً در حوزه‌ها تدریس می‌شوند) نتوانسته‌اند جواب‌گوی مسائل روز و نیازهایش باشند. اینجا بود که جایگاه فردی که به لحاظ علمی از بزرگان ریشه‌دار حوزه باشد، در جهت ایجاد این تحول می‌توانست مثبت باشد. یعنی کسی که امام در سال‌های ۵۵، ۵۶ فقهش را ثقیل‌تر از بسیاری از مراجع آن زمان خوانده بود و درعین حال رویکرد اجتماعی داشته

باشد. ضرورت تحول، به‌خصوص با توجه به فضای آن‌زمان به کسی احتیاج داشت که در عین بهره‌مندی از دانش عمیق فقهی بتواند مباحث جدید را هم پشتیبانی کند. مثلاً یکی از همین مباحث ضرورتی بود که در جهت تبیین تئوریک و عقلی فرهنگ سیاسی نظام حس می‌شد. اساساً تدریس این بحث در حوزه و تدقیق در ابعاد آن مثل مبنای مشروعیت، حدود اختیارات و... چندان ساده نبود. این‌ها ضرورتی بود که آیت‌الله منتظری به آن اقدام کردند و با ۲۸ دلیل درباره جایگاه انتخاب و اینکه حکومت دینی جز از طریق انتخاب مشروعیت پیدا نمی‌کند.

ازسوی دیگر تحول در شیوه‌ها و مواد آموزشی نیز با تأسیس مدارس تخصصی و غیر آن از جانب ایشان پشتیبانی می‌شد. باید توجه داشت که حضرت امام در آن‌زمان تأکید داشتند که هرگونه تحولی در حوزه از درون آن باید بجوشد و نباید با دخالت دولت و دستگاه‌های آن سامان پذیرد. ازاین‌جهت از موقعیت فقهی آیت‌الله منتظری در درون حوزه جانبداری می‌کردند. شاید در همین راستا بود که نشریه حوزه خیلی زود بحث استقبال از مرجعیت و رهبری ایشان را مطرح کرد، تا روند اندیشه اجتماعی حوزه، سرعت بیشتری پیدا کند.

### حرکت‌های دیگر

پس از مدتی طرح مسائل فقهی و چالش‌های زمانه در دستورکار قرار گرفت. مجله «نقد و نظر» و انتشار آن ازسوی این مجموعه در کنار نشریه «حوزه»، مجله عربی‌زبان «والفجر» یکی دیگر از حرکت‌هایی بود که منعکس‌کننده اندیشه‌های جریان روشنفکری اسلامی در دهه ۶۰ بود و خیلی هم مورد استقبال قرار گرفت. در این بخش به مباحث جدید به‌ویژه در حوزه تفکر اسلامی به‌ویژه اندیشه‌های شهید صدر در حوزه علم، اقتصاد، عدالت اجتماعی، پرداخته می‌شد.

از دیگر کارهایی که در کنار انتشار نشریه سامان گرفت، برگزاری جلسات نقد و بحث بود که در ضمن آن، اساتیدی از خارج حوزه دعوت می‌شدند و پس از ارائه گفتار خود با طلاب گفت‌وگو می‌کردند. به‌عنوان مثال می‌توان از آقایان دکتر سیدمحمد عباس‌زادگان، در حوزه مدیریت، دکتر مسعود درخشان در اقتصاد، دکتر مهدی محقق در روش تحقیق و آشنایی با منابع و آقای محمد مجتهدشبه‌ستری در نواندیشی دینی دکتر جعفر شهیدی، در حوزه تاریخ و ادبیات فارسی، یاد کرد. در ابتدا (یعنی سال‌های ۶۳، ۶۴) برای برخی از خود آقایان هم مشاهده این‌چنین فضایی در حوزه علمیه غریب بود. (۷)

### استقلال حوزه از حکومت

یکی از افتخارات شیعه استقلال او از حکومت‌ها بوده است. علمای دین خود را وام‌دار حکومت نمی‌دانستند و نمی‌خواستند که حوزه‌های علمیه نان‌خور حکومت شوند. زیرا این کار مانند آنچه در اهل سنت اتفاق افتاده، پی‌آمدهای سنگینی داشت و آینده هویتی و آزادمنشی و استبدادستیزی و نواندیشی روحانیت شیعه را زیر سؤال می‌برد. از این‌رو امام معتقد بودند تحول در حوزه‌ها باید به‌صورت طبیعی و تدریجی و همراه با حفظ اساس آن صورت پذیرد. هر تحولی باید از متن حوزه انجام گیرد و به‌هیچ‌وجه کسانی دیگر نباید دخالت کنند.

از این‌رو هر پیامی داشتند به حوزه و شورای مدیریت می‌دادند و از آنان می‌خواستند که انجام گیرد و کاری نکنند که دیگران در حوزه دخالت کنند و کسی از بیرون تحمیل نکند، هرچند آن‌کس خودش، مرجع دینی باشد. (۸) مرحوم امام اعتقادشان بر این بود که حکومت نباید در کار حوزه‌ها دخالت کند. اگر هم کاری در این رابطه می‌خواهد صورت پذیرد، باید یا از طریق رضایت مراجع باشد یا به‌طور طبیعی از سوی مؤسسات علمی و تحقیقاتی سامان پذیرد. حتی آن سال‌ها خاطر م‌هست که هرگاه به ایشان مراجعه و درباره حوزه مطلبی می‌خواستند به

مسئولان حوزه و به‌ویژه مراجع ارجاع می‌دادند و چنان این موضوع سنت شده بود که در حوزه، موقعی کلاس‌ها تعطیل می‌شد که آیت‌الله گلپایگانی درس خود را تعطیل می‌کردند. اگر ایشان درس را تعطیل می‌کردند، درس‌ها تعطیل می‌شد و اگر نه، نه. (۹) یعنی زمام امور حوزه در دست زعمای حوزه و با مشارکت آن‌ها بود، نه در دست ارگان‌ها و نهادها و گروه‌های فشار نهادهایی که از بیرون حوزه خط بگیرند. از همین رو دفتر تبلیغات اسلامی حوزه که در مقابل جریان سنت‌گرای حوزه شکل گرفته بود، با سرپرستی نماینده حضرت امام، آیت‌الله عبایی خراسانی و با حساسیت‌های ایشان اداره می‌شد و ایشان با آگاهی و شناختی که با دوستان داشتند، همواره حامی اندیشه و گاه بنیان تشکیلاتی را می‌ریختند که به تقویت نواندیشی کمک کند و بسیاری از حرکت‌های روشنفکرانه و نواندیشانه حوزه را در سال‌های دهه ۶۰ طرح‌ریزی یا پشتیبانی می‌کرد.

جالب اینکه گاه که این مخالفت‌ها اوج می‌گرفت و حرکت سخت و دشوار می‌شد، ما می‌گفتیم بهتر است جدا شویم. ایشان چندین بار شفاهی و یک‌بار به صورت کتبی گفتند که اگر قرار است بیرون رویم، بهتر است که همه با هم بیرون رویم و در نهایت ایشان چنین کرد و استوار و مقاوم ایستادگی کرد و چون به چیزی که آنان می‌خواستند، معتقد نبود، بیرون آمد و بعدها این تشکل ساماندهی شد و از درون آن مجمع مدرسین با دبیری ایشان راه‌اندازی شد.

#### مهم‌ترین محورهای نواندیشی در آن دوره

شاید مهم‌ترین دغدغه‌های آن‌زمان ما طرح مباحثی همچون ضرورت تحول در حوزه‌ها، آگاهی روحانیون از نیازها و مسائل و مشکلات جامعه، ضرورت ساده‌زیستی روحانیون، آگاهی از خطرات حوزه‌ها به‌ویژه در بخش درونی، همچون تحجر، ساده‌نگاری، غلو، تحریف، عوام‌گرایی، آفات علم و قدرت و مسندنشینی بود. در همان شماره نخست در سرمقاله سرخط موضوعات و

محورهای مهم تعیین شده بود، به بایستگی شناخت تحولات، ضرورت برنامه‌ریزی، مبارزه با صورت‌گرایی دینی و شعارگرایی و غفلت از اساس دین اشاره شده بود. امروز ما در ترویج دین و بهره‌گیری از دین دقیقاً به همان آفتی مبتلا هستیم که قریب ۳۰ سال پیش با آه و ناله در شماره نخست نوشته بودیم:

«مسائل مهم و بسیاری در جامعه وجود دارد که همه مربوط است به مدیریت فکری جامعه. روحانیت اگر در این مسائل دخالت نکند، دین و تعالیم دینی فراموشانده است و اگر دخالت کند، اما ناشیانه و بسته ذهنانه، دین را ضایع کرده و برباد داده است. اینکه امروز قدرت در دست مذهب است و هر روحانی به هر جا وارد شود، در آنجا نفوذ خواهد داشت، معنایش این نیست که اسلام و تعالیم عالیّه آن در همه جا و همه کس نفوذ یافته است. اینکه امروز این همه عربی و دعا و موعظه به تناسب و بی‌تناسب با جاذبه و بی‌جاذبه و دافعه و... از رادیو و تلویزیون پخش می‌شود، معنایش این نیست که تربیت ناب و والای اسلام در جان‌ها و روان‌ها ریشه دوانیده است، یا به این صورت ریشه خواهد دوانید. ما سُرنا را از سر گشادش باد می‌کنیم.

مجله حوزه در آن سال‌ها ضمن اینکه گرایش عدالت‌خواهانه غلیظی داشت و از این حیث با دولت آقای موسوی هم‌فکر بود، اما انتقادش بیشتر ناظر به کم‌اعتنایی به تقویت زیرساخت‌های اقتصاد روستایی و بی‌برنامگی بود. آن برنامه‌ها به هجرت روستاییان و هجوم به شهرها کمک می‌کرد. از دیگر موضوعات مورد تأکید ما مسئله آزادی بود که در ضمن آن برخی سیاست‌های کلان کشور نقد می‌شد. در همان ایام در نشریه از ضرورت انتقاد سخن گفته می‌شد که البته محدود به یک شخص و دو شخص هم نمی‌شد.

به دست دادن گفتاری خردپذیر از دین در تمام مطالب نشریه حضور داشت. یکی دیگر از فعالیت‌های بارز نشریه اطلاع‌رسانی فرهنگی بود که نگرش‌های نوین را نیز پوشش می‌داد.

یکی دیگر از دستاوردهای آن دوره گام برداشتن در جهت دموکراتیزاسیون ساختار درونی حوزه بود. خاطریم هست که سلسله مقالاتی در همین رابطه در حوزه در سال‌های ۶۴، ۶۵ منتشر می‌شد که واکنش تند روزنامه رسالت را در پی داشت. یا مثلاً در مورد دیگری ظاهراً سال ۶۵ بود که سرمقاله نشریه در آن فضای سیاسی به یاد آیت‌الله طالقانی اختصاص یافت (که روزنامه کیهان هم، با مدیریت آقای خاتمی، به درج دوباره آن اقدام کرد) یا در سال ۶۴ صراحتاً ضمن مقاله‌ای دیدگاه مسلط و رایج در مورد نهضت ملی شدن صنعت نفت به چالش کشیده شد و مصدق و کاشانی هر دو دارای نقاط قوت و ضعف شمرده شدند.

در مورد آیت‌الله طالقانی مدت‌ها بود که تفسیر پرتوی از قرآن در حوزه بایکوت شده بود. هیچ کتاب‌فروشی جرئت فروش آن را نداشت حتی کتابفروشی دفتر تبلیغات را برای فروش آن مورد اعتراض قرار داده بودند در این شرایط سرمقاله مفصل نشریه حوزه در مورد شخصیت و اندیشه‌های آقای طالقانی نوشته شد. یا مثلاً در مورد اصلاح ساختار حوزه پس از مدتی حضرت امام هم جانب دیدگاه مشارکتی را گرفت و مسئله انتخابات درونی حوزه‌ها را مطرح کردند. از سوی دیگر یکی از ویژگی‌های این حرکت روشنفکرانه متانت و اصالت بود. کار مخفیانه و مرموزی هم نداشت و مبدأ صدورش برای آقایان کاملاً مشخص بود. این امر دو علت داشت: یکی فضای سخت و سنگین حوزه بود که این اندیشه‌ورزان را تحت فشار قرار می‌داد و از سوی دیگر فرهنگ آن‌روز حوزه بر مدار عناوین و القاب می‌گشت، گمان می‌شد که اگر آیت‌الله فلان، مطلبی را بنویسد چه‌ها خواهد کرد اما مطلب یک روحانی جوان چندان شایان توجه نیست،



گو اینکه مطالب این دسته، گاه بسیار بیشتر از معنویین منطبق با موازین علمی بود. به‌رحال قصد اصلی دوستان جای‌گیر شدن اندیشه‌ای پویا و اصیل در حوزه‌ها بود. مهم این نبود که کسی بزرگ یا کوچک شود، مهم این بود که دانش و آگاهی حوزه‌ها بالا برود. به‌نظر ما حوزه باید بالندگی خود را با توجه به شرایط نوپدید سیاسی-اجتماعی حفظ می‌کرد و فعالیت‌های تئوریک آن با شرایطی که انقلاب اسلامی پدید آورده بود، هم‌فاز می‌شد اما احساس می‌کردیم نه شیوه مدیریت حوزه و نه فقه و اصول و فلسفه‌اش، هیچ‌یک (آنچنان که عموماً در حوزه‌ها تدریس می‌شوند) نتوانسته‌اند، جوابگوی مسائل روز باشند. هم‌اکنون که این نکات را بازگو می‌کنم، تحولات بزرگی رخ داده و هم در نظام آموزشی و هم در شیوه تبلیغ و هم در نظام پژوهشی و برنامه‌ریزی و ساماندهی‌ها امیدوارکننده است.

نکته دیگری که باید در اینجا به آن بیفزایم، اینکه مؤسسات بزرگی پس از این دهه ایجاد شده که هرچند از بیرون حوزه تزریق شده و داعیه‌دار مسائلی دیگر نه از جنس اولویت‌های چالش‌های جامعه دینی بوده است اما نشان می‌دهد که حرکت‌های دهه ۶۰ در آن تأثیرگذار بوده است. نکته دیگر آنکه در این حرکت، مؤسسات حوزه‌ای آن کمتر بوده است و نسبت به گذشته تغییرات ایجاد شده، هرچند که اهداف و آرمان‌های دیگری نیز وجود دارد و جامعه دینی همچنان از غلو و خرافات و ترویج عقاید موهن و سطحی‌نگری در شکل دولتی آن رنج می‌برد و مهم‌تر نگرانی در عدم استقلال حوزه و چالش در برابر این بی‌عدالتی به‌نام خدا و سکوت در مقابل ستم بی‌تفاوت شده است و این مسئولیت به‌دوش روحانیت آگاه است، درحالی‌که خود روحانیت کم‌وبیش مبتلا به این مشکلات شده و به تعبیری رعایت عوام و عوام مسلکان را گرفته است.

این چنین بود که پس از آن دوران نیروهای بسیاری شکل گرفت که دغدغه‌های جدی در حوزه فقه و مسائل آن داشت و امروز به طرح مسائل بسیار جدی در

حوزه فقه سیاسی اجتماعی، مدنی و کیفری دارد و مباحث بسیار مهمی را از بحث آزادی و حقوق انسان گرفته تا مسائل مجازات‌ها و شیوه برخورد با معضلات اجتماعی تقدیم جامعه خود کرده و درعین حال با سختی‌ها و مرارت‌های مناسب این ایام دست‌وپنجه نرم می‌کند و می‌سوزد و می‌سازد

پی‌نوشت‌ها:

\*اشاره به نام اولیه مجله حوزه که قرار بود روشنگران باشد.

۱. فیض کاشانی، الموجه البیضاء، ج ۶، ص ۱۰۷، «آخر مایخرج من رؤوس الصدیقین حب الریاسه».

۲. تفصیل این سخن را در کتاب آزادی در قرآن، ص ۴۲۰ آورده‌ام.

۳. مجله حوزه، شماره یک، از سخنرانی، مورخ ۱۳۶۲/۶/۲، صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۷۱.

۴. پیام به روحانیت. تبیان، آثار موضوعی، دفتر دهم، روحانیت و حوزه‌های علمیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۵۶۱.

۵. از سخنان آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی در مصاحبه با مجله پیام زن.

۶. این کتاب توسط مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی با مقدمه اینجانب که آن‌زمان مدیر این انتشارات بودم، در سال (۱۳۶۳/۱۴۰۶ق) نشریافت.

۷. روند حوزه و نشریه و فعالیت‌های آن ادامه داشت، تا حدود سال ۶۸ که به‌تدریج با بیرون آمدن اینجانب و برخی از اعضای اولیه تحریریه و عطف به قدرت شدن و شرایط جدید سیاسی، نشریه هم سمت‌وسوی دیگری گرفت و آن شد، که باید بشود و دیگر توقعی بیش از این نمی‌رفت.

۸. تبیان، آثار موضوعی، دفتر دهم، روحانیت و حوزه‌های علمیه، ص ۵۶۲-۵۶۰، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۹. البته بعدها همین نگرانی از سوی ایشان تشدید شد، تا جایی که در وصیت‌نامه خود به آن تصریح کرد و نسبت به عواقب آن هشدار داد.

(۱۴)

## کدام عقل؟

عمادالدین باقی، ماهنامه مهرنامه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱

آنچنان کرد و از آن افزون که گفت او بخفت و بخت و اقبالش نخفت موضوعی که برای این نوشتار برگزیده شده سابقه قیل و قال چندهزارساله دارد اما از آن رو که دوست و دانشور سفرکرده‌مان مرحوم احمد قابل، عنوان «شریعت عقلانی» را برای رهیافت خویش برگزیده بود برآن شدم تا نسبت عقل و دین را برای بحث برگزینم و در خلال آن به آرای استاد فقید وی نیز اشارتی داشته باشم. بی‌شک این گفتار چون پیمانه و قاشقی از یک بحر است. مسئله نسبت عقل و دین یکی از غامض‌ترین و جنجال‌برانگیزترین موضوعات بوده که چه در پهنه جهان اسلام و چه در جهان مسیحیت و به‌طور کلی در جهان دینداری از آغاز تاکنون وجود داشته.

در دنیای اسلام از همان قرون نخست به پیدایش دو نحله بزرگ اشعری‌گری و اعتزالی انجامید و با اخباری‌گری در میان شیعیان در قرن ۱۲ه.ق به چالشی خونین بدل شد. جهان مسیحیت نیز شاهد پیدایش نظریه‌پردازانی چون توماس آکویناس (۱۲۷۴-۱۲۲۵) و سنت آگوستین قدیس و بسیاری دیگر بود. سنت آگوستین از فیلسوفان مسیحی دوران باستان و اوایل قرون وسطا در مورد رابطه عقل و ایمان نظریه‌پردازی کرد و عقل را همان عقلی اشراقی می‌دانست که خداوند برای شناخت علوم حقیقی به قلب انسان می‌تاباند. او عقل را وسیله‌ای در خدمت ایمان و برای درک صحیح کتاب مقدس می‌پنداشت هرچند معتقد بود

بدون ایمان نیز می‌توان به پاره‌ای از علوم و حقایق مانند علوم طبیعی و ریاضی دست‌یافت ولی انسان بدون ایمان به مسیح، به حقیقت نمی‌رسد. از قرن ۱۵ به بعد نیز با کالونیسیم (جان کالوین ۱۵۶۴-۱۵۰۹م) و لوتریسم (مارتین لوتر ۱۵۴۶-۱۴۸۳م) و سرانجام، پروتستانتیزم این بحث‌ها اوج گرفت و در دوره جدید آرای باروخ اسپینوزا (۱۶۳۲-۷۷) و ریچارد سیمون و کانت در کتاب «سنجش خرد ناب» و دیگر فیلسوفان، دریچه تازه‌ای به رابطه عقل و ایمان گشود.

هزاران کتاب و مقاله در این زمینه نوشته شده و نوشته خواهد شد و این نزاع چه‌بسا تا پایان تاریخ باقی بماند و همچنان قابلیت بحث داشته باشد و کسی تن به بیهوده بودن بحث ندهد و نگوید چه داعی داریم بحثی را که فرجام و حاصلی ندارد دنبال کنیم! اما این جدال دنباله دارد چون کارکرد دارد و هر دو جریان عقل‌گرایی و نقل‌گرایی زنده‌اند و براساس بینش و نگرش خویش عمل کرده و سرنوشت قوم را تحت تأثیر می‌گیرند و منافع روزمره همدیگر را نشانه می‌روند، پس برای دفاع از پایگاه فکری و جایگاه اجتماعی خویش همچنان به بازنشر و بازگویی ادله برتری و حقانیت خویش می‌پردازند.

آنچه بر ضرورت ماندگاری این نزاع می‌افزاید این است که بروز و ظهور جریاناتی دیگر موجب می‌شود این دو خط موازی از سادگی بیرون افتاده و با پیچیده شدن نزاع این دو نحله بزرگ، موضوعیت و دلیل تازه‌ای برای دوام آن به‌وجود آید و آن‌هم جریاناتی گنگ هستند یا جریاناتی که صورتی عقل‌گرایانه و باطنی نقل‌گرایانه دارند و درواقع عقل‌گرایی و نقل‌گرایی استتار شده و پیچیده شده در صورت‌های مختلف‌اند. برخی از آن‌ها در واقع برای خروج از این دوگانه ملال‌آور و پایان بخشیدن به آن نزاع به ابداع راه سومی دست یازیده‌اند و تعدد این راه سوم‌ها خود به پیچیده‌تر شدن موضوع کمک کرده است.

عامل دیگری که به دوام آن‌ها افزوده است کارکردی است که هرکدام به تنهایی دارند. نقل و تعبد، نوعی خلسه و سکون و آرامش و جزمیت در ایمان را در پی می‌آورد و عقل‌گرایی گرچه ناآرامی و گاه سرگردانی را به‌ارمغان می‌آورد اما جستجو، پیشرفت و تحول را در پی دارد که همه را از جمله نقل‌گرایان از خوان آن منتفع می‌سازد که تمدن جدید نیز محصول همین جستجو و پیشرفت است.

بحث عقل و دین، ده‌ها موضوع فرعی و جزئی نیز دارد که با یک مقاله و یک کتاب هرچند حجیم نمی‌توان حق مطلب را ادا کرد و به جامعیتی از بحث رسید. احمد قابل در چه قله‌ای از زمانه و تفکر دغدغه شریعت عقلانی یافته بود؟ او نام شریعت عقلانی را برای کار خویش برگزید اما آیا به چون و چراهای آن واقف بود؟ قدر مسلم این است که او در برابر خشونت‌گرایی در لوای دین و اخباری‌گری مدرن احساس خطر کرده بود و از همین رو وقتی پیشنهاد گردآوری مجموعه مقالاتش را تحت عنوان کتاب «نقد فرهنگ خشونت» به‌عنوان نخستین کتاب او دادم پس از کمی درنگ ناشی از خجالت و فروتنی از آن استقبال کرد و خود در گردآوری این مقالات همت گماشت. اما با توجه به برنامه مشترکی که برای یک حرکت فکری داشتیم گمان می‌کنم دغدغه او بازهم فراتر بود.

#### پارادوکس‌ها

پارادوکس‌های عقل و دین، برخاسته از دلایل و عوامل چندی است از جمله بحث انتظار از دین و اینکه آیا دین منبعی حداقلی است یا حداکثری و آیا دین عبارت از شریعت یا اعم یا اخص از آن است؟ و آیا دین به معنای شریعت، تمام احکام و قوانین مورد نیاز بشر را بیان داشته یا اینکه تمام جزئیات را بازگو نکرده اما به‌قول مطهری کلیاتی را ذکر کرده که می‌توان از آن‌ها حکم تمام جزئیات را با وسیله اجتهاد بیرون کشید و بیان کرد از این رو هیچ پرسشی در دین بی‌پاسخ نمی‌ماند.

یکی دیگر از مبانی فروگذاران عقل، این است که بشر موجودی ناقص، محدود و نیازمند و در نتیجه دانش بشر نیز همیشه محدود است لذا عقل بشر از درک تمامی مصالح، مفاصد امور و مصالح بشریت عاجز است و راهی جز توسل به دین که برگرفته از عقل کل و خالقِ عالمِ این جهان و در نتیجه کامل و غنی است، نداریم. وقتی این سخن به نص قرآن مستند می‌شود دیگر مؤمنان را یارای تردید کردن در این ادعا نیست زیرا شبهه انکار نص و مقابله با خداوند پیش می‌آید یا باید بر همین رأی اصرار ورزند یا برای حفظ شأن و جایگاه عقل، دست به انکار نص و در نتیجه انکار دین بزنند. خداوند می‌فرماید: وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا. ما جز اندکی از علم را به شما ندادیم (اسرا ۸۵) به عبارت دیگر ما هر چه از علم بیاموزیم و هر چه در عرصه علم پیشرفت کنیم بازهم جز اندکی از آن را به دست نیاورده‌ایم.

اسرار تودرتو و چندین لایه هستی چنان است که وقتی هر پرده را می‌دریم و مجهولی را کشف می‌کنیم با پرده تازه‌تری روبه‌رو می‌شویم و همواره زوایای مجهول و تاریکی برجای می‌مانند. در پس هر ذره، درگاهی دگر. این سخن، یکی از کلمات قصار و حکیمانه و یک حکم کلی جاودانه و فراتر از سخن عادی بشر است که می‌گوید ما هر چه بیشتر می‌کاویم، کمتر می‌جوئیم و هر چه دامنه علممان افزون‌تر شود، دامنه جهل‌مان نیز گسترده می‌شود. شبیه این سخن از سقراط روایت شده که: من از بقیه دانایانم چون دیگران نمی‌دانم که هیچ چیز نمی‌دانم اما من می‌دانم که هیچ چیز نمی‌دانم!

از انیشتین نیز نقل شده که انگشت خود را به آب دریا زد و گفت: «نسبت بین آبی که انگشت مرا مرطوب ساخته به آب دریا، مثل نسبت معلومات ما در برابر مجهولات هستی است.» یا از قول او گفته شده: در دل ذره آفتابی دیدم، تازه فهمیدم که چیزی نمی‌دانم. سخنان مشابهی نیز از امام صادق نقل شده است. در

واقع آیه فوق در سخنی کوتاه بیانگر عظمت هستی و اسرار بی‌کران آن و سیری ناپذیر بودن علم و جذابیت بی‌پایان جستجوگری است و انسان را برای شناکردن در اقیانوسی بی‌کران با بلم توانای عقل تشجیع و ترغیب می‌کند. اما از همین سخن می‌توان نتیجه دیگری هم گرفت چنان‌که گرفته‌اند و می‌گویند عقل بشر ناقص است پس از وضع قانون قاصر است. بعد از اثبات این گزاره به لزوم اتکا به دین به‌عنوان منبع قانونگذاری در تمام شئون زندگی می‌رسند و چون دین مفسر و متولی می‌خواهد آن‌ها که مفسر دین می‌شوند، قانونگذار می‌شوند در واقع عقل قاصر بشر به قیمومت خدا نمی‌انجامد بلکه به قیمومت نمایندگان و واسطه‌هایی می‌انجامد که به استناد ناکافی بودن عقل بشر و لزوم اتکا به عقل کل و بی‌نهایت و کافی و وافی، عقل و فهم گروهی اندک را به‌جای عقل بشر می‌نهند. نمونه‌ای از کشمکش عقل و دین با استفاده از گزاره‌ها و عبارتهایی که جزء جزء آن درست اما ترکیب آن نادرست است اینکه گفته شود برخورد صرف عقلانی با دین برخوردی افراطی با مفاهیم دینی و نادیده گرفتن احساس درونی انسان است. برخورد عقلانی صرف، چه بسا در مفاهیم بسیاری که صرفاً اظهار بندگی در برابر خداوند است پاسخ مناسب نیابد و در نتیجه به دلیل قانع‌نشدن عقل، انسان را وادار به رویگردانی از دین بکند.

برخورد صرف عقلانی ممکن است خواسته‌ای فطری را اموری موهوم جلوه دهد و انسان را از آن رویگردان نماید و برای دین جایگزین بسازد. این هشدار در متون دینی هم داده شده است. از امام سجاده (ع) نقل شده که فرمود: «ان دین الله لایصاب بالعقول الناقصه». «دین خدا با عقل‌های ناقص به دست نمی‌آید.» که منظور از آن توسل محض به عقل، نه توسل به عقل محض، است. خداوند نیز عقل محض را معتبر می‌داند، اما آنچه گمراه‌کننده است اکتفای محض به عقل است.

در روایت دیگری امام علی فرموده است: «ان المؤمن أخذ دینه عن ربه و لم يأخذه عن رأیه» مؤمن دینش را از خدا می‌گیرد نه از رأی و نظرش. البته چنین مواجیه‌ای میان عقل و دین همواره از عقل‌گرایی مفرط نیست و چه بسا عدم توجیه دقیق و به‌کنه و حقیقت مفهومی از مفاهیم دینی نرسیدن، باعث تزلزل در ایمان بشود (اسلام دین فطرت، ۴۵-۴۴)

این عبارات نمونه‌ای از کشمکش عقل و دین است. در منابع دینی از یک‌طرف با عقل به‌گونه ستایش‌آمیزی برخورد شده است: خداوند در آیات متعددی در قرآن کسانی که در آیات الهی و حقانیت انبیاء نمی‌اندیشند را مورد سرزنش قرار داده است. در آیات قرآن ۴۹ بار مشتقات عقل به‌کار رفته، ۱۶ بار از أولوا الالباب (صاحبان خرد ناب) یاد شده و از قلب، فؤاد و فکر نیز مکرراً سخن به‌میان است. در ستایش عقل گفته شده که عقل حجت خداست. «الحجة فیما بین العباد و بین الله، العقل». همچنین عقل در مستقلات عقلی در کنار کتاب و سنت و اجماع از منابع مستقل احکام دینی به‌شمار آمده است مانند اینکه عقل به‌صورت مستقل، خوبی عدل و زشتی ظلم را درک می‌کند. این عقل از جهاتی به آنچه امروز به نام عقل مستقل و خودبنیاد شناخته می‌شود یعنی به عقل مدرن، مقرون و مشابه است.

در روایاتی که از رسول خدا(ص) و پیشوایان معصوم(ع) نقل شده، از عقل به بهترین چیز یاد شده است: «ما قسم الله للعباد شیئاً افضل من العقل». خدا به بندگانش چیزی با فضیلت‌تر از عقل قسمت نکرده است. «و عالم‌ترین به امر خدا، دارندگان بهترین عقل‌ها معرفی شده‌اند: «اعلمهم بأمر الله احسنهم عقلاً» و کمال ایمان مؤمن به کمال عقل او معرفی شده است: «لا یكون المؤمن مؤمناً، حتی یكون کامل العقل» مؤمن نمی‌تواند مؤمن باشد مگر اینکه در عقل کامل باشد. (منتظری،



و در روایت دیگری آمده است: «ان الله على الناس حجتين، حجة ظاهرة و حجة باطنه، فأما ظاهره فالرسل و الأنبياء و الائمه و أما الباطنه فالعقول». خداوند دو حجت برای مردم قرار داده است یک حجت ظاهری و یک حجت باطنی. اما حجت ظاهری عبارت است از پیامبر و امامان و حجت باطنی عقل یا عقول بشری است که پس از ختم نبوت هم به عنوان راهنمای بشر وجود دارد. روایات را نه به مثابه کلمات مقدس بل به عنوان خرده نظریات و سخنان حکمت آمیز می توان تلقی کرد زیرا در معرض نقد و نفی و قبول قرار می گیرند از این رو روایات یا خرده نظریات دیگری وجود دارند که در آن ها عقل، عنصری معرفی شده که همیشه و همه جا نمی تواند گنجه و حقیقت دین را دریابد. در جزئیات احکام و امور قدسی به تعبیر عرفایی نظیر مولوی پای عقل چوبین است: «ان دین الله لایصاب بالعقول الناقصه».

حال این پرسش مطرح است که این دو نظر چگونه با هم سازگارند؟ از طرفی عالم ترین ها به امر خدا عاقل ترین هایند و کمال ایمان مؤمن به کمال عقل اوست و از طرف دیگر گفته شده که دین خدا با عقل به دست نمی آید. امام علی می گوید: «و یشيروا لهم دفائن العقول» خداوند انبیاء را فرستاد تا گنجینه های عقل ها را بیرون آورند (همان، ۵۲ و ۵۱).

### کدام عقل؟

برای حل تعارض دو طایفه از روایات فوق، گفته شده است که طایفه نخست (عدم کفایت عقل برای فهم دین) در مقام بیان عدم استقلال عقل در درک احکام، ملاکات و مدارک احکام است در مقابل روش اعتماد بر قیاس و استحسان، زیرا این دسته از روایات در همین مقام وارد شده اند و منظور از آن این است که احکام و مدارک احکام: «لاتصاب بالعقول استقلالاً» و در واقع این دسته از روایات برای معارضه با اجتهاد به رأی وارد شده اند. اما با حل این تعارض مشکل، تمام

نمی‌شود. برای مثال هنگامی که از شریعت عقلانی سخن می‌رود از منظری می‌توان گفت ترکیب شریعت عقلانی، ترکیبی پارادوکسیکال است و از منظری هم می‌توان آن را سازگار دانست. محل نزاع این است که دریابیم، مراد، کدام عقل است؟ عقل فقهی یا عقل محض. به‌طور کلی می‌توان از ۴ نوع عقل سخن گفت که بعضاً نسبت عام و خاص دارند و تا حدی بر هم منطبق می‌شوند. ۱. عقل فقهی؛ ۲. عقل نظری و مستقلات عقلیه؛ ۳. عقل فردی و کلاسیک؛ ۴. عقل مدرن.

عقل فقهی: برخی برای اثبات عقل‌گرا بودن مذهب تشیع می‌گویند برخلاف مذهب تسنن که فقط کتاب و سنت را منبع فقه می‌دانند در مذهب تشیع منابع فقه چهارند: کتاب، سنت، اجماع و عقل. اما عقلی که در اینجا گفته می‌شود عقل کاشف از قول معصوم است یا عقل محض؟ عقل فقهی آن است که مناط اعتبار آن کاشفیت قول معصوم است و عقل محض آن است که در اصول و کلام از آن به‌عنوان مستقلات عقلیه سخن گفته می‌شود. از آنجا که شریعت ذاتاً امری تبعیدی است اگر عقل را تا جایی که مرافق و موافق شریعت باشد منظور کنیم عقل فقهی است اما عقل محض یا آنچه در جهان مدرن عقل خودبنیاد گفته می‌شود نوعی اصالت‌دادن به آن در برابر منابع دیگر چون شرع و وحی است. عقل فقهی یعنی عقل تا جایی که در چارچوب درک حکم شارع و موافق نص باشد معتبر است و هر حکم عقلی که موجب قطع به حکم شرعی بشود.

عقل نظری: ادراک چیزی است که شایسته است دانسته شود یعنی ادراک اموری که برای آن واقعییتی وجود دارد مانند کل، بزرگتر از جزء است. عقل نظری مستقلاً احکام شرعیه را درک نمی‌کند بلکه از طریق ملازمه، حکم می‌کند مانند ملازمه در مسئله اجزاء و مقدمه واجب و محال بودن تکلیف بلا بیان. عقل نظری تمام وظیفه‌اش این است که مستقلاً درک می‌کند که این فعل فی‌نفسه شایسته

است انجام شود یا نه قطع نظر از نسبت آن به شارع. مستقلات عقلیه از کلیات عقل نظری استنباط می‌شوند.

عقل فردی: عقل کلاسیک، عقل فردی و تشخیص و توانایی فرد به مدد قوه عقل و تفکر است. عقل فردی است که می‌تواند آلوده به هوا و هوس شود. آنچه در باب مذمت عقل بی‌عقال گفته می‌شود ناظر به این رشته از عقلانیت است. این عقل رابطه‌ی فعالی با اخلاق دارد و اندیشه بد را مقدمه عمل بد می‌داند و در اینجا میان عقل نظری و عقل عملی پیوند برقرار می‌شود.

برخی عالمان، بدون توجه به تفاوت عقل فردی محتمل به آلوده شدن به نفسانیات با سایر عقول، به استناد این واقعیت که بشر موجود عقلانی صرف نیست و آرزوها و هوا و هوس او در تفکر و تعقل او دخالت می‌کند حکم کرده‌اند پس عقل بشر نمی‌تواند راه درست را به او بنمایاند و حتماً باید دین آن را ارشاد کند، بدون توجه به اینکه همین دین هم برای فهمیدن جز از مجرای عقل فهمیده نمی‌شود و دین، قوه مستقلی در کنار قوای ادراکی نیست. همین عقل اگر در شناخت خداوند و حقوق خداوند حجت باشد در شناخت حقوق بشر هم حجت است و نمی‌تواند در یک‌جا معتبر باشد و در دیگری معتبر نباشد که مصداق ترجیح بلامرجح خواهد بود.

عقل مدرن و خودبنیاد: پیشینه آن به عصر روشنگری و رنسانس باز می‌گردد. جوهر تمدن جدید غرب و عصر جدید بشر را این نوع عقلانیت تشکیل می‌دهد. عقل خودبنیاد، رها از هرگونه قید و بند و محدودیت ایدئولوژیک و پیش‌فرض‌های گوناگون است و هر چیزی را که از طریق تجربه اثبات شود، می‌پذیرد و محدود به تجربه فردی نیست بلکه متکی به تجربه مشارکتی و جمعی و انباشت تجربه است.

در قاب جدال عقل و دین این مسئله مطرح می‌شود که برخورد صرف عقلانی برخوردی افراطی با مفاهیم دینی و نادیده گرفتن احساس درونی انسان است اما در عقل مدرن به دلیل وجه جمعی و مشارکتی‌اش، این تضاد حل یا دست‌کم رقیق می‌شود زیرا در عقل مدرن برآیند عقل جمعی معتبر و حجت است و چون در جریان تبادل تجربه و عقول جمعی، احساسات، عواطف و آرزوهای افراد هم حضور دارند برون‌داد نهایی آن از معبر همه آن‌ها گذر کرده است. در کتاب «اسلام دین فطرت» اثر مرحوم آیت‌الله [منتظری] به این نکته مهم توجه شده است: در متون اخلاقی از قوای سه‌گانه شهویه، غضبیه و عقلیه سخن گفته شده است. تفاوت عقل کلاسیک که هم‌ردیف شهوت و غضب است و گفته می‌شود عقل آمیخته به هوای نفسانی است با آنچه عقل مدرن نامیده می‌شود این است که عقل سنتی جنبه فردی و انفرادی دارد و همان است که عقل غریزی نامیده می‌شود و عقل مدرن، عقل نقاد خودبنیاد و مستقل است که از طریق تبادل نظر و گفتگو خود را می‌نمایاند از این رو عقل مستقل و نقاد و خرد جمعی نیز جایگاه ارجمندی دارد (منتظری، ۵۱).

از آنجا که مشخصه اصلی عقلانیت مدرن، تولید جمعی آن است دور ماندن از مشارکت فعال در تولید عقل جمعی و خودبنیاد به انگیزه مقابله با آن، به غلبه گرایشی خاص و تبعیض‌آمیز از عقلانیت بشری می‌انجامد و جامعه آینده ما را محکوم به مراقبت از طفلی ناقص الخلقه می‌کند. بحث شریعت عقلانی از این زاویه می‌تواند اهمیتی ویژه داشته باشد.

## سنت‌گرایی در روش، نوگرایی در فتوا

مصطفی درایتی، ماهنامه مهرنامه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱

نوشتن درباره دوستی اندیشمند، فقیهی صاحب‌نظر و مردی به‌تمام‌معنی آزاده چون احمد قابل، کاری سهل و ممتنع است زیرا «دوستی» همان‌گونه که آشنایی را می‌افزاید دیدن بسیاری از محاسن را به امری عادی مبدل می‌کند که گاهی به‌قلم‌آوردن آن مشکل می‌شود. گویا او در بسیاری از فضائل عجین شده بود که همراه با بردن نامش، باید تداعی می‌شد و او بدون آنها، دیگر احمد قابل نبود. لذا پرداختن به این خصوصیات را باید افرادی بنگارند که فاصله بیشتری از من با احمد قابل داشتند چون مطمئناً من نمی‌توانم در این مقوله حق او را ادا کنم.

در این نوشته کوتاه فقط به برخی از دغدغه‌های برجسته و خصوصیات ویژه او اشاره خواهم کرد که حداقل سکه رایج زمانه ما نیست و امیدوارم فرصتی دست دهد تا بیشتر به واکاوی اندیشه‌های نظری و مشی عملی‌اش بپردازم و حق دوستی را ادا کنم.

۱. احمد قابل فقیهی سنت‌گرا بود نه روشنفکری بی‌اعتنا به قواعد و سازوکار علمی رایج در حوزه و آن‌را به‌صورت کامل از استاد و مرادش حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری آموخته بود. سنت‌گرایی نه به‌معنای پذیرش همه آنچه در پیشینه حوزه گذشته بود، بلکه به‌معنای پذیرش روش استنباط و واکاوی دقیق‌تر دلایل و قرائن و آشکارسازی کاستی‌ها و ضعف‌های آن؛ بالاخص در مسائل و موضوعات اجتماعی که معتقد بود، دقت کافی و لازم در آن نشده و فتاوی‌ی دیده می‌شود که حتی با معیارهای رایج ناسازگار است. لذا او را می‌توان فقیهی نوگرا

دانست ولی نوگرایی او ناشی از خروج روش سنتی حوزه نبود، بلکه استنباطات جدید بود که با استفاده از همان روش به آن دست یافته بود. می‌توان دو فرق میان او و فقیهان سنتی یافت. اول اینکه او هیچ‌گاه به نظرات بزرگان بسنده نمی‌کرد و نام افراد او را از کنجکاوای در دلیل باز نمی‌داشت. دوم اینکه به مصلحت‌اندیشی‌های رایج که مانع ابراز نظر می‌شد پایبند نبود و معتقد بود در این حوزه، هیچ مصلحتی فراتر از فهم صحیح دین و ابراز آن در جامعه نیست و چه بسا معتقد بود که همین مصلحت‌گرایی‌ها، باعث شده که برخی از نظرات سنتی منسوب به دین، همچون وحی منزل تلقی شود در حالی که چنین نیست.

۲. احمد قابل پس از توغل بسیار و درگیر شدن در مسائل چالش‌برانگیز دینی به‌مرور به این نکته اساسی رسید که همه مشکلات در استنباط به روش فقه سنتی، منحصر در عدم توجه کافی در دلیل نیست بلکه مبانی اجتهاد در فقه سنتی نیز دارای کاستی‌هایی است که بعضاً باعث خواهد شد، استنباطات دینی مشکل‌آفرین باشد یا توجیه آن را مشکل کند و مهم‌ترین آن «عقل» بود. گرچه عقل یکی از منابع مهم استنباط در فقه سنتی شمرده شده، ولی کمتر در فرعی فقهی مورد استناد قرار گرفته است جز آنکه، عقل با قرار گرفتن در ردیف سوم (البته در شمارش) عملاً کاربرد این عنصر اساسی را در استنباط کم‌رنگ کرده است در صورتی‌که «عقل» به‌عنوان حجت باطنی الهی مهم‌ترین ابزار برای توغل و فهم صحیح کتاب و سنت است، در ابتدا باید مورد توجه جدی قرار گیرد. او برای برجسته کردن این عنصر اصلی در اجتهاد در این اواخر تلاشی بسیار کرد گرچه برای بسط و تنقیح آن نیازمند زمان بیشتر بود. جز آن عناصری همچون عدالت را که یکی از اصول قرآنی است به‌مراتب بیش از بسیاری از قواعد فقهی، بلکه به‌عنوان یکی از پایه‌های ارزیابی برای استنباط می‌دانست که در فقه سنتی کاملاً مغفول قرار گرفته است. به این معنی که هیچ حکمی فقهی نمی‌تواند، بر خلاف عدالت دینی باشد و البته عدالت را امری کاملاً عقلانی می‌پنداشت که درک آن برای بشر امکان‌پذیر

است و بر این اعتقاد که همه چیز به نام دین باید عادلانه باشد نه اینکه عدالت، همان است که دین می‌گوید. به عبارتی، عدالت، میزان برای دین است نه دین برای عدالت. البته در این باب سخن بسیار است که باید با مراجعه به نوشته‌های او بیشتر دریافت شود. ولی به‌هرصورت او این مسئله را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های ذهنی و فکری‌اش بالانخص در این اواخر بسیار پیگیری و دنبال می‌کرد.

۳. احمد قابل چنان‌که اشاره کردم ابداً رعایت مصلحت‌های عوامانه و سودجویانه را بر نمی‌تافت و هیچ‌گاه در همه عمر، خود را در این دام گرفتار نکرد که همان، بخشی از آزادی او را تأمین می‌کرد. بر این اعتقاد بود که عده‌ای از عالمان به‌علت مصلحت‌های عوام‌گرایانه حاضر نیستند نظراتی را که به آن رسیده‌اند، ابراز دارند و عده‌ای به‌همین‌علت حتی حاضر به بررسی دقیق‌تر این موضوعات نیستند تا مبدا به آنچه عوام از دین می‌پندارند خدشه‌ای وارد شود. جفایی که از این رهگذر به دین خدا رفته، اندک نیست. چه بسیاری که در خلوت، نظری را درست می‌دانند ولی از آشکارسازی آن ابا داشته یا تأسف‌انگیزتر اینکه دیده می‌شود که در برابر عوام، حتی همگرایی با آن نیز از آن‌ها دیده می‌شود.

جز آنکه او مصلحت‌های سودجویانه، یا به عبارتی عافیت‌طلبانه را نیز رعایت نمی‌کرد و سخت بر این جمله معتقد و مؤمن بود که «إِذَا ظَهَرَ الْبِدْعُ فَلِلْعَالَمِ أَنْ يَظْهَرَ عِلْمُهُ وَ إِلَّا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» آنگاه که بدعت در دین خدا گذاشته شود، بر عالم است که علم خود را آشکار سازد و الاً مورد لعنت خداوند قرار گیرد. لذا نباید فریادها و اعتراضات او را، رفتاری سیاست‌مدارانه توصیف کرد. اصولاً او شخصیتی سیاسی نداشت و اصول آن را نیز چندان نمی‌دانست، ولی رفتار منتقدانه او، در چارچوب یک عالم دینی که نمی‌بایست در برابر کجروی‌ها و ناهنجاری‌ها

ساکت و بی تفاوت باشد، توجیه‌پذیر و واقع‌گرایانه است. این مشی را نیز به‌خوبی از استاد و مراد خود وام گرفته و بر آن پای می‌فشرد و این خصلت نوعی آزادمردی و آزادگی را در وجود احمد قابل شکل داده بود که اجازه آرام‌بودن را به او نمی‌داد. وظیفه‌شناسی و عدم مصلحت‌گرایی (عوامانه یا سودجویانه) تأثیرگذاری او را افزایش می‌داد بالاخص معتقد بود زمانی که حکومت به‌نام دین شکل می‌گیرد، وظیفه عالمان بیشتر خواهد شد و البته در آن هنگام پرداخت هزینه هم سنگین‌تر است.

۴. اجازه دهید در این مقال کوتاه به یک ویژگی برجسته فکری و اخلاقی دیگر او نیز اشاره کنم که به نظر من بسیار مهم و برای من آموزنده بود. احمد قابل در دوران عمر خود با فراز و نشیب‌های سختی روبه‌رو بود و کمتر از او زندگی آرام و کم‌تنشی دیدم، جفاها دید و سختی‌ها کشید و مریضی این اواخر او مزید بر علت بود. ولی همیشه به آنچه خداوند برای او تقدیر کرده بود، راضی بود. جمله «و الله الحمد» هیچ‌گاه در برابر پرسشش از وضعیتش تغییر نکرد و آن را با اعتقاد ادا می‌کرد. او از سختی و بلا نمی‌گریخت و فقط بی‌مسئولیتی او را می‌رنجانید و لذا به آنچه در برابر انجام وظیفه نصیبش می‌شد به چشم نعمت الهی می‌نگریست و آن را مانده آسمانی می‌پنداشت و بارها جمله «و ما رأیت إلا جمیلاً» را تکرار می‌کرد و لذا چنین شد که این سختی‌ها، جوهره وجود او را آبدیده و تأثیر سخن او را می‌افزود، از همه آن ناروایی‌ها، برای خویشتن ابزاری می‌ساخت تا بر کمالات نفسی خویش بیفزاید و در راه خویش مؤثرتر و کارآمدتر قدم بردارد. به عبارتی او با خدای خویش به معامله پرداخته بود و حاضر نبود بهشت جاویدان خویش را با ثمنی بخش به زندگی ناپایدار و ظاهراً عافیت‌جویانه دنیا معاوضه کند. برای شرف و انسانیت خود، بیش از ظواهر فریبنده دنیا ارج می‌گذاشت و هیچ‌گاه به حراج آن نپرداخت. رحمت خداوند بر او.

عاش سعیداً و مات سعیداً



## یک راه مشترک روحانیان نواندیش، روشنفکران دینی

علیرضا علوی تبار، ماهنامه مهرنامه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱

در یکصد سال اخیر مردم ما با دو گونه دعوت دینی مواجه بوده‌اند. از یک سو نهاد اجتماعی شناخته شده‌ای با نام «روحانیت» به دعوت و ترویج دین مشغول بوده است. از سوی دیگر گروهی که اینک می‌توان از آن به عنوان یک «جریان» نام برد، بر ترویج و تبلیغ گونه دیگری از دین‌باوری و دین‌داری مشغول بوده است، جریانی که از آن با عنوان «روشنفکران دینی» یاد می‌شود. هدف این نوشته طرح بحثی درباره رابطه و نسبت میان این دو مجموعه است. اینکه عناصر شکل دهنده به این رابطه چه بوده‌اند و چه نوع دادوستدی را میان این دو شکل داده‌اند؟

بحث را با تلاش برای تعریف «روحانی» آغاز می‌کنیم. برخلاف آنچه به نظر می‌رسد دستیابی به چنین تعریفی چندان هم آسان نیست! به‌ویژه اگر بخواهیم بدون داوری ارزشی و تنها با نگاهی توصیفی به تعریف «روحانی» پردازیم. به‌میزانی که برای این نوشته کافی است می‌توان با تکیه بر چند محور روحانیون را از سایر اقشار جامعه متمایز کرد:

۱. برخورداری از آموزش‌های حوزوی و پرورش در این نظام آموزشی؛
۲. تبلیغ دین و آموزه‌های نظری و عملی آن و اجرای مناسک و شعائر دینی؛
۳. برخورداری از منابع معیشتی ویژه روحانیون و مبلغین دینی؛
۴. پوشیدن لباس روحانیت؛
۵. دفاع از سرمشق سنتی در زمینه دین‌شناسی و قرار گرفتن در چارچوب گفتمان سنتی.

اشخاصی که به‌عنوان روشنفکر دینی شناخته می‌شوند در برخی از این ویژگی‌ها با روحانیان مشترک‌اند یا اینکه حداقل مطابق تعریف می‌توانند مشترک باشند. روشنفکران دینی یا آموزش‌های حوزوی را گذرانیده‌اند یا با بهره‌گیری از منابع آموزشی موجود به‌طور کافی با این آموزش‌ها آشنا هستند. روشنفکران دینی نیز به تبلیغ و ترویج آموزه‌های نظری و عملی دین می‌پردازند و گاه در اجرای مناسک و شعائر دینی (البته به شیوه خودشان) پیش‌قدم شده و مشارکت می‌کنند.

داشتن یا نداشتن لباس روحانیت نیز برای آن‌ها موضوعیت و اهمیت ندارد و می‌توان آن‌ها را در کسوت روحانیت یا بدون آن تصور و تعریف کرد. آنچه به‌طور مشخص آن‌ها را از روحانیان متمایز می‌کند، برخوردار نشدن از منابع خاص معیشتی ویژه روحانیون و خروج آن‌ها از گفتمان سنتی و دگرگونی در سرمشق دین‌شناسی آنهاست.

گمان می‌کنم که همین دو محور اختلاف است که نسبت میان روحانیت و روشنفکران دینی را مشخص می‌کند. برخورداری روحانیون از منابع خاص معیشتی همراه با پیشینه، نقش و ظاهر مشترک از آن‌ها یک «صنف» خاص و دارای «هویت صنفی» می‌سازد. برخی پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه‌های علمیه نشان می‌دهد که روحانیان نه تنها دارای «هویت صنفی» هستند بلکه می‌توان از شکل‌گیری گروه صنفی (Corporate group) در میان آن‌ها سخن گفت. از دیدگاه ماکس وبر اصطلاح گروه صنفی در مورد رابطه اجتماعی به‌کار می‌رود که یا روی افراد بیگانه بسته است یا ورود آن‌ها را از طریق مقرراتی محدود و مشروط می‌کند. بر مبنای دیدگاه‌های وبر برای آنکه یک گروه صنفی شکل گیرد لازم است تا عناصر زیر وجود داشته باشند:

الف. سلسله مراتب اقتدار؛ ب. الگوهای تثبیت‌شده رفتاری؛ پ. انجام کارکردهای خاص صنفی؛ ت. گروه‌های مرجع در صنف (الگوهای داوری در مورد

کارهای اعضای صنف)؛ ث. کنش متقابل (تعامل) اجتماعی میان اعضاء و میان گروه و دیگران؛ ج. منزلت نهادی (پایگاه مشخص در نظام اجتماعی)؛ چ. سرمشق غالب فکری؛ ح. منافع صنفی؛ خ. هویت و شخصیت صنفی اعضاء.

شکل‌گیری هویت و گروه صنفی، روحیه صنفی پدید می‌آورد. همین روحیه صنفی است که میان خودی و بیگانه فرق می‌گذارد، محرم و نامحرم پدید می‌آورد، بر حفظ اسرار صنفی و گروهی مراقبت می‌کند، سنن و آداب خاصی را میان خود می‌پرورد، مراتب و درجات درونی پدید می‌آورد، از یک «خود» جمعی سخن می‌گوید و در برابر تهدیدهای بیرونی از «خود» دفاع می‌کند و برای آن «خود» قائل به قداست می‌شود، رفته‌رفته واجد سنت و ایدئولوژی غالب و حاکمی می‌شود، بزرگانی را به‌منزله پیشروان مقدس می‌کند و آن‌ها را به‌عنوان الگوی نظری و عملی خود برمی‌گزیند و...

بخشی از رابطه میان روحانیت و روشنفکران دینی را باید با بهره‌گیری از همین مفهوم «هویت صنفی» و «روحیه صنفی» فهمید و تفسیر کرد. اگرچه ضمن بحث از هویت و روحیه صنفی گفته شد اما برای تأکید بیشتر لازم است تا بر عامل توضیح‌دهنده دیگری نیز به‌طور مستقل اشاره کرد. آن عامل توضیح‌دهنده «دفاع از یک سرمشق غالب» در حوزه دین‌شناسی است.

اگر بخواهیم اصطلاح سرمشق غالب (paradigm) را به‌معنای خاصی که توماس کوهن به‌کار می‌برد، به‌کار ببریم، به‌دلیل ویژگی غیرقابل‌قیاس و غیرقابل‌همسنجی (incommensurability) سرمشق‌های غالب، این اصطلاح برای بحث از سرمشق دین‌شناسی روحانیت سنتی مناسب نیست. ترجیح من بهره‌گیری از اصطلاح «برنامه پژوهشی» است. اما اگر این اصطلاح را با قدری تسامح به‌کار ببریم، می‌توانیم در بحث از آن بهره‌گیریم. به‌طور معمول یک سرمشق غالب چارچوب فرضی است که کسانی را که ذیل آن قرار می‌گیرند به چند ابزار مجهز

می‌کند: ۱. چشم‌اندازی برای نگرش به جهان؛ ۲. معیارهایی برای تشخیص یک نظریه و دیدگاه خوب؛ ۳. مجموعه‌ای از فنون و روش‌ها که امکان ارزیابی یک نظریه و استخراج پیامدهای منطقی آن را فراهم می‌آورد؛ ۴. چارچوبی نظری برای تحلیل مسائل.

تلاش برای شناخت و کار پژوهشی اغلب توسط یک «جماعت» (community) صورت می‌گیرد. همین جماعت است که زاویه نگاه، روش و فنون و معیارها را مشخص می‌کند و درنهایت نیز در مورد آن داوری می‌کند. تا زمانی که یک سرمشق از اعتماد جماعت علم برخوردار است تمامی تلاش‌ها بر گسترش چارچوب نظری موجود متمرکز می‌شود و نه به‌زیرسؤال بردن و چالش با فروض پایه‌ای آن. حتی هنگامی که پیشنهادها برآمده از این چارچوب نظری در حل مسائل شکست می‌خورند، این پژوهشگر است که بی‌اعتبار می‌شود و نه چارچوب نظری غالب. هر سرمشق غالبی دامنه معینی از راه‌های امکان‌پذیر نظری پیشنهاد می‌کند و با اشاراتی ضمنی، دامنه دیگری از راه‌های امکان‌پذیر نظری دیگری را منع می‌نماید.

از دیدگاه کوهن اغلب پژوهندگان که در قالب یک سرمشق قرار دارند مشغول حل معما در چارچوب نظریه‌های متعارف هستند و اغلب نظریه‌های اصلی را مورد پرسش قرار نداده و مورد آزمون قرار نمی‌دهند. اما پژوهندگان گاهی با شکست‌های پیاپی و نامنتظره‌ای در حل معماها روبه‌رو می‌شوند. تلاش‌های زیادی برای همساز کردن این موارد خلاف با سرمشق غالب صورت می‌گیرد اما اگر این موارد خلاف باقی بمانند و حتی افزایش یابند سرمشق غالب زیرسؤال می‌رود و دچار بحران می‌شود. وفاداران به سرمشق غالب در آغاز می‌کوشند تا با انجام اصلاحاتی موارد نقض بحران‌ساز را چاره کنند، اما ممکن است در عمل موارد نقض پایداری کنند و درنهایت نیز به «جابه‌جایی سرمشق غالب» منجر شوند. نکته

مهم این است که جماعت اهل علم به‌سادگی به «انقلاب» و جابه‌جایی سرمشق‌ها تسلیم نمی‌شوند. هیچ سرمشقی پیش از آنکه پژوهندگان به‌گونه‌ای بسنده ظرفیت‌ها و توانایی‌هایش را جستجو کنند کنار گذاشته نمی‌شود. پایداری در برابر تغییر سرمشق غالب ویژگی همه جماعت‌های اهل علم است. درک رابطه میان روحانیت و روشنفکران دینی نیازمند توجه به تلاش روشنفکران دینی برای دگرگون ساختن سرمشق غالب دین‌شناسی در میان روحانیون و مقاومت آن‌ها در مقابل این دگرگونی است. همان‌طور که در سطور پیش گفته شد، رابطه روحانیت و روشنفکران دینی تحت تأثیر دو عامل اصلی قرار دارد: هویت و روحیه صنفی روحانیت و دلبستگی روحانیت به سرمشق سنتی دین‌شناسی.

این دو عامل در واقع به‌صورت شکاف و فاصله‌ای میان روشنفکران دینی و روحانیان عمل کرده‌اند. عملکرد روشنفکران دینی از یک‌سو «هویت صنفی» روحانیت را به چالش می‌کشیده است و از سوی دیگر بر غیرقابل‌اصلاح بودن سرمشق دین‌شناسی سنتی تأکید کرده و از «دگرگونی سرمشق دین‌شناسی» سخن می‌گفته است. بررسی فرآیند برآمدن روشنفکران دینی از میان دانش‌آموختگان حوزوی، تصویر روشن‌تری از این فاصله‌ها و چگونگی طی شدن آن نشان می‌دهد. کارنامه فکری برخی از روحانیان نواندیش معاصر را ورق بزنید.

زنده‌یاد سید محمود طالقانی، محمد مجتهد شبستری، محسن کدیور، حسن یوسفی اشکوری و زنده‌یاد احمد قابل مثال‌های مناسبی هستند. همه آن‌ها در گام نخست، خود را از الزامات تعلق به «گروه صنفی» روحانیون رها کرده‌اند. تغییر منابع معیشتی، گسترش تعامل اجتماعی با اقشار دیگر و در مواردی تغییر لباس روحانیت، زمینه را برای به‌حداقل رساندن «هویت صنفی» و ایستادگی در مقابل «روحیه صنفی» در آن‌ها فراهم کرده است. اما گام مهم‌تر آن‌ها خروج از چارچوب سرمشق غالب در دین‌شناسی است. آثار اولیه روحانیون نواندیش یا به‌طور کامل در

چارچوب سرمشق غالب است یا در تلاش است برای بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های آن برای حل مسائل و مشکلات جدید و درنهایت حفظ این سرمشق و چاره‌کردن موارد نقض بحران‌ساز. اما درنهایت آن‌ها به‌عنوان اقلیتی از جماعت اهل علم فاصله گرفته و با سرمشق مدرن در دین‌شناسی بیعت می‌کنند. به این ترتیب جماعت اهل علم حوزوی را به دو بخش (اکثریت و اقلیت) تقسیم می‌کنند که هرکدام مروج و مبلغ سرمشق‌های رقیب در عرصه دین‌شناسی‌اند.

گسستن از یک سرمشق غالب و پیوستن به یک سرمشق غالب دیگر را تنها با کمک بحث‌های منطقی و رجوع به معیارهای مورد قبول همگان نمی‌توان توضیح داد و تبیین کرد. باید از عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بهره‌گرفت تا گسستن از یک سرمشق و پیوستن به سرمشق دیگر را توضیح دهیم. مجموعه وقایع پس از انقلاب اسلامی و برقراری حکومتی مبنی بر سرمشق دین‌شناسی سنتی در ایران را می‌توان، نوعی «آزمون تاریخی» برای سرمشق غالب سنتی تلقی کرد. نتایج و پیامدهای این آزمون تاریخی به گمان من زمینه را برای «جابه‌جایی سرمشق‌ها» فراهم خواهد کرد.

روحانیون نواندیش، پیشگامان چنین انقلابی در دین‌شناسی هستند، اما تنها در چارچوب دانش‌آموختگان حوزوی. پیش از آن‌ها این روشنفکران دینی بودند که پیام‌آوری چنین انقلابی را برعهده داشتند. اما اینکه در کنار هم، پیام‌آور سرمشق جدیدی در دین‌شناسی‌اند. در چهره روحانیان نواندیش و روشنفکران دینی می‌توان سرمشق غالب دین‌شناسی آینده را مشاهده کرد. آینده‌ای که چندان دور به نظر نمی‌رسد.

## اجتهاد عقل محور و اجتهاد نص محور

محمد تقی فاضل میبیدی، ماهنامه مهرنامه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱

این نوشتار را به یاد و نام دوست دانشمند و برادر بااخلاص جناب احمد قابل می نگارم که در راه فراگیری دانش و نشر آن رنج های بی شماری بر خود هموار کرد و برای ابراز اندوخته های خود، که از سر اخلاص صورت می گرفت، به مصائب جانکاه و گوناگونی تن داد. همواره درد این را داشت که باید باب اجتهاد متحول شود و شریعت حیات بخش پاک محمدی (ص) که در این روزگار محجور و محجوب جمودگرایان شده است، وارد مدار عقلانیت شود. خدایش او را در زمره عالمان راستین قرار دهد و در کنار برادر شهیدش بر بال ملائک جای دهد.

ادعای نگارنده در این سطور بر آن است که اجتهاد، به معنای رایج آن از مدار عقلانیت، عرف و عدالت اجتماعی فاصله گرفته است. سایه سنت، که بیشتر آن را اخبار آحاد تشکیل می دهد، سراسر فقه را فراگرفته و پوشانده است و شاید یکی از علل عدم کاربرد فقه در این عصر، نص محور بودن و جمود بر اخبار در اجتهاد شیعی است. شاید چنین ادعایی گزاف آید و برخی آن را برنتابند و ممکن است به نظر چنین رسد اگر اجتهاد به معنای واقعی در استنباط احکام شرعی صورت می گیرد، در این صورت نص محور بودن فقه معنا ندارد، لزوماً اجتهاد یعنی «استفراغ وسع» و به کارگیری عقل در استنباط احکام شرعی؛ اما در اینجا این ادعا مطرح است که حرکت های اجتهادی، به معنایی که در حوزه ها وجود دارد، از تعریف اصلی خود خارج شده و در عمل عقل را به عنوان یکی از ادله اربعه در استنباط

احکام از مدار خارج کرده‌اند یا می‌توان گفت تعریف درستی از عقل ارائه نکرده‌اند یا عقل به‌عنوان یکی از مصادر فقهی تحت‌الشعاع سنت قرار گرفته است. مباحث مستوفایی که مرحوم میرزای قمی در قوانین درباره عقل و ملازمات عقلیه مطرح کرده، در فقه تأثیری از آن نیست و پاره‌ای از مجتهدین همانند اخباریون تنها مصدر احکام را کتاب و سنت دانسته و احیاناً قرآن را هم به سنت برمی‌گردانند زیرا در نزد آنان ظاهر قرآن نمی‌تواند حجت باشد و این سنت است که شارح کتاب می‌شود. در این صورت عقل در استخراج قوانین شرعی جایی ندارد. محور بحث در این جا بحث اخباری و اصولی نیست که خود سخن درازدانی است. هرچند به‌بیان شهید مطهری نمی‌توان از تأثیر اخباری‌گری بر فقه شیعی غافل بود، اما عمود سخن در این مطلب، ضرورت عقلانی یا عقلایی ساختن شریعت است، یعنی شریعتی که از بناهای عقلایی زمان خود فاصله بگیرد، آن شریعت کاملاً نص‌محور خواهد بود و کاربرد آن در مقطع خاصی از زمان قرار می‌گیرد.

فقه‌های اسلام، اعم از شیعه و سنی، هرچند در کتاب‌های اصولی پای عقل و عرف را به‌میان کشیده و نظریه‌های خوبی را ارائه داده‌اند اما در فقه جرئت کمتری به‌خرج داده و نتوانسته‌اند شریعت را با بنای عقلا و در نتیجه عدالت اجتماعی آشتی دهند و تکلیف فقه را با عقل یا بنای عقلا و نیز با عدالت اجتماعی روشن نکرده‌اند یا اگر هست، فرق و فاصله زیاد است. فی‌المثل در مباحث مربوط به حقوق زنان، از سن تکلیف گرفته تا حقوق اجتماعی آنان از روایاتی استناد می‌شود که در این روزگار کمتر می‌توان از آن دفاع کرد (آن را در مقاله سن تکلیف و مقاله شهادت زنان مفصل به بحث گذاشته‌ام).

در مذهب اهل سنت مکتب ابوحنیفه با اتکای به عقل و قیاس می‌خواهد شریعت اسلام را عصری و کارآمد سازد و از آن‌سو احمدبن حنبل بغدادی (۱۶۴)



و داودبن علی ظاهری اصفهانی (۲۰۲) برآند تا فقه و سایر گزاره‌های دینی را از محور نص خارج نکنند. در شیعه نیز دعوای میان اخباریون و اصولیون، به‌ویژه در اواخر صفویه و اوایل قاجاریه تا صدور احکام تکفیر و الحاد پیش رفت. عبدالکریم شهرستانی (۵۴۸ق) در کتاب «الملل و النحل» که تألیف آن سال ۵۲۱ قمری است، دعوای اخباری و کلامی را مطرح کرده و چنین می‌گوید: «میان طایفه اخباریه و کلامیه از امامیه تخالف به سرحد مقاتله و شمشیر رسید و مخالفت به تکفیر انجامید».

درست است که در میان اصولیون عقل به‌عنوان یک مصدر و منبع اجتهاد است اما پیرامون عقل و کاربرد آن در فقه، اجتهاد چندانی صورت نگرفته و روشن نیست که مراد و معنا از عقل به‌عنوان مصدر احکام و اجتهاد چیست؟ هرچند باید برای حل این مشکل پای کلام در میان کشید و روشن کرد که آیا احکام تابع مصالح و مفاسد واقعی است و آیا این مصالح و مفاسد عقلاً قابل کشف‌اند و آیا عقل می‌تواند پس از کشف ملاکات، خود احکام را تشریح کند و آیا در اینجا عقل به‌معنای بنای عقلا است؟ و پاره‌ای پرسش‌های دیگر. شاید یکی از عللی که فقه شیعه، پس از صاحب جواهر و شیخ انصاری، خاصه در این قرن اخیر که تحولات اجتماعی به‌سرعت پیش رفته است، پا به پای زمان جلو نیامده و در پاسخ‌گویی به مسایل روز از توانایی لازم برخوردار نبوده است، این باشد که به پرسش‌های فوق دست نیافته و بر روایات جمود کرده است و عقل را تنها به‌عنوان وسیله فهم متن می‌داند و نه بیشتر. ادعای غالب فقهای شیعه، هم در نظر و هم در عمل بر آن است که ملاکات احکام قابل کشف نیست و اگر هم مفسده‌ای یا مصلحتی را در موضوع حکمی کشف کنند، آن را به‌عنوان حکمت تلقی می‌کنند؛ حال این تقسیم‌بندی میان علت و حکمت از کجا پیدا شده، روشن نیست.

اینکه برخی فقیهان می‌گویند ممکن است حکمت حکمی را بفهمیم اما علت تشریح حکم از امور رازگونه است و کسی نمی‌تواند به آن ملاک‌ها دست‌یابد، باید گفت چنین ادعایی تنها در نظام اخباری‌گری معنا پیدا می‌کند اما در نظر و نظام فکری یک فقیه عقل‌گرا چندان مبنای علمی و دینی محکمی ندارد و شاید چنین سخنی برساخته از نگاه کلامی اشعریون باشد که در فقه شیعه راه پیدا کرده است. اگر احکام تابع مفاسد و مصالح واقعیه است، چرا آن‌ها قابل کشف نباشد؟ و اگر با ابزار عقل مصلحت یا مفسده‌ای را کشف کردیم چرا قابل تعمیم نباشد. شریعت عقلانی به این معناست که احکام الهی که به تعبیر مطهری هرچند خاستگاه آسمانی دارد اما در زمین که فرود می‌آید بر مدار عقل و عرف می‌چرخد. اگر شریعت بخواهد در زندگی مردم راه یابد، باید خود را همسنگ عقل و عرف کند. همچنان‌که کثیری از احکام اسلام به‌عنوان احکام امضایی شناخته می‌شود. زیرا در عرف زمان خود قابل توجیه بوده است. به‌نظر می‌رسد یکی از مباحث مهمی که در حوزه‌ها باید بیاموزند، آشنایی با فلسفه فقه است. فلسفه فقه احکام شرعی را از تعبد و رازگونه بودن خارج و میدان را برای عقل و عرف باز می‌کند و فقه را کارآمدتر می‌کند.

درحوزه‌های شیعی یکی از ملاک‌های برتر بودن یک روایت یا یک نظر فقهی میزان مخالفت آن با آرای اهل سنت است. آیا صرف این مخالفت، عقلاً چگونه می‌تواند ملاک برتری قرار گیرد، جای بحث است. یقیناً در فقه اهل سنت، به‌ویژه در احکام سیاسی و حکومتی، به‌خاطر تقارن آنان با حکومت، آرای پیشرفته‌ای وجود دارد که در فقه شیعی وجود ندارد یا به‌عکس. فی‌المثل آرای که مرحوم شیخ انصاری در مباحث قطع و ظن وارد اصول کرد، نظیر آن را در کتاب‌های اصولی اهل سنت کمتر می‌توان یافت.

ما اگر در کنار نص کتابی، یکی از ملاک‌های عقلانی سنجش احکام را تقارن آن با بنای عقلا و عرف و درنهایت با عدالت اجتماعی بدانیم به فلسفه احکام بیشتر دست پیدا خواهیم کرد. با جمود بر اجبار و روایات در احکام اجتماعی که عمدتاً قضایای خارجی است و با مخاطب زمان خود سخن می‌گوید، نمی‌توان باب اجتهاد را مفتوح دانست. امروز گروهی به مانند شیوه قدما عقل را به‌مثابه دلیل مستقل در کنار کتاب و سنت نمی‌شناسند و همان شیوه شیخ یوسف بحرانی را که در مقدمه کتاب «حدایق الناظره» آورده است، دنبال می‌کنند. شاید استیحا ش آنان از این روست که می‌گویند عقل در شمار قیاس است که از اقسام حجت شمرده می‌شود و ما نباید پای قیاس را در فقه به‌میان آوریم. بحث‌های فراوانی در ملاکات احکام، ملازمات عقلیه و مستقلات عقلی و غیرعقلی در میان اصولیون در گرفته است و نمی‌توان گفت قیاس به‌هیچ‌وجه در فقه کاربرد ندارد؛ جز اینکه بخواهد فقه اخباری شود. از مرحوم آیت‌الله معرفت شنیدم که می‌گفت مرحوم سید یزدی در کتاب «عروة الوثقی» موارد فراوانی را از قیاس استفاده کرده و به تعبیر دیگر تنقیح مناط کرده است.

امروز در بحث مجازات‌ها نمی‌توان تنها بر اخبار جمود کرد و باید جهت صدور اخبار را در نظر گرفت؛ به‌ویژه اگر پای دماء (خون) در میان باشد. در این‌گونه موارد باید نظر عرف و بنای عقلا را در صدور احکام دخالت داد؛ چراکه در بحث مجازات‌ها هیچ جنبه رازگونگی وجود ندارد.

به تعبیر آیت‌الله منتظری: «باتوجه به تحولات و تغییرات ساختاری مذکور که چه‌بسا موجب تغییر موضوع شرع می‌شود، سزاوار است فقیه واقع‌بین در مقام استنباط حکم و تنقیح موضوع کلی آن ضمن بررسی آرای فقهاء و صاحب‌نظران و حقوق‌دانان متدین، به محیط تشریح و شرایط صدور روایات و نقش احتمالی آن‌ها در تشریح حکم و نیز به قرائن حالی یا مقالی موجود در متون دینی توجه کند.

بدیهی است استفاده از منابع فقه و روایات با چنین ملاحظات منشا استنباطات مفید و کارسازی خواهد بود (آیت‌الله منتظری، مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، ص ۳۶). ایشان در جای دیگر در بحث فلسفه مجازات‌ها می‌گوید: «این‌گونه احکام دارای اسرار مرموز و غیبی و غیرقابل فهم برای انسان‌ها نیستند بلکه بخش عمده‌ای از آن‌ها امضایی است که قبل از شرع، عقل خدادادی انسان که حجت کبراست به آن‌ها راه یافته و مورد تأیید شرع و شارع خالق عقل نیز قرار گرفته است» (همان، ص ۳۳).

آیت‌الله صانعی، در مورد شهادت زنان می‌گوید: «شهادت، یکی از موضوعات عرفی و از احکام امضایی است. هنگامی که به عرف مراجعه می‌کنیم، درمی‌یابیم که عرف ملاک پذیرش شهادت را عدالت می‌داند. بنابراین اگر جایی اعلام کردند دو شاهد مرد عادل کافی است، عرف تمام ملاک را ثقه بودن و عادل بودن و مشاهده مورد شهادت می‌داند و فرقی بین زن و مرد قائل نیست (شهادت زن در اسلام، فخرالدین صانعی ص ۲۱۷). شهید مطهری می‌گوید: «اصل عدالت اجتماعی همه اهمیت آن در فقه ما مورد غفلت واقع شده است... با این همه تأکیدی که قرآن روی مسئله عدالت اجتماعی دارد مع‌ذالک یک قاعده و اصل عام در فقه از آن استنباط نشده و این سبب رکود تفکر اجتماعی فقهای ما شده است.»

نتیجه این می‌شود که اگر در این روزگار احکامی را در زمینه حقوق انسان‌ها یا احکام مجازات‌ها براساس تنقیح مناط تشریح کردند و عرف و بنای عقلا آن را امضا کرد و در قالب عدالت اجتماعی قرار گرفت و در تعارض با اصول اسلام نبود، شارع آن را نیز امضاء خواهد کرد. با این ملاحظات اگر باب اجتهاد بخواهد مفتوح بماند، باید اجتهاد و تفقه را وارد مدار عرف و عقلانیت و عدالت اجتماعی کرد؛ درغیراین صورت، اجتهاد نص‌محور خواهد بود و اجتهاد نص‌محور پاسخ‌گوی انسان امروز نمی‌تواند باشد.

## خردگراییِ شکننده

مقصود فراستخواه، ماهنامه مهرنامه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱

## بیان مسئله

مهم‌ترین مسئله ما در تاریخ معاصر، تغییر بود. نخبگان جدید به‌میزانی که در افق تحولات محیط پیرامونی در جهان و در منطقه قرار می‌گرفتند، به تب و تاب می‌افتادند. واسطه تغییر و منادیان و عاملان تغییر می‌شدند. از تغییر و رهایی‌گریزی نبود. مطمئناً با وضع موجود خویش، نمی‌توانستیم در دنیای کنونی زندگی مطلوبی بکنیم و حتی بمانیم. اما برای تغییر، انواع مشکلات و موانع داشتیم و بر سر تغییر، کلی مناقشات درگرفت. از مهم‌ترین آنها، دین بود. افق‌های جدید و شرایط جدید، امر دینی را بحث‌انگیز ساخت. مبانی معرفتی و ارزشی و شرعی ما با آفاق جدید هم‌زمان نبودند و نهاد دینی از تغییر و رهایی امتناع می‌ورزید. مخصوصاً که امر دینی در ایران، پیچیدگی‌هایی بیش از جوامع مشابه داشت.

برای مثال ترکیه نه تنها در مجاورت اروپا بود و از طریق اشاعه و مراودات وسیع در سطح اجتماع و زندگی مردم، راحت‌تر و درونی‌تر با منطق تغییرات جدید دنیای آزاد آشنا می‌شد، بلکه ویژگی‌های مذهب امامی و سازمان روحانیت شیعه و سوءتفاهمات تاریخی پس‌پشت آن را نداشت. زمینه‌های اجتماعی طریقت نیز از سوی دیگر، شریعت اهل سنت آنجا را تعدیل کرده بود. اما کار تغییر و رهایی در ایران اصطکاک زیادی با مذهب امامی و فقه شیعی و روحانیت آن پیدا کرد و کار منادیان و عاملان تغییر دشوار شد.

### سنخ‌شناسی واسطه‌های تغییر

در یک نظر نخبگان جدید ایرانی را که واسطه تغییر می‌شدند می‌توان به ۳ دسته تقسیم کرد:

یک دسته امر دینی را گذاشتند و گذشتند. در واقع دیدند نمی‌توانند در مسیر تغییر با آن همراهی بکنند. برخی در باب دین انواع حرف و حدیث‌ها را گفتند و نقدها و مذمت‌ها کردند و بر گسست از آن و بر عقلانیت مدرن و زیستن در دنیای جدید پای فشرده‌اند. برخی نیز امر دینی را داخل پراگماتیزم گذاشتند و گذشتند. مثلاً آن را امری خصوصی میان هرکس با خدای خویش دانستند و برای حوزه عمومی و زندگی اجتماعی به دنبال زبان عرفی، عقل آزاد بشری و اخلاق غیرمذهبی رفتند. این‌ها انواع نخبگان جدید سکولار بودند مانند آخوندزاده، طالبوف و کسروی تا آرامش دوستدار و نیکفر. با همه تنوعاتی که در تفکرات و تدابیرشان برای تغییر داشتند.

دسته دوم، آدم‌های مرزی بودند. نخبگانی که یک چشم به دنیای جدید و یک دل یا نظر نیز به عالم دینی مألوف خویش داشتند. نه می‌توانستند مثل دسته اول بگذارند و بگذرند و نه می‌توانستند از تغییر و رهایی یک‌سره طفره برونند. اینان قدری پایه‌پای تغییرات و پشت‌سر دسته اول می‌دویدند و قدری نیز نگران به پشت‌سر خویش و عالم دینی نظر می‌انداختند و نهمی بر افکار و نهادهای سنتی دینی می‌زدند و به تجدد و دگرگونی فکر دینی فرا می‌خواندند. درنگی می‌کردند و قدم‌ها را آهسته برمی‌داشتند تا بلکه اهل دین را نیز با تغییر و رهایی ایران همراه سازند و این کار بسیار دشواری بود. قصه افکار و احوال اینها، شبیه به داستانی شد که مولوی از مجنون و اشتر او آورده است.<sup>(۱)</sup>

مجنون در هوای لیلی می‌خواست پیش برود ولی شتر، آهنگ بازگشتن به وطن خود در پشت سر و بازگشتن به طفل خویش داشت. عاقبت نیز مجنون ناچار شد «سرنگون خود را از اشتر در فکند» و خود، گویی بشود و غلت غلتان

برود. این نشان‌دهنده تمایلی متناقض‌نما و درعین‌حال ریشه‌دار است که حداقل در بخشی قابل توجه از جامعه ایرانی برای «کلیت» و برای ترکیب و آشتی اضداد وجود دارد. میل و اصراری که می‌خواهد «تاریخ» را با «تغییر» همراه بکشد و خاطرات دینی را با تجربه‌های عرفی، هم‌نشین و هم‌زبان بکند و اعتقاد را با انتقاد و دین‌ورزی را با خردورزی درآمیزد. چرا این نخبگان مرزی، نخواستند و نتوانستند دین را بگذارند و بگذرند. علتش مفروضاتی بود که آن‌ها در ذهن و جان داشتند. این مفروضات را دسته اول به هر علت یا دلیلی نداشتند. برخی از این مفروضات، جهان‌شناختی و انسان‌شناختی بود، مثلاً اینکه در دین و الهیات، دلالت‌هایی برای بشریت و راهنمایی‌های کلیدی و تعیین‌کننده برای نجات و رستگاری وجود دارد و نمی‌توان آن را یک‌سره گذاشت و گذشت.

برخی، مفروضات جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی داشتند و دین را واقعیتی اجتماعی و ریشه‌دار می‌دیدند که به مثابه فرهنگ با خصائص مردم‌شناسی عجین است. نسل‌به‌نسل به‌صورت حافظه دینی و انواع ترکیبات هویت‌خواهی بازتولید می‌شود و چون از دری می‌رود، از روزنی سر برمی‌آورد. پس عقلانیت اجازه نمی‌دهد که در طرح تغییر و رهایی ایران، دین مردمان نادیده گرفته یا داخل پرانتز گذاشته شود. نهایتاً بعضی از این نخبگان نیز مفروضات پراگماتیستی و سیاسی در سر داشتند و با خود می‌گفتند بدون اصلاح فکر دینی نمی‌توان با استبداد و جهالت و عقب‌ماندگی مبارزه کرد و برای پیشرفت و دموکراسی و حقوق‌بشر، کاری از پیش برد. بازرگان، شریعتی، پیمان، مجتهدشبه‌ستری و سروش، نمونه‌ای از این نخبگان مشهور به «روشنفکری دینی» بودند که با طرز تفکرها و راهبردهای مختلف به سعی و تقلا افتادند.

دسته سوم نیز نخبگانی بودند که هنوز در درون اقلیم دین به‌سر می‌بردند ولی با بقیه هم‌کیشان خود این تفاوت را داشتند که دعوت نخبگان مرزی و بیرونی در آن‌ها تأثیراتی کرده بود. خبر تغییرات دنیا به گوششان خورده بود و نمی‌توانستند واقعیت‌های آشکار و دگرگونی‌های برآفتاب شده را کتمان بکنند. اینان هرچند نه

یکسره به تب و تاب عقل خودبنياد و آزاد بشری همچون نخبگان جدید عرفی و برون‌دینی افتاده بودند و نه حتی کارشان به مرحله ذهن و زبان چند ساحتی و چند منبعی از نوع نخبگان مرزی کشیده شده بود، اما «عقل دینی» و «دین عقلی» می‌خواستند. اینان از درونی‌ترین لایه‌های حوزه‌های دینی نیز برخاسته بودند، با انواع نوگرایی‌های دینی از نجم‌آبادی تا نائینی و خرقانی، از سنگلجی تا طالقانی، از صالحی‌نجف‌آبادی تا مدرسی طباطبایی، محسن کدیور و احمد قابل.

### تنوع راه حل‌ها و تدابیر

در طرح تغییر و رهایی جامعه ایران، با امر دینی چه می‌توان کرد؟ هر دسته به انواع راه‌حل‌ها و تدابیر و تمهیدات معرفتی متوسل شدند.

دسته اول: مشهورترین راه‌حل در دسته اول، فکر دین خصوصی بود. اما در کنار دین خصوصی، فکرهای متنوع دیگری نیز بود مانند دین کثرت‌پذیر، دین فرهنگی، دین اجتماعی و دین مدنی به جای دین دولتی.

دسته دوم: در اینجا نیز انواع راه‌حل‌های مفهومی اندیشیده شد. مانند اینکه معرفت دینی یکی از منابع معرفت است و دین‌داران به منابع مستقل دیگری هم نیاز دارند مانند فلسفه و علوم و هنر و اخلاق. اینکه معرفت دینی، معرفتی بشری است و تحت تأثیر معارف دیگر است و در قبض و بسط است. اینان کوشیدند از معرفت دینی، قدسی‌زدایی و مطلق‌زدایی و انحصارزدایی بکنند. گاهی راه‌حل‌ها به آنجا رسید که ایمان به‌جای دین بنشیند. دین به تجربه خصوصی تحویل بشود که خود متنوع است و تفسیر آن نیز مشمول منطق کثرت و تحول و دگرگونی است. گاهی عرضیات دینی از ذاتیاتش تفکیک شد و خدا و آخرت، هدف اصلی انبیاء تلقی شد. تنقیح عقلانی انتظار ما از دین، تحلیل انتقادی معرفت‌های مرسوم دینی، هرمنوتیک کتاب و سنت و تفسیر جدید از وحی و کلام خدا و خیلی تأملات و تدابیر معرفتی دیگر مانند تفکیک دین و دولت، دین غیردولتی و غیرانحصاری و دین مدنی، از سوی این نخبگان اندیشیده شد.



دسته سوم: در اینجا نیز شاهد تدابیر معرفتی و راه‌حل‌های علاجیه متنوعی بودیم:

نمونه یک. نجم‌آبادی از نجف برخاست و قبل از مشروطه در تهران حوزه درسی داشت. کتاب «تحریر العقلا»ی او کوششی است برای ورود درجاتی از عنصر خردورزی در فکر دینی. عقل را پیامبر درونی انسان می‌داند و شریعت را مشمول قانون تحول. تمایل دارد نبوت پیامبر را از حکمرانی او تفکیک بدهد؛ به این معنا که اختلافات سیاسی پیامبر با گروه‌های مختلف و جنگ و جزیه و امثال آن، همه مقتضیات خاص حکمرانی بودند و غیر از اصل نبوت او. نجم‌آبادی، زمان و مکان را در احکام قرآن دخیل می‌شمارد. شیوه مرسوم تکفیر را نقد می‌کند و از مخاطبان می‌خواهد آرای رجال دین را با محک عقلانیت بیازمایند، از تقلید بپرهیزند و گریبان ذهن و جان خویش از خرافات مذهبی و تعصبات دینی برهانند و... (نجم‌آبادی، ۱۳۱۲). (۲)

نمونه دو. نائینی در سطح بالای حوزه قرار داشت و بیشتر مراجع بعدی، شاگردان او بودند. کتاب «تنبیه الأمه» او نقد درون‌دینی درخشانی از استبداد دینی و توجیهی نظری از نظام مشروطیت در چارچوب فقه سنتی است. نائینی دولتی عرفی و غیراستبدادی را بر مشروعه‌خواهی ترجیح می‌دهد و می‌خواهد هم اتوریته اجتماعی فقه شیعه و هم مسئله زعامت فقها، در داخل ساختی عرفی و قانونی و غیراستبدادی از دولت، جذب مسالمت‌آمیز بشود. از همه مهم‌تر این است که نائینی هر نوع تمهید عقلی و عرفی را برای کنترل قدرت و برای تأسیس آزادی و برابری در جامعه اسلامی به رسمیت می‌شمارد و برای تشکیل مجلس شورا حقانیت دینی قائل می‌شود و با ذکر اهمیت شورا در قرآن و سیره پیامبر اسلام، از علما انتقاد می‌کند که چرا این تمهیدات عقلی را آنان خود نداشته‌اند. (نائینی، ۱۳۳۴). (۳)

نمونه سه. خرقانی نیز عالمی دیگر از حوزه دینی ایران است. مقارن مشروطه به نجف رفت و به درجه عالی اجتهاد رسید. در «محوالموهوم و صحوالمعلوم»

(محو موهومات) عقیده سنتی شیعی مبنی بر «نصب امام برای زمام‌داری» را نقادی می‌کند و می‌کوشد آن را چنان توضیح بدهد که با بیعت و خواست مردم سازگار باشد (خرقانی، ۱۳۳۹). (۴)

و نمونه اخیر. احمد قابل در پای مفهوم آشنای «شریعت عقلانی» ایستاد و به نوبه خود کوشش‌های ارجمندی کرد. کار او یک نوآوری عقل‌گرایانه در اجتهاد فقهی بود و اهمیتش به این است که کار روشنفکرانه نبود. خصوصاً که می‌بینیم بخشی از مقیمان حریم دین از این کوشش‌های فقهی خشنود می‌شوند بدون اینکه بخواهند از اقلیم دین بیرون بروند.

پیش‌تر نیز بودند معدودی علمای دینی عقل‌گرا در ردیف سید محمود طالقانی که پایه‌های روشنفکران دینی مانند بازرگان با اجباری شدن احکام دینی در جامعه بعد از انقلاب، مخالفت کردند (کیهان، ۵۹/۲/۲۱)

#### تحول در راه‌حل‌های دین عقلی و عقل دینی

کشف بزرگی، که آن را مدیون فلسفه و علوم اجتماعی هستیم، اشعار می‌دارد مردمان عمدتاً آن‌طور که زندگی می‌کنند، می‌اندیشند. شرایط و مناسبات زیست ما در دنیای کنونی تحول می‌یافت و در نتیجه نظام معرفتی و ارزشی دین در میان مردم کوچک و بازار نمی‌توانست بر منوال سابق بماند و بحث‌انگیز می‌شد. دسته دوم و سوم، می‌کوشیدند برای این وضعیت بحرانی و پرمناقشه، راه‌هایی بیرون‌رفت و پاسخ‌هایی علاجیه پیدا بکنند. تحول و تطور تاریخی چشمگیری در راه‌حل‌هایشان به چشم می‌خورد. نائینی برای همراهی فکر دینی با تحول اجتناب‌ناپذیر نظام زندگی سیاسی مردم در ایران و رهایی آن‌ها از یکه‌سالاری و استبداد، دست‌به‌کار شد ولی همچنان در بند عقاید مرسوم در باب امامت و ولایت عامه فقها مانده بود.

وی نتوانست گریبان ذهن خود را از عقیده مرسوم نیابت فقهای شیعه برهاند و از همین‌رو دولت مشروطه را کنیز سیاهی نامید که تنها دستانش را شسته است.

وی در تنبیه الأمه، حکومت حق را به پیروی از نسخه رایج گفتمان سنتی، در اصل از آن امام معصوم و در غیبت او، متعلق به نائباننش دانست و تنها به این دلیل به نظارت فقیهان بر قانون‌گذاری و دولت بسنده کرد که هنوز در آن شرایط، قادر به کسب قدرت و حکمرانی مستقیم نبودند. بنابراین تأسیس دولت عرفی مشروطه تحت نظارت مجتهدین در برابر استبداد، به نظر وی از باب دفع افسد به فاسد تلقی شد.

اما با آزمون‌های سنگین دوره انقلاب اسلامی، راه‌حل‌های اساسی‌تری اندیشیده شد. از این میان راه‌حل رادیکال را حائری‌یزدی دنبال کرد. وی که در حضور مراجعی همچون بروجردی، کوه‌کمره‌ای و خوانساری درس خواند و سپس در دانشگاه‌های جرج تاون، هاروارد، میشیگان و تورنتو تحصیل کرد و دکترای فلسفه تحلیلی گرفت، دین‌شناسی‌های ایدئولوژیک آشفته بعد از انقلاب را به نقد رادیکال کشید. وی در «حکمت و حکومت» توضیح داد که «حکمرانی» پیامبر در مقام تحلیل از اصل نبوت او جدا بود. پیامبر بر حسب پاره‌ای مقتضیات آن عصر به حکومت رسید (حکمت و حکومت: ۱۵۱-۱۵۳). منطقاً نمی‌توان به استناد حکمرانی اقتضایی پیامبر در دوره نبوت، در دوره ختم نبوت نیز برای مردان دین، حق حاکمیت الهی قائل شد. (همان: ۱۵۰-۱۷۰). دین ذاتاً متفاوت با حکومت است (همان: ۱۷۱-۱۷۶). حکومت، عقلاً و منطقاً، از طریق وکالت، مشروعیت می‌یابد. به این صورت که مردم کسانی را آگاهانه و آزادانه به‌عنوان وکلای خود برای سامان دادن زندگی اجتماعی خویش، انتخاب کنند و برگمارند (همان: ۱۷۷-۱۷۸) حکومت باید براساس عقلانیت و حکمت و منطق تأسیس شود نه با احساسات و هیجانات (همان: ۲۱۸). حائری در جایگاه یک مجتهد سنت‌گرای قائل به عقل قدیم، به ارزیابی گفتمان ولایت فقیه در چارچوب همان عقل سنتی قدیم مبادرت ورزید. به نظر او نراقی در دوره قاجار با مقاصد سیاسی و برای تحلیل شرعی استقرار حکومت وقت بود که نظریه ولایت فقیه را طرح کرد. این کار نوعی تحلیل سیاسی در امر استنباط از احکام شریعت بود. (۵)

چنان‌که می‌بینیم در حائری با وجود نقد رادیکال ولایت عامه، عقیده سنتی امامت دست‌نخورده به قوت خود می‌ماند. مدرسی طباطبایی (۶) و کدیور (۷) برنامه پژوهشی عقل‌گرایی شیعی را با بررسی عقیده امامت دنبال کردند. هرچند پیش‌تر نیز کسانی از سنگلجی (۸) تا صالحی‌نجف‌آبادی (۹) گام‌های اولیه مهمی در مواجهه با جریان غلو مذهبی در دنیای شیعی برداشته بودند، این امر اما در کارهای مدرسی طباطبایی و کدیور تکمیل می‌شود.

### و دشواری‌های راه

راه جمع میان عقل و دین و به طریق اولی راه عقل دینی و دین عقلی چندان آسان نیست. جمع میان دین‌اندیشی و خردورزی، از اول شکننده و پرابهام بود. شیخ‌های و امثال او استثنای ضعیف و شکننده‌ای در برابر وضع غالب و جاری حوزه‌های ما بودند. کما اینکه شیخ‌های از سوی سلسله مراتب سنتی شیعه در تهران به شدت طرد و در منابر لعن شد. گذشته از این، ابهامات زیادی در تعریف نوگرایان دینی از عقل وجود داشت. این عقلی که مجتهد آزادی‌خواه از آن سخن می‌گوید، بی‌گمان غیر از عقل مدرن و خرد انتقادی جدید است. عقل قدیم و دیانت، هم‌زمانی داشتند و راحت‌تر می‌توانستند با یکدیگر همراهی بکنند. چنان‌که در فارابی و ابن‌سینا و ابن‌رشد، صورت‌هایی از آن را به‌رغم همه ملاحظات می‌بینیم. اما برخلاف نگاه خوشبینانه دین‌اندیشان خردگرا، عقلانیت مدرن اصولاً از افق نبوت گسسته است و بیش از اینکه به تعبیر نجم‌آبادی و برگرفته از احادیث اسلامی، پیامبری باطنی از سوی خدا باشد، شراره‌ای از ذهن خودبنیاد بشری است و ممکن است از هستی خدا نیز پرسش جسورانه بکند و می‌کند، خشک و تحلیل‌گر است، از مبانی دین و ایمان استقلال دارد، نه لزوماً راهی هموار برای فهم ایمان است و نه طریقی رام برای کشف احکام دینی.

نه تنها در برابر سوسوی ضعیف نائینی، حجم سنگین مشروعه‌خواهی بر حوزه‌های دینی و جامعه ما غلبه داشت بلکه اصل توجیه فقهی نائینی از

مشروطیت نیز سست و شکننده بود. گرفتار تشبیهات سطحی میان نهادهای جدید و قدیم و دچار خلط میان «بافت-گفتار»های مدرن با «بافت-گفتار» سنتی بود. پس پشت نظام پارلمانی جدید، فلسفه‌ای از سیاست و زندگی اجتماعی وجود دارد که در سرشت و در کارکرد، با شورا به معنای مرسومات قبیله‌ای و توصیه‌های قرآنی و مدینه نبوی متفاوت است. مفهوم جدید قانون و قرارداد اجتماعی با مفاهیم سنتی بیعت و اجماع عمیقاً تفاوت دارد.

شورا در قرآن نه همان مجلس شورا در نظام پارلمانی است و نه دموکراسی. اشتراک‌ها لفظی است. انتخابات جدید، غیر از بیعت است همان‌طور که اکثریت آرا به معنایی که در دموکراسی هست، تفاوتی ماهوی با اجماع در معنای قدیمش دارد. دنیای مدرن ادامه خطی دنیای قدیم نیست بلکه این سوی گسست‌های معرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی برپاشده است. این عقل منفصل از شریعت که زنده‌یاد احمد قابل بر آن تأکید کرد چیست؟ اگر همان است که در فقه از او به‌عنوان یکی از ادله اربعه یاد می‌شده است و امثال قابل، یادآور و احیاگر سنت مغفول و فراموش شده ابن جنید و ابن عقیل و شیخ طوسی است، این البته سعی مشکوری است. اما به شرط اینکه این عقل را با عقل جدید به‌صرف اشتراک لفظی، خلط نکنیم. عقل جدید نه یک دلیل فقهی است و نه حتی یک ابزار لزوماً کارآمد برای تفسیر به‌روز معرفت دینی است بلکه ممکن است نوبت به تحلیل و نقد گزاره‌های پایه دینی نیز برسد.

عقلانیت جدید از بسیاری جهات، پروژه‌ای یا همه یا هیچ است. نمی‌توان برای عقلانیت خط و خطوط و اندازه تعیین کرد. عقل جدید نسبت به اصل دین و ایمان، لااقتضاست. عقلانیت مدرن، اگر هم روش‌هایی معین دارد، اما نتایج آن اصلاً معین نیست. به‌جای اینکه در بند تشخیص و جوب و استحباب شرعی باشد، درصدد تحلیل و نقادی عرفی است و ماجراجویی چموش و نقاد و مرزناشناس است. چنان‌که یحتمل خود حجیت حدیث و آیه را زیر سؤال ببرد و اصول عقاید مذهبی را مورد تحلیل ریشه‌ای و بازاندیشی قرار بدهد.

دین‌ورزی عقل‌گرا و نوگرا، بخشی از پویش عام و عرفی خردگرایی در ایران از آستانه مشروطیت بوده است که نه تنها در محافل واسط روشنفکری دینی، بلکه درون حوزه‌های دینی و در متن زندگی دینی این سرزمین جریان داشت. آن هم نه به تناوب و ندرت بلکه به توالی و تواتر. وقتی چیزی از نسلی به نسل دیگر تکرار می‌شود، خود را باز تولید می‌کند، آثار و تأسیسات اجتماعی برجای می‌گذارد و تأثیرات و کارکردهایی واقعی دارد؛ می‌توان گفت که او به نوعی نهادینه شده است و دین‌خواهی انتقادی و عقلانی در ایران معاصر چنین است. اما این به معنای نادیده گرفتن ابهامات معرفتی عمیق در آن نیست. تا زمانی که شالوده‌های معرفت دینی، نقد جدی و تحلیل انتقادی نشوند، پویش عقلانیت جدید در عالم دینی ما همچنان شکننده خواهد بود و در انواع ابهامات و تعارض‌ها و ناسازها و رخنه‌های معرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی خواهد ماند. ابهام در تفاوت عقل مدرن با عقل قدیم و سنتی، تشبیه سطحی نهادهای جدید با نهادهای سنتی و خلط «بافت-گفتار»های مدرن با «بافت-گفتار» سنتی، تنها بخشی از ابهامات نوگرایی در حوزه‌های ماست.

عقل‌گرایی دینی معاصر در ایران، جریان فکری مهم و اثرگذاری است اما به ویرایش کلام خویش نیاز شدید دارد و از ضعف در مذاقه‌های نظری و ابهامات روشی و معرفت‌شناختی رنج می‌برد. ادعای همراهی دین‌اندیشی با عقلانیت جدید، چنانچه تفاوت قلمروها درهم بیامیزد و ابهامات لاپوشانی بشود، می‌تواند صورت اغراق‌آلودی به خود بگیرد و از دقت توصیفی و عمق تحلیلی و سازگاری منطقی به دور بماند. در این صورت ممکن است به‌رغم جذابیت‌های ظاهری در ارائه یک تفسیر گزینشی از تاریخ دین و تأویل آرمانی از ذات دین، به ذهن آشفته و نتیجتاً به عمل اجتماعی آشفته بینجامد.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. مثنوی، دفتر چهارم، بخش ۵۸: میل مجنون پیش آن لیلی روان، میل ناقه پس پی گره دوان/ یک دم از مجنون ز خود غافل بدی، ناقه گردیدی و واپس آمدی... .

۲. بنگرید به: نجم‌آبادی، هادی (۱۳۱۲) تحریرالعقلا. مقدمه از ابوالحسن فروغی. تهران.
۳. نائینی، محمدحسین (۱۳۳۴) تنبیه‌الأمه یا حکومت از نظر اسلام. به اهتمام محمود طالقانی، تهران: سهامی انتشار.
۴. خرقانی، موسوی میرسلامی، اسدالله (۱۳۳۹) محو الموهوم و صحو المعلوم یا راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی. با مقدمه محمود طالقانی، تهران: غلامحسین نورمحمدی خمسه‌پور.
۵. حائری، مهدی (۱۹۹۵) حکمت و حکومت. انگلستان: انتشارات شادی.
۶. مدرسی طباطبایی، حسین، مکتب در فرآیند تکامل. ترجمه هاشم ایزدپناه، ۱۳۸۶، تهران: کویر.
۷. کدیور، محسن (۱۳۷۶) نظریه‌های دولت در فقه شیعه. تهران: نشر نی (و دیگر آثار...).
۸. شریعت سنگلجی، محمدحسن (۱۳۸۶) توحید عبادت «یکتاپرستی». چاپ سوم، توسط محمدباقر سنگلجی (فرزند شریعت سنگلجی) تهران: چاپ دانش. شریعت سنگلجی، محمدحسن (۱۳۴۵) کلید فهم قرآن به انضمام براهین القرآن. تهران: دانش.
۹. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۸۵) غلو؛ درآمدی بر افکار و عقاید غالیان در دین. تهران: انتشارات کویر.

## اندیشه‌گر تحول‌خواه

محمدصادق کاملان، ماهنامه مهرنامه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱

درگذشت فاضل ارجمند حجت‌الاسلام والمسلمین مرحوم احمد قابل ضایعه‌ای بود برای همه کسانی که دل در گرو اعتلای اسلام و معرفی آن به‌عنوان دین جامع و کامل دارند. به‌ویژه در حوزه پژوهش‌های فقهی و کلامی.

همه کسانی که این پژوهشگر روشنفکر را می‌شناسند، با پژوهش‌های او در این دو حوزه به‌خصوص در حوزه فقه و تکلیف آشنا هستند.

گستره فقه و تکلیف شامل همه اعمال و رفتار انسان می‌شود زیرا انسان دارای اوصاف و توانایی‌هایی چون تعقل و اختیار و انتخاب‌گری است، همین ویژگی‌ها او را از سایر موجودات متمایز می‌کند و انسان در برابر حق، مکلف و وظیفه‌مند می‌شود. از این رو، رفتار و کردار او باید براساس ضابطه و قانون باشد که در اصطلاح فقه و حقوق نامگذاری شده است.

تحول و دگرگونی در زندگی انسان در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... به دگرگونی در الگوی زندگی و روابط انسان با طبیعت و جامعه انجامیده و سرانجام به تحول و تغییر در مفاهیم اعتباری و اعتبارات انسان‌ها منتهی شده است. مفاهیم اعتباری همان کبریات کلی است که بر موضوعات خارجی حمل می‌شود و قضایای شرعی و فقهی را می‌سازند. این تحولات، انسان اندیشمند را به تفکر وادار می‌کند که چگونه میان احکام و اصول صادر شده از شرع با موضوعات متغیر و متحول سازگاری ایجاد کند و میان اصول دریافت شده از



معصومین(ع)، با روابط درحال تغییر انسان با طبیعت و جامعه، هماهنگی به وجود آورد. مرحوم قابل از اندیشمندانی بود که به طور دائم در پی چاره‌جویی و سازگار کردن این دو عنصر با یکدیگر بود. او در حوزه‌های دینی تحصیل کرده و از درس‌های فقیهانی سود جسته که به طور کامل بر فقه سنتی پای فشرده و از آن الگو استفاده کرده‌اند.

قابل، در نظریه‌پردازی‌های خود نیز به فقه سنتی پایبند بود و در استفاده حکم شرعی، از آیات و روایات بهره می‌برد. اما آنچه او را از برخی دیگر از فضلاء فقهی متمایز می‌کرد، شجاعت او در بیان آنچه که با استدلال به آن رسیده بود، است. ملاحظات دیگران در عدم بیان چیزی که با روش استدلال به آن رسیده‌اند گاهی تا حد تقلید از گذشتگان و اساتید خود پیش می‌رود و این چیزی است که فقه سنتی در حوزه‌ها از آن رنج می‌برد. البته برای قضاوت میان آن شجاعت و این محافظه‌کاری، اشاره به این نکته لازم است که علم فقه، علم منقول است، یعنی منبع عمده احکام فقهی که همان سنت (قول، فعل و تقریر معصوم) و اجماع است، همه توسط ناقلان و راویان حدیث به ما رسیده است.

این روایات توسط طبقات راویان و تلقی طبقه بعدی از طبقه قبلی و باتوجه به آشنایی راویان نزدیک به عصر صدور با قراین حالی و فضای صدور روایت به طبقات بعدی منتقل شده است. از این جهت، بی‌توجهی به فهم و تلقی قدامت اصحاب و نادیده گرفتن شهرت در میان بزرگان فقه در طبقات اولی، می‌تواند فقیه را از غرض و منظور معصومین(ع) دور کند. این آن نکته‌ای است که عمده فقیهان را بر تحفظ به آنچه از گذشتگان به آنان رسیده واداشته است.

از طرف دیگر، این تحفظ بر نظر گذشتگان، سبب رکود و عدم هماهنگی علم فقه با تحولات زندگی مردم می‌شود. در تاریخ فقه و فقاهت، در میان طبقات فقیهان، مجتهدانی به چشم می‌خورند که با شجاعت خود تحول درخوری را در

---

زمان خود در حوزه فقه و فقهت به وجود آورده‌اند. از جمله این فقیهان می‌توان به علامه حلی و در طبقات متأخرتر به شیخ انصاری اشاره کرد.

مرحوم قابل از کسانی بود که شجاعت را نیز از این حد گذرانده و حتی نسبت به مشهور و گاه اجماع فقهاء نیز تحفظ نداشت و شاید این چیزی بود که از طرف برخی از منتقدان به دیدگاه‌های او در مسائل فقهی اشکال و ایراد می‌شد.

(۲۰)

## اهل اشکال بود

احمد منتظری، ماهنامه مهرنامه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱

از سال تحصیلی ۶۴-۶۵ که برادر ارجمند آقای احمد قابل به قم آمد و در بحث خارج فقه آیت‌الله منتظری شرکت کرد روابط صمیمانه شاگرد و استاد شروع شد. در کلاس درس، شاگردانی پیشرفت بهتری دارند که با نظرات استاد فعالانه و نقادانه برخورد می‌کنند و با ایراد اشکال به سخنان استاد، کلاس درس را به جلسه گفت‌وگو تبدیل می‌نمایند؛ در این روش علاوه بر شاگردان، استاد هم به کار بیشتر و تحقیق کامل‌تر وادار می‌شود. اساتید نیز بر دو گونه‌اند؛ بعضی تدریس می‌کنند و از اینکه شاگردی هنگام درس اشکال کند خوششان نمی‌آید؛ عده‌ای دیگر که البته در اکثریت‌اند ایراد اشکال از طرف شاگردان را می‌پذیرند و گاه تشویق هم می‌کنند.

مرحوم آیت‌الله منتظری جزو اساتیدی بود که با روی باز ایراد اشکال را تشویق می‌کرد. ایشان از استاد خود مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی این کلام را بسیار نقل می‌فرمود که: «بزرگی بزرگان نباید موجب این شود که انسان عقیده تازه خود را ابراز نکند».

مرحوم احمد قابل از شاگردانی بود که به این سفارش استاد به نیکویی عمل نمود و نظرات خود را صریحاً مطرح می‌کرد. همین ویژگی باعث شده بود که استاد هربار از دیدار این شاگرد صریح‌اللهجه مسرور شود و همین که به ایشان خبر می‌دادیم احمد قابل برای ملاقات آمده است در چهره آیت‌الله منتظری

رضایت نمایان می‌شد. این مطلب را در مجلس ترحیم آقای قابل در قم برای حجت‌الاسلام‌والمسلمین یاسر خمینی نقل کردم؛ ایشان بلافاصله اضافه کرد: «که مچ بیندازند» و من در تأیید دریافت ایشان گفتم: «احسنت».

امیدوارم که در حوزه‌های علمیه شهامت در ابراز نظر افزون شود و اظهارنظرات جدید و نقد علمی آن‌ها فرصت بیشتری بیابد. مرحوم احمد قابل مصداق بارز یک محقق شجاع و مجتهد باشهامت بود و اینجانب با شناختی که از آن مرحوم دارم شهادت می‌دهم که برای او عافیت‌طلبی در راه انجام وظیفه هیچ معنی و مفهومی نداشت.

## پویندهٔ مکتب شریعت عقلانی

محمدحسن موحدی ساوجی، ماهنامهٔ مهرنامه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱

اندیشمند فرهیخته مرحوم احمد قابل صاحب ویژگی‌هایی است که همین خصال، او را در میان معاصرانش برجسته ساخته است. در این مختصر به چهار نمونه از این ویژگی‌ها اشاره می‌کنم:

۱. اگر یکی از شرایط نواندیشی دینی را تسلط بر مبانی دینی بدانیم، بی‌شک احمد قابل از معدود نواندیشان دینی در عصر حاضر به‌شمار می‌آید که هم دغدغه دین و آموزه‌های آن را داشته، هم نگران چالش‌های جدید و در جست‌وجوی پاسخ‌های دینی بر آن‌ها است و از این دو مهم‌تر از منظر یک کارشناس دینی و آگاه به مبانی و منابع آن به این موضوع می‌نگرد. آنان که با احمد قابل حشر و نشر داشته‌اند، به خوبی می‌دانند که او از بسیاری از کسانی که «آیت‌الله» را با خود به همراه دارند، به علوم دینی و فقه اسلامی آگاه‌تر بود و به همین جهت تنها از منظر یک عالم دینی و با استفاده از منابع دین، چالش‌های موجود را پاسخ می‌گفت.

۲. برخلاف برخی از نواندیشان و جریان‌های روشنفکری که تغییراتی اساسی در اندیشه اسلامی را دنبال کرده، برخی اصول دینی را به چالش می‌طلبند، وی با پرورش یافتن در بستر اجتهاد حوزوی و با استمداد از همان آموزه‌ها، به نتایجی دست می‌یافت که در برخی از موارد دیگران از دستیابی به آن ناتوان بودند. نوآوری‌های احمد قابل نه با دور زدن و حذف اصول و چارچوب فقهی، بلکه در همان چارچوب اجتهاد سنتی قرار می‌گرفت. این ویژگی، برگرفته از مکتب فقهی

استاد فقید آیت‌الله‌العظمی منتظری طاب‌ثراه بود، که هرگز تحت تأثیر برخی گرایش‌ها از چارچوب و اصول خود خارج نمی‌شود و نتایج دینی را با ابزارهای غیردینی جست‌وجو نمی‌کند.

۳. ارج نهادن به منبع عقل در استنباطات فقهی از ویژگی‌های دیگر به‌شمار می‌آید. از نظر او هیچ‌گاه عقل منبعی غیردینی نیست؛ بلکه میدان وسیعی در دستیابی به نتایج دینی در اختیار می‌گذارد.

از میان فقیهان و اصولیان شیعی، کسانی چون ابن‌جنید اسکافی، ابن‌عقیل نعمانی، شیخ طوسی، سید مرتضی، ابن‌ادریس، مقدس اردبیلی و آیت‌الله منتظری نقش بیشتری برای عقل در حوزه دین قائل شده‌اند. به‌عنوان نمونه از نگاه مرحوم آیت‌الله منتظری، در عقود و ایقاعات و به‌طور کلی امور عادی و جاری در همه‌امم که متناسب با نیازها و شرایط و امکانات و میزان پیشرفت عقل و علم در جوامع، متفاوت است، احراز امضای شارع لازم نیست؛ بلکه عدم ردع و منع از طرف شارع کافی است. (کتاب الخمس، ص ۱۲)

خطاباتی که به عدالت و معروف و عرف و مانند آن امر می‌کنند بر امضای همه‌اموری دلالت دارند که ارتکاز و عرف عقلا آن را مصداق عدالت و معروف می‌دانند و صرفاً تأکیدی بر رعایت مصادیق تعبیدی شرعی نیست. البته شارع مصادیق خاصی نیز برای آن بیان کرده است یا نظر عرف را در تشخیص برخی مصادیق تخطئه فرموده است.

در مفاد خطابات نهی از ظلم و باطل نیز، در حقیقت امضای بطلان و ظالمانه بودن اموری است که عقلا باطل و ظلم می‌شمارند و تنها ظلم و بطلان شرعی مراد آن‌ها نیست. (رساله استفتائات، ج ۲، ص ۴۳۲) البته برخی مصادیق عدالت به آسانی قابل تصدیق همگانی برای عقلا نیست، بلکه گاهی بین عقلای جهان در یک‌زمان یا در زمان‌های مختلف اختلاف‌نظر شدید است؛ از این‌رو در برخی موارد

شرع مقدس در تشخیص عدالت، عقلا را تخطئه کرده است و اساساً می‌توان گفت که یکی از علل عمده تشریح شرایع الهی تشخیص و تعیین صحیح این‌گونه از مصادیق است. (رساله استفتائات، ج ۲، ص ۴۹۳) ایشان معتقد است حجیت سیره، اختصاصی به سیره‌های زمان معصومان (علیهم‌السلام) ندارد و سیره‌های مستحدث عقلا نیز معتبر است؛ زیرا شریعت اسلام، شریعتی سمحه و سهله است و هرگز غرض و هدف اصلی آن هدم اساس تمدن و نظام عقلانی جوامع و دخالت در همه امور عادی بشری و معزول کردن عقل انسان‌ها از صحنه تدبیر زندگی خویش نیست.

هدف اصلی دین، هدایت انسان به سعادت و کمال ابدی است و امور عادی مربوط به زندگی دنیوی را غالباً به درک و شعور ارتکازی و جمعی واگذار کرده است و عقل جمعی را برای تشخیص صلاح و مصالح بشر در این جهت نوعاً کافی دانسته است. (دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۷۶۷)

حق این است که مرحوم استاد احمد قابل را نیز در کل، پوینده همین مسیر بدانیم، او رویکرد خود را «شریعت عقلانی» نامگذاری کرد و بسیاری از فقیهان را از این بابت که عقل را در استنباط فقهی به حاشیه رانده‌اند، مورد نقد قرار داد.

البته برای مکتب این کاستی نیز مشاهده می‌شود که تعریفی صحیح از این عقل تأثیرگذار ارائه نداده‌اند که به‌خوبی فارق میان «سیره عقلا»، «عرف»، «ادراکات عقل فردی» و مفاهیمی مشابه باشد؛ یا دست‌کم چالش‌هایی در این باب را باقی گذارده‌اند.

۴. مردان بزرگ روزگار که عده‌ای را شیفته خود کرده‌اند، پیش از آنکه دانشمندان زمانه خود باشند اخلاق‌مداران عصر خویش به‌شمار می‌آمدند و آنچه آنان را به شخصیتی مجذوب تبدیل می‌کرد، بیش از همه ویژگی‌های اخلاقی آنان بوده است. احمد قابل همچون استاد خود آمیزه‌ای از تقوا، شجاعت، تواضع،

سلامت نفس و اخلاص را با خود به همراه داشت. او دین را نردبان دنیای خویش نکرد و دندان طمع را به معنای واقعی از خود دور کرد.

او انسانی مخلص بود که افتخارات خود را به رخ دیگران نمی‌کشید و از بازگو کردن آن‌ها ابا داشت. گواه بر این معنا همین کافی است که سال‌ها زخم‌های کهنه جبهه را بر تن داشت؛ اما کسی چون من که سابقه رفاقت دو دهه با او را داشته‌ام، زمانی از آن آگاه شدم که در واپسین روزهای عمر پزشکان احساس خطر کرده، ترکش دوران جنگ را از نزدیک نخاعش خارج کردند تا امکان عکسبرداری مغزی فراهم شود.

اوقات خوش آن بود که با دوست به‌سر شد

باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود

خوش بود لب آب و گل و سوسن و نسرين

افسوس که آن سرو روان رهگذری بود



# احمد قابل در سایت‌ها و رسانه‌های مجازی



(۱)

به یاد احمد قابل

احسان ارجمند حقیقی، جرس، ۲۰ اسفند ۱۳۸۸

سال ۱۳۸۰ پس از آنکه با فشارهای گروه به اصطلاح حزب‌الله کرمانشاه سمینار دو روزه بررسی تطبیقی آراء و اندیشه‌های دکتر علی شریعتی و دکتر عبدالکریم سروش چند بار لغو شد، سرانجام با اصرار بر حق قانونی خود به‌عنوان کانون کاج کرمانشاه در برگزاری سمینارهای اندیشه‌شناسی توانستیم در آذرماه ۸۰ این سمینار را برگزار نماییم.

به‌دلیل حساسیت‌های فراوان شکل‌گرفته در حاشیه برگزاری سمینار انتخاب سخنرانان آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده بود. روز نخست سمینار به بررسی دیدگاه‌های دکتر شریعتی اختصاص داشت و سخنرانان آن دکتر علی‌رضا رجائی و محمد بسته‌نگار بودند.

روز دوم به بررسی دیدگاه‌های دکتر سروش اختصاص داشت و پس از مشورت‌های بسیار احمد قابل را به‌عنوان تنها سخنران این روز برگزیدیم.

۱۲ آذرماه ۸۰ در ماه مبارک رمضان پس از نماز صبح برای استقبال از احمد قابل همراه دوست عزیزم کیوان مهرگان که مجری سمینار بود به فرودگاه رفتیم.

پیش از آن عکسی از آقای قابل ندیده بودیم اما به محض آنکه ایشان وارد سالن فرودگاه شد توانستیم او را بشناسیم. بسیار متین، فروتن و ساده بود. با عینکی گرد، کاپشنی سورمه‌ای، کتابی در دست و رویی گشاده و چهره‌ای معصوم.

تا زمان شروع سمینار ۵-۶ ساعت زمان داشتیم اما از همان برخورد اول فهمیدیم که این زمان برای همنشینی و مصاحبت با شخصیتی چون احمد قابل و انبوه سؤالاتی که در حوزه روشنفکری دینی داشتیم زمان زیادی نیست.

احمد قابل به دلیل مسافر بودن روزه نبود اما می گفت به احترام ماه مبارک رمضان از خوردن و آشامیدن امساک می کنم.

با نزدیک شدن به زمان برگزاری سمینار و با توجه به اتفاقاتی که در روز نخست سمینار افتاده بود می دانستیم که روز سختی درپیش داریم. قرار بود تا ما به گروه به اصطلاح حزب الله کرمانشاه به عنوان معترضین سمینار اجازه حضور در سالن را بدهیم به شرطی که آن ها نیز نظم برنامه را حفظ کنند و فرصتی نیز در اختیارشان قرار گیرد تا بتوانند دیدگاه هایشان را این بار نه با داد و فریاد و وا اسلاما که از طریق تریبون سالن مطرح نمایند.

هنگامی که با احمد قابل وارد سالن شدیم سالن لبریز از جمعیت بود. ردیف های اول نیز توسط نیروهای امنیتی پر شده بود. به زحمت در میان جمعیت برای احمد آقا جایی پیدا کردیم تا پس از شروع رسمی مراسم به روی سن بروند. با شروع سمینار معترضان علی رغم قول قبلی شان و به بهانه جمله ای که در متن یکی از مقالات ارسالی به سمینار بود فضای بسیار متشنجی را در سالن ایجاد کردند. ناگزیر اداره برنامه را برعهده گرفتیم و تلاش نمودم تا به هر شکل ممکن فضایی فراهم شود تا احمد آقا به سخنرانی بپردازد. در آن زمان بعید می دانستیم که امکان ادامه برنامه را داشته باشیم. به هر نحو بود آرامش نسبی بر فضای جلسه حاکم شد و آقای قابل سخنرانی خود را آغاز کرد.

احمد قابل بیش از ۶۰ دقیقه سخنرانی کرد. در ابتدا شیوه معترضان را در برخورد با اندیشمندان و متفکران جامعه برخلاف سیره ائمه اطهار و احادیث و روح اسلام خواند و به باد انتقاد گرفت و سپس وارد بحث محتوایی خود شد.

قابل چنان متین، مستدل، منطقی و درعین حال با صلابت سخن می‌گفت که درطول سخنرانی ایشان حتی یکبار هم معترضان امکان اعتراض و عرض‌اندام نیافتند. قابل با تسلطی که به مبانی فقه داشت و نیز با بهره‌گیری از بر بودن بیش از ۶۰۰۰ حدیث و روایت از ائمه معصومین فضای متشنج سالن را چنان تغییر داده بود که موافقان از استدلالات منطقی و محکم او بهره می‌گرفتند و مخالفانش یا عمیقاً به فکر فرو رفته بودند و یا با رد و بدل کردن یادداشت تلاش می‌کردند تا نکته‌ای بیابند و در نوبت خود آن را مطرح کنند و پاسخی برای این سخنور مسلط دست‌وپا کنند.

سرانجام هنگامی که مسئول این گروه پشت تریبون قرار گرفت تا دیدگاه‌های گروه متبوعش را مطرح کند چاره‌ای جز استناد به جملات برده و مقطع شده بولتن‌ها نداشت. اما در بیان همان‌ها هم چنان تحت‌تأثیر جو متأثر از سخنان احمد آقا قابل قرار گرفته بود که در روخوانی همان بولتن‌ها نیز دچار اشتباهات فاحشی شد که برای دقایقی باعث خنده حضار شد.

معترضان که خود را در برابر استدلالات فقهی و مستند به سیره و گفتمان ائمه می‌دیدند چاره‌ای ندیدند جز مطرح کردن همان بهانه ابتدای جلسه و با زیرپا گذاشتن مجدد وعده خود فضای جلسه را بار دیگر متشنج کردند تا فرصتی برای پاسخ به بولتن‌سازی خود به احمد قابل ندهند.

آن جلسه برای اولین و آخرین بار در استان کرمانشاه بدون درگیری فیزیکی پایان یافت که آن‌هم به استدلالات و گفتمان آقای قابل برمی‌گشت.

البته پس از آن هم آقای قابل مزد خود را گرفت و چند روز پس از بازگشت به تهران بازداشت شد و هم کانون کاج کرمانشاه به لطف رأی دادگاه انقلاب لغو مجوز شد اما فضایی که قابل در آن جلسه حاکم کرد سبب شد تا برای مدت‌ها معترضان به جای شعار و داد و فریاد و واسلاما از وسایل مدنی مانند مطبوعات

برای پاسخگویی به مخالفانشان استفاده کنند و به مناظره‌های مطبوعاتی روی بیاورند.

احمد قابل بار دیگر در زندان است. به اسارت گیرندگانش تلاش می‌کنند با به غل و زنجیر کشیدن دست و پایش او را خوار کنند غافل از اینکه روح بزرگ و افتاده احمد آقا همان‌گونه که خود گفته است جز زیبایی نمی‌بیند.

دست و پای احمد قابل را می‌توان به غل و زنجیر کشید اما با تسلط او بر مباحث فقهی و احادیث و سیره ائمه اطهار چه می‌کنند؟ آنجا که قرائت‌های استبدادی را از دین بی‌اعتبار می‌کند و بر دین رحمت و مسالمت و مهربانی و منطق و مردم‌سالارانه تأکید می‌کند.

(۲)

برای احمد قابل که جز زیبایی نمی‌بیند

سیدعلی صابری، جرس، ۲۴ فروردین ۱۳۸۹

بسم الله الجمیل

ان الله جمیل و یحب الجمال؛ همانا خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد. می‌گویند رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند. جمیل (زیبا) یکی از برترین و زیباترین نام‌های خداست پس آنان که زیبا می‌بینند، به آن نقطه‌ای رسیده‌اند که جز خدا نمی‌بینند و ایمان آن‌چنان در دلشان مملو است که هیچ زشتی و پلشتی آنان را به خود جلب نمی‌کند.

ماه‌ها از اسارت استاد احمد قابل می‌گذرد و طبق معمول همیشه تاریخ مظلومیت و یژگی خاص همه مردان دین و مردان خداست، همه ما او را به‌عنوان استاد برجسته دین و اخلاق، فقیه و پژوهشگر می‌شناسیم و کمتر او را به‌عنوان مرد سیاست، شاید به همین خاطر است که نام او را بسیار کمتر از سایر اسرای سبز می‌شنویم و می‌گوییم. اما به راستی احمد قابل از مردان روزگار سختی‌ست، همان مردانی در زمانه خطیر پنهان شدن حقیقت در پس ظواهر ریش و تسبیح، شریعت عقلانی را به مردم می‌آموزند و نمی‌گذارند حقیقت شریعت الله مهجور و پنهان باقی بماند.

هرچند این روزها نام او را همراه دیگر اسرای سبز نمی‌شنویم و کمتر یادی از او می‌گردد، اما در دل ارادتمندان شریعت عقلانی علوی، نام احمد قابل ستاره سبز

آسمان آن‌هاست و به وجود او که جز زیبایی ندید و نمی‌بیند می‌بالند و از او زیبا دیدن و زیبا اندیشیدن و زیبا پرستیدن می‌آموزند.

زندان و شکنجه و تبعید و هجرت، ویژگی و شیوه زیست همه یاران خداست و مردان خدا را از این فشارها باکی نیست، مردانی چون احمد قابل که عمر شریف خود را صرف آموختن و آموزش شریعت عقلانی نموده‌اند و جلوه‌های زیبای پرستش و ایثار را آموخته و آموزش داده‌اند این‌گونه فشارها و سختی‌ها و رنج‌ها و شکنجه‌ها را به‌جان می‌خرند و هنگامی که با آنان مواجه می‌شوید و از حالشان می‌پرسید همچون زینب کبری شیر بیشه کربلا و زبان گویای شریعت الله پس از مصیبت عظمای کربلا: ما رأیت إلا جمیلا (همانا جز زیبایی نمی‌بینم) می‌گویند.

آری حقیقت این است و یاران خدا جز زیبایی هیچ نمی‌بینند و به‌هرسو که می‌نگرند ذات پاک و زیبای آفریننده زیبایی را می‌بینند و هر سختی و شقاوت و ظلمی را در راه حقیقت زیبا به جان خریدارند و با حیات خویش الگویی برای زیبا زیستن برای انسان‌های سرزمین‌مان هستند.



(۳)

## احمد قابل؛ عالمی راستین

حسن یوسفی اشکوری، جرس، ۲۰ اسفند ۱۳۸۸

مدت‌ها بود که از دوست فاضل و دانشمند جناب احمد قابل بی‌خبر بودم. در اخبار رسانه‌های داخلی و خارجی هرروز از افراد بازداشتی و آزاد شده اخباری منتشر می‌شود اما از ایشان خبری درمیان نبود. روزی خبر آمد که احمد قابل برای شرکت در مراسم استادش آیت‌الله منتظری در مسیر راه مشهد، تهران، قم بازداشت شده است، اما دیگر خبری از آزادی و یا ادامه بازداشتش نبود. احتمالاً یکی از دلایل دور بودن محل حبس ایشان از مرکز بود که به‌هرحال اخبار تهران بیشتر از هرجا منتشر می‌شود.

از ستم‌های مضاعف زندانیان و به‌طورکلی مردمان ساکن در شهرها و مناطق دور افتاده همین است که از یک سو غالباً به مراتب بیشتر و شدیدتر تحت فشار قرار می‌گیرند و سرکوب می‌شوند و ازسوی دیگر بیشتر سانسور می‌شوند و کمتر صدایشان و حتی اخبارشان به گوش مردم داخل و خارج می‌رسد.

به‌هرحال گاه تصور می‌کردم احتمالاً قابل از بند رسته اما من در این گوشه دورافتاده جهان بی‌خبر مانده‌ام. تا این که چند روز پیش خبر آمد که از زندان انفرادی اطلاعات به بند قرنطینه زندان وکیل‌آباد مشهد منتقل شده و بعد اعلام شد که او را با دستبند به دادگاه برده‌اند! خبر دردناکی بود، هم از این نظر که این عالم پارسا و آگاه هنوز در بند است و هم به این دلیل که چنین ستم مضاعفی را بر او روا داشته‌اند.

احمد قابل کیست و چه می‌گوید؟ من از سالیان زندان با نام او آشنا شدم. از اوایل سال ۷۹. هنوز آثاری از فضای نسبتاً باز سیاسی و فرهنگی پس از دوم خرداد برجای بود و هنوز از آزادی‌های مطبوعاتی نشانی در اینجا و آنجا به چشم می‌خورد. از احمد قابل مقالات و مصاحبه‌هایی در برخی رسانه‌ها منتشر می‌شد. در آن زمان، که هنوز جناب حجت‌الاسلام نوری آزاد نشده بودند، روزانه چندین روزنامه بوسیلهٔ برخی دوستانش از بیرون برای ایشان به داخل زندان آورده می‌شد و من با علاقه وافر تمام آن‌ها را می‌دیدم.

نام احمد قابل در روزنامه‌های مختلف دیده می‌شد. همواره مقالات و گفتارهای ایشان را با علاقه می‌خواندم. زیرا آن‌ها را پرمحتوا و درعین‌حال شجاعانه می‌یافتم. به‌زودی دانستم که او برادر هادی قابل است و روحانی ولی رخت روحانی بر تن ندارد. یک‌بار از دوستم جناب نوری پرسیدم احمد قابل را می‌شناسد و او را چگونه می‌بیند؟ ایشان گفت به‌خوبی می‌شناسد و از فضل و دانش حوزوی و درعین‌حال خوش‌فکری وی گفت و به‌ویژه افزود آقای قابل در علم الحدیث بسیار تبحر دارد.

بعدها (احتمالاً در سال ۸۱) زمانی که آقای قابل بوسیلهٔ دادگاه ویژه روحانیت تهران بازداشت شد، بیشتر با نام و شخصیت و افکار و دلیری و استواری او آشنا شدم. چرا که اخبار زیادی از او در رسانه‌ها و یا خصوصی بر سر زبان‌ها بود. تمام این اخبار از شجاعت و مقاومت این متفکر مسلمان حکایت می‌کرد. گرچه پس از مدتی اسارت در انفرادی زندان اوین، قابل آزاد شد اما از شما چه پنهان دلم می‌خواست روزی انفرادی ایشان تمام شود و او را به بند عمومی بیاورند و من از نزدیک او را ببینم و از نزدیک با او آشنا شوم. من، با توجه به سوابق و تجارب شخصی و اهمیتی که برای نوگرایان روحانی قایل هستم، هربار نور امیددی در عالمی ببینم، بسیار خوشحال و حتی هیجان‌زده می‌شوم و برای موفقیتش از صمیم

قلب خرسند می‌شوم. از این رو در آن زمان بسیار مشتاق بودم یک دانش‌آموخته قم و شاگرد آیت‌الله منتظری را از نزدیک ملاقات کنم و درباره اهداف و دغدغه‌های مشترک بحث و گفتگو کنم.

مدتی گذشت. پس از آزادی از زندان (احتمالاً سال ۸۴) بود که یکبار در منزل دوست مشترکمان جناب عمادالدین باقی آقای قابل را از نزدیک دیدم. ساعتی گفتگو کردیم. واقعیت این است که او را در این دیدار عالم‌تر و آگاه‌تر از آن یافتم که در تصور داشتم. به یاد می‌آورم که به مناسبت وضعیت شخصی‌ام، سخنی از ضرورت و یا نقش لباس ویژه روحانی برای عالمان دین به میان آمد. ایشان چند روایت خواند و طبق آن روایات، می‌گفت این لباس نه تنها ضرورتی ندارد بلکه لباس خاص از منظر دینی با آموزه‌های دینی در تعارض است. می‌گفت این روایات را برای آیت‌الله منتظری هم خوانده‌ام و استدلالم را خدمت ایشان هم گفته‌ام. من البته با دیدگاه محدثان ایشان چندان موافق نبودم اما از جهات دیگر با دیدگاه ایشان موافق بودم. گرچه به ایشان گفتم نباید چنین پدیده‌هایی را ذهنی و انتزاعی فهم و تحلیل کرد بلکه باید از منظر تاریخی و کارکردی نگاه کرد و ضرورت و یا عدم ضرورت لباس خاصی را برای هر صنفی درک کرد. حداقل نباید چنین پدیده‌های را صرفاً از منظر دینی و به استناد روایات دینی، تحلیل کرد و به داوری نشست.

از این خاطرات که بگذریم، واقعیت این است که شخصیتی چون احمد قابل در قلمرو گسترده روحانیان ریز و درشت کم داریم. این که به نهاد روحانیت نیازی هست یا نه، فعلاً از محدوده بحث و موضوع گفتار ما خارج است، اما آنچه که اکنون برای جوامع اسلامی و از جمله جامعه ایران مهم و تعیین کننده است این است که وجود و حضور روحانیان و عالمان دینی آگاه به زمان و آشنا با مقتضیات عصر و نیازهای جدی جهان مدرن، نعمتی بزرگ است و جوامع اسلامی از آنان

بی‌نیاز نیست. کسانی که با واقعیت‌های حوزه‌ها و موجودی نحیف معرفتی و علمی نهاد پر ادعای روحانیت سنتی آشنا هستند به‌خوبی می‌دانند که علمای معاصر غالباً به‌واقع معاصر نیستند و عموماً هیچ نسبتی با زمان و زمانه ما ندارند. از متدولوژی‌های معارف حوزوی (فقه و کلام و فلسفه و تفسیر و...) گرفته تا متون و منابع درسی و شیوه‌های آموزشی و درنهایت اهداف و غایات این علوم و آموزش‌ها و دغدغه‌های روحانیان. گرچه وقوع انقلاب اسلامی و تشکیل نظام دینی-روحانی و حاکمیت مطلقه روحانیان، بیش از همه زمینه‌های تحول در روحانیت و طلاب را فراهم کرده است، اما هنوز آثار این تحول چندان آشکار نشده است. شماری اندک از روحانیان داریم که جوان‌ترند و آثاری از نوگرایی و معاصر بودن را از خود بروز می‌دهند. اینان از یک‌سو با علوم سنتی آشنا هستند و از سوی دیگر کم‌وبیش با معارف و افکار مدرن و نیازهای و ضرورت‌های جهان جدید آشنایی یافته‌اند. احمد قابل یکی از این عالمان است.

آقای قابل با معارف رایج حوزه‌ها آشنا است اما او بیش از همه در حوزه علم‌الحديث تحقیق کرده و می‌توان گفت در این دانش متخصص است. ایشان یک‌بار در یک سخنرانی می‌گفت اگر در ایران ده نفر متخصص در حدیث باشند و تمام احادیث را با دقت خوانده باشند، یکی‌اش من هستم. گرچه دیری است که تقریباً تمام علوم اسلامی متداول در حوزه‌ها از تحول و پویایی و در نتیجه کارآمدی بازمانده‌اند اما علم‌الحديث و حدیث‌شناسی از همه غریب‌تر و عقب‌مانده‌تر است. این درحالی‌است که مهم‌ترین دانش حوزوی فقه است و فقه هم بیش از همه به علم‌الحديث متکی است. و اما حدیث و حدیث‌شناسی قرن‌هاست که هیچ تحولی را تجربه نکرده است. اصلاً علمی به‌عنوان حدیث‌شناسی تقریباً در حوزه‌ها وجود ندارد و حداقل به رسمیت شناخته نشده است. در این میان چگونه ممکن است مجتهدی در کار استنباط احکام توانا و موفق باشد؟ روزگاری بود که فقیه و مجتهد اول در کار حدیث و پژوهش در

حدیث و روایات متبحر می‌شد و آنگاه به فقه و اجتهاد اهتمام می‌کرد. کتب رجالی گذشته ما (حتی تا قرن سیزدهم هجری)، بوسیلهٔ مجتهدان نامدار نوشته شده‌اند، گواه این مدعا است. مگر ممکن است مجتهدی قدرت تشخیص صحت و سقم احادیث را نداشته باشد و از توان فهم و درک و تحلیل تاریخی انبوه روایات بی‌بهره باشد، آنگاه به کار خطیر استنباط همت کند؟ تکلیف خروارخروار احادیث جعلی را چه کسی باید مشخص کند؟

به‌رحال اکنون جای بحث دربارهٔ حدیث و حدیث‌شناسی نیست، فقط خواستم بگویم تخصص جناب احمد قابل در علم‌الحدیث و آشنایی خوب ایشان با میراث روایی ما هم می‌تواند به کار فقیهان و مجتهدان بیاید و هم می‌تواند بر آگاهی مردم دیندار و حتی پژوهشگران رشته‌های دیگر بیفزاید. البته در این میان می‌تواند مددکار تاریخ‌نگاران تاریخ اسلام هم باشد. نمی‌دانم قابل در این زمینه چه کارهایی کرده و تا کجا پیش رفته و چرا آثار پژوهشی ایشان در این زمینه منتشر نشده است (و شاید من از آن‌ها آگاه نشده‌ام) اما به‌رحال حدیث‌شناسی ایشان از جهات مختلف می‌تواند به سود اجتهاد و جامعه علمی و دینی ما باشد.

به‌طور خاص باید اشاره کرد که قابل افزون بر صلاحیت علمی، از نعمت بزرگی نیز برخوردار است و آن شجاعت در بیان افکار و عقاید است که این گوهر گرانبها در انبوه عالمان چندان یافت نمی‌شود. در این سال‌ها شجاعت ایشان را در بیان برخی موضوعات فقهی و دینی دیده‌ایم. مهم نیست که فلان نظریه نو درست است و جای مناقشه ندارد، بلکه مهم نواندیشی و تابوشکنی و خروج از دایره جزمیت و تصلب و تعصب است؛ خصلتی که به‌راستی برای نواندیشی بسیار ضروری و پرارزش است و باید قدر دانست. قابل همان‌گونه که در اعتراض به بیدادگری‌ها دلیر است، در علم و نوگرایی نیز دلیر است و استوار. احتمالاً قابل از استادش آیت‌الله منتظری نیز دلیری آموخته بود.

اما دریغ در نظام دینی-ولایی! ما، به جای این که کسانی چون احمد قابل و هادی قابل در کنار نواندیشان روحانی و غیرروحانی به کار علمی و روشنگرانه بپردازند و اساساً فرصت چنین اموری را پیدا کنند، یا در زندانند و یا در محدودیت و سانسور زندگی می‌کنند و حتی آثارشان کمتر مجال انتشار می‌یابند. قابل چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ به گواهی افکار و آثار و زندگی پرافتخارشان، جز ترویج دین رحمانی و گسترش اخلاق انسانی و تحقق عدالت و آزادی در جامعه و سرفرازی کشور و بهروزی برای شهروندان ایرانی در کارنامه زندگی‌شان چیزی دیده نمی‌شود. البته قابل و اقران او جرّمی بزرگ هم مرتکب شده و می‌شوند و آن نفی عافیت‌طلبی و اعتراض به ستم و تبعیض و استبداد دینی است و این البته در نظام‌های خودکامه و متمسک به مذهب جرم کوچکی نیست.

گفته شد که این انسان شریف و عالم وارسته و دلیر را با دستبند و حالت زشتی به دادگاه برده‌اند! اما ستمگران باید به‌خوبی دریافته باشند که این شیوه‌ها نه تنها رادمردان عدالت‌خواه را مغلوب و مرعوب نمی‌کند بلکه بر عزم و اراده‌شان می‌افزاید و در برابر دین و مردم احساس مسئولیت بیشتری می‌کنند. به گفته خود ایشان در گفتگوی تلفنی‌اش با خانواده و نقل ماجرای دستبند، قابل (و قابل‌ها) این نوع برخوردها را جز زیبایی نمی‌بینند. چنان‌که تاکنون نیز چنین بوده است. قطعاً قابل و دیگر زندانیان و اسیران به‌زودی گردن‌فرازانه از اسارت رها می‌شوند اما روسیاهی برای ستمگران باقی می‌ماند. به یاد می‌آورم روزی که حکم آزادی‌ام را امضا کردم (در اواخر بهمن) پیش از خروج نزد مأموران عملیات دادگاه (یعنی مأموران دستگیری‌ها) رفتم تا از آن‌ها خداحافظی کنم، یکی از آن‌ها گفت: آقای اشکوری! بالاخره تمام شد! درحالی‌که به انبوه برف انباشته بر شاخه‌های درختان بیرون از پنجره نگاه می‌کردم، گفتم: آری! آقای...! بالاخره زمستان گذشت...!

(۴)

## وصیت‌نامه احمد قابل پیش از بازگشت به زندان

محمد رهبر، روزآنلاین، ۷ مهر ۱۳۸۹

احمد قابل ۲۳ شهریورماه به‌دلیل بر ملاکردن کشتار زندانیان وکیل آباد مشهد دوباره به زندان افتاد. این روحانی منتقد حاکمیت، فاش کرده بود که در زندان وکیل آباد، کشتار مخفی زندانیان متهم به قاچاق مواد مخدر به‌گونه‌ای وسیع و بی‌هیچ محاکمه عادلانه‌ای در جریان است. اعدام‌هایی که هر هفته و در دسته‌های شصت، هفتاد نفره صورت می‌گیرد و به اعتقاد قابل، به‌دلیل پنهانی بودن نشانگر ظالمانه بودن احکام صادره است.

قابل پیش از بازگشت دوباره به زندان، متنی را به دوستانش سپرد تا به‌عنوان وصیت‌نامه او و خطاب به ملت ایران منتشر کنند. قابل در این وصیت‌نامه جمهوری اسلامی را در تمام سی سال گذشته متهم به ظلم می‌کند و معتقد است حاکمیت امروز ایران «معتاد به ستمگری» شده است.

### بازداشت‌کنندگان مسئول جانم هستند

قابل که سابقه انتقاد به آیت‌الله خامنه‌ای و نگارش نامه‌ای سرگشاده به او را دارد و و البته به‌همین دلیل هم یکسال زندان را تحمل کرده است، مسئولیت جانش را برعهده کسانی دانسته که او را بازداشت کرده‌اند و از آنجا که وصیت‌نامه او بار دیگر به انتقاد صریح از رهبر نظام اختصاص یافته، تأکید کرده ممکن است حکومت درصدد قتلش برآید: «باتوجه به اظهارنظرهایی که در دو دهه اخیر زندگی، در سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و نوشته‌هایم داشته‌ام و باتوجه به نامه‌ها یا

نوشته‌هایی که خصوصاً در سال‌های ۸۳ تا ۸۷ به رهبری کشور و سایر افراد و نهادهای حکومتی، درباره رفتارهای نامشروع و غیرقانونی رهبری و دستگاه حاکمه ایشان منتشر کرده‌ام و یا نامه‌هایی که به برخی مسئولان و نهادهای حقوق‌بشری نوشته و منتشر کرده‌ام، هر لحظه امکان بازداشت مجدد خود را داده و می‌دهم. هرچند این حاکمیت با تجارب دیگری از نوع؛ قتل و ترور مخالفان نیز آشنا است و امثال مرا گریزی از تصمیمات پیدا و پنهان آنان نیست.»

احمد قابل که سال گذشته با پابند و پس از یک‌دوره زندان انفرادی به دادگاه برده شد، در ادامه نوشته اهل اعتصاب غذا نیست و خبری در این باره از او صحت ندارد و تأکید کرده، تحمل زندان انفرادی را دارد.

### جمهوری اسلامی؛ پیروزی تاجر بر روشنفکری

قابل که در آستانه پنجاه‌سالگی است، در نوشتار خود تاریخ سی‌ساله جمهوری اسلامی را بازخوانی کرده؛ تاریخی که به گفته قابل به جز در سال‌های نرسیده به سال شصت، رنگی از دموکراسی نداشته و تنها در همان یکسال و نیم ابتدایی مخالفان تحمل شدند و توانستند از آزادی نسبی بیان برخوردار باشند. آزادی‌ای که به سرعت با آغاز دهه شصت قلع و قمع شد. قابل می‌گوید امروز از شعارهای اولیه انقلاب و استقلال و آزادی تنها نامی مانده است. او همچنین انقلابیون را متهم می‌کند که پس از به حکومت رسیدن، همان راهی را رفتند که شاه می‌رفت و استبدادی جوان را به تاریخ ۲۵۰۰ ساله گره زدند: «آنچه امروزه شاهد آنیم، حقیقتاً نه «جمهوری» است و نه «اسلامی». گویا به جای شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» شعار «نه جمهوری نه اسلامی» را نشانده‌اند و شدیداً به آن پایبندند.»

قابل بنیانگذاران جمهوری اسلامی را متهم می‌کند که پیش از انقلاب وعده حکومتی را می‌دادند که به روشنفکری و نواندیشی اسلامی می‌مانست اما به



محض قدرت یافتن، حکومتی را برپا کردند که کسی انتظارش را نداشت. قابل معتقد است پس از انقلاب تحجر بر روشنفکری پیروز شد: «آنچه امروز بر فرهنگ عمومی نشر یافته از رادیو و تلویزیون و مراکز علمی و فرهنگی وابسته به حکومت، سیطره جدی یافته است، افکار متحجرانه و رویکردهای خرافی و بی‌اساس، به نام مذهب و شریعت است. تک‌مضرب‌های باقی‌مانده از رویکردهای علمی و اصلاح‌گرایانه در مراکز فرهنگی و علمی حکومت، در زیر سایه سنگین فرهنگ رایج حکومتیان، متأسفانه نفس‌های آخر خود را می‌کشند و از تأثیرگذاری جدی بازمانده‌اند.»

### تاریخچه آیت‌الله خامنه‌ای

قابل که می‌گوید از همان ابتدای رهبری آیت‌الله خامنه‌ای به او خوش‌بین نبوده، رهبر نظام را به نسل سوم بالیده در نظام اسلامی به‌عنوان کسی معرفی می‌کند که به آرمان‌های انقلاب وفادار نماند. قابل روزهایی را به‌یاد آورده که حجت‌الاسلام خامنه‌ای از دوستان علی شریعتی به حساب می‌آمد و از این جمله قرآن که «مستضعفین زمین را به ارث خواهند برد» تحلیل مارکسیستی داشت و برخلاف همه روحانیون، طاهره صفارزاده را برای عضویت در شورای انقلاب معرفی می‌کرد. قابل با روایت سیر زندگی رهبر کنونی جمهوری اسلامی می‌پرسد: «امروز ایشان در کجا و با چه تفکر و چه کسانی محشور است و چه کسانی را طرد کرده و دوستی‌های زمان «قبل از فتح» آنان را فراموش کرده و با چه دوستان سابقی برای چه انگیزه قابل دفاعی، دشمنی می‌ورزد؟»

این روحانی منتقد رهبر جمهوری اسلامی همچنین معتقد است آیت‌الله خامنه‌ای کینه مخالفانش در مجلس سوم و همچنین میرحسین موسوی را با خود تا سیمت رهبری هم حفظ کرد و از همان آغاز رهبری روزنامه‌ها و صدا و سیما را واداشت تا همواره او را در صدر اخبار قرار دهند. به‌گمان قابل، خامنه‌ای

در حال حاضر همان دسته‌بندی حزب جمهوری را گسترش داده و انتخابات را به نمایی از دموکراسی بدل کرده است: «امروز نیز بر این باورم که آقای خامنه‌ای و جناح راست حزب جمهوری اسلامی، در تشکلی که نام و نشان حزبی آن را معرفی نمی‌کند و نام مستعار «نظام جمهوری اسلامی» را بر حزب خود گذاشته‌اند، بر ارکان قدرت، مسلط شده‌اند و با معرفی افراد درون حزبی خود به تعداد چند برابر مورد نیاز، در صحنه‌های انتخاباتی حاضر می‌شوند و با رد صلاحیت نامزدهای سایر احزاب منتقد قدرت (به اتهام مخالفت با نظام) یا تأیید صلاحیت معدودی از نامزدهای برخی احزاب فاقد پایگاه اجتماعی، سعی در برگزاری نمایی دموکراتیک و مردم سالارانه می‌کنند و مکرراً تأکید می‌کنند که انتخابات، آزاد و با حضور همه گروه‌ها و گرایش‌های سیاسی، برگزار شده است!»

#### نظامیگری علاقه مشترک شاه و رهبر

قابل در تحلیل روایات آیت الله خامنه‌ای، نظامیگری را وجه مشترکی بین رهبر جمهوری اسلامی و محمدرضا شاه پهلوی عنوان می‌کند و می‌نویسد سیدعلی خامنه‌ای از همان آغاز انقلاب علاقه وافری به نظامیگری داشته است. به گفته قابل پس از پیروزی انقلاب شعار ارتش از جانسپاری برای شاه به جانم فدای ملت تغییر کرد اما دیری نپایید که دوباره همان روحیه ارتش شاهنشاهی بازگشت و حالا در مراسم سردوشی فریاد جانم فدای رهبر شنیده می‌شود: «بازگرداندن نیروهای مسلح به شعار «جان نثاری برای شاه و رهبر» نشانگر علاقه سردمداران حکومت و نظامیان وابسته، به دیکتاتوری و دیکتاتورها است و نباید این رویکرد فردگرایانه نیروهای مسلح را دست‌کم گرفت. این نیروها از ملت ایران حقوق می‌گیرند و باید همیشه و همه‌جا، تنها و تنها «جان‌نثار ملت ایران» باشند و نه جان‌نثار افراد خاص و عمدتاً دیکتاتورها.»

قابل آنگاه مسئولیت وضعیت نابسامان ایران را بنابر اختیارات گسترده رهبری بر دوش آیت‌الله خامنه‌ای می‌گذارد و می‌نویسد: «نقش رهبری فعلی کشور در پدید آمدن این اوضاع ننگین، غیرقابل انکار است و با توجه به مقام فرماندهی کل قوا، ایشان باید مسئولیت این فرهنگ‌سازی منحط را برعهده گرفته و پاسخگو باشد.»

### سکوت اصلاح‌طلبان و اعدام‌های سال ۶۷

قابل که از شاگردان آیت‌الله منتظری است و در زمستان سال ۸۸ و درست وقتی که در راه قم بود تا در تشییع جنازه استادش شرکت کند به بازداشتی شش‌ماهه رفت، در بخش دیگری از وصیت‌نامه‌اش تأکید می‌کند که ولایت‌فقیه را به سبب نداشتن پایه‌های علمی و فقهی قبول ندارد و بنابراین حق خاصی برای حکومت کردن روحانیون قائل نیست. قابل اما عزل آیت‌الله منتظری را از نقطه‌های تاریک در تاریخ جمهوری اسلامی می‌داند و با بیان اینکه دوستداران آیت‌الله خمینی نباید بنیانگذار جمهوری اسلامی را عاری از خطا بدانند، روایت مفصلی از قتل‌های سال ۶۷ و کشتار اعضای سازمان مجاهدین خلق به دست می‌دهد. به نوشته او سیداحمد خمینی اطلاعات غلطی به پدرش می‌داده و در نهایت آیت‌الله خمینی دستور اعدام‌هایی را صادر کرده است که در وسعتی بسیار بیشتر از آنچه آیت‌الله خواسته بود، شکل گرفت.

قابل در ادامه از اصلاح‌طلبانی مانند موسوی، کروبی، خاتمی و موسوی‌اردبیلی انتقاد می‌کند که در قبال این اعدام‌های گسترده سکوت کردند و می‌نویسد: «به گمان من، موضع‌گیری آیت‌الله منتظری در مورد اعدام‌های سال ۱۳۶۷ نه تنها دفاع جدی از حیثیت نظام و رهبری کشور بود که تنها اقدام جدی برای جلوگیری از «سقوط کشور و نظام در دام خشونت‌طلبی و خون‌ریزی‌های

نامشروع و غیرمنطقی» بود و همه کسانی که در آن فجایع دست داشتند یا از آن دفاع کردند، در پیشگاه خدا و ملت ایران و داغدیدگان آن فاجعه، مسئول‌اند.»

### جنگ، ایران و جمهوری اسلامی را نابود می‌کند

این روحانی منتقد جمهوری اسلامی پیش از آنکه در دعاهای پایانی ناامیدی خود را از جمهوری اسلامی اعلام کند، هشدار می‌دهد که آیت‌الله خامنه‌ای، ایران را در آستانه جنگی فاجعه‌بار قرار داده است و تنها خداوند باید مردم ایران را از چنین بلایی حفظ کند. قابل به آیت‌الله خامنه‌ای پند می‌دهد که فریب فرماندهان سپاه را نخورد چرا که همین فرماندهان در سال‌های جنگ بارها اعلام کردند فتح بصره قریب‌الوقوع است. قابل می‌نویسد: «من تردیدی ندارم که اگر کار ایران و غرب به مصاف کشیده شود، علاوه بر هلاکت بسیاری از بی‌گناهان، حتی نشانی از نظام جمهوری اسلامی نیز باقی نخواهد ماند و برای پیشگیری از انهدام این نظام، تنها راه را در «پرهیز جدی از جنگ، به هر قیمتی که منافع و منابع انسانی و اقتصادی و فرهنگی ملت ایران کمترین خسارت را ببیند» می‌دانم.

(۵)

## خانه دوم احمد قابل

محمد رهبر، روزآنلاین، ۱۳ مرداد ۱۳۹۰

«زندان خانه دوم من است»، این را احمد قابل می‌گوید، روحانی مخالف رهبر کنونی نظام اسلامی و از شاگردان برجسته آیت‌الله منتظری که استادش هم از منتقدان بنیانگذار جمهوری اسلامی بود.

قابل زاده فریمان خراسان است و در همین شهر کوچک روزگار می‌گذرانند، اگر زندان وکیل آباد مشهد بگذارد.

این بار که در آغاز مردادماه و بعد از تأیید حکم بیست‌ماهه به حبس رفت، سومین بار در دو سال اخیر بوده که گذرش به زندان وکیل آباد افتاده است. باین حال احمد قابل تجربه اوین و زندان انفرادی ۱۲۵ روزه را نیز دارد. قابل گفته آرزو می‌کند این شکنجه نصیب کسی نشود.

اهانت به رهبری، تشویش اذهان عمومی، اخلال در امنیت ملی، جرایمی است که دادگاه فهرست کرده، قابل هم در همه‌جا به دفاع پرداخته و از آن دفاعیاتی که خود جرمی بزرگ تر به حساب می‌آید.

رو در روی قاضی به عکس رهبر جمهوری اسلامی اشاره کرده و گفته که این آقا در نماز جمعه، حکومت پر از جور و ظلمش را با حکومت عدل امیرالمؤمنین قیاس کرده است.

سال ۸۱ از مسئولان قضایی خواسته بود جایی را معرفی کنند تا بتواند از آیت‌الله خامنه‌ای شکایت کند. گرچه می‌دانسته چنین دادگاهی وجود ندارد، وقتی همه ارکان نظام خود را مطیع رهبری می‌دانند.

احمد قابل نه پیشوندی از القاب علما دارد و نه مدرک دانشگاهی. مجتهد است و افتخارش اینکه حکم اجتهاد را از استادش آیت‌الله منتظری که به قول قابل علامه معارف اسلامی گرفته است. گویا این اجازه اجتهاد هم جرمی بوده، خلع لباس کرده‌اند<sup>۱</sup> و بعد به دلیل عبا و ردا نداشتن او را عالم دین ندانسته و در بوروکراسی بی‌رحم اداری ایران، احمد قابل نه می‌تواند درسی بدهد و نه در مرکز پژوهشی استخدام شود.

محمد نوری‌زاد، مستندساز منتقد رهبری، در روزهای پس از آزادی، پرسشنامه‌ای درباره دین و دنیای ایرانیان تهیه کرد و به‌محضر بسیاری از مراجع و علمای اسلام فرستاد اما حتی به عدد انگشتان دست هم جوابی نگرفت. از معدود نفراتی که پاسخی درخور به سؤال‌ها دادند، یکی هم قابل بود که می‌گفت: «من مرجع نیستم، عمامه هم بر سر ندارم تا آن را بردارم، کفش هم از پایم در آورده‌اند و زنجیر زده‌اند تا نتوانم از ظلم حاکمیت بگریزم.»

این زنجیر البته استعاره نبود. ۱۸ اسفند ۸۸، احمد قابل را با دست‌بند و پابند به دادگاه انقلاب آورده بودند. جرم اینبار روحانی بی‌ردا، شرکت در تشییع جنازه استادش آیت‌الله منتظری بود.

در راه فریمان به قم و در نیشابور، عوامل اطلاعات بازداشتش کرده بودند و بعد از سه‌ماه این اولین بار بود که از بازداشتگاه به دادگاه می‌آمد. در غل و زنجیر به قاضی گفت که جز زیبایی چیزی نمی‌بیند.

۱. [چنان‌که قبلاً بیان شد، مرحوم احمد قابل هیچ‌گاه خلع لباس نشد، بلکه خودش داوطلبانه

لباس روحانیت را کنار نهاد.]

احمد قابل راه‌های باستانی مقاومت را آزموده و شاگردی آیت‌الله منتظری هم پیش از فقه و اصول انگار به او یاد داده که حقیقت از مصلحت بالاتر است. نامه به رهبر جمهوری اسلامی در سال ۸۷ و متهم کردن آیت‌الله خامنه‌ای به براندازی نظام نیز آنقدر تاوان داشت که هنوز در رفت و آمد به زندان است. باین حال قابل، هجرت هم کرده است، به فقیرترین کشور آسیای میانه و تنها کشور فارسی‌زبان، تاجیکستان.

قابل گفته که عزم کرده بود تا دیگر و تا زمانی که این نظام برپاست به وطن نیاید و حتی فراق خانواده و دوستان را به‌جان بخرد. باین حال برای درمان و عمل جراحی ناچار به ایران بازگشت و تاجیکستان جایی نبود که بشود عمل جراحی درست و درمانی کرد. بازگشت به ایران همان و جلب گذرنامه و تفتیش و بازجویی همان.

قابل دوباره در وطن زندانی شد و آن هجرت از دوره زندان کوتاه‌تر. در فریمان ماند.

از همان‌جا مصاحبه می‌کرد و می‌نوشت و در دنیای اینترنت هم وبلاگی به‌راه انداخت با عنوان «شریعت عقلانی» از سفر به گوشه و کنار کشور هم برای دیدن راه و رسم زندگی هموطنان غافل نبود و آن‌طور که گفته بیشتر شهر و روستاهای ایران را دیده و شاید از همین است که نوع فقه و اجتهادش با دیگر روحانیان متفاوت است.

حکم رجم و سنگسار را اسلامی نمی‌داند، حجاب را اجباری نمی‌خواهد و درباره نظام جمهوری اسلامی هم عمیقاً معتقد است که دورترین حکومت نسبت به اسلام در ایران برپاست.

نگاه اجتماعی قابل به پیرامونش، زندانی دیگر را ارمغان آورد. در دو سال اخیر که روحانی بی‌عبا، به زندان وکیل‌آباد افتاد، شاهد اعدام‌های گسترده متهمین به قاچاق مواد مخدر بود و تنها شاهدهی که زبان سرخ اعتراض و افشا هم داشت.

قابل به محض آزادی، از این اعدام‌ها که شمارش، ممکن است به صدها و شاید هزاران برسد، پرده برداشت. قاضیان به راحتی حکم اعدام می‌دهند و بر هر سن و سالی اجرا می‌کنند، کسی از خانواده زندانیان هم توان و جسارت فریاد ندارد و اصولاً آنچه به جایی نرسد فریاد است.

قابل گفته بود در جایی از زندان بوده که محکومین به مرگ، قبل از اینکه به سالن اعدام که گویا نمازخانه زندان است بروند، به آنجا منتقل می‌شدند و یکی از متهمین از او خودکاری گرفته برای نوشتن وصیت‌نامه.

قابل گفته بود که این کشتار حتی اگر به حکم قانون و قاضی باشد باز هم ناعادلانه است و درد جایی دیگر است. وقتی در کناره مرز با افغانستان و در خشکسال ایران، کاری نیست، آدم‌ها با قافله افیون همراه می‌شوند تا از فقر نمیرند. قابل گفته بود که چندین روستا می‌شناسد که همگی اهالی اش به کار و بارِ مواد مخدر هستند و جز این کاری ندارند، برای معاش.

این افشاگری هم به دادگاه رسید و کنار انتقاد از رهبری و اخلال علیه امنیت ملی، ۲۰ ماه دیگر احمد قابل را به زندان فرستاد، به خانه دوم.



(۶)

## موحد ایران دوستی که «قابل» است

کاوه مشرفی، ندای سبز آزادی، ۲۵ مهر ۱۳۹۱

«آیا این وقاحت و بی‌شرمی نیست که حاکمیت کودتا، هنوز و همیشه، ادعای «اسلامی بودن» رفتارهای خود را با بوق و کرنا به گوش مردم می‌کوبد و آشکارترین «گناهان کبیره» را یکی پس از دیگری مرتکب می‌شود و همچنان می‌خواهد که «بزرگ‌ترین دروغ» او (اسلامی بودن حاکمیت) را باور کنیم؟!»

این سخنان یکی از برجسته‌ترین شاگردان مکتب آیت‌الله حسینعلی منتظری است. فقیهی که جمهوری اسلامی کنونی را فاقد عناصر جمهوریت و اسلامیت توصیف کرد و در ارزیابی مشابهی، شاگرد برجسته و آزاده و مجتهد او، «احمد قابل» اسلامی بودن حکومت مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه و به رهبری آیت‌الله خامنه‌ای را «بزرگ‌ترین دروغ» توصیف می‌کند.

مجتهد آزاده و فقیه دموکراسی‌خواه و مبلغ دین رحمانی و شریعت عقلانی، از فردای کودتای انتخاباتی ۱۳۸۸، تعارف و ترس را کنار نهاد و به صراحت در برابر سرکوب‌های خونین و اقدام‌های غیرقانونی تمامیت‌خواهان موضع گرفت: «در دل تاریکی‌های ظلم و ستم حاکمیت کودتا که «براندازان سخت نظام جمهوری اسلامی» اند، پدید آمده است و با دست خود آنان، اسباب رسوایی روندی که منجر به اقتدار آنان شده است، فراهم گردیده و به‌همین دلیل، می‌توان «ابتربودن» عملکردهای کوتاچیان را آشکارا دید.»

این تأکید پژوهشگر برجسته دین و حامی صادق جنبش سبز، احمد قابل است. سبز حق‌جویی که در اوج سرکوب‌های غیرانسانی پس از کودتای انتخاباتی،

«شُرک» را به تمامی به تمسخر می‌گیرد و می‌نویسد: «در کجای اسلام آمده است که افراد کثیری را بدون اثبات جرمی در حد قتل، زیر شکنجه‌ها بکشند و جنازه آن‌ها را تحویل ندهند و یا پس از تأخیر فراوان در تحویل، برای خانواده‌های داغدار و دوستان و آشنایان مزاحمت ایجاد کنند تا سوگواری نکنند و اگر اقدام به سوگواری کردند، آنان را به قصد کشتن، بزنند و متهم به اقدام علیه امنیت ملت و کشور کنند؟! شرم و حیا و انسانیت و حقیقت، در «اسلام جعلی این کودتاچیان از خدا بی‌خبر» هیچ جایگاهی ندارد؟!»

«حجت» واقعی اسلام، احمد قابل تأکید می‌کند: «آن‌ها به خدا و اسلام و پیامبر خدا و ائمه هدی، که زیر شکنجه‌های ددمنشانه، تنها امید بازداشتی‌ها است اهانت می‌کنند و آشکارا به انکار ارزش آنان تکلم می‌کنند و زیر ضربات مشت و لگد و باتوم و... از متهمان می‌خواهند که به «ولایت فقیه» احترام بگذارند؟! ننگ بر چنین ولایت فقیه و ولی فقیه‌ی باد که بدون حفظ حریم خدا و پیامبر و امامت معصوم، بخواهد حریم نامحترمی برای خود دست‌وپا کند!»

او در مقام اعتراض به حصر و حبس موسوی و کروبی می‌گوید: «مگر آنان کاری جز «مخالفت با استبداد و مخالفت با سلب حقوق مردم» کردند؟ مگر جز از راه‌های مسالمت‌آمیز و قانونی، به انتقاد و صدور بیانیه پرداختند؟»

وی تأکید می‌کند که «این رفتارها وظیفه ملی و شرعی آنان بوده و هست و کسی را به خاطر وظیفه‌شناسی نمی‌توان محکوم کرد، مگر آنکه «عدم انجام وظیفه» مطلوب حاکمیت باشد!»

قابل با اشاره به این نکته که «کروبی و موسوی و همراهان و همفکران‌شان، تنها از دامان پاک خود به زندان رفته‌اند، می‌گوید: «اما من به‌عنوان یک شهروند، برای پیشبرد اهداف آنان (دفاع از حق حاکمیت ملی) تلاش اندکی کرده‌ام که امیدوارم خدای رحمان حسابم را از ستم‌پیشگان جدا کند و کم مرا با کرم خویش، جبران کند.»

## نقد رهبر جمهوری اسلامی

احمد قابل با تأکید بر این نکته که «بالاترین مقام مسئول در نظام جمهوری اسلامی، رهبری کشور است» او را به این دلیل که «بیشترین اقتدار و امکان را در اختیار دارد»، «مسئول» می‌داند و موظف به پاسخگویی وی تصریح می‌کند که «تمامی اقدامات نهادهای زیر نظر رهبری، شرعاً و قانوناً بر عهده وی قرار می‌گیرد، مگر آنکه در برابر جرم و خطای آنان واکنش مناسب نشان دهد و راه‌های آشکاری برای اطلاع‌رسانی بدون دلهره از تمامی ارکان قدرت را به رهبری و جامعه ایران، فراهم کرده باشد.»

او در مطلبی که برایش عنوان «وصیت» را برگزیده، در سال ۱۳۸۷ و پیش از کودتای انتخاباتی می‌نویسد: این رهبری کشور است که:

الف) نشریات مکتوب و روزنامه‌ها را به شدت تحت کنترل دولت و حاکمیت قرار داده است؛

ب) اجازه تأسیس و فعالیت رادیو و تلویزیونی را (حتی در خارج از مرزها) به منتقدان دلسوز و دگراندیشان مذهبی نمی‌دهد؛

ج) نویسندگان و بسیاری از امضاءکنندگان نامه‌های پنهانی منتقدان سیاست‌های ایشان، در اولین مرحله پس از نوشتن نامه، مورد انواع بی‌مهری‌ها و سلب حقوق قانونی (مثل حق نامزد شدن در انتخابات) قرار گرفته‌اند. ردصلاحیت این افراد، با اتکای به اظهارات تند رهبری کشور و گاه با تصریح ایشان به عدم صلاحیت منتقدان، صورت گرفته و می‌گیرد؛

د) این گونه رفتار با منتقدان، جرئت و جسارتی به دون پایه‌ترین مسئولان قانون‌شکن و بداخلاق در دستگاه‌های مختلف حکومتی بخشیده است که هیچ مقام غیروابسته به رهبری (حتی اگر هفتمین و هشتمین رئیس‌جمهور یا رئیس مجلس ششم باشد) نمی‌توانست و نمی‌تواند مانع قانون‌شکنی آنان شود، تا چه رسد به جایی که فرد متخلف، از دانه درشت‌ها و یا خود رهبری باشد.

بر مبنای این ملاحظات است که او تصریح می‌کند: «هیچ عذری برای رهبری کشور باقی نمانده است تا تخلف مسئولان دستگاه‌های مختلف را از خویش نفی کند. او در تمامی تخلفات ریز و درشت دستگاه حاکمه شریک است و این ناشی از «رویکرد غیرمنطقی و غیرقانونی خود رهبری به مجموعه قانون اساسی» است. قرائت غیرمنطقی قانون اساسی کشور بر اساس «فراقانون بودن رهبری» و تفسیر غیرعلمی و غیرفقهی از عنوان «ولایت مطلقه» این مشکل را پدید آورده است.»

فقیه دموکراسی خواه تأکید می‌کند: «کینه‌توزانه برخورد کردن با مخالفان سیاست‌ها، آن هم از طرف فرد و جایگاهی که باید در تمامی رفتارها و گفتارها «عادل و متعادل» باشد و تمامی افراد جامعه خود را مبتنی بر واقعیت وجودی و وزن اجتماعی آنان، در تمامی اظهارات و انتصابات، مورد توجه قرار دهد و مخالفان سیاست‌های خود را تکریم کند و آنان را محبوب‌ترین افراد بداند، نتیجه‌ای جز آنچه تاکنون داشته، نمی‌توانست به بار آورد. تنها راه نجات، رهاکردن تصورات غیرمنطقی و بازگشت به منطق و اخلاق و قانون است.»

### پاک‌باختگی مدافع اسلام رحمانی و عقلانی

انقلابی دیروز، رزمنده جبهه‌های دفاع مقدس و جانباز جنگ تحمیلی، آن‌که خود از بنیان‌گذران و مدافعان نظامی جمهوری اسلامی بود، از نیمه دهه ۷۰ به شکل مکرر، هدف سرکوب و برخورد امنیتی و قضایی قرار گرفت. بارها دچار حبس و بدرفتاری شد و بی‌عدالتی و رفتار غیرانسانی و ضدقانونی را مکرر تجربه کرد. از جمله در سال ۱۳۸۰ و ۸۱ که ۱۲۵ روز در بند امنیتی ۲۴۰ اوین در انفرادی صبوری کرد.

بعدتر و در جریان بازداشت پس از کودتای انتخاباتی ۱۳۸۸، در دفاعیه‌اش در برابر قاضی دادگاه انقلاب با اشاره به عکس رهبر جمهوری اسلامی روی دیوار دادگاه، گفت: «این آقا در خطبه‌های نماز جمعه و پیش چشم همه من و شما و در سایر سخنرانی‌هایشان، بارها و بارها حکومت پر از ظلم و جور خویش را با

حکومت سراسر عدل امیرمؤمنان علی(ع) مقایسه می‌کند و به این وسیله صراحتاً به مولای متقیان(ع) و پیامبر خدا(ص) و اسلام اهانت می‌کند! چطور است که شما به اتهام «اهانت احتمالی به رهبری» غیرت می‌ورزید و صدها نفر را ماه‌ها بازداشت کرده و برخی را به مدت‌های طولانی زندانی می‌کنید، ولی من مدعی پیروی از امیرمؤمنان(ع) اینقدر بی‌غیرت باشم که در برابر این جسارت‌ها و اهانت‌های آشکار هیچ واکنشی نشان ندهم؟! مگر من بی‌غیرت باشم که سکوت کنم. والله در برابر این جسارت‌ها و اهانت‌ها می‌ایستم حتی اگر به قیمت جانم تمام شود!»

او به شکلی ستایش برانگیز، جسور و بی‌پروا نشان می‌داد و بی‌اعتنا به ظواهر ظلم و تهدید حاکم؛ خود تصریح می‌کند که «دیرزمانی است که جمجمه خویش را به خدا عاریه داده‌ایم تا دروغ و خیانت نسبت به شریعت عقلانی و رحمانی محمدی(ص) را رسوا سازیم و لکه‌های ناشی از عملکرد فریب‌کاران مدعی اسلام را از چهره پاک دین خدا(تبارک و تعالی) و شریعت مصطفی(ص) و طریقت علوی(ع) بزداایم و تفاوت آشکار و ماهوی آن حقیقت‌سترگ را با دروغ بزرگ مدعیان اخیر «حکومت اسلامی» آشکار کنیم.»

#### وطن دوست امیدوار و سبز

قابل با تأکید بر این مهم که «امروزه اکثریت قاطع ملت را آگاه‌تر از پیش، در مسیر احقاق حق حاکمیت خویش می‌توان دید و دیگر تنها نیستیم» نجوای مؤمنانه خود را تکرار می‌کند و می‌گوید: «اندکی صبر، سحر نزدیک است و بر اثر صبر نوبت ظفر آید.»

شواهد «قابل ایران‌زمین» کم نیست:

«نمی‌بینیم که حاکمیت کودتا، جرئت دادن مجوز برای راهپیمایی مسالمت‌آمیزمان را ندارد و از تصور تجمع میلیونی ما، چگونه می‌لرزد؟!»

«نمی‌بینیم که برای اثبات «صحت انتخابات» آنقدر دست حاکمیت کودتا خالی است که محتاج مهر تأیید «اصلاح‌طلبان در بند» است و آن‌ها را تحت انواع فشارهای جسمی و روحی گذاشته تا اعلام کنند که «هیچ تقلبی نشده است» و برای اثبات آزاد بودن افراد و تأییدهای آنان، نمایشی تلویزیونی ترتیب می‌دهد تا شاید کسی را گول بزند!؟»

اسفند ۱۳۸۸ پس از ۱۰ هفته بازداشت در اطلاعات مشهد، که در پی ممانعت از حضور وی در مراسم تشییع پیکر استادش (آیت‌الله منتظری) صورت گرفت، این فقیه دین رحمانی و پژوهشگر شریعت عقلانی را با دست‌بند و پابند به دادگاه انقلاب بردند. قابل اما از منظری متفاوت با نگاه و روش تمامیت‌خواهان اعلام کرد: «پیرو امامی هستیم که با غل و زنجیر او را وارد مجلس کردند و هنگامی که پرسیدند کار خدا را چگونه دیدی فرمود: ما رأیت إلا جمیلاً.»

و خطاب به نهادهای امنیتی و قضایی گفت: «می‌خواهید مرا تحقیر کنید اما من جز زیبایی چیزی نمی‌بینم.»

چشم‌انداز مطلوب مرد موحد و مجتهد ایران‌دوست مشخص است: «خواستۀ اصلی این ملت، چیزی جز «بازگشت به حق حاکمیت مطلقۀ ملت» نیست و شواهد و قرائن نشان می‌دهد که این نوبت، بدون رسیدن به تمامی حقوق قانونی خویش، میدان را ترک نخواهد کرد.»

قابل، چونان مؤمنی امیدوار، تصریح می‌کند که «این سنت الهی است که ظلم و ستم، پایدار نمی‌ماند»

او ابراز امیدواری می‌کند که «با آزادی کامل عزیزان در بند، سند رسوایی دیگری از کودتاچیان بی‌حیا به دست ملت افتد و مسیر سقوط کودتاچیان برانداز نظام، فراهم گردد و بهار آزادی با شهد «حاکمیت مطلقۀ ملت» در نظام جمهوری اسلامی ایران را تجربه کنیم.»

(۷)

## احمد قابل و شجاعتِ عقلانی، ایمانی، انسانی

داریوش محمدپور، جرس، ۲۶ مهر ۱۳۹۱

چه بسا تا ساعتی دیگر، جسم او در میان ما نباشد، اما چه باک؟ احمد قابل برای بودن میان ما، حاجتی به معجزه ندارد.

احمد قابل میوهٔ شجرهٔ طبیه‌ای است که در سایهٔ قدر نهادن به خرد انسانی بالیده است. تا از همین جملهٔ نخست عبور نکرده‌ایم باید درنگ کرد تا دچار نخوت یا خودبینی نشویم: آدمی کامل نیست. تمام جهد و کوشش آدمی به سوی کمال است نه در متن کمال. نه احمد قابل و نه سنت فکری و عقلانی انسانی - ایمانی که او را برکشیده است، تجلی کمال نبود و نیست. اما بی‌شک، انعکاس جهد و کوشش برای رسیدن به آن کمال است.

قابل، فقیهی شجاع و جسور بود که هم شجاعت انسانی-اخلاقی داشت و هم شجاعت عقلانی. تجلی شجاعت انسانی و اخلاقی احمد قابل را در سال‌های اخیر به دفعات دیده‌ام: او و هم‌فکرانش هرگز در برابر ستم سر خم نکردند و به توجیه و مشروعیت‌تراشی برای زهد ریایی و مسلمان‌نمایی و اسلام‌پناهی مزورانه نپرداختند، هرچند این مقاومت و این ایستادگی شجاعانه به‌بهای ظاهراً سنگینی برایشان تمام شد.

چه بسا تا ساعتی دیگر، جسم احمد قابل دیگر در میان ما نباشد، اما چه باک؟ احمد قابل برای این که میان ما باشد، حاجتی به معجزه ندارد. همین که در گذرگاه باریک و معبر تنگ حیات، سال‌هایی را شجاعانه در میان انسان‌هایی از جنس

خودش زیست و برای آن‌ها الگویی برای حرکت و پرسشگری بود، خود معجزه‌ای است. بودن احمد قابل معجزه بود و دیگر مهم نیست که از این پس چه می‌شود.

به تلنگر نخست باز می‌گردم. احمد قابل پرسشگر سمجی بود که به آسانی گریبان خردِ خویش را رها نمی‌کرد. پرسشگری او شانه‌به‌شانه دین‌ورزی او و اعتقاد مؤمنانه‌اش حرکت می‌کرد. شاید برای کسانی که پرسشگری را ملازم و مستلزم عبور از دین‌ورزی یا اعتقاد می‌دانند، این ترکیب غریب یا متناقض بنماید، ولی چنان تصویری تنها جایی معیوب یا متناقض است که پرسشگر دین‌ورز برای وضعیت وجودی فعلی خود خصلت کمال قایل شود. احمد قابل چنین نبود. این را می‌توان از یکایک کسانی پرسید که حلقهٔ درس آیت‌الله منتظری را آزموده‌اند.

امروز با دوستی دربارهٔ احمد قابل گفت‌وگو می‌کردم و گزارش می‌کرد که احمد قابل چگونه، در مجلس درسی در مشهد، در کسوت یک طلبه، استادش آیت‌الله منتظری را با سماجت به چالش می‌گرفت و هیچ در دفاع از استدلال عقلانی‌اش عقب نمی‌نشست. من از کیفیت و مضمون آن گفت‌وگو و ادله‌اش بی‌خبرم اما این قدر را می‌توان به فراست دریافت که این گفت‌وگو دو سو دارد: یک سو احمد قابل است اما سوی دیگرش استادی است که شاگردانش را دلیر و بی‌پروا در پرسشگری بار می‌آورد و آن‌ها را تحقیر نمی‌کند و خُرد و خوار نمی‌خواهد.

بی‌شک پرسشگری و خردورزی درجات و مراتبی دارد، اما تفاوت این رویکرد را به‌روشنی می‌توان با رویکردی دید که چنان جامهٔ قداست و طهارت و عصمت بر بشری‌ترین و خاکی‌ترین تمرین‌ها و تراوشات ذهنی‌اش می‌پوشاند که نه تنها شاگرد و طلبه بلکه عالمان هم یارای به چالش گرفتن این برداشت‌های بشری و انسانی انسان‌هایی ضعیف و خطاکار مانند خود را پیدا نمی‌کنند و تاریخ



سیاسی معاصر جمهوری اسلامی مهم‌ترین گواه این پسر رفت، عقب‌ماندگی، مُکرم شدن جاهلان و مُلَجَم شدن عالمان است.

قدر و منزلت احمد قابل و فضای زیست فکری او به‌همین دلیری‌هاست که سویهٔ عقلانی آن بهتر می‌تواند به جایگاه انسان دین‌دار معاصر کمک کند. برداشت‌های عقلانی احمد قابل از شریعت مسلمانی، نه کامل است و نه بی‌عیب و نقص و خود او نیز به این نکته واقف بود؛ اما مهم‌ترین خصلت این دین‌ورزی عقلانی این بود و هست، که دست و پای خرد انسانی را در تعامل با این شریعت می‌گشاید. این رویکرد، تفاوت دو انسان را به‌روشنی نشان می‌دهد: انسانی که در برابر شریعت ذلیل و خوار است (و خادم شریعت است) و انسانی که در برابر شریعت عزت و کرامت دارد (و شریعت خادم اوست نه مخدومش).

بی‌شک همه آنچه که می‌توان از قدر دیدن خرد انسانی در اخلاق و سلوک دین‌ورزان انتظار داشت با این گشایش‌ها به‌طور کامل حاصل نمی‌شود اما اصل، همین حرکت است و همین به‌رسمیت شناختن محوریت انسان. دین برای انسان است. دین برای آدمی است. بدون این آدمی - که مهم‌ترین خصلتش اختیار و خرد و انتخاب آگاهانهٔ اوست - دین هم بی‌معنا و بلاموضوع می‌شود. گمان من این است که احمد قابل این نکته را در سراسر پویش‌های عقلانی شجاعانه‌اش جدی گرفته بود.

در حیات آدمی دو آفت بزرگ همواره می‌توانند زندگی او را دچار عسرت و تنگی کنند: یکی عُجَبِ دین‌ورزی است و دیگری عُجَبِ خردورزی. یکی با استناد و استظهار دین‌دار بودن و شریعت‌پناهی خود را از خرد و عقلانیت مستغنی و مستقل می‌شمارد و دیگری با تکیه بر عقل بشری و خرد انسانی خود را بی‌نیاز از الهام و گرمای معنای دین می‌بیند. در هر دو یک‌چیز غایب است و آن فروتنی است. درحقیقت هر دو از بشریت آدمی عبور می‌کنند. هر دو قید بزرگ انسانیت

آدمی را که ناقص بودن و خطاکار بودن اوست، نادیده می‌گیرند. یکی ظرف دین‌ورزی و مخاطب و متعلق دین را نادیده می‌گیرد (و غبار بشریت از تمامی دین می‌زداید) و دیگری درعین وقوف به محدودیت‌های عقل انسانی (حتی در مقام مقایسه با خودش و نه با دین)، دچار نخوتِ واصل بودن می‌شود.

گمان من این است که امثال احمد قابل می‌توانستند و می‌توانند راهی در این جادهٔ پرسنگلاخ بگشایند. گشودن پنجره‌های گفت‌وگو میان دین و خرد، بی‌شک ارج‌مندترین کاری است که مردمان زمانهٔ ما می‌توانند بکنند. کوشش‌های احمد قابل را باید در بستر این محور کلان‌تر و کلی‌تر دید نه در جزئیاتی که شاید بتوان در آن‌ها نزاع و اختلاف هم کرد.

جهان ما با وجود کسانی چون احمد قابل رنگارنگ‌تر و زیستنی‌تر شده است. بر ما باد که در استمرار بخشیدن به حضور این رنگ‌ها و گرمای این نورها بیشتر بکوشیم و چراغ این سنت شجاعانهٔ عقلانی، ایمانی، انسانی را زنده نگه داریم.

(۸)

## مشرَبِ بصیرت و شرابِ شجاعت

محمدجواد اکبرین، ندای سبز آزادی، ۲۸ مهر ۱۳۹۱

«بصیرت» در نظر و «شجاعت» در عمل؛ ترکیبی است که در «دین‌شناسی» احمد قابل اتفاق افتاده است. من نمی‌دانم خداوند اعجاز شفا‌ی او را به ما هدیه می‌کند یا نه، اما می‌توان با اطمینان گفت که خداوند مَشْرَبِ اسلام‌شناسی احمد قابل و نوشاندن او از شرابِ شجاعت و صراحت را به مسلمانان این روزگار، هدیه داده است.

احمد قابل تنها کسی نیست که متون دینی را در ترازوی «عقلانیت و اخلاق» می‌سنجد و اگر متنی در این ترازو، وزنی نداشته باشد آن را فاقد اعتبار می‌داند؛ بلکه نسل جدیدی در حوزه علوم دینی در حال رشدند که این‌گونه می‌اندیشند اما در روزگاری که تکفیر، دارِ تفکر می‌شود این بصیرت، کافی نیست و تا با شجاعت نیامیزد اتفاقی نخواهد افتاد. مجموعه آثار قابل در «شریعت عقلانی» و نوع اجتهاد او در برداشت از متون دینی و اعلام بی‌باکانه‌ی آنچه دریافته، گواه صادق این مدعاست.

برخی فقیهان می‌گویند که این «بی‌باکی» ناشی از «بی‌تقوایی» است زیرا آسانی و روانی احکام و گسترش دایره‌ی «حلال»، خلاف احتیاط است و می‌تواند به افتادن در ورطه «حرام» بینجامد؛ احمد قابل اما می‌گفت که دشواری احکام و گسترش دایره «احتیاط»، می‌تواند به محروم کردن مؤمنان از زیستنی بینجامد که شریعت برای آن‌ها میسر کرده است و این است که مصداق بی‌تقوایی است.

در این مشرب، احمد قابل با فقیه قرن چهارم هجری، «سید مرتضی علم الهدی» همسو و هم‌داستان است، در دوران سید مرتضی، گروهی بر این باور بودند که چون خداوند، مالک عالم است هرگونه استفاده از اموال و املاک این «مالک مطلق» منوط به إذن اوست و در متون شرعی باید این اذن و اجازه را جستجو کرد؛ اگر در موردی این اذن و اجازه یافت شد آن مورد حلال است و گرنه باید از آن پرهیز یا احتیاط و اجتناب کرد. به عبارت دیگر، آن‌ها شریعت را در رابطه‌ی مالک و مملوک (ارباب و برده) تعریف می‌کردند و قائل به «اصالة‌الحر» بودند که نتیجه عملی اش برای دینداران «آزادی حداقلی و ممنوعیت حداکثری» بود.

در مقابل این باور، جریان فکری «اصالة‌الإباحة» قرار داشت که سید مرتضی مدافع آن بود که نتیجه عملی اش «آزادی حداکثری و ممنوعیت حداقلی» بود؛ این مشرب اما شریعت را در رابطه‌ی «مالک و مملوک» تعریف نمی‌کردند بلکه جهان را «ضیافت» خداوند می‌دیدند و انسان‌ها را میهمان او. صاحبان این نگاه می‌گفتند وقتی میهمان را دعوت می‌کنند و سفره‌ای رنگارنگ در برابر او می‌آریند یعنی بهره‌مندی از تمام آنچه در آن ضیافت است برای میهمان مباح است مگر مواردی را که با قطعیت (سند و محتوا) بتوان از این قاعده خارج کرد.

احمد قابل نیز جهان را ضیافت‌الله و رابطه خدا و انسان را میزبان و میهمان می‌دید و این بر تمام برداشت‌هایش از اسلام جاری است.

منطق سیاسی او نیز بر همین منوال، مخالف محروم کردن انسان‌ها از «نعمت» آزادی بود؛ او در آنچه که وصیتش نام گرفته، آورده است: «وقتی رقیب، در برابر بیانات مکرر و مستدل شما اقدام به بازداشت و زندانی کردن شما می‌کند و از قدرت متکی بر سلاح خود بهره می‌گیرد، بزرگترین دلیل بر «فضیلت» شما بر او، آشکار می‌شود. در بیان حکماء و ائمه هدی این نکته دیده می‌شود که؛ «الفضل ما

شهدت به الأعداء. فضیلت، آن چیزی است که دشمنان (رقبا) به آن شهادت داده‌اند.» آنان با این رفتار خود اقرار می‌کنند که: توان استدلال و دفاع از رفتار و گفتار خود را ندارند و نمی‌توانند در منطق و استدلال بر شما پیروز شوند و به‌همین خاطر باید از حربۀ زور و زندان بهره‌گیرند.

قابل در ادامه، سراغ سعدی شیرازی می‌رود که:

دلایل قویّ باید و معنوی نه رگ‌های گردن به حجت قویّ

و آنگاه «بالاترین مقام مسئول در نظام جمهوری اسلامی» را مخاطب قرار می‌دهد: «مسئول یعنی «پرسیده شده»؛ پس بیشترین پرسش‌ها باید از کسی بشود که بیشترین اقتدار و امکان را در اختیار دارد. تمامی اقدامات نهادهای زیرنظر رهبری، شرعاً و قانوناً برعهده وی قرار می‌گیرد، مگر آنکه در برابر جرم و خطای آنان واکنش مناسب نشان دهد و راه‌های آشکاری برای اطلاع‌رسانی بدون دلهره از تمامی ارکان قدرت را به رهبری و جامعه ایران، فراهم کرده باشد.»

اگر گناه احمد قابل در ساحت معرفت، «بصیرت آمیخته با شجاعت» بود گناه او در ساحت سیاست هم جز این نبود و ماه‌ها انفرادی و سال‌ها محرومیت، تاوان رویارویی با «مسئول اصلی» بود آن‌هم در سال‌هایی که پنهان نگه داشتن نقش آقای خامنه‌ای در فساد حاکم و جاری، سکه‌ی رایج بود و قرار بود همواره نزاهت او به نمایش گذاشته شود.

آورده‌اند که «افضل الجهاد کلمة حق عند امام جائر» و او تا کلمه و حنجره و رمقی برای گفتن و نوشتن داشت از آزادی سیاسی و اجتماعی مردم در برابر «ولایت جائر» دفاع کرد؛ حالا احمدآقا اگر بر تخت آرمیده اما «عند ملک مقتدر» ایستاده است و سبکبار از امانت، بر آخرین روزهای قدرت و اقتدار والی جائر می‌خندد.

(۹)

## وعظت آن گاه کند سود که «قابل» باشی

سارا زرتشت، جرس، ۲۹ مهر ۱۳۹۱

در این سه سال و اندی که از خیزش جنبش سبز می‌گذرد، ده‌ها نامه و یادداشت از طرف شخصیت‌های شناخته شده و صدها نامه سرگشاده خطاب به آقای خامنه‌ای نوشته شده است که تا پیش از آن بسیار کم سابقه بود؛ تا جایی که تعداد نامه‌های سرگشاده‌ای که پیش از ظهور جنبش سبز، به آقای خامنه‌ای نوشته شده احتمالاً به تعداد انگشت‌های دست نمی‌رسد.

از نامه مرحوم سیرجانی که جانش را بر آن گذاشت که بگذریم و نامه مرحوم یدالله سبحانی که در اواخر عمر به آقای خامنه‌ای نوشتند، نامه احمد زیدآبادی نیز از آن نامه‌هایی است که شهرت خاص خود را دارد و البته نامه بی‌سلام هاشمی‌رفسنجانی نیز ماجرای دیگری دارد. باین‌همه پر بی‌دلیل نیست اگر بگوییم نامه احمد قابل در سال ۸۴، یکی از کامل‌ترین و مفصل‌ترین و بلکه صریح‌ترین نامه‌هایی است که پیش از جنبش سبز و حتی پس از آن نیز به آقای خامنه‌ای نوشته شده است.

نزدیک به انتخابات ریاست جمهوری هشتم و درحالی‌که حلقه یاران آقای خامنه‌ای تدارک ریاست جمهوری احمدی‌نژاد یا قالیباف را می‌دیدند، آقای احمد قابل، در این نامه سرگشاده نکاتی را به آقای خامنه‌ای یادآوری کرد و پیشنهادهای را به او داد که شاید اگر تنها بخش کوچکی از آن نیز شنیده می‌شد، تاریخ امروز ایران به‌نوع دیگری رقم می‌خورد.

به نظر می‌رسد متن نامه آقای قابل با توجه به صراحت بیان و جزئیاتی که با خود دارد، پیش از آنکه یک نامه باشد، یک سند تاریخی است. به عنوان نمونه در بخشی از این نامه، آقای قابل، روایتی از نویسنده کتاب «توحید» را بازگو می‌کند که به اعتبار شخصیت دینی و اخلاقی او، به تنهایی می‌تواند سیمای آقای خامنه‌ای را در منظر تاریخ‌نویسان مستقل مخدوش کند و چه بسا روزگاری نه‌چندان دور همین روایت - و همین روایت‌ها - همه آنچه را دستگاه‌های تبلیغاتی با بودجه‌های میلیاردی از آقای خامنه‌ای ساخته و پرداخته‌اند باطل می‌سازد.

آقای قابل در این نامه بازگو می‌کند که آقای حبیب‌الله آشوری، به جرم انتشار کتاب «توحید» و اصرار و شهادت آقایان؛ شیخ ابوالقاسم خزعلی و شیخ محمدتقی مصباح‌یزدی، مبنی بر کفرآمیز بودن مطالب و مرتد بودن نویسنده آن کتاب، درحالی اعدام شده است، که آقای خامنه‌ای روزگاری در حضور ده‌ها تن مطالب آن کتاب را از آن خودش دانسته است!

احمد قابل، وجدان آقای خامنه‌ای را گواه می‌گیرد:

«وجدان شما بهتر از هرکسی گواهی می‌دهد که در جلسات متعدد و تلاش‌های مکرر و ناموفق دوستان مشهدی و خراسانی برای آشتی‌دادن شما با مرحوم آشوری (پیش از پیروزی انقلاب) سخن اصلی شما این بود که «مطالب کتاب توحید، از من است که این آقا به نام خودش چاپ کرده است.» شگفت‌انگیز نیست که از دو نفر با یک دیدگاه، یکی اعدام شود و دیگری تکریم؟! یکی شایسته «گور» باشد و دیگری شایسته «رهبری نظام اسلامی!»»

و آنگاه بر خامنه‌ای نهیب می‌زند:

«کاش این شهادت را در دادگاه مرحوم آشوری و نزد دوستان خود (آقایان خزعلی و مصباح) نیز می‌دادید تا یک روحانی زاهد و فقیر و معتقد به خدا و رسول (ولی مخالف شما) مظلومانه کشته نمی‌شد و همسر و فرزندانش بی‌سرپرست و یتیم نمی‌شدند.»

و سپس شواهد خود را ارائه می‌دهد و او را به محکمه‌ای در پیشگاه وجدانش می‌برد:

«البته کم نیستند کسانی که سخنان پرشور شما در مسجد امام‌حسن(ع) را در مشهد و قبل از انقلاب را به‌یاد دارند که پس از قرائت آیه؛ «و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم أئمه و نجعلهم الوارثین» با صدای بلند، فرمودید: «ماتریالیسم تاریخی، آقا، ماتریالیسم تاریخی!»

جناب آقای خامنه‌ای، این رویکردهای نظری متفاوت با آنچه اکنون به آن رسیده‌اید، حق شماست. ولی آیا اگر از اعدام مرحوم آشوری جلوگیری می‌کردید (با فرض اینکه تصورات او خطا بوده باشد) آیا امکان منطقی تغییر رأی و رسیدن به حقیقت برای او وجود نداشت؟! چرا باید شما این فرصت را داشته باشید ولی دیگری از این فرصت محروم بماند؟ آیا از نظر شما، مرحوم آشوری مستحق اعدام بود؟!»

باری... در ۲۴ ساعت گذشته اخباری از فوت آقای قابل منتشر شد، که توسط خانواده ایشان تنها مرگ مغزی اعلام شد. تا اینجا کار میزان حساسیت جامعه و واکنش شبکه‌های اجتماعی به این واقعه، هر آدم عاقلی را خبردار می‌کند که فردای تاریخ را چه کسانی روایت می‌کنند و آنانی که برای همیشه در دل و ذهن و خاطر مردم جای دارند و در پیشگاه تاریخ روسفیدند، چه کسانی هستند.

البته، این موعظه‌ها، برای آقای خامنه‌ای، چندان مؤثر نمی‌نماید که لابد اگر بود او نیز چون احمد قابل که از استاد خویش درس‌ها آموخت و نیکنامی خرید، همان چندصباحی را که در کلاس‌های درس مرحوم منتظری می‌نشست کفایت می‌کرد. به قول حافظ:

چنگ در پرده همین می‌دهدت پند ولی    وعظت آن‌گاه کند سود که قابل باشی  
گرچه راهیست پر از بیم ز ما تا بر دوست    رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی



(۱۰)

## احمد قابل و دلیری دانستن و گفتن

مهدی خلجی، بی‌بی‌سی فارسی، ۱ آبان ۱۳۹۱

برای درک صداقت و شهامت احمد قابل دانستن همین نکته بسنده است: وقتی دریافت، پوشیدن لباس روحانیت خلاف روح اسلام است آن را به میل خود از تن درآورد. از نظر او پوشیدن این لباس مایه تمایز فرد روحانی با دیگران است، درحالی‌که نه پیامبر اسلام نه امامان شیعه، چنان لباس نمی‌پوشیدند که از دیگران به‌ظاهر بازشناخته شوند. هزینه‌های کنار گذاشتن لباس روحانیت در فضای حوزوی به‌هیچ‌رو اندک نیست. تنها فرد سرشناس دیگری که در روزگار ما چنین کرد محمد مجتهدشبه‌ستری است.

### راستی به هر بهایی

اگر کسی اهل حوزه باشد و بخواهد خلاف عقیده عمل کند، چندان دشوار نیست؛ به‌ویژه دستگاه فقهی و کلامی ابزارهای بسیار و پیچیده‌ای را برای توجیه یا اصطلاحاً «کلاه شرعی» در اختیار او می‌گذارند. مفاهیمی مانند «تقیه» یعنی پوشاندن عقیده از ترس جان، مال یا آبرو دستاویزهای مناسبی برای کنار آمدن با «مذهب مختار» و وضع موجودند. در بسیاری امور، یکی‌کردن ذهن و زبان و اندیشه و کردار حرکت برخلاف جریان است.

احمد قابل از شماری فقیهان نام‌دار مانند آیت‌الله حسین علی منتظری اجازه اجتهاد داشت و می‌توانست مانند همگان از این نمد، کلاهی برای خود بدوزد و حتا پس از درگذشت استادش دعوی مرجعیت کند. راهی که او رفت دشوارترین

بود: زندان و انزوا. حتا بسیاری کسان که با او دشمنی نداشتند یا حتا در دل و نهان او را می ستودند، از ترس غضب حکومت از دیدار او می پرهیختند و دائره تنهایی او را می گسترند.

پیش از انقلاب، احمد قابل، طلبه جوانی بود در حوزه علمیه مشهد. مانند بسیاری جوانان طلبه در آن دوران شیفته برداشت‌های نو و جوان‌پسند از اسلام بود. آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر کنونی جمهوری اسلامی، در مسجدی تفسیر قرآن می گفت یا درباره مسائل اسلامی سخنرانی می کرد. احمد قابل در پاره‌ای از این جلسات حضور می یافت و در حلقه آیت‌الله خامنه‌ای شناخته شده بود. از این رو وقتی نامه‌های عتاب‌آمیز به آیت‌الله خامنه‌ای می نوشت از خاطرات آن دوران یاد می کرد و این، گزندگی آن نامه‌ها را چندین برابر می نمود.

یک بار در نامه خود از دعوای میان آیت‌الله خامنه‌ای و طلبه جوانی به نام شیخ حبیب‌الله آشوری سخن به میان آورد؛ طلبه‌ای که پس از انقلاب به اتهام هواداری از گروه‌های چپ اسلامی و نیز نوشتن جزوه‌ای درباره توحید اعدام شد. احمد قابل نوشت: «وجدان شما بهتر از هرکسی گواهی می دهد که در جلسات متعدد و تلاش‌های مکرر و ناموفق دوستان مشهدی و خراسانی برای آشتی دادن شما با مرحوم آشوری (پیش از پیروزی انقلاب)، سخن اصلی شما این بود که «مطالب کتاب توحید از من است که این آقا به نام خودش چاپ کرده است». شگفت‌انگیز نیست که از دو نفر با یک دیدگاه، یکی اعدام شود و دیگری تکریم؟! یکی شایسته گور باشد و دیگری شایسته رهبری نظام اسلامی.»

پادافره این زُک‌گویی یکی آن بود که در سال ۱۳۸۹ دست و پا بسته به‌زنجیر به صحن دادگاه آوردندش. اما کاری که به قصد خوارکردن او صورت گرفت چهره او را در میان مخالفان حکومت روشن‌تر و شخصیت او را ارجمندتر وانمود.

او فضیلت راست‌گویی را با بلندطبعی همراه کرده بود؛ هیچ‌گاه در برابر آمران و عاملان زجر و زندان خود کمر دو تا نکرد.

### دلیری دانستن

دلیری در برابر حاکم خودکامه بسی آسان‌تر از سنت‌شکنی فکری و اجتماعی است. کسی که در برابر ستمگری می‌ایستد جامعه در زمان حیاتش او را می‌ستاید و گرچه ممکن است به یاری او نشتابد اما نامش در دل‌ها شور می‌افکند. اما گسستن بند عادت‌های ذهنی و عرفی، به مصاف جامعه رفتن است. ستیز با حاکم سنت‌ها، قهرمان‌ساز است ولی نبرد با سنت‌های حاکم چنین نیست. جامعه، سنت‌شکنان و عرف‌ستیزان را سخت [دشووار] می‌بخشد؛ دست‌کم به ندرت هنگامی که زنده‌اند.

حوزه علمی به‌منابه فضایی سنتی و بسته از سخت‌گیرترین «جامعه»‌هاست. وقتی شیخ نعمت‌الله صالحی‌نصف‌آبادی کتاب «شهادت جاوید» را نوشت، در بیوت برخی مراجع مانند آیت‌الله محمدرضا گلپایگانی او را طعن و لعن می‌کردند، در حالی که کتاب او پس از قرن‌ها نخستین پژوهش جدی درباره حادثه کربلا بود. حتا مرتضی مطهری به‌دلیل نوشتن کتاب «حجاب» که آن‌هم پژوهشی تازه درباره مسئله اجتماعی بود در قم ناروایی‌ها دید. در پاسخی که به نقد یکی از روحانیان (احتمالاً لطف‌الله صافی، مرجع کنونی) نوشت انعکاسی از آن آزرده‌گی‌ها را می‌توان مشاهده کرد.

حوزه علمی «تفاوت»‌ها را به آسانی تاب نمی‌آورد. در قم چند روحانی بودند که برخلاف شیوه فکری معمول فقیهان اصولی، اخباری بودند. در حوزه جایگاه چندانی نداشتند و به آن‌ها مانند دورافتادگان فکری نگریسته می‌شد. چه «تفاوت» حاصل اخباری‌گری باشد چه نتیجه تجددگرایی، زیرپانهادن عادت فکری حوزوی توان‌هایی تاب‌نیاوردنی در پی داشت (و دارد).

بیشتر کسانی که امروزه روحانیت بدان‌ها مباحثات می‌کند کسانی بودند که به دلیل استقلال فکری یا در درون حوزه منزوی شدند یا از قم (یا حوزه‌های دیگر) مهاجرت کردند. حتا کسی مانند محمدحسین طباطبایی، واپسین نماینده فلسفه اسلامی، در فقر و فاقه‌ای شدید می‌زیست و آیت‌الله بروجردی درس فلسفه او را تحریم کرده بود. در پی اعتراض قدرت‌مندان حوزه، حاشیه‌های او بر کتاب بحارالانوار امکان ادامه انتشار نیافت. او نیز پژواکی از تلخی‌هایی را که در حوزه چشیده گاه در تفسیر المیزان خود بازتابانده است.

مرضی مطهری، محمد حسینی‌بهشتی، محمد مجتهدشبهستری و موسی صدر از نمونه‌های دیگرند که تاب نگاه‌های سنگین و پرشماتت حوزویان را نیاوردند و به شهری و دیاری دیگر کوچیدند.

این «تفاوت» ستیزی در حوزه باعث می‌شد که استعداد حوزه برای تحول فکری فعلیت نیابد. کسانی مانند مطهری و مجتهدشبهستری اگر در حوزه می‌ماندند و برای طلبه‌ها تدریس می‌کردند چه بسا پس از چند دهه، نسل تازه روحانی به شیوه‌ای ژرف‌تر به تجدد روی می‌کرد. کسانی که مستقل می‌اندیشیدند، به‌همین دلیل، میراث‌بری در حوزه نداشتند. مخاطبان اصلی‌شان بیرون حوزه‌ها بود: روشن‌فکران، دانشجویان و علاقه‌مندان غیرروحانی به مباحث مذهبی.

احمد قابل نیز از تبار «دگراندیشان» حوزوی است که به‌رغم نوآوری‌های فکری‌اش مجال تدریس و پژوهش در درون حوزه را نیافت و نتوانست نسلی را پرورش دهد که پس از او گام‌های بلندتری برای زیر و زبر کردن فقه بردارند. او در بُردن از عادت‌های ذهنی فقیهان دلیر بود و تنها.

### بازسازی فقه از درون

طرحی که احمد قابل «شریعت عقلانی» می‌نامید تلاشی برای آشتی دادن تجدد و فقه بود. او باور داشت که دستگاه فقه و اصول فقه، امکانات و ابزارهایی دارد که

هنوز از آن بهره گرفته نشده یا به‌درستی به‌کار برده نشده‌اند. در نتیجه او می‌اندیشید امکان دگرگون کردن فقه از درون وجود دارد.

او حاصل اندیشه‌هایش در این باره را در کتابی به نام «مبانی شریعت» گردآورد که در اینترنت منتشر شد. گوهر سخن او آن بود که در شریعت امری غیر عقلانی نیست و هیچ حکم فقهی غیر عقلانی نباید به رسمیت شناخته شود. بازاندیشی او در روش‌شناسی فقهی به او این مجال را داد که در برخی زمینه‌ها به فتواهایی تازه‌ای دست یابد. از جمله «در باره حجاب» او عقائد رایج فقیهان را نمی‌پذیرفت و معتقد بود که حجاب در روزگار پیامبر با آنچه فقیهان امروزه می‌گویند یک‌سره متفاوت است.

او بخش مهمی از طرح خود را در تفسیر عقلانی از شریعت با رجوع به آرای فقیهان قدیم انجام می‌داد. از نگاه احمد قابل برخی فقیهان متقدم آرای داشته‌اند که امروزه حتا بیان آن‌ها جرئت می‌خواهد. در نتیجه، او می‌کوشید با احیای پاره‌ای از آرای پیشینیان (از جمله درباره حجاب) نشان دهد که فقیهان امروز به راه خطا رفته‌اند و شریعت از آغاز این اندازه عقلانیت‌ستیز نبوده است.

کار کسی مانند او از این جهت بسیار مهم بود که نشان می‌داد سنت موجود فقهی و اصول فقه چه اندازه یارای پذیرش مفاهیم مدرن حقوقی مانند «حق»، «عدالت»، «شهروندی» و «برابری میان زن و مرد» را دارد. قابل، نهایت امکانات سنت را به ما نشان می‌داد؛ کاری که در نقد فقه نباید نادیده گرفت.

و سرانجام احمد قابل نمونه نادر انسانی مؤمن بود که می‌کوشید از ایمانش پناهی برای ستم‌دیدگان بسازد نه مایه‌ای برای رنج دگران.

## قابل؛ خداترس حقیقی

مرتضی کاظمیان، ندای سبز آزادی، ۱ آبان ۱۳۹۱

﴿الَّذِينَ يَبُلُّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَ اللَّهَ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾

برای وصف استاد گرانقدر، زنده‌یاد احمد قابل می‌توان از واژه‌ها و تعابیر گوناگونی سود جست؛ می‌توان سوره مؤمنون را از ابتدا مرور کرد و مصداق‌های مؤمن حقیقی را در «قابل» یافت؛ چنان‌که می‌توان جابه‌جا، از اوصاف پرهیزکاران، شاهد آورد و آن را در اسطوره‌ای چون قابل ردیابی کرد. اما در چندسال اخیر، نگارنده هر بار به کنش اجتماعی فقیه آزاده نگریده، آیه صدر مکتوب را به‌یاد آورده است: آیه ۳۹ سوره احزاب؛ آنجا که در تبیین گروهی از مؤمنان آمده است: «همان کسانی که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ‌کس جز خدا بیم ندارند و خدا برای حسابرسی کفایت می‌کند.»

در فرهنگ دینی، مؤمن و موحد واقعی، «خداترس» توصیف شده است؛ برای آن‌هایی که تأملی در تعبیری این‌چنینی داشته‌اند (به‌ویژه از منظر نواندیشی دینی) بدیهی است که خداترسی مؤمن، هراس او از یک امپراتور یا فرمانروای مطلق‌العنان و ستم‌پیشه نیست. مراد، باور عمیق مؤمن به حقیقت است و اعتقاد او به این‌که در برابر شعور مطلق هستی که مبدأ آفرینش محسوب می‌شود، دیگر افراد، اشخاص و نیروها، هیچ‌اند و نمی‌توانند به‌مثابه علت اصلی، ایفای نقش

کنند؛ جزیی بس ناچیز هستند از مجموعه غیر قابل شمارش مؤلفه‌های اثرگذار بر زندگی.

او نه از ترس «آتش دوزخ» و نه به شهوت «پاداش بهشت»، که متکی بر ایمانش به «زندگی» و کشف «چگونه زیستن» و اعتقاد راسخش به ارزش «خود» و «کرامت انسان» و این همه در جهان بینی توحیدی، که «الله» را در مبدأ هستی می‌نشانند و خدا را شعور مطلق و فراگیر و آفریننده هستی می‌داند، از کسی و چیزی هراسی به دل راه نمی‌داد. «موحد حقیقی»، که قابل بود، این چنین بی ترس از صاحبان قدرت سخت‌افزاری، جان در کف گرفت و از حق گفت.

اعتراف می‌کنم که در برابر شجاعت و بی‌پروایی برخاسته از ایمان قابل، بارها در خود و با خود، در آزادی و انفرادی، سر تعظیم فرود آورده‌ام و همچنان ستایشش خواهم کرد. به جرئت می‌توان گفت در سال‌های اخیر، هیچ‌کس همچون آن فقیه مروج شریعت عقلانی و مجتهد اسلام رحمانی، به نقد مثلث زر و زور و تزویر حاکم بر امور ملک و ملت ایران برنخاست. اگر در این عرصه، قرار بر یادکرد از یک تن باشد، بی‌گمان نفر نخست، احمد قابل خواهد بود، کسی که بس رشک‌برانگیز می‌نمود.

نه از سلک روحانیان، که زنده‌یاد قابل دیرزمانی بود در اوج دانش فقهی، ملبس به لباس رسمی حوزه نبود و نه از جمع نواندیشان دینی، که بی‌گمان مرحوم قابل یکی از ستاره‌های آن سپهر محسوب می‌شود، کسی به صراحت لهجه او نبود. با هر توجیه و تبیینی، ادبیات دیگران در فاصله معنادار از موحد انسان دوست بود.

او پیام‌ها و آموزه‌های شریعت عقلانی و اسلام رحمانی را (که هیچ نسبتی با استبداد دینی و نظام مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه و خودکامگی زیر پرده دین ندارد) بی هیچ هراسی از بازوهای سرکوب رژیم اقتدارگرا و رأس حاکمیت

---

خشونت پیشه، تبلیغ کرد؛ و از همین زاویه، به نقد بی‌پروای مرکز ثقل قدرت در جمهوری اسلامی پرداخت.

بی‌گمان از جمع رفتگان این سال‌ها، کسی همچون احمد قایل، سبک‌بار و با وجدان آسوده، کوله‌بار سفر از این جهان فانی نبسته و نرفته است. حرکت در سقفی که او پرواز کرد، البته کار آسانی نیست؛ اما دست‌کم آن‌که وجود «مشعل»‌هایی چون زنده‌یاد قایل، به روندگان جادهٔ سخت و طولانی آزادی و دموکراسی در ایران، راه نشان می‌دهد و امید می‌بخشد و عزم و انگیزه. که می‌توان چونان قایل، بر پیمان خویش استوار ماند و صبور و بی‌یأس و ترس، با وجود تمام نامایمات و سختی‌ها و مصائب و رنج‌ها و آزارها، در راهی که حق است طی طریق کرد.



(۱۲)

## روح آزاداندیش در کالبد یک مبارز

حمید مافی، جرس، ۱ آبان ۱۳۹۱

احمد قابل از شاگردان آیت‌الله منتظری بود و در محضر او به درجه اجتهاد رسید. شجاعت در نظر و عمل را هم از او به‌خوبی آموخت. چه آن هنگام که از زندان مشهد بیرون آمد، تاب تحمل و سکوت در برابر آنچه که دیده بود را نداشت و پرده از اعدام‌های دسته‌جمعی در زندان مشهد برداشت و باز هم با همه زخم‌های تش، زندان را به جان خرید و تن به سکوت نداد.

احمد قابل همان سال‌ها که استادش حصر اجباری را تحمل کرد، در مقام ناقد حاکم دینی دست به قلم برد و هشدار داد که این حق عالم دینی و برجسته‌ای چون آیت‌الله منتظری و هیچ انسان دیگری نیست.

او سال‌ها کوشید تا با بحث نظری و استدلال‌های منطقی نشان دهد که آنچه که ارزشمند است، عقلانیت انسان است منفصل از هر امر دیگر و به مقابله با خشونت‌ورزانی رفت که می‌کوشیدند و همچنان می‌کوشند تا خشونت‌ورزی را لباس دین بپوشانند.

### ستیز با خشونت‌گرایان

از نگاه او آنچه که ارزش داشت، حق حیات انسان‌ها بود و به این باور داشت که حاکمان به هیچ بهانه‌ای حق ندارند که حق حیات و آزادی انسان‌ها را سلب کنند.

در این راه به بازخوانی مسئله ارتداد نشست و نوشت: اگر کسی اتهام ارتداد به دیگری بزند، مثل این است که او را کشته است.

احمد قابل در فاصله سال‌های ۷۶ تا ۸۴ با نگارش مقاله و گفت‌وگوهای مکرر در تلاش بود تا تئوری خشونت‌گرایی در اسلام شیعی را متوقف کند. آنچه که در جامه قتل‌های زنجیره‌ای دگراندیشان رخ داد و دفاع علنی مصباح‌یزدی از خشونت با مخالفان، این فقیه نواندیش را بر آن داشت تا در سلسله مقالاتی که در رسانه‌های آن‌دوره می‌نوشت، به مخالفت علنی با آن برخاست و نوشت: «خشونت‌ورزی در گفتار و عمل، ضد دین است.»

او زندان و محاکمه ناعادلانه را هم نوعی خشونت‌ورزی می‌دانست و به تأسی از امام نخست شیعیان، زندان را یکی از دو قبر می‌دانست و بر این باور بود که هیچ انسان منتقدی را نباید روانه زندان کرد. بررسی نوشته‌های او نشان می‌دهد که از مخالفان حق و ویژه روحانیت بوده و تشکیل دادگاه ویژه روحانیت را نوعی حق ویژه طلبی و خلاف نص صریح قانون اساسی دانسته است.

از نگاه او، آنچه که می‌تواند محور وحدت ایرانیان قرار گیرد، نه اشخاص و دیدگاه‌های سیاسی بلکه رعایت قانون اساسی است و از همین منظر، ولایت مطلقه فقیه را نه فراتر از قانون اساسی و هم‌عرض آن، بلکه به‌عنوان بخشی از قانون اساسی و در چارچوب آن می‌پذیرفت و بارها از آنان که ولی فقیه و حکم حکومتی را فراتر از قانون اساسی می‌دانستند، انتقاد کرد.

#### شلیک به استبداد

احمد قابل همچون استاد خود، از منتقدان ولایت فقیه و رهبری خامنه‌ای بود. چه رهبر بودن او را دروغی بزرگ می‌دانست و بر این باور بود که آنچه که او و

همراهانش در قدرت، این سال‌ها کرده‌اند؛ براندازی سخت جمهوری اسلامی بوده است.

از همین منظر، او ولی فقیه را انسانی مسئول و پاسخگو در برابر مردم و قانون می‌دانست و هرکجا که ناراستی دید، نقدهایش را بی‌پروا علنی کرد. احمد قابل نخست در سال ۱۳۸۴ نامه‌ای به رهبر جمهوری اسلامی نوشت، او را مسئول وضعیت حاکم معرفی کرد و به یاد او آورد که در دوران حکمرانی‌اش به نام اسلام چه جنایت‌ها و ظلم‌هایی صورت گرفته است.

او نوشت: خطای بزرگ روحانیت ما این بود که بدون دانش «مدیریت» مدعی «حکومت» شد و با سرمایه‌ای به نام «فقه» که در جای خود ارزشمند است و به گفته مرحوم آیت‌الله محمدحسین غروی اصفهانی (معروف به کمپانی): «هیچ ارتباطی به ریاست حکومت و نظام و مدیریت ندارد»، نامزد ریاست و سیاست شده و بر ارکان قدرت مسلط شد و «ولایت مطلقه» را طلب کرد.

این مجتهد دینی در بخش دیگری از نامه خود با اشاره به خشونت‌ورزی سال‌های نخست انقلاب، خطاب به رهبر جمهوری اسلامی نوشت: «در دوران رهبری شما (۱۶ سال) ستم دستگاه‌های قضائی و شبه قضائی و اطلاعاتی و امنیتی بیش از گذشته فزونی گرفته است و قانون‌شکنی و قانون‌گریزی در آن‌ها به یک روند تبدیل شده است.» او دوران زمامداری خامنه‌ای را یکی از سیاه‌ترین دوره‌های جمهوری اسلامی عنوان کرد.

او در نامه دیگری که در سال ۱۳۸۷ به رهبر جمهوری اسلامی نوشت، او را اصلی‌ترین برانداز جمهوری اسلامی دانست و اظهار امیدواری کرد که امکان تشکیل دادگاهی برای محاکمه او و باند حاکم بر کشور وجود داشته باشد: «من

به‌عنوان یک شهروند ایرانی، رهبری و باند حاکم بر کشور را به «براندازی سخت نظام جمهوری اسلامی از طریق ظلم‌های آشکار به مخالفان سیاست‌های باند حاکم، اقدامات فراوان و گسترده علیه امنیت ملی، اهانت به ملت و خصوصاً فرهیختگان ملت، نشر مکرر و گسترده اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی و نقض شدید حرمت روحانیت از طرق پیش‌گفته» متهم می‌کنم و روزی را انتظار می‌کشم که در جمهوری اسلامی، امکان رسیدگی عادلانه به این اتهامات از طریق دادگاهی علنی و با حضور هیئت منصفه و قاضی یا قضاتی بی‌طرف، وجود داشته باشد.»

قابل پس از انتخابات سال ۸۸ و هنگامی که حکومت سرکوب معترضان را درپیش گرفت در نامه‌ای سرگشاده نوشت:

«در کجای اسلام آمده است که افراد کثیری را بدون اثبات جرمی در حد قتل، زیر شکنجه‌ها بکشند و جنازه آن‌ها را تحویل ندهند و یا پس از تأخیر فراوان در تحویل، برای خانواده‌های داغدار و دوستان و آشنایان مزاحمت ایجاد کنند تا سوگواری نکنند و اگر اقدام به سوگواری کردند، آنان را به قصد کشتن، بزنند و متهم به اقدام بر علیه امنیت ملت و کشور کنند؟ شرم و حیا و انسانیت و حقیقت، در «اسلام جعلی این کودتاچیان از خدا بی‌خبر» هیچ جایگاهی ندارد؟»

او در نامه‌ای که پیش از بازداشت آخرش به‌عنوان وصیت‌نامه سیاسی منتشر کرده بار دیگر انگشت اشاره را به سمت رهبر جمهوری اسلامی نشانه رفته و نوشته است:

«امروز نیز بر این باورم که آقای خامنه‌ای و جناح راست حزب جمهوری اسلامی، در تشکلی که نام و نشان حزبی آن را معرفی نمی‌کنند و نام

مستعار «نظام جمهوری اسلامی» را بر حزب خود گذاشته‌اند، بر ارکان قدرت، مسلط شده‌اند و با معرفی افراد درون‌حزبی خود به تعداد چندبرابر موردنیاز، در صحنه‌های انتخاباتی حاضر می‌شوند و با ردصلاحیت نامزدهای سایر احزاب منتقد قدرت (به اتهام مخالفت با نظام) یا تأیید صلاحیت معدودی از نامزدهای برخی احزاب فاقد پایگاه اجتماعی، سعی در برگزاری نمایشی دموکراتیک و مردم‌سالارانه می‌کنند و مکرراً تأکید می‌کنند که: «انتخابات، آزاد و باحضور همه گروه‌ها و گرایش‌های سیاسی، برگزار شده است.» این رفتار غیرقانونی و غیرمنطقی، در ذات خود، رفتاری غیراخلاقی نیز هست، چرا که با حيله و نیرنگ، در پی فریب افکار عمومی است و برخلاف تعهدات و شروط شرعی و قانونی برای رهبری و فعالیت‌های سیاسی احزاب است.»

#### تاوان سخت منتقد بودن

احمد قابل تاوان نقدهایش به رهبر جمهوری اسلامی و خشونت‌ورزان را بارها پرداخت. نخستین بار در سال ۱۳۸۰ راهی زندان شد و پس از تحمل بیش از چهارماه زندان انفرادی با قرار وثیقه آزاد شد و به تبلیغ علیه نظام، اقدام علیه امنیت ملی و توهین به رهبری محکوم شد. یک دوره نیز کشور را ترک و مهاجرت، پیشه کرد اما پس از اینکه به ایران بازگشت، دستگاه امنیتی مانع از خروجش شد. سال ۱۳۸۸ نیز هنگامی که برای وداع آخر با استادش راهی قم شد، در میانه راه بازداشت و به زندان انتقال یافت.

کینه‌ورزی دستگاه قضایی با او تا بدانجا بود که با دست‌بند و پابند او را به دادگاه آورد. دادگاهی که او از فرصت آن بهره گرفت و بار دیگر رهبر جمهوری اسلامی را به بی‌عدالتی و اهانت به اسلام متهم کرد. او پس از آزادی موقت،

نتوانست سکوت پیشه کند و اعدام‌های پنهانی در زندان و کیل‌آباد مشهد را افشا کرد تا بار دیگر راهی زندان شود و این بار از زندان به بیمارستان منتقل شد.

او تاب تحمل سکوت را نداشت، همان‌گونه که ظلم به‌نام دین و سلب حق حیات انسان‌ها را تحمل نمی‌کرد. چرا که بر این باور بود که «باقی ماندن من در بازداشت یا زندان، باتوجه به روند نامشروع و نامعقول رفتار حاکمیت، برایم گواراتر از آزاد بودن و سکوت در برابر مظالم موجود است. حقیقتاً در زندان، رضایت ناشی از انجام وظیفه و تأثیر بدون تردید آن (که زندانی شدن من ناشی از مؤثر بودن وظائف انجام شده است) مرا نشاطی بخشیده و می‌بخشد که هیچ‌گاه در بیرون زندان آن را تجربه نکرده‌ام.»

## دلیری سزایش ستودن بود

حسن یوسفی اشکوری، رادیو زمانه، ۱ آبان ۱۳۹۱

خبر مرگ نابهنگام دوست دانشورم زنده‌یاد احمد قابل بس دردناک بود و موجب اندوه شد. از منظری که من به شخصیت قابل می‌نگرم بدون گزافه‌گویی باید گفت که «مرگ این خواجه نه مرگی است خرد». در همین آغاز به خاندان معزز قابل و خانواده محترم احمدآقا و دوستان و همراهان وی تسلیت و تعزیت می‌گویم.

احمد قابل دانش‌آموخته حوزه قم بود و از برآمدگان حوزه سنتی فقه و فقهات. هرچند آگاهانه و از موضع مخالفت با پوشش و نشان ویژه (چنان‌که خود برای من نقل کرد) رخت روحانی را کنار گذاشت و در جامه عموم مردم در آمد تا غیرمتمايز و با مردم برابر باشد. اما او در عین وفاداری اصولی به سنت‌اندیشگی و چهارچوب‌های سنت حوزوی با دلیری تمام گام‌های بلندی در بازاندیشی این سنت متصلب برداشت و طبعاً به نتایج متفاوت و در مواردی متضاد دست‌یافت و این به شرحی که خواهد آمد در عسرت زمانه ما بس مغتنم است.

گرچه حوزه‌های دینی شیعی هیچ‌گاه از خلق آرای متفاوت و گاه شاذ فقهی و اصولی و کلامی تهی نبوده، اما واقعیت این است که حوزه‌های مذهبی در ایران و عراق و نواحی شیعه‌نشین دیگر، دیری است که از تکاپوهای واقعاً جدی و اثرگذار در خلق اجتهادهای نو و فتاوای راهگشا و مناسب زمانه بازمانده و تقریباً از همراهی و همگامی با مقتضیات زمان بازایستاده است و حداقل این‌که دستاوردهای فقهی هرگز با مدعیات گزاف و کمال‌گرایانه و تمامیت‌خواهانه

عالمان و مجتهدان شیعی هماهنگ نیست. اما در سالیان اخیر نشانه‌هایی از نوزایی در دانش‌آموختگان حوزوی قم مشاهده می‌شود که احتمالاً محصول شکست ایدئولوژیک حاکمیت دینی جمهوری اسلامی است اما در حال بسی مایه امید است و بی‌گمان یکی از این امیدها احمد قابل بود که سوگمنده در آستانه بلوغ علمی و فکری خود رخت عاریت بر بست و به‌سرای باقی رخت کشید.

تا آنجا که من می‌دانم احمد قابل در جمع معارف سنتی حوزوی به حدیث و حدیث‌شناسی و نیز فقه و اجتهاد علاقه وافر داشت و در این دو حوزه دست به تحقیقات جدی‌تر زده بود. آثار گفتاری و نوشتاری او نیز از تخصص نسبی وی در این دو دانش رایج حوزه‌ها حکایت می‌کند.

یک بار در جمعی ادعا کرد اگر در ایران ده نفر پیدا شوند که تبصری در شناخت حدیث داشته باشند و حداقل یک‌بار تمام احادیث را خوانده باشند من یکی از آن‌ها هستم. در فقه و اجتهاد نیز چنین بود. اصولاً گویا حدیث‌شناسی او برای ورود به عرصه اجتهاد بود نه از موضع حدیث‌گرایی معمول. چراکه روشن است فقه ما تقریباً به کمال وابسته به روایات و احادیث است و این احادیث چندان فراخ و گسترده و انبوه‌اند که به‌سادگی نمی‌توان به کرانه‌های ناپیدای آن دست یافت و این کار بازاندیشی و به‌ویژه کار سترگ اجتهاد و فتوا را بسی دشوار و شاید ناممکن می‌کند. این که ایشان در کار حدیث و حدیث‌شناسی چه کرده بود چیزی نمی‌دانم اما تحقیقات فقهی انتشاریافته وی نشان می‌دهد که در این عرصه با رویکردهای نقادانه به بازاندیشی‌ها و نوآوری‌هایی قابل توجه دست یافته است.

روش‌شناسی قابل در اجتهاد و فقاهت تعقل و عقلانیت بود یعنی عقل‌کاربایه اجتهاد شمرده می‌شود و از این رو سایت شخصی او عنوان «شریعت عقلانی» داشت. گرچه عقل و کارکرد و نقش عقل در کلام و فقه و اجتهاد شیعی برجسته



است و یکی از ادله چهارگانه اجتهاد عقل است اما واقعیت این است که در عمل تعقل و ابتنای اجتهاد و فتوا بر بنیاد تعقل چندان جدی نیست و هرچه هست نقل است و نقل و آن هم عمدتاً اقوال اولیای دین (و آن هم غالباً برساخته و جعل در ادوار مختلف) که عمدتاً با عنوان ادله اجتهاد (کتاب و سنت و اجماع-این سومی نیز همان نقل است-) شناخته می‌شوند. در این سنت، جز در موارد محدود مستقلات عقلیه، عقل در نهایت کارگزار نقل است. در این میان احمد قابل از سنت تعقل فقهی و اصولی حوزوی پا را فراتر گذاشت و مدعی شد دین و شریعت باید یک‌سره بر بنیاد خرد و تعقل باشد و گرنه هیچ گزاره دینی و یا فتوای فقهی معتبر و معقول و مقبول نخواهد بود.

در کتاب ایشان که اخیراً با همت دوست و همکار ایشان جناب دکتر محسن کدیور در سایت جرس منتشر شده و برای همه قابل دسترسی است، ایشان به تفصیل نظریات خود را ارائه داده است. به عنوان نمونه یک فراز از سخن وی را در باب راه حل ایشان برای تعارض احتمالی احکام نقلی و شرعی با تعقل و خرد عرفی آدمیان و از جمله مسلمانان از همان نوشته می‌آورم: «ملاک این‌گونه عملکرد، صرفاً «درک و فهم فردی هر مسلمان» در احکام فردی شرعی و «درک و فهم جمعی هر زمان» در احکام اجتماعی شرع است. بر این اساس اگر حکمی از احکام اجتماعی اسلام که منشأ پیدایش آن روایات باشد، مورد پذیرش خرد جمعی زمان ما واقع نشود و یا عملکرد آن نتیجه مثبتی در بر نداشته باشد، به نحوی که پس از برآورد نتایج، کارکرد آن از سوی عقلای بشر، منفی ارزیابی شود و یا نسبت به سایر راه‌کارهای بدیل، عقلاً مرجوح واقع شود، حق کنارگذاشتن آن حکم و پذیرفتن آن در مقام عمل، برای مؤمنان محفوظ است». البته ایشان این قاعده را در مورد احکام موجود در قرآن نیز جاری و حاکم می‌دانند.

چنان‌که گفته شد اکنون در مقام داوری و نقد و بررسی آرای زنده‌یاد احمد قابل نیستیم اما تأکید من در این نوشتار کوتاه صرفاً روی این دعوی است که عقل‌گرایی وی، که گاه افراطی می‌نماید، گامی بلندی است که اگر در میان فقیهان و شریعت‌مداران به دیده قبول نگریسته شود می‌تواند راه تحولات فقهی و اجتهادی را به جد بگشاید و راه و کوره راه آن را روشن‌تر و هموارتر کند. در طول تاریخ اندیشه اسلامی و فقهی تلاش‌های گسترده‌ای در گره‌گشایی از مواجعه عقل و نقل و یا شرع و عرف انجام شده و آرای متنوع و گسترده‌ای عرضه شده و همچنان گره کور نه‌تنها باقی مانده بلکه همواره عقل در پای نقل ذبح شرعی شده و در عمل مجالی برای اثرگذاری برای عقل و خردورزی نمانده است. احمد قابل با تکیه بر همان میراث می‌خواهد گامی جلوتر بگذارد و راهی به آن‌سوی خردورزی بگشاید و درنهایت به مسلمانان درگیر در غسل عمیق مدرنیته و مقتضیات جهان جدید با سنت و احکام جزمی شرعی مدد رساند.

گرچه به گمانم این روش‌شناسی و رویکرد (به‌ویژه در چهارچوب قواعد و محکامات فقه و اجتهاد سنتی) با اشکالات مهمی مواجه است و نیز به خرد مدرن بی‌اعتناست و همچنان در چهارچوب عقل‌گرایی سنتی و فقهی و به‌طورکلی روش‌شناسی و قواعد فقهی و اصولی میراثی حوزوی مانده است اما حتی در همان چهارچوب و در تدوام همان سنت‌اندیشگی فقهی و سنتی تلاشی نیز مهم و بس اثرگذار خواهد بود. درحدی که من با آثار ایشان آشنا هستم می‌پندارم که به‌رغم برخی تناقضات و ابهامات در آموزه‌های قابل، ایشان در مجموع در تدوام سنت فقهی موفق و کامیاب بوده است.

اهمیت مسئله این است که در میان معارف رایج اسلامی تنها دانشی که مستقیماً و به‌طور عینی و واقعی با زندگی و سرنوشت مسلمانان و مؤمنان سروکار دارد احکام شرعی و فقه و فقاہت است. کلام و عرفان و اخلاق و تفسیر و مانند

آنها، با همه اهمیت و نقشی که هر کدام -بیش از همه کلام- در جای خود دارند، فقه و احکام شرعی در عمل و در زندگی روزانه با زندگی و زیست و معیشت دینداران ارتباط و پیوند وثیق دارد. از این رو احکام فقهی و به تعبیری «اسلام رساله‌ای» مستقیماً در زندگی روزمره مؤمنان سنتی و سنت‌گرا اثر و مداخلیت دارد. برخلاف تصویری که برخی دارند و گمان می‌کنند دوران فقه و احکام فقهی به سر رسیده و علم فقه دیگر «علم باستان‌شناسی» است و علما و فقها به دوران بازنشستگی رسیده‌اند و فقط باستان‌شناسانند، فقه و اجتهاد کماکان استوار ایستاده و لاجرم فقیهان نیز نقش می‌آفرینند و نوع فتاوی‌ای آنان می‌تواند در نوع دینداری و سلوک مذهبی و اخلاقی و سرنوشت مدنی انبوه دینداران رساله‌ای اثر بگذارد.

مثلاً برخی فتاوی‌ای فقهی فقیه سنتی برجسته‌ای چون آیت‌الله منتظری و دیدگاه‌های برخی شاگردان فقه‌مدار ایشان از جمله احمد قابل و محمدعلی ابازی (و حتی بافاصله نواندیشانی چون کدیور) می‌تواند زیست مؤمنانه دینداران مقلد را در جهان جدید دچار تحول مثبت کند. از این منظر باید اعتراف کرد نقش عملی چنین تلاش‌هایی از نقش روشنفکران و نواندیشان مدرن غیرحوزوی مسلمان در زندگی عینی مسلمانان به مراتب بیشتر و جدی‌تر است؛ گرچه این دو با هم قابل قیاس نیستند و شاید از جهاتی قیاس مع‌الفارق است.

باید افزود از ویژگی‌های برجسته زنده‌یاد احمد قابل دلیری و شجاعت او در اظهارنظر بود. شاید کسانی باشند که به نتایج مشابه افکار او رسیده باشند و یا مدافع و حامی همان نظریات ظاهراً ساخناشکنانه او باشند اما باتوجه به فضای خشک و متصلب حاکم بر حوزه‌ها، که اخیراً با فضای سخت و دلهره‌آور و پرهزینه امنیتی حکومتی سنگین‌تر هم شده، گستاخی اظهارنظر را ندارند و به‌ر تقدیر سکوت را بر گفتن و زندگی آرام و عافیت را بر اقدامات پرهزینه ترجیح می‌دهند. اما قابل با صداقت و صراحتی که از خلوص ایمانی و زیست

پارسیانۀ او برمی آمد، خطر کرد و از اعلام نتایج تحقیقات علمی خود تن نزد با دلیری آن‌ها را اعلام کرد و یافته‌های خود را به اشتراک افکار عموم و از جمله هم‌تایان حوزوی خود گذاشت. چند سال پیش اظهار نظر فقهی او درباره پوشش زنان (حجاب شرعی) به راستی غوغایی در انداخت و بسیاری حتی از نزدیک‌ترین دوستانش را برانگیخت و به مخالفت واداشت.

این آزاداندیشی و بالاتر آزادگویی و خطر کردن در عرصه تفکر گوهر گرانبهایی است که در میان حوزویان ما کمیاب است. من با شناختی که از عالمان و فقیهان و روحانیان دارم آزاداندیشی چندان کم نیست اما در فضای شدیداً محافظه‌کار حوزه‌ها جرئت گفتن نیست و کمتر کسی خطر می‌کند یافته‌های خود را اعلام کند. به‌ویژه «شهرت فتوا» و در واقع تقلید فقیهان مدعی اجتهاد از گذشتگان و بزرگان فقاقت پیشین «شجاعت فتوا» را از فقیهان ستانده است. در این میان کسانی چون احمد قابل به راستی گوهر پربهایی‌اند که باید قدر دانست و از افکار و آثارشان حمایت کرد و بهره گرفت.

قابل در سالیان اخیر از مبارزان سرشناس جنبش سبز هم بود و در این زمینه نیز کامیاب و سرافراز بود. او به اقتدای استاد و مقتدای خود در فقه و سیاست و پارسیایی و اخلاق آیت‌الله منتظری با دلیری خاص خود قدرت سیاسی و استبداد حاکم منتسب به دین و شریعت را از منظر عمدتاً فقهی و دینی به‌روشنی و استواری به نقد و چالش کشید و از این‌رو هزینه‌های گزاف پرداخت و در نهایت در همین مسیر جان باخت. به راستی این سخن حکیم طوس درباره او راست می‌آید که: «دلیری سزایش ستودن بود.»

(۱۴)

## راه «قابل» و رهبرِ ناقابل

محمدجواد اکبرین، روزآنلاین، ۲ آبان ۱۳۹۱

«این آقا (خامنه‌ای) در خطبه‌های نماز جمعه و پیش چشم همه من و شما و در سایر سخنرانی‌هایشان، بارها و بارها حکومت پر از ظلم و جور خویش را با حکومت سراسر عدل امیرمؤمنان علی(ع) مقایسه می‌کند و به این وسیله صراحتاً به مولای متقیان و پیامبر خدا و اسلام اهانت می‌کند؛ چطور است که شما به اتهام «اهانت احتمالی به رهبری» غیرت می‌ورزید و صدها نفر را ماه‌ها بازداشت کرده و برخی را به مدت‌های طولانی زندانی می‌کنید، ولی من مدعی پیروی از امیرمؤمنان این قدر بی‌غیرت باشم که در برابر این جسارت‌ها و اهانت‌های آشکار هیچ واکنشی نشان ندهم؟... البته این وظیفه هر مسلمانی است که از حیثیت علی بن ابیطالب(ع) و ساحت دین خدا و پیامبر عزیز در برابر این جسارت‌ها دفاع کند.» (بخشی از دفاعیه احمد قابل در دادگاه، ۱۳۸۷)

مرثیه نمی‌نویسم؛ وقتی احمد آقا دیگر نه از ترکشِ باقی مانده از روزهای جنگ رنج می‌برد و نه دیگر به انفرادی اوین تهران و وکیل‌آباد مشهد می‌رود چه جای مرثیه است؟

تنها درباره همین دوشنبه‌ای می‌نویسم که حوالی ظهرش احمد آقا آرام گرفت تا معلوم شود چه کسانی سزاوار مرثیه‌اند! حوالی همین ظهر دوشنبه اول آبان، در خبرها آمد که محمود احمدی‌نژاد در نامه‌ای به صادق لاریجانی نوشته است: «...متأسفانه گزارش مستند و دقیقی از انجام این وظایف قوه قضائیه در دسترس

نیست... چگونه جنابعالی اجرای قانون اساسی را به مصلحت نمی‌دانید؟ اگر این نگاه بر کل فعالیت‌های قوه قضائیه حاکم باشد آیا نمی‌شود تصور کرد که برخی از اصول قانون اساسی و حقوق اساسی مردم با مصلحت‌اندیشی و تشخیص شخصی در قوه قضائیه متوقف شده و یا نادیده انگاشته می‌شود. متأسفانه جنابعالی قبلاً اعلام کرده‌اید که وجود هیئت منصفه مطبوعات که صراحت اصل ۱۶۸ قانون اساسی است را قبول ندارید که در این مورد حضوری تذکر دادم. اما متأسفانه ظاهراً بخشی از اقدامات قوه قضائیه درباره مطبوعات و رسانه‌ها با همین نگاه انجام می‌گیرد.»

باز در همین دوشنبه، نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران با ابراز پشیمانی ضمنی از حمایت‌های خود و سپاه از محمود احمدی‌نژاد گفته است: «حمایت‌های قبلی‌ام را از احمدی‌نژاد انکار نمی‌کنم اما ما که علم غیب نداشتیم تا بدانیم در ذهن آقای احمدی‌نژاد چه می‌گذرد و در آینده ایشان می‌خواهد چه کار کند...»

و باز در خبرهای همین روز آمد که نمایندگان اصولگرای مجلس در هراس از آنچه نمی‌خواهند به زبان آورند به‌دنبال تشکیل «شورای عالی انتخابات» مرکب از نمایندگان سه قوه هستند و قرار است این شورا دبیر ستاد انتخابات کشور را تعیین کند و سیاست‌گذاری در اجرای انتخابات را برعهده بگیرد.

همین چند نمونه خبر در همان روز پرواز احمدآقا کافی است تا نتیجه بگیرم؛ اگر از یک‌سو احمدی‌نژاد می‌گوید رفتار دستگاه قضایی عادلانه نیست و از سوی دیگر نماینده ولی فقیه در سپاه می‌گوید انتخاب احمدی‌نژاد برای اداره کشور اشتباه بوده و سرانجام هم نمایندگان اصولگرا چون از تقلب می‌ترسند به‌دنبال تشکیل شورای عالی انتخاباتند؛ مشکل را در کجا باید جستجو کرد؟

مگر راهی که احمدآقا و میرحسین موسوی و مهدی کروبی و ده‌ها شهید و هزاران زندانی جنبش سبز نشان می‌دادند هشدار می‌دادند بر این بیراهه نبود؟ آیا غیر از

این نقدها را به زبان آوردند که چنین توانی پرداختند؟ پاسخ این است که غیر از این نمی‌گفتند اما بیش از این گفتند! بیشتری را که متقدان امروز، جرئت بیان را ندارند، آن بیشتر همان بود که احمد آقا در دادگاه سال ۸۷ (پیش از جنبش سبز) گفت و میرحسین موسوی در بهمن ۸۹ با تعبیر «فرعون» از آن یاد کرد؛ بی‌عدالتی دستگاه قضایی و حاکمیت جریان انحرافی و جمهوری رمالان و کف‌بینان و عربده‌های جنگ‌طلبان و هراس از تقلب در انتخابات، همه از ناقابلی و بی‌کفایتی رهبر و نظامیانی است که به نام «بصیرت» و به کام نخوت و کبر و منیت خود، کشور را به کام سرنوشتی مجهول برده‌اند.

احمد آقای ما مرثیه نمی‌خواهد؛ ما دل‌نگران روباه‌هایی هستیم که از جمهوری اسلامی، «قلعه حیوانات» جورج اورول ساخته‌اند، وگرنه آهوی ما را که «ضامن آهو» ضمانت کرده و از امشب، آرام‌ترین خوابش را در خاک مشهد زندگی می‌کند...

## برای احمد قابل، فقیه دلیر

عبدالکریم سروش، جرس، ۲ آبان ۱۳۹۱

به یادگار کسی، دامن نسیم صبا گرفته‌ایم و دریغا که باد در چنگ است  
می‌نویسم مجتهد مجاهد احمد قابل درگذشت، اما قلم سرکشی می‌کند و  
نمی‌پذیرد که این خبر را برزبان آورد. گویی از دل من خبردار است؛ که او هم این  
خبر را باور نکرده است. «دست کاری می‌کند پنهان ز دل؟»

امروز به تلخی گریستم چون به‌راستی کمتر کسی را در پاکی و پارسایی و  
بی‌تعلقی و سبک‌باری و آزادگی و دلیری چون او دیده بودم. اولین دیدار من با وی  
در شهر مشهد بود، وقتی که هنوز مسافرت و مجالست با دوستان ممکن بود.  
گفتگویمان بر سر روشنفکری و ایدئولوژی بود و البته ناقص و ناشکافته ماند. او  
بیشتر به معنای ایدئولوژی می‌اندیشید تا به تاریخ آن و من به عکس.

آخرین بار هم او را در محضر مرحوم آیت‌الله منتظری در قم دیدم. آقای کدیور  
و چند تن دیگر هم حضور داشتند. سخن از حکمت و مصلحت در احکام شرعی  
می‌رفت. آیت‌الله منتظری گفت که در نجف به آیت‌الله خمینی گفتم: احکام شرع  
که گزاف نیست، پس چرا با زوال عین نجاست، بدن حیوان طاهر می‌شود و بدن  
آدمی نه؟ آیت‌الله خمینی در جواب گفت: نکته نیکویی است. گفتم آن را در رساله  
عملیه‌تان بنویسید. گفت نمی‌نویسم، مصلحت نیست. آقای قابل به میان سخن  
دوید و به آیت‌الله منتظری پیشنهاد کرد: حالا شما بنویسید. ایشان گفت نه! من هم



نمی‌نویسم. مجلس با تبسم همگان ختم شد. پیدا بود که آیت‌الله منتظری به آن رأی تمایل دارد.

مرحوم صالحی‌نجف‌آبادی هم قبلاً و صراحتاً بر این رأی رفته بود، گویی آن را از استادش آموخته بود.

نوشته‌های مرحوم قابل را من به دقت دنبال می‌کردم و آرا او را در باب ازدواج شریعت و عقلانیت می‌خواندم و به‌خاطر می‌سپاردم. بحث حجاب او را که فقیهانه و دلیرانه بود پسندیدم. تعریضی هم به من فقیر داشت که گفته بودم حجاب پرچم پیامبر اسلام است. باری آن فتوای فقیهانه روزی به کار من آمد که دخترخانمی در آمریکا به‌نزد من آمد. از داشتن حجاب خسته شده بود و می‌خواست آن را ترک کند. گفتم از سرِ «نافرمانی» چنین مکن! بگو با فتوای احمد قابل چنین می‌کنم، تا همچنان در دایره اطاعت باشی.

به قول مولانا:

نه قبول اندیش نه رد ای غلام      امر را و نهی را می‌بین مدام

دریغا گویان... بر جان پاک و شیفته او درود می‌فرستم و رحمت و رضوان حق را برای او می‌طلبم و در گوش نسیم‌ها می‌خوانم که شوق مرا تا مزار او برسانند.

ای صبا ای پیک دورافتادگان      شوق ما را تا مزار او رسان

(۱۶)

## «قابل» آمیزه‌ای بود از علم و عمل

صدیقه و ستمقی، جرس، ۲ آبان ۱۳۹۱

ذکر نام احمد قابل و صفات و ویژگی‌های او، یادآور درسی شریف و بزرگ است؛ درس مبارزه با ستم و ستمگر.

او زمانی از میان ما می‌رود که ایران امروز و فردا سخت به وجود او محتاج است. در ویرانه‌ای که سرمایه‌های آن به تاراج رفته، دین و ایمان به آفت خرافات گرفتار آمده، اخلاق زیر گام‌های فقر و آز وریا و تزویر و دروغ پایمال شده و مردان دین قبای ترس پوشیده، عبای حقارت بر سر کشیده و در پستوهای توجیه و عافیت‌طلبی خزیده‌اند، احمد قابل گوهری بود کمیاب.

او آمیزه‌ای بود از تقوا، شجاعت، سلامت نفس، منطق سلیم، اندیشه سبز و نو، مناعت طبع و بی‌نیازی و این‌ها بود که از او انسانی پرشور ساخته بود. کسی که چون می‌نگاشت و یا سخن می‌راند، استبداد و حامیان جاهل و طماع و نیرنگ‌باز او را به لرزه درمی‌انداخت. هرگاه که او با قلم و زبان خود لرزه بر جان استبداد می‌افکند، من بر جان پاک او بیمناک می‌شدم. چرا که بنیان سست استبداد را توان این‌همه لرزه نیست.

دین و ایمان آفت‌زده و مسلمانی مندرس و نخ‌نمای مردمان تحت حاکمیت دین‌بازان، به اندیشه سبز و عقلانی او نیازمند است؛ اما او فقط مرد علم نبود. او همچون استاد خویش آیت‌الله منتظری، علم را به خدمت عمل درآورده بود و هم این، او را به زحمت‌ها درافکند و بارها به زندان درافتاد و تا پایان عمر ارزنده

---

خویش، لحظه‌ای از مبارزه با بیداد و دفاع از آزادی و حقوق انسانی ملت ایران بازنایستاد. به‌راستی از میان آن همه کتاب و دفتر و تجربه در مکتب زندگی کدام درس را می‌توان یافت که شریف‌تر از مبارزه با بیداد باشد؟!

ذکر نام احمد قابل و صفات و ویژگی‌های او، یادآور این درس شریف و بزرگ زندگی است. درس مبارزه با ستم و ستمگر. درسی که ما به آموختن آن محتاجیم. درسی که «قابل» معلم آن بود. قابل رفت. کسی که با شجاعت، پارسائی، فداکاری، حق‌جوئی و درک عقلانی خود از اسلام به جنبش آزادی‌خواهی و استبدادستیزی ملت ایران جان می‌بخشید.

روانش شاد و یادش همواره زنده باد...

(۱۷)

برای احمد قابل؛ روشنفکری در بستر سنت

سیدهادی طباطبایی، جرس، ۲ آبان ۱۳۹۱

احمد قابل ارجاع به عرفان را بر نمی‌تافت و بر این رأی بود که «اندیشه شریعت باید اندیشه متجلی باشد.»

«...اگر عمرش به دنیا باشد که در راه آزادی، گام‌های بلندتری برخواهد داشت و اگر دست تقدیر او را از میان ما برگیرد، خون او چراغی برای راه بلند آزادی‌خواهی خواهد بود..»

این عباراتی است که سیزده سال پیش، زمانی که سعید حجاریان در خون خود می‌غلطید، بر قلم «احمد قابل» جاری شد. احمد قابل را باید روشنفکر دینی لقب داد. اگر کار روشنفکری سامان‌مندی گذار به تجددخواهی است و اگر در این گذار، روشنفکر دینی، بر سنت قدمایی و انگاره‌های دینی التفات می‌ورزد، بی‌شک احمد قابل یکی از برگزیدگان این جریان باید که لقب گیرد. رویکرد او نه مجاهدت ورزیدن بر مؤلفه‌های مدرن بود و نه دل‌سپردن بر آموخته‌های نامقبول سنت.

قابل، به بازخوانی دوباره سنت، در عصر جدید التفات داشت و بر آن تأکید می‌ورزید. او بر این باور بود که در آموزه‌های بزرگان دینی، انگاره‌هایی قابل رؤیت است که تطابق تام با عقل جدید بشری و اندیشه‌های جدید دنیوی دارد. او در همین باب، بحث «اصاله الاباحیه عقلیه» را طراحی کرد و با انگشت‌نهادن بر آراء مغفول مانده علمای شیعی، تأکید می‌کرد که:

«...دیدم این علما که از علمای قدیمی ما محسوب می‌شوند و دچار اندیشه‌های مدرن هم نشده بودند، بحث را به صورت علمی پیش می‌برند و حرف‌هایی می‌زنند که هیچ نواندیش دینی هم نمی‌زند. امروز ما فکر می‌کنیم خیلی از مسائلی که بحث می‌شوند و خیلی حرف‌ها تازه هستند درحالی‌که اینطور نیست و سیصد و چهارصد سال قدمت دارند. بحث‌هایی که مرحوم «جصاص» در خصوص عقلانیت شریعت مطرح می‌کند بحث‌هایی است که بعضی از اندیشمندان امروزان جرئت طرح آن را در حوزه شریعت ندارند. یا بحثی را که «مقدس اردبیلی» مطرح کرده است بعضی از علمای جدید ما حتی جرئت بیان یک جمله‌اش را هم ندارند...»

وی با رجوع به دوران سیالیت فکر شیعی به نتایجی نائل آمده بود و آرائی را در فکر شیعی اقتباس کرده بود که خلاف رأی جریان غالب شیعی بود. او بارها حسرت می‌خورد که اندیشه فقهای شیعی از دوران پویایی خود فاصله گرفته است و آرائی مورد پذیرش فقها قرار گرفته که زیستن در دنیای جدید را با مشکل مواجه می‌کند.

او تیغ تیز نقادی خود را بر اصولی می‌نهاد که تفسیر از دینداری را به انحراف برده است. بحث از «خلیفة الله» بودن انسان را دسیسه‌ای می‌دانست که شارحان بر فقه افزوده‌اند. در نظر او «بحث از خلیفة الله از سوی کسانی طرح شده که قابلیت طرح آن را نداشته‌اند. امام معصوم (ع) این ادعا را نکرده، بلکه انسان‌های عادی آمده‌اند و ادعای امام معصوم (ع) را مطرح کرده‌اند.» و سپس تأکید می‌کرد که «آیا از نظر منطقی کسی می‌تواند جانشین خدا شود؟ مگر خدا کار خود را تعطیل کرده است که کسی جانشین او شود؟ یک باور در بعضی از اقشار یهود بود که می‌گفتند «یدالله مغلوله» خدا دست و بالش بسته است و خودش امر دنیا را به دنیایی‌ها

واگذار کرده و خودش در آسمان نشسته است. اساساً این مسئله جانشینی مبتنی بر چند اصل باطل است...»

در بحث از تحریف در کتب ادیان نیز خلاف رأی غالب فقیهان را برگزیده بود و بر این باور بود که «آخرین آیات نازل شده بر پیامبر خدا محمدمصطفی (ص) در سوره مائده، با صراحتی کم نظیر بیان می‌کند؛ چگونه از تو حکم می‌خواهند درحالی‌که تورات پیش آنان است و حکم خدا در آن بیان شده است... ما تورات را فرستادیم و در آن هدایت و نور است... هر کس به آنچه خدا (در تورات) نازل کرده حکم نکند، کافر است... و باید اهل انجیل، به آنچه خداوند در آن نازل کرده است عمل کنند و اگر چنین نکنند فاسقند...»

از این عبارات قرآنی معلوم می‌شود که تورات موجود در دسترس یهودیان زمان پیامبر اسلام (ص) هر چه بوده، دربردارنده حکم خدا و از نظر قرآن، برای یهودیان معتبر شمرده شده است. یعنی وظیفه الهی یهودیان آن زمان عمل کردن به تورات موجود بوده است و انجام وظیفه الهی مکتوب در آن، موجب رستگاری و هدایت و نور بوده است و سرپیچی از آن موجب عذاب الهی و تحقق کفر و ظلم بوده است.»

در بحث از وجوب حجاب هم احمد قابل بر نظریه غیرمشهور فقها انگشت تأکید می‌نهد و بر این باور بود که اگر روایتی و حجتی در متون دینی است و بر وجوب حجاب حکم کرده است، منظور شارع پوشش بدن بوده است و نه لزوماً پوشاندن مطلق موی زنان.

وی به گفته علامه مجلسی استناد می‌کرد که «در عبارت اکثر فقهای شیعه، مطلبی دال بر «وجوب پوشش مو» دیده نمی‌شود.» قابل سپس با ابراز تعجب از حکم فقهای معاصر در بحث حجاب و عدم التفات آن‌ها بر رأی قدما چنین بیان می‌کرد که «چه اتفاقی افتاده است که یکی از آشناترین فقهای اخبار شیعه (علامه

مجلسی) که جامع‌ترین مجموعه حدیث شیعه (بحار الأنوار ۱۱۰ جلد) را ایجاد کرده و از هرکس دیگری به اخبار شیعه آشناتر است، آخر الامر به احتیاط روی می‌آورد و مستندی برای «فتوا» و حکم صریح در خصوص پوشش مو پیدا نمی‌کند؟ اما فقهای معاصر به حجت او هیچ توجهی نمی‌کنند.»

قابل در حکم حجاب چنین حکم می‌کرد که: «به گمان من مقتضای جمع دلالتی و ضرورت اعمال آن در این مسئله نتیجه‌ای جز پذیرفتن حکم استحباب پوشش سر و گردن را در پی نخواهد داشت.»

برخلاف برخی از روشنفکران دینی که در گذار به تجدد، چاره کار را در ارجاع سنت، به تفسیر «عرفانی» می‌دانند، اما احمد قابل ارجاع به عرفان را بر نمی‌تافت و بر این رأی بود که «اندیشه شریعت باید اندیشه متجلی باشد. من خیلی با اندیشه‌های پنهان، کاری ندارم و وقت خود را هم صرف آن نمی‌کنم و زیاد به سؤالاتی که در خصوص عالم عرفان می‌شود نمی‌پردازم. معتقدم خیلی از افرادی هم که پای در وادی عرفان می‌گذارند نباید وارد آن شوند. وادی کشف و شهود وادی ای نیست که هرکسی بتواند مدعی آن شود و من خیلی مجاز نمی‌دانم افراد خودشان را در آن وادی بیندازند. گاهی اوقات حتی افرادی را که خود را سریع به آن وادی می‌اندازند متهم می‌کنم که آن‌ها می‌خواهند از پاسخگویی فرار کنند. به عبارت دیگر عرفا را متهم می‌کنم به فرار از واقعیت‌ها و عدم پاسخگویی...»

سیزده سال پیش سعید حجاریان عمرش به دنیا بود. دست تقدیر اما احمد قابل را امان نداد و از میانمان برد. این پیشگویی احمد قابل اما همچنان پای برجاست که: «...اگر عمرش به دنیا بود که در راه آزادی، گام‌های بلندتری برخواهد داشت و اگر دست تقدیر او را از میان ما برگیرد، خون او چراغی برای راه بلند آزادی خواهی خواهد بود.»

(۱۸)

احمد قابل، آموزگار شجاعت و صراحت و بت شکنی

علی کلایی، سایت ملی-مذهبی، ۲ آبان ۱۳۹۱

در خیابان در غربت... پیامکی می‌رسد. هفته‌ای است که از شنیدن آن هراس داری. پیامک کوتاه است. احمد قابل درگذشت. و اینجاست که سنگینی خبر از خیابان‌های وطن بر دوش بیشتر سنگینی می‌کند.

خیابان و آدم‌ها و ساختمان‌ها مواج می‌شوند. نمی‌دانی این موج از شوک است یا از اشک. اما کنار دیوار، پشت است و سری که این‌بار در غربت در گریبان می‌رود و خدای قابل و روح بلندش تسکین درد.

فرزند پنجم خانواده. ۱۳۳۶ تربت‌جام. از خانواده‌ای اهل علم که همه قبیله‌اش عالمان دین بودند. او جستجوگر بود در مسیر شدن و شد آنچه باید و شاید. از سال ۱۳۳۵ به مدارس علمیه پا گذاشت. همه‌جا رفت. و شاگردی اهل علم را کرد و خود بعدها استادی بزرگ شد. پس از انقلاب ضدسلطنتی بهمن ۵۷ همراه شد. از سپاه مشهد تا دادگاه ویژه تا عقیدتی سیاسی پایگاه نوژه. (۱) احمد قابل جوان که در آستانه انقلاب ۲۱ساله بود، به انقلابیون آن‌روزها و حوزویان اعتماد کرد. همراه شد. اما تنها پس از چندی کنار کشید. احمد قابل نادرستی این تازه برتخت‌نشستگان را تجربه کرد. برگشت. آمد به مدرسه تا دوباره بیاموزد و این‌بار نه با دیدی جوانانه که با رویکردی صاحب تجربه.

۱۳۶۴ شد و او درس خارج فقه و اصول خود را آغاز کرد. و مهم‌ترین استادش که شاگرد منش او بود کسی نبود جز پدر آزاده فقید ملت ایران،



فقیه عالیقدر مرحوم آیت‌الله‌العظمی منتظری که قابل جوان از او با عنوان «استاد علامه» یاد می‌کرد.

احمد قابل تنها اهل مدرسه نبود. اهل رزم بود در سال‌های هجوم دجال عفلقی به ایران‌زمین. بارها جبهه و بارها مجروحیت. و ترکشی یادگار که ربع قرن همراه او بود در کنار نخاعش. ترکشی که حاکمان مستبد ولایت‌مدار حاکم بر ایران‌زمین هیچ‌گاه آن را ندیدند. احمد قابل برگردن انقلاب و ایران بیش از بسیاری از این تازه‌بر تخت‌نشستگان حق داشت. اما غاصبان حق‌ستان، صاحبان اصلی را به بند کشیدند و کشتند و شد سال‌های بعدی قابل.

احمد قابل شد مجتهدی بدون لباس تا این سنت و ارزش لباسی که لباس شهرت شده است برای اهل علم دین را بشکند. دوست و یار سال‌های دورش دکتر محسن کدیور در باب دلایل احمد قابل از زبان او می‌گوید: «احمد قابل داوطلبانه لباس روحانیت را به کناری نهاد. وی در این‌باره در سال ۱۳۸۵ نوشته است:

«من در تابستان سال ۱۳۷۰ به اختیار خود، لباس روحانیت را کنار گذاشتم. علت آن چند چیز بود:

الف) آن لباس، بسیار دست‌وپاگیر و زحمت‌آفرین است. در گرمای تابستان، شلوغی جمعیت، هنگام پیش‌آمدهایی که شتاب در آن لازم است، سفر، رانندگی و... حقیقتاً مزاحم رفتار طبیعی آدمی می‌شود.

ب) آن لباس، موجب انگشت‌نمایشدن در مجامع عمومی است که آثار زیان‌باری را برای فرد ملبس و جامعه او در پی داشته و دارد. غرور کاذب اکثر افراد ملبس به لباس روحانیت، منجر به عدم مراعات اخلاق انسانی اسلامی در بسیاری از مراودات اجتماعی آنان شده است و تنها عامل تسهیل‌کننده این رفتار ناپسند، تفاوت لباس روحانیان از سایر مردم بوده است.

پ) پیامبر خدا و ائمه هدی به عدم تمایز لباسی از سایر مؤمنان مشهور بودند، تاجایی که افراد غریبه، در اولین حضور خود در جمع مسلمانان، نمی توانستند پیامبر(ص) و یا ائمه را از دیگران تشخیص دهند و این نکته در اندیشه شریعت محمدی(ص) به عنوان «فضیلت» شناخته شده است. اگر «عدم تمایز لباسی» را فضیلت بشماریم، نتیجه آن «نامطلوب بودن تمایز لباسی» است و این نکته ای است که نباید از آن غفلت کرد.

ت) امام صادق(ع) در روایتی معتبره تصریح می کند که «بهترین لباس، در هر زمان، لباس عموم مردم آن زمان است» که حکم «استحباب شرعی» را برای لباس غیرروحانیان ثابت می کند. اگر «پوشیدن لباس عموم مردم» برای هر مسلمانی «مستحب» باشد، پوشیدن آن و انتخاب لباس های متمایز (که موجب انگشت نداشتن در میان جمع می شود مطمئناً «مکروه» خواهد بود). (۲)

از سال ۷۶ زندانی شدن در زندان های جمهوری ولایی را تجربه کرد. از همان سال بود که زندان تبدیل به خانه دوم او شد. و این سنت بندی شدن را هم خود او داشت و هم دوست و برادرش عمادالدین باقی. قابل بندی شدن را فرا گرفت و به یاری در زندان برای زندانیان تبدیل شد و به فریادگری از ظلمی که بر ایشان می رود. به مانند آنچه سر اعدام های جنایت بار زندان وکیل آباد کرد و فریاد برآورد از ظلمی که می رفت.

در شهریور ۱۳۷۷ حکم اجتهاد خود را از استادش فقیه عالیقدر مرحوم آیت الله العظمی منتظری دریافت کرد. و در آن حکم، استادش گفت: «سزاوار است برادران و خواهران وجود ایشان را مغتنم شمرده از معلومات و بیان واضح و روشن ایشان بهره مند گردند» (۳)

دانشجویان ایرانی این ندای پدر پیرشان را لبیک گفتند و احمد قابل سال ها همراه دانشجویان در مراسم های مذهبی در تهران و مشهد بود. از کانون توحید،

تا حسینیه ارشاد و تا منزل مهندس صباغیان و همراهیش با صادقان نهضت آزادی تا در مشهد و منزل استاد احمدزاده (حفظه‌الله) و همراهی با استاد علی طهماسبی و دیگر اهل آزادی در مشهد.

اما احمد قابل تنها به این دلایل قابل نشد. زبان سرخی داشت و سری شجاع و اهل صداقت بود. به قول خودش از همان جوانی اهل خواندن آثار بزرگانی چون معلم شهید شریعتی بود که حقیقت را بر مصلحت برتری می‌داد و قابل اهل حقیقت بود. خودش در این ارتباط می‌گوید: «من در آن موقع طلبه‌ای جوان بودم و کتاب‌های ایشان را با همه محدودیت‌ها که وجود داشت و در حوزه‌ها به‌زحمت یافت می‌شد، پیدا می‌کردم و با کتاب‌های ایشان آشنا بودم.» (۴)

طلبه‌ای جوان و آشنا با میراث شریعتی که پس از انقلاب همراهی حکومتی‌ها را امتحان کرده بود و به عمق نامردمی‌شان پی‌برده بود. تربیت‌یافته مکتب و منش مردی آزاده و حجت‌انسانیت روزگاران منتظری فقید بود. و چنین انسانی است که مؤمنانه ابراهیم می‌شود. بت می‌شکند. و قابل اهل قلم است. با کلمه و قلم که خداوند به آن قلم و آنچه می‌نویسد سوگند می‌خورد به جنگ بت می‌رود.

نامه‌های او به علی خامنه‌ای شکستن همین بت قداستی است که سال‌ها به دور او پیچیده بودند. شاید این نامه‌نگاری‌ها به شاگردی استادش زودتر از خیلی‌ها اتفاق می‌افتد. از خرداد ۸۴ و روزها قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری آن‌سال تا روزگار آخرین بندی‌شدنش پس از رحلت استادش در سال ۸۸ صریح و دقیق. او در برابر استبداد رأی دیکتاتور ایستاده است. «احمد قابل، اصرار آیت‌الله خامنه‌ای را در این مورد که هیچ رأی و نظر دیگری جز رأی او، مثلاً در مسئله انرژی هسته‌ای نباید مطرح شود، «استبداد به‌رأی یا دیکتاتوری» نام نهاده است.» (۵)

احمد قابل موسوی عمل می‌کند. به سوی فرعون می‌رود که طغیان کرده است. با زبان نرم و قول لَین با اون سخن می‌گوید. اما فرعون نمی‌پذیرد و نپذیرفته است

و عاقبت فرعونیان غرق شدن در دریای جهل و ظلم و جباریت خودشان است. که وعده خدا قریب است و قطعی.

اما باز این همه احمد قابل است و این احمد قابل نیست. احمد قابل صراحتی بی نظیر (حداقل در طول این سالها) در نقد فتاوی سستی و نقد فقه سستی دارد. او صلب کلام سستی شیعی را می شکند. از استحباب پوشش موی بانوان و نقد وجوب حجاب می گوید و به نقد حکم رجم می نشیند. قابل از معدود اندیشمندان دینی است که اجماع را نه تصدیق کننده که تنها تأیید کننده و قوی کننده رأی می داند و به این دلیل خود نظرات شاذ بسیاری دارد. احمد قابل راه شریعت عقلانی را و عقلانی شدن اندیشه دینی را این بار نه از میان روشنفکران مکلا که از قلب حوزه های علمیه باز می کند. احمد قابل منادی شریعت عقلانی می شود.

احمد قابل صداقت و شجاعت شریعتی را می ستاید و یکی از رازهای ماندگاری او را در این می داند که شریعتی «کسی بود که برای منافع شخصی سخن نمی گفت.» (۶)

خود او نیز چنین بود. احمد قابل صریح بود و شجاع. در نقد حاکمان مستبد ایران از هیچ امری فروگذار نکرد. در نقد تصلب حوزه های علمیه نیز. او یک اصلاحگر و نواندیش تحول خواه بود چه در عرصه نظر و چه عرصه عمل. انقلابی با قلم و سخن و قدم. اهل تحول. انقلابی بود. اما انقلابی نه بدان معنا که تنها فروبریزد. احمد قابل اهل ساختن بود. برای استبداد ولایت فقیه، نائینی وار و خراسانی وار نسخه جمهوریت می پیچد و برای صلب کلام سستی و فقه متصلب شده شیعه عقلانیت را پیشنهاد می کند و خود این اکسیر را برای نظریه پردازی به کار می گیرد.

اما روزگار نامراد است. و استبدادیان حاکم بر سرزمین مان همراه این نامرادی و خود مسببش. قابل که پس از انتخابات خرداد ۸۸ و در ۳۰ خرداد «خامنه ای و

باند کودتای وی» (۷) را خطاب قرار می‌دهد و صراحتاً از تقلب روی داده در انتخابات سخن می‌گوید و همراه با مردم ایران در این فراز دیگر مبارزات دموکراسی خواهانه مردم شرکت می‌جوید، در آذر ماه ۱۳۸۸ و پس از خبر رحلت استادش و در مسیر شهر قم، در میان راه و در نیشابور بازداشت می‌شود. و از اینجاست که داستان زندان اخیر او آغاز می‌شود. قابل را با دست‌بند و پابند به دادگاه می‌برند. او خود می‌گوید: «پیرو امامی هستم که با غل و زنجیر او را وارد مجلس کردند و هنگامی که پرسیدند کار خدا را چگونه دیدی فرمود: ما رأیت الا جمیلاً» (۸) آری! او سجادوار به دادگاه یزید زمان می‌رود.

و روزها می‌گذرد. زندان برای قابلی که سالم و تنها با مجروحیت و یادگارهای دوران جنگ به زندان رفته است تومور مغزی به همراه می‌آورد. عمل می‌کند. تومور بدخیم است. یکبار برای تومور جراحی می‌شود. یکبار برای ترکشی که یادگار جنگ بود و در کنار نخاعش یاد رفقای شهیدش را به خاطرش می‌آورد. اما جان احمد قابل توان این همه درد را نداشت. جان احمد قابلی که هم احمد بود و هم قابل توان این همه استبداد و نفس کشیدن در هوای مسموم استبداد و استبدادیان را نداشت. قابل اهل غیرت بود. شجاعتش صابری بود و ستودنی.

این اندیشمند اهل غیرت اما ۲۵ مهرماه دچار عارضه تنفسی می‌شود و به همراه توموری در مغز و بیماری ناشی از آن به بیمارستان می‌رود و بعد، خبر می‌رسد از مرگ مغزی او. قلبش یکبار از کار می‌افتد و بازمی‌گردد. دست‌ها به سوی خدای قابل بلند می‌شود برای شفایش. اما انگار خدای احمد قابل بر او از زمینیان عاشق‌تر است. خدای احمد قابل می‌داند که زمینیان با او چه کردند. می‌داند که چقدر زجرش دادند و خدای قابل دیگر تاب ماندن حبیش را در میان این خاکیان انسان‌آزار ندارد. و یکم آبان. خدای احمد قابل او را برد تا در کنار خود، در قریبش

جای بدهد. خدای احمد قابل او را در کنار خودش جای داد که دیگر در میان مردمانی که قدرش را نمی‌دانند و در حکومت استبدادبان آزار نبیند. احمد قابل به سوی خدایش پرواز کرد.

احمد قابل رفت. اما منش او ماند و باید بر آن کار کرد و نوشت. احمد قابل رفت. اما معلم شجاعت و صراحت و بت‌شکنی شد. احمد قابل رفت. اما روش و اندیشه او در شریعت عقلانی برای ما به یادگار ماند. اینک ما مانده‌ایم و راه و منش و اندیشه احمد قابل. ما مانده‌ایم و راه و منش و اندیشه هدی صابر، هاله سبحانی و عزت‌الله سبحانی. چقدر اهل پیگیری هستیم؟ چقدر اهل یادگیری هستیم؟ احمد قابل پرواز کرد. پس از او ما چه خواهیم کرد؟ ما چه می‌کنیم؟

منابع:

1. <http://www.rahesabz.net/story//۶۰۶۰۶>

۲. همان

۳. همان

4. <http://shariati.nimeharf.com/Shariati/article...>

5. [http://www.radiofarda.com/content/f۴\\_Ghabel\\_khamenie\\_letter/۴۴۳۲۹۶.html](http://www.radiofarda.com/content/f۴_Ghabel_khamenie_letter/۴۴۳۲۹۶.html)

6. <http://shariati.nimeharf.com/Shariati/article...>

7. <http://www.kaleme.com/۰۱/۰۸/۱۳۹۱/klm-/۱۱۶۴۵۷>

8. <http://www.rahesabz.net/story//۱۱۷۶۲>

9. <http://melimazhabi.com/cgi-sys/suspendedpage.cgi?maghalat...>

## دریغ که احمد قابل رفت

حسن یوسفی اشکوری، جرس، ۲ آبان ۱۳۹۱

به نام رحمان و رحیم که هرچه هست از اوست

درگذشت زود هنگام دوست گرانمایه و عالم دینی وارسته احمد قابل موجب تأسف و تأثر گردید. او که دانشوری دلیر بود دینداری و روشنفکری را به هم آمیخته بود و پارسایی و صداقت را با جهاد و مبارزه اجتماعی و پیکار سیاسی در کنار هم نهاده بود.

او هم نقاد شجاع سنت دینی بود و هم منتقد وفادار و پیگیر قدرت سیاسی و به ویژه قدرت سیاسی و استبداد زیر پوشش دین. زندگی پارسایانه و انسانی او در کنار شفقت بر خلق خدا و مجاهدات اجتماعی و سیاسی به قابل چهره‌ای دوست‌داشتنی و قابل احترام بخشیده بود.

در روزگار بی‌خردی‌های منسوب به دین و استبداد دینی و خشونت‌ورزی‌های گسترده به نام دین و غیرت دینی احمد قابل مبلغ «شریعت عقلانی» و «دین رحمانی» بود و از این رو همواره در گفتار و نوشتارش با عنوان «خدای رحمان و رحیم» آغاز می‌کرد.

در روزگاری که خشونت‌های دینی و استبداد خشن زیر پوشش اسلام، هم سیمای دین را کدر کرده و هم از اعتبار عالمان و مجتهدان دینی و نقش مثبت آنان در جامعه کاسته عالمانی چنین قابل و انسانی چنین صادق بس کم‌یاب و مغتنمند.

دریغ در آغاز بلوغ فکری و تکاپوهای علمی اجتهادی ثمربخش احمد قابل از میان ما رفت. او امیدی برای آینده دین‌ورزی و اجتهاد علمی و نواندیشانه برای ایران و اسلام بود. امید آن که دوستان و همفکران او در حوزه‌های دینی راه او یعنی «شریعت عقلانی» و «اسلام رحمانی» را با استواری ادامه دهند که استبداد رفتنی است و ایمان و اسلام عقلانی و رحمانی ماندنی.

به خانواده معزز اسلام و برادر دانشمند و مجاهد ایشان حاج‌شیخ‌هادی قابل و به‌ویژه همسر داغدار و همراه و هم‌سنگر وی و دخت گرامی‌اش صمیمانه تسلیت و تعزیت می‌گویم. خدایش بیامرزد و بر بازماندگان پاداش نیکو عنایت فرماید.



(۲۰)

## احمد قابل؛ مجتهد بی پروا

بی بی سی فارسی، ۲ آبان ۱۳۹۱

احمد قابل، که برخی او را «مجتهد بی پروا» توصیف می‌کند، دیروز درگذشت. او لباس روحانیت را ترک کرده بود، اما همچنان در زمینه امور اسلامی پژوهش می‌کرد.

آقای قابل در سال ۱۳۷۷ از طرف آیت‌الله حسینعلی منتظری، مرجع تقلید شیعه، به درجه اجتهاد رسیده بود.

او در سال ۱۳۳۶ در تربت‌جام به دنیا آمد و در مشهد و قم تحصیل کرد. پدر احمد قابل هم روحانی و امام‌جمعه فریمان بود. به‌غیر از پدر، او برادری روحانی هم داشت؛ هادی قابل که موضوعی مشابه برادرش دارد. قابل از چهره‌هایی بود که در حوزه نواندیشی دینی ایران تحقیق می‌کرد.

### شریعت عقلانی

احمد قابل در تلاش‌های خود برای پیش بردن سنت نواندیشی دینی در پی عقلانی کردن شریعت بود و چنان بر اهمیت عقل و خرد در داوری انسان تکیه می‌کرد که اعتقاد داشت برای اثبات آن نیازی به استدلال نیست و نوشته بود: «حجیت عقل حجیتی ذاتی است و هیچ‌گاه این حجیت را نمی‌توان سلب کرد.»

قابل احترام ویژه‌ای برای آیت‌الله منتظری قائل بود.

او به‌خلاف بسیاری از هم‌فکران خود، که می‌کوشند میان اسلام و مفاهیم فلسفه مدرن پیوند برقرار و آن را با دنیای جدید هماهنگ کنند، بیشتر در تلاش

بود تا از دل چارچوب‌های سنتی‌تری مانند فقه و حدیث به سؤال‌هایی که امروز پیش روی مسلمانان است پاسخ دهد.

مسائل، واژگان و روش بحث قابل در پژوهش‌های دینی به ترتیبی بود که به‌جای مخاطب عام، یا هواداران جریان‌های سیاسی نوگرا در ایران، مخاطبانی آشنا با ادبیات سنتی فقهی و حوزوی را هدف می‌گرفت.

او از شاگردان آیت‌الله حسینعلی منتظری بود. آیت‌الله منتظری درباره او گفته بود که دارای «حسن قریحه و جودت ذهن» و «بیان روشن» است.

قابل همچنین از دوست‌داران علی شریعتی، یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های نواندیشی دینی ایران بود.

از جمله تلاش‌های احمد قابل در مسیر «شریعت عقلانی» می‌توان به نقد واجب بودن حجاب و همچنین نقد مجازات سنگسار اشاره کرد.

نگاه احمد قابل به دین، انسان‌محور بود، چنان‌که اولین فصل از کتاب خود، «مبانی شریعت» را به «جایگاه انسان در هستی» اختصاص داده بود.

#### احمد قابل، مبانی شریعت

تلاش قابل برای پاسخ دادن به سؤالات دنیای امروز از دل سنت دینی تا جایی بود که کتابی با عنوان «اسلام و تأمین اجتماعی، مبانی و راهکارهای حمایتی و بیمه‌ای در قرآن، روایات، اخلاق و فقه اسلام» منتشر کرده بود.

او به‌جز آثار فقهی، یادداشت‌هایی با مضامین سیاسی‌تر نیز می‌نوشت که بعضی از آن‌ها را در کتاب «نقد فرهنگ خشونت» چاپ کرد.

#### تبعید خودخواسته

مواضع احمد قابل، که علاوه بر هم‌خوانی نداشتن با تفسیر رسمی حکومت ایران از اسلام، با انتقادهای موردی و مشخص از عملکرد دستگاه‌های حکومتی همراه می‌شد، برای او بی‌هزینه نبود.

او چندین بار با تعقیب قضایی و بازداشت مواجه شد و به‌همین دلیل در سال ۱۳۸۳ راهی تاجیکستان شد و نزدیک به یک سال ساکن آنجا بود.

احمد قابل برای معالجه بیماری خود به ایران بازگشت، بازگشتی که با توقیف گذرنامه او توسط مأموران امنیتی همراه بود.

او پس از بازگشت از تاجیکستان نیز همچنان ترجیح داد که دور از مرکز بماند و برای زندگی به فریمان، در نزدیکی مشهد رفت و آنجا زندگی می‌کرد.

احمد قابل همچنان مخالفت خود با عملکرد حکومت را بیان می‌کرد و به‌ویژه پس از انتخابات ریاست‌جمهوری جنجالی سال ۱۳۸۸ انتقادات تندی را علیه حکومت مطرح کرد.

او در آذرماه آن سال و درحالی‌که راهی مراسم تشییع جنازه آیت‌الله منتظری بود بازداشت شد.

#### اعدام‌های وکیل آباد

احمد قابل پس از بازداشت، ۱۷۰ روز را در زندان وکیل‌آباد مشهد گذراند. او پس از آزادی از وقوع اعدام‌های گسترده زندانیان جرایم قاچاق مواد مخدر در این زندان پرده برداشت.

[حکم اجتهاد احمد قابل از طرف آیت‌الله حسین‌علی منتظری]

او از اعدام دست‌کم ۵۰ نفر طی دوران بازداشت خود خبر می‌داد، درحالی‌که دادستانی اعدام تعداد بسیار کمتری را اعلام کرده بود. احمد قابل می‌گفت بنابراین شنیده‌هایش از زندانیان هر هفته‌ها ده‌ها نفر در این زندان اعدام می‌شوند.

افشاگری قابل درباره اعدام‌های زندان وکیل‌آباد برای او بازداشت دوباره و مجازات زندان به‌دنبال داشت.

پیش‌تر هم برای بیان مطالبی علیه حکومت با او برخورد شده بود. او در سال ۱۳۸۴ و تنها چند روز پیش از انتخابات ریاست‌جمهوری که محمود احمدی‌نژاد

برای اولین بار به قدرت رسید، نامه‌ای تند خطاب به آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر ایران نوشت و او را مسئول شرایط به گفته او «خطیر» ایران معرفی کرد.

آقای قابل در آن نامه درباره دچار شدن به سرنوشتی مشابه میروسلاو میلوشویچ، ملا محمد عمر و صدام حسین به رهبر ایران هشدار داده بود.

او در آن نامه همچنین نسبت به عواقب درگیری ایران در یک جنگ احتمالی هشدار داده بود.

قابل خود از مجروحان جنگ ایران و عراق بود و ترکشی از این جنگ را در بدن داشت. ترکشی که بعدتر روند درمان او را که به تومور مغزی مبتلا شده بود دشوار کرد.

عمادالدین باقی، فعال حقوق بشر و روزنامه‌نگار، پس از آن که در تیرماه امسال به عیادت او رفته بود، در یادداشتی از این که اثرات زیان‌بار ترکش مانع از درمان قابل شده اظهار تأسف کرده و نوشته بود: «جنگ هنوز تمام نشده است.»  
با وجود این که این ترکش از بدن احمد قابل خارج شد، روند درمانی او موفقیت‌آمیز نبود.

### وصیت‌نامه

خانواده احمد قابل در ۲۵ مهرماه اعلام کردند که او دچار مرگ مغزی شده است. او در دوران زندان دسترسی مناسبی به خدمات درمانی نداشت و به گفته اطرافیانیش تأخیر در مرخصی درمانی او به وخامت بیماری او شدت بخشید.

احمد قابل در یادداشتی که در سال ۱۳۸۹ و با عنوان «وصیت‌نامه» منتشر کرده بود، حکومت ایران را متهم کرد که به ستمگری «معتاد» شده است.

او نوشته بود: «سکوت در برابر ستمگری ظالمان، اگر منجر به تکرار ظلم و ستم گردد (که معمولاً چنین است) یاری رساندن به ستمگری و شرکت در جرم است.»

## مدرسه احمد قابل

محمدجواد اکبرین، راه دیگر، ۳ آبان ۱۳۹۱

در یک نگاه گذرا، به «مدرسه احمد قابل» به نظر می‌رسد که حکمت، حکومت و محکمه، سه فراز جدی را در زندگی علمی و سیاسی او تشکیل می‌دهند. مرادم از «حکمت»، همان معنای مصطلح آن است یعنی «سخن محکم گفتن» و منطق عقلانی متقن داشتن. او دین را در ترازوی عقل و اخلاق می‌سنجید نه بالعکس.

به باور احمد قابل، مشرب فقیهان «اخباری»، زندگی را بر مسلمانان دشوار کرده و می‌کند؛ فقیهانی که حتی اگر در ظاهر ادعای «اصولی» بودن دارند اما در واقع، بیشترین سهم در اثبات «شریعت» را برعهده «روایت» گذارده‌اند و در عمل، «اخباری»‌اند؛ مشکل روایات «ظنی السند و ظنی الدلاله» نیز این است که در صحت انتسابشان به پیامبر گرامی اسلام و امامان (به‌مثابه مفسران صائب وحی)، تردید وجود دارد و حتی اگر مبتنی بر «گمانی معتبر» باشد اما احتمال خطای در برداشت، مشکل درهم‌ریختگی متن و اختلاط سخنان روا و ناروا، مسند و غیرمسند، صحیح و سقیم، مجمل و مبین، عام و خاص، از اعتماد به روایات کاسته و بردشواری زندگی مسلمانان افزوده است.

اینجاست که عنصر «حکمت» به کار می‌آید؛ ترازوی عقلانیت در مدرسه احمد قابل چنان پررنگ است که در مهم‌ترین اثر او او با عنوان «مبانی شریعت» به صراحت آمده است: «ملاک این‌گونه عملکرد، صرفاً «درک و فهم فردی هر

مسلمان» در احکام فردی شرعی و «درک و فهم جمعی هر زمان» در احکام اجتماعی شرع است. براین اساس اگر حکمی از احکام اجتماعی اسلام که منشأ پیدایش آن روایات باشد، مورد پذیرش خرد جمعی زمان ما واقع نشود و یا عملکرد آن نتیجه مثبتی در بر نداشته باشد، به نحوی که پس از برآورد نتایج، کارکرد آن از سوی عقلای بشر، منفی ارزیابی شود و یا نسبت به سایر راهکارهای بدیل، عقلاً مرجوح واقع شود، حق کنارگذاشتن آن حکم و نپذیرفتن آن در مقام عمل، برای مؤمنان محفوظ است.»

حکومت، دومین مسئله و دغدغه احمد قابل است؛ فقدان مدیریت، مدارا و عدالت در حکومت، گوهر و محور نقدهای او به جمهوری اسلامی است؛ او در نامه‌ای که سال ۱۳۸۴ به رهبر جمهوری اسلامی نوشته آورده است:

«همه آدمیان در زندگی گذشته خویش، کم یا بیش، خطاهایی داشته‌اند. چه در اندیشه و چه در عمل. خطای بزرگ روحانیت ما این بود که بدون دانش «مدیریت» مدعی «حکومت» شد و با سرمایه‌ای به نام «فقه» که در جای خود ارزشمند است و به گفته مرحوم آیت‌الله محمدحسین غروی اصفهانی (معروف به کمپانی)؛ «هیچ ارتباطی به ریاست حکومت و نظام و مدیریت ندارد»، نامزد ریاست و سیاست شده و بر ارکان قدرت مسلط شد و «ولایت مطلقه» را طلب کرد.

ولایتی که با قرائت رایج در بین اصحاب قدرت، نه امکان منطقی داشت و نه عملی و علمی بود، ولی در برخی زمینه‌ها، مصداق «آش نخورده و دهان سوخته» شد، هرچند در برخی زمینه‌های منفی، چهره‌ای ناپسند از آن پدیدار شد که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم. البته در سال آخر عمر، مرحوم بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز به این نکته واقف شد و با صراحت اعلام کرد که در امر

حکومت؛ «فقه مصطلح، کفایت نمی‌کند». یعنی در برخی زمینه‌ها، به همان نتیجه‌ای رسید که مرحوم کمپانی به آن رسیده بود.»

چنین بی‌پروایی در نقد حکومت، سر از «محکمه» در می‌آورد؛ اما ۶ بار زندان احمد قابل هم تبدیل به بخشی از مکتب و مدرسه سیاسی او می‌شود؛ او در سال ۱۳۸۷ در دادگاه به عکس آقای خامنه‌ای در اتاق محکمه، اشاره می‌کند و می‌گوید: «این آقا در خطبه‌های نماز جمعه و پیش چشم همه من و شما و در سایر سخنرانی‌هاشان، بارها و بارها حکومت پر از ظلم و جور خویش را با حکومت سراسر عدل امیرمؤمنان علی(ع) مقایسه می‌کند و به این وسیله صراحتاً به مولای متقیان و پیامبر خدا و اسلام اهانت می‌کند؛ چطور است که شما به اتهام «اهانت احتمالی به رهبری» غیرت می‌ورزید و صدها نفر را ماه‌ها بازداشت کرده و برخی را به مدت‌های طولانی زندانی می‌کنید، ولی من مدعی پیروی از امیرمؤمنان اینقدر بی‌غیرت باشم که در برابر این جسارت‌ها و اهانت‌های آشکار هیچ واکنشی نشان ندهم؟... البته این وظیفه هر مسلمانی است که از حیثیت علی بن ابیطالب(ع) و ساحت دین خدا و پیامبر عزیز در برابر این جسارت‌ها دفاع کند.»

و سرانجام، آن حلقه‌ای که این سه فراز در مکتب و مدرسه احمد قابل را به هم متصل می‌کند و حکمت، رویارویی با ظلم نهادینه شده در حکومت و شجاعت در محکمه را نصیب او می‌کند حریت و آزادگی است، احمد قابل و استادش آیت‌الله منتظری هر دو فقیه بودند و از همان کتاب‌ها خواندند که دیگر فقیهان می‌خواندند و می‌خوانند اما این مکتب، محصول آن کتاب‌ها نیست، محصول آزادگی است؛ متاعی که در کتاب، یافت نمی‌شود و بر سر هر بازارش نمی‌فروشند.

---

در قرآن کریم آمده است که این کتاب الهی را اگر مؤمنانه بخوانند شفا و رحمت است و اگر ظالمانه بخوانند می شود متنی برای «خسارت». (و نزل من القرآن ما هو شفاءٌ و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خساراً) آزادگی، شرط ایمان است و ایمان، شرط فهم کتاب خدا... و قابل، این دو هر دو شرط را برده و «خود» را باخته بود.



(۲۲)

## در سوگ احمد قابل

سروش دباغ، گویانیوز، ۳ آبان ۱۳۹۱

«بزرگ بود؛ و از اهالی امروز بود؛ و با تمام افق‌های باز نسبت داشت؛ و لحن آب و زمین را چه خوب می‌فهمید...؛ و رفت؛ تالاب هیچ؛ و پشت حوصله نورها دراز کشید؛ و هیچ فکر نکرد؛ که ما میان پریشانی تلفظ درها؛ برای خوردن یک سیب؛ چقدر تنها ماندیم»

از شنیدن خبر روی در نقاب خاک کشیدن احمد قابل بسیار اندوهگین شدم؛ سال‌هاست که صداقت، حریت، تواضع، بی‌تکلفی، پاکدامنی و پامردی او را می‌ستایم. غزالی در کتاب «ذکر الموت» از سه‌گونه مواجهه آدمیان با مرگ سخن می‌گوید: کسانی که شیرین می‌زیند و آنقدر تعلقات و دل‌بستگی‌های دنیوی دارند که از مرگ می‌هراسند و تلخ می‌میرند؛ دسته دوم افرادی‌اند که از وضعیت روحی خود راضی نیستند و در آرزوی در رسیدن روزگار بهتری هستند؛ اما عزم و اراده برای تغییر و توبه ندارند و در حسرت سربرآوردن رستاخیزی در سرزمین وجودشان، شب و روز را دوره می‌کنند؛ دسته سوم گروهی هستند که به استقبال مرگ می‌روند، چرا که زوال و عدم مانایی دنیا را به رأی‌العین دیده‌اند و دل‌بستگی چندانی به دنیا ندارند و کبوتر جانشان در آرزوی حفره‌کردن زندان و پرواز به سمت بی‌سو و دیار دوست است:

این جهان زندان و ما زندانیان      حفره کن زندان و خود را واهان

احمد قابل از گروه سوم بود؛ تعلقات دنیوی چندانی نداشت و خود را بسان مسافری می‌انگاشت که قرار است چند صبحی در این دنیا بزیسد و پس از آن به «خلوت ابعاد زندگی» سفر کند و هم‌نورد افق‌های دور شود؛ تمام زندگی پاک او بر این امر گواهی می‌دهد.

کنیری چون من، هیچوقت نشنیده بودند که او ترکشی به یادگار از دوران جنگ هشت‌ساله ایران و عراق در بدن داشت، مگر وقتی اخیراً پزشکان مجبور به عمل جراحی و خارج کردن ترکش شدند؛ همچنین، درحالی‌که از مرحوم آیت‌الله منتظری اجازه‌نامه اجتهاد داشت، سال‌ها بود که لباس روحانیت را از تن به‌درآورده بود و با مناعت طبع زندگی می‌کرد و خم به ابرو نمی‌آورد؛ خورشیدسواری که رنج خود و راحت یاران را می‌طلبید.

«شجاعتِ بودن» در او موج می‌زد؛ با دغدغه‌های اصیل وجودی و معرفتی خویش زندگی می‌کرد و دل‌مشغول آن‌ها بود؛ اگر بر اثر تبعات و تأملات دراز آهنگ فقهی به موضعی می‌رسید؛ باکی از ابراز آن نداشت؛ ولو اینکه خلاف رأی جمهور بود. سخنان او درباره حکم «حجاب» از این دست بود؛ بدیع و خلاف آمد عادت و جسورانه.

مرحوم قابل از تبار «احیاگران دینی» بود؛ محییانی که دغدغه‌های دینی و معرفتی پررنگی دارند و در اندیشه بازسازی معرفت دینی و نحوه زیست مؤمنان در جهان جدیدند. عموم آثار مکتوب و پروژه ایشان موسوم به «شریعت عقلانی» را باید این‌گونه فهمید و ذیل این مقوله گنجانند و ارج نهاد. در نگرش احیاگرایانه؛ شخص احیاگر، بسته به تشخیص خود، بر جوانب مغفول دین انگشت تأکید می‌نهد؛ چنان‌که غزالی در قرن پنجم هجری به «احیاء علوم دین» با تأکید بر علم اخلاق همت گماشت. در دوران معاصر نیز، مرحوم طباطبایی و مطهری با برگرفتن سلاح از زرادخانه فلسفه اسلامی، در کسوت متکلم؛ به نقد آموزه‌های

مارکسیستی همت گمارده و تمام هم خویش را برای به دست دادن تبیینی معقول و موجه از مدعیات اسلامی به کار گرفتند. قابل نیز می‌کوشید با رجوع به سنت فقهی و بازخوانی انتقادی آن به مدد عقل دینی، آراء ابتکاری خویش در قلمرو فقه را پیش چشم دیگران قرار دهد.

اگر نحله روشنفکری دینی می‌کوشد با به کار بستن عقلانیت نقاد و مدد گرفتن از فراورده‌های معرفتی جهان جدید که در فلسفه و علوم اجتماعی و علوم تجربی جدید بروز و ظهور پیدا کرده؛ به بازخوانی انتقادی سنت دینی پرداخته و در مؤلفه‌های گوناگون سنت به دیده عنایت بنگرد، احیاگران دینی بیشتر دل‌مشغول پالایش و بازخوانی انتقادی سنت دینی‌اند؛ با رجوع به مؤلفه‌های مختلف سنت اسلامی نظیر فلسفه، کلام، فقه، عرفان. در این راستا، ایشان از ظرفیت‌های مغفول واقع شده و نادیده انگاشته شده در سنت دینی مدد می‌گیرند و چندان در اندیشه دستاوردهای معرفتی جهان جدید نیستند.

چنان‌که درمی‌یابیم؛ تحقق تجربه‌های دل‌انگیز باطنی و معنوی و زیستن مسلمانان معقول و کارآمد در روزگار کنونی، در گرو بسط و نهادینه شدن قرائت خردنواز و اخلاقی و انسانی از اسلام است. برای تحقق این مهم به آثار رهگشای هر دو طایفه روشنفکران و احیاگران دینی نیاز مبرم داریم.

افسوس که مرحوم قابل مجال چندانی برای بسط بیشتر ایده‌های احیاگرایانه خویش نیافت و دست اجل او را نابهنگام از ما گرفت. رحمت و درود بیکران پروردگار بر روح پاک آن عزیز سفر کرده باد. خداوند را می‌خوانیم تا به خانواده داغدار مرحوم قابل، صبر و خویشتنداری بر این مصیبت عطا کند:

چون دعامان امر کردی ای عجب این دعای خویش را کن مستجاب

## مرو ای دوست... مرو

محمدعلی شیرزادی، جرس، ۳ آبان ۱۳۹۱

تو قابل بودی و درد اسارت میان قایل‌ها تو را از این گُره رنج با خود برد و ما تنها شدیم و دانستیم بدون تو برای درک مفهوم شهامت چقدر کم خواهیم داشت. رفتی، آرام و بی صدا، بسان تنهایی مرگِ جندب‌بن‌جنازه غفاری در تبعید بیابان رَبدَه، نه آن‌گونه که نامه‌هایت بسان غرش حنجرهٔ اباذر در حجاز، ایوان و گنبدِ کاخِ الخضراءِ اموی را در شام به لرزه می‌افکند. رفتی، آرام و شرمگین که بیش از این توان نداشتی برای ما انبوه کرکسانِ تماشا، کمی بیشتر دلیرانه روشنگری کنی. چون شمع اشک در اشک آب شدی و تابیدی بر ما و این سرای تاریک و ما مسخ شدگانِ روزگار نکبت، چیزی جز سایه بر دیوار نیفکنده‌ایم.

ای دوست، کاشکی ما را با خود می‌بردی از این باغِ سنگیِ دلگیر که بر ساقه و شاخسارهای خشکیدهٔ آن قفل‌های بسته نذری، آذین بسته‌ایم. ما جاماندگانِ دائمی تاریخ، اینک نیز بازمانده‌ایم. اما رفتن تو رسیدن بود، نه بسان رفتنِ کالبدهایی که با رفتن می‌پوسند و غرق در عدم می‌شوند. تو قابل بودی و درد اسارت میان قایل‌ها تو را از این کرهٔ رنج با خود برد و ما تنها شدیم و دانستیم بدون تو برای درک مفهوم شهامت چقدر کم خواهیم داشت. تو از بیماری که چون خرچنگ بر پیکرت افتاده بود رها شدی و هم از درد غصه بی‌عاری ما شفا یافتی. رفتی به حجله‌ای که درس عشق‌بازی‌اش را نیک از بر داشتی و اینک در وادیِ عنَدِ رَبِّهِم بُرْزُقون تو شاهی بر ما و تاریخ. برادر رمیده از ما و این دشت

بی‌وفایی، چه باک که تو را شهید بنامم و مگر زندگی‌ات شهادتی نبود برای همه ستم‌های گران‌سنگی که بر گرده این رعیت استبدادزده رفته است.

چگونه بودن و چگونه رفتن را بی‌شک زمانه قضاوت خواهد کرد نه واعظان اسلام نابِ نفتیِ نفاق که در آن تاریک‌اندیشانِ نورستیز، مزد دلآوری‌های دفاع از خاکِ میهنّت را با غل و زنجیر و حبس پاسخ دادند اما تو مدال‌های افتخارت را میان نخاع و ستونِ مهره‌هایت پنهان کرده بودی تا سرداران، دل از حق‌الناس بریده، به پره‌های طلائیِ نقابِ کلاه و ستاره‌های بی‌فروغِ شانهِ‌های ظلمت‌زدهٔ خویش دل‌خوش داشته باشند و با چکمه‌های غصب، بر حق خلق پای بگذارند. همانانی که نظامی‌گری آریامهری را مذموم می‌پنداشتند اینک در همان هیئت، مترسکان جالیز و حشمتند و رازداران شهر فولاد.

برادر، اینک مدال‌های افتخارت نیز با تو آرام گرفته‌اند، ولی این شحنه‌های قلعهٔ حیوانات از مرده‌ات هنوز پرهیز می‌کنند. حاج داوود کریمی نیز بسان تو آجین با یادگاری‌های جبهه و حبس، غریب و بی‌صدا رفت، مثل شکستنِ دلِ محرومان، اما شما به رفتن باور داشتید و ترجیح دادید شکم‌هایتان از مال حرام انباشته نگردد تا گوش‌هایتان برای شنیدن آوای مردم، شنوا بماند و هیئات، مفتیانِ زرپرستِ ناباور به معاد که بر جهازِ جهل و جور حکم می‌رانند، گمان می‌برند برای آنان پایانی نخواهد بود.

در این کسوف تاریخی و برهوت اقتصادی که داروغه و عسس با تلبیس مهرورزی و عدالت، هست و نیست کشور را یک‌جا در توبره بار می‌کنند و در این بازار پررونق فروش کلیه و اعضاء، از نگاه پر حسرت زنان شریف و بینوا و کودکان محروم سیه‌بخت بی‌آتی هم حیائی ندارند، تو حق‌گوئی و ساده‌زیستی را بر مجیز‌گویی بارگاه زر و زور و تزویر ترجیح دادی و از نیزه خوارج نهراسیدی. اما اینک تو در آن‌سوی این زدوبندها و فارغ از هیاهوی روزمرگی که ما بدان مبتلا

هستیم، آسوده‌ای و نیک می‌دانی چیزی که در این دوران مصیبت قدری ندارد و رایج نیست، نیکنامی است که سکه عهد دقیانوس است، و چه بهتر، این قصه نزد اهلش باشد و دامانش به‌دور از دست اغیار.

گویی نمی‌دانند که خوش‌نامی را نه با غنی‌سازی؛ نه با مدرک‌کردانی و نه با سیلوهای موشک شهاب و زلزال و نه با نیرنگ کیهانی و نه با عرفان مشائی و نه بصیرت کور عماریون نمی‌توان به جبر و لطایف‌الحیل کسب کرد. نیک‌نامی، لب‌خند حاکی از رضایت ایزد یکتا است بر رفتار عبد پاکیزه‌اش و تو خوش‌نام از میان ما پر کشیدی، بسان معلمت، مُلّای فرزانه نجف‌آبادی که در همسایگی مردم زیست و در همسایگی مردم مرد... همو که هم حیاتش خیر بود و هم درگذشتش سخاوتمندانه غسلِ تعمیدی برای آنان که سال‌ها سفیهانه ریشخندش کردند و اکنون در صفِ معترضان، شرمسار از کرده خویش‌اند.

برادرم، زبان صریح ابوذرِ آت یادگاری بود از استاد که حتی نفس‌هایش نیز در حصر و پشت درهای آهنی جوش‌خورده، خواب حاکمان دستار به سر، چسبیده به اورنگ قدرت را برمی‌آشفتم.

اکنون در این شوره‌زار یأس، ما رؤیابافان سراب‌پیشه، رادمردی چون تو را کم داریم. در این روزها که گاه‌شمار تاریخ ملت‌مسانه گذر شش‌صد روز از حصر رهبران سبز را یادآوری می‌کند میان ما جماعت چرتی خواب زده، دریغا کسی سراخی از میرِ محبوب هم نمی‌گیرد، یادی از شیخ مهدی پای در پیمان هم نیست، اما تا بخواهی نقل کوچه و بازار امروز فراز و فرودِ مزه‌دلارِ سبز ینگه دنیا و بهای نیم‌بهار آزادی و خزان اقتصاد است.

دریغ که در این بازار صرافی اورشلیم آلت دست کاهنان کاسب‌مسلک فریسی شده‌ایم و آه کجاست... مسیحایی که در یکشنبه قیام با شلاق خویش بنیان این صرّافان دولتی را از معبد سلیمان برکنند و بساط سودای نامشروع ربخ‌شان را

واژگون سازد. برادرم، امروز بی تو لبریزم از خویش در این شهر ارواح، از خویش و از چهره‌های خوش پیشواز و بدبدرقه پیرامون که دیگر سراغی هم از تپش بی‌رمق قلب پر مهر ساکن کوی اختر نمی‌گیرند، آری برادر... که سرما سخت سوزان است.

مسلم بن عقیل را در کوفه بعد از نماز عشاء اینچنین یافتند، تنها... و تلخ‌تر از آن، رها شده و بی‌یاور. آنان از ترس ابن‌زیاد، پیمان بشکستند و شگفتا که ابن‌زیاد از قِلت عسکر، خود در هراس از کوفیان بود. در هنگامه عاشورا و دشت دشت نینوا که حسین بن علی (ع) و یارانش به ستم نه گفتند و در خون مطهر خویش غلطیدند کوفیان هم‌زمان به تجارت و شاید جهاد اکبر! برای امرار معاش عهد و عیال خویش سرگرم بودند، آری برادر اما می‌دانی کوفیان روزگار، تنها ساکنان جغرافیایی کوجه‌های تفتیده کوفه نیستند، کوفیان درهنگامی که تاج خار بر سر مسیح (ع) می‌کشیدند و بر فراز صلیب، نیزه بر پهلویش فرو می‌کردند نیز در تپه جلجتا حاضر بودند اما مسیح را برفراز چلبیا بیشتر می‌پسندیدند تا گناهانشان را بردوش کشد، وقتی فرعون صاحب اوتاد، اندام پاک آسیه (س) را با میخ بر زمین می‌دوخت کوفیان نیز همچنان نظاره‌گر و چون سنگ قبر خاموش بودند، در بابل کوفیان با هیئتی دیگر مشغول هیمه‌کشی برای تدارک جشن سوزاندن ابراهیم نبی (ع) در لهیب آتش بودند و در بازار برده‌فروشان مصر، سکه‌ای مسین هم برای رهایی جمال بی‌وصف یوسف از چاه برآمده خرج نکردند و هم‌اینان برای آنکه از قافله عقب نمانند پیش روی سیاستگاه بغداد بی‌هیچ عداوت قبلی در سنگ‌پرانی بر پیشانی حلاج از هم سبقت می‌جستند و آنان بودند که در کودتای اراذل و روسپیان در بیست و هشت مرداد، پرده منازل را هم به کناری نزدند تا مبادا زخم چشمی نصیبشان گردد.

کوفیان همانانی هستند که نقل داستان چکمه و نیشتر و لنگ و حمام فین کاشان را بیشتر می‌پسندند تا نظم میرزاتقی‌خانی و امروزه قلیان‌های رنگ‌وارنگ و استکان‌های لب‌طلای کمرباریکشان منقوش به تصویر قاتل امیرکبیر.

کوفیان گاهی در لباس بسوس، فرمانروای خویش، داریوش سوم را ناجوانمردانه زخم می‌زنند تا در حراج میهن بر اسکندر متجاوز هم پیشی گیرند و گاهی در لباس آسیابان مرو مرگ یزدگرد را تسریع می‌کنند تا مبادا لشگری برای رهایی وطن بازآرد و گاه در قامت شوم و تیره شغاد نابردار، چاه پستِ نیزه‌آجین را برای ضیافت خونین سپهسالار ایران‌زمین مهیا می‌کنند تا رستم و هم‌رزم دیرینش رخس، حلاوت مردن در این چاه ننگ را بر تلخی حیات میان سایه‌های دورویی ترجیح دهند...

کوفیان در این قحطی امید و تکاپو منتظر انتشار نامه‌ها و فیلم‌های جدید محمد نوری‌زاد هستند تا در خلوت، نشئه حریت و شجاعتش شوند و در محراب و منبر و کوی و بازار او را به جیره‌خواری دارالخلافه متهم کنند، کوفیان در اوج تورم و فقر و تحریم با دیدن خیل فرودستان با رخسارهای مات و تباه شده چون امروز، مثل شبه‌آدم‌ها به روی ساحل آرام در کار تماشایند... تا که مطمئن باشند می‌سپارد جان...

آری برادرم رفتی و ما مبتلایان به طاعون فراموشی و شب‌خفتگان یلدای سکوت و سکون اینجا مزورانه هنوز زنده‌ایم. نه کاری حسینی کردیم و نه قاموسی زینبی داشتیم. برادر هرچند تو رفتی، اما باوردار که نامت هنوز ورد زبان‌هاست.

دلش اویس قَرَن بود و قَرَن، قَرَنِ دورویی

کفن کنید عقیق مرا به بُردِ یمانی



(۲۴)

## عنوان شجاعت پرشگری

پروین بختیارنژاد، روزآنلاین، ۴ آبان ۱۳۹۱

بارها و بارها احمد قابل را دیده‌ام؛ خوش‌خُلق و خوش‌رو. در بسیاری از آن سال‌ها که بنا بر ضرورتی و یا اتفاقی او را ملاقات می‌کردم، نمی‌دانستم که او در کسوت مجتهدی است که عبا و ردای آن را به علاقه‌مندانش واگذاشته و از عالم دینی بودن، فقط پرشگری و جسارت گفتن حرف‌های نو را از آن خود کرده و مابقی را به اهلش سپرده است.

در روزهایی که احمد قابل به خوابی عمیق فرورفته بود، بسیاری از کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند و یا از طریق آرای او با وی آشنا شده بودند، در رئای دلیری و شجاعت فراوان او نوشتند.

بسیاری، نشانه شجاعت احمد قابل را در نامه‌های صریح او به آقای خامنه‌ای دانستند، که البته آن نامه‌ها و دفاعیه‌های وی حکایت از جسارت او دارد ولی شاید شجاعت جدی‌تر احمد قابل، هنگامی بر همگان عیان شد که وی رمزگشایی از فقه را آغاز کرد؛ علمی که سالیان درازی است، راه ورود به آن و چون‌وچرا کردن از آن بسته بوده، دیرزمانی است که قفل‌های بزرگ و زرنگار گرفته‌ای بر دروازه‌های آن زده شده و تازه‌واردان به‌راحتی نخواهند توانست به آن داخل شوند. سالیان درازی است که علوم قدیمه بر فرهنگ و قوانین ما سایه انداخته و روی خوش به کسانی که آن را بی‌چون و چرا اطاعت نکنند، نشان نمی‌دهد.

اما احمد قابل اهل دانستن بود و نه اطاعت، او با ظرافت پژوهشگرانه‌اش و نگاه نکته‌بین و نکته‌سنجش وارد دالان‌های هزارتوی فقه شد و با شجاعت، پرسیدن را آغاز کرد. او پرسش‌هایش را با صدای بلند و نه پیچ‌پیچ‌های پنهانی به گوش هرآنکه اهل خواندن و دانستن بود، رساند.

او شریعت عقلانی را از شریعت زنگار گرفته مادون عقل تفکیک نمود. احمد قابل رنج مردمانش را از شریعت احاطه شده در خرافات عمیقاً درک کرد و بنای شریعت عقلانی را گذاشت.

سالیان درازی است که علمای شیعه با فخر و ادعاهای بزرگ نسبت به علمای اهل سنت، از قدرت اجتهاد خود سخن گفته‌اند و هربار که کودکی تحت لوای ولایت پدر شکنجه می‌شود و با بدنی پر از زخم روانه بیمارستان و یا گورستان می‌شود، از خود می‌پرسم کجاست اجتهاد مجتهدین ما؟ هربار که زنی با خشن‌ترین شیوه‌ها به اتهامات واهی به قتل می‌رسد، از خود می‌پرسم کجاست اجتهاد مجتهدین ما؟ هربار که دست سارقی که از شدت فقر و تیره‌روزی به سرقت و ربودن روی آورده، بریده می‌شود از خود می‌پرسم کجاست اجتهاد مجتهدین ما و هربار... اما احمد قابل این مجتهد سبزاندیش باب اجتهاد را بی‌پروا و بی‌هراس گشود و چه گشودنی.

زمانی که احمد قابل از حجاب، منهای پوشاندن سر و گردن سخن به میان آورد بسیاری از نواندیشان دینی هرگز خود را وارد چنین حوزه‌ای نمی‌کردند، درحالی‌که از اجباری نبودن حجاب سخن می‌گفتند ولی بر حتمی بودن آن نیز تأکید می‌کردند. در چنین شرایطی بود که احمد قابل با صدای بلند گفت: حجاب زنان، عین حجاب مردان است. حجاب زنان شامل پوشاندن سر و گردن آنان نمی‌شود.

احمد قابل اعلام کرد در قرآن سخنی از پوشاندن موی زنان به میان نیامده و این ایده را با استدلال‌های فقهی به اثبات رساند و نیز تأکید کرد که پوشاندن مو،

تفسیر مفسران مرد از آیات حجاب است و در آن زمان استادش آیت‌الله منتظری نیز در قید حیات بود و من در هیچ‌جا ندیدم که استاد بر شاگرد خرده گرفته باشد. احمد قابل با دانش یک مجتهد که حقیقتاً نشان از شجاعت پرسشگری او از دین داشت، به پالایش و غربال این کهنه‌احکام افتاد و با نگاه مؤمنانه یک مجتهد، به نقد احکامی چون سنگسار، حدود شرعی، حجاب زنان و بسیار موضوعات فقهی روی آورد.

احمد قابل، فرزند قابلِ زمانه خود بود و تلاش کرد که سئوالات امروز مردم مذهب‌زده ایران را پی‌گیرد و به پاسخ‌های عقلانی دست‌یابد. او در واقع در پی استخراج و پالایش متون فقهی بود و تلاش‌های او گامی جدی در عقلانی‌کردن باورهای دینی دارد و این مسیری است که بخش قابل توجهی از جامعه ایران را به عقلانیت و خردورزی رهنمون خواهد کرد.

احمد قابل تلاش کرد که باورهای کهنه دینی را پس‌زند و جای آن باورهای دینی خردمندانه بنشاناند و این یکی از راه‌هایی است که گروه‌های دین‌باور را از شر افکار و عقاید پر از خرافه و ایده‌های ناهمگون با انسان امروز را رهایی خواهد بخشید.

## احمد قابل: فقیهی پرسشگر و مجتهدی کُنشگر

حسن فرشتیان، ملی مذهبی، ۴ آبان ۱۳۹۱

فقیه فقید احمد قابل، در میان دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه دو ویژگی بارز داشت که وی را به‌عنوان یک پژوهشگر دینی و دانش‌آموخته حوزه، برجسته می‌کرد. ویژگی اول، شیوه «پژوهش‌های علمی و فقهی» وی بود که در همین راستا، فتاوا و نظریات جدیدی ارائه می‌کرد. ویژگی دومش «حضور در صحنه‌های اجتماعی، شجاعت، صراحت، درستکاری و همراهی با خواسته‌های مردم» بود، که این ویژگی‌ها در زندگی سیاسی اجتماعی وی بروز پیدا می‌کرد.

الف. فقیهی پرسشگر در پژوهش‌های دینی فقهی

احمد قابل از انگشت‌شمار فقیهان و برآمدگان حوزه‌های علمیه سنتی بود که با نگاهی کاملاً حوزوی، اندیشه‌ها و فتاوای رایج را مورد نقد و کاوش قرار می‌داد. به یک معنا، با نحله فکری و مصطلح نواندیشان دینی، تفاوت‌هایی داشت، زیرا غالباً نواندیشان دینی با نگاهی خارج از حوزه‌های سنتی و با شیوه‌هایی دیگر (مانند متدهای جامعه‌شناسی یا علوم سیاسی)، وارد مقولات فقهی می‌شوند؛ اما به‌معنایی دیگر، با توجه به نوآوری‌هایی که در حوزه اندیشه فقهی ارائه داده است و با توجه به میوه و ثمره پژوهش‌های او، بدون تردید، از برجسته‌ترین نواندیشان دینی بود، هرچند از جهت متدولوژی کاملاً سنتی و حوزوی محسوب می‌شد.

به‌عنوان نمونه در مسئله «حجاب»، با غور و کنکاش در «منابع سنتی» و حتی با استدلال به نظریات فقیهان گذشته، اجباری بودن حجاب مصطلح را زیرسؤال

می‌برد. هرچند پوشش کامل‌تر یعنی آن حجابی که امروز توصیه می‌شود را مستحب و پسندیده‌تر می‌دانست اما قائل بر وجوب حجاب نبود (درحالی‌که اکثر فقیهان به وجوب آن نظر داده بودند) و نتیجتاً حکم نمی‌داد به اجباری بودن و الزامی بودن آن (که حکومت اسلامی موظف باشد مردم را به رعایت آن اجبار کند).

استدلال‌های احمد قابل، کاملاً به شیوه رایج سنتی بود و در بسیاری از موارد به فتاوی فقیهان قرون اول مراجعه می‌کرد. در آثارش رجوع به فتاوی فقیهان قرون اولیه (که اکنون شاذ و نادر تلقی می‌شود) بسیار واضح و مشهود بود و دلیل آن، به نگرش فقهی وی برمی‌گشت.

«شریعت عقلانی» بارزه اصلی نگاه فقهی احمد قابل و کلید رمزبایی از «متدلوژی» وی هست. شریعت را با عقل می‌سنجید و هنگامی که بین شریعت و عقل تعارض ایجاد می‌دید، قاطعانه، جانب عقل را می‌گرفت. «متون شریعت» را درجه‌بندی می‌کرد هم افقی و هم عمودی. در سلسله مراتب درجه‌بندی، قرآن را «متن اولیه» و سنت را «متن ثانویه» تعریف می‌کرد. و در سلسله مراتب تاریخی، قرآن و سنت را متون اولیه و نظریات و فتاوی فقیهان را متون درجه دوم می‌دانست. در مورد واژه «عقل» نیز، تعریف خاصی از آن را ارائه می‌داد که نقش زمان و مکان در آن بارز می‌شد. در صورتی شریعت را مستند می‌دانست که با معیارهای «عقل کنونی» یعنی عقل فردی و عقل جمعی این زمان منطبق باشد. لذا نظریات مطرح شده در متون بعدی شریعت و متون علمی عالمان را منابع محکمی نمی‌دانست، هرچند به آن‌ها استناد می‌کرد ولی آن نظریات را حداکثر به‌عنوان یک نظریه در کنار سایر نظریات مطرح می‌کرد.

در استناد به متن‌های شریعت، نگاهش متوجه متون اولیه فقه بود و در بین آن متون اولیه، یعنی متن کتاب (قرآن) و سنت (حدیث)، قرآن را به دلیل عدم تحریف

آن، معتبرتر می‌دانست. متن دوم (سنت و حدیث) را به‌عنوان سند اولیه در نظر نمی‌گرفت چون معتقد بود با توجه به تحریف‌ها و جرح‌هایی که شده است برای مشروعیت محتوای آن، بایستی به متن اولیه (قرآن) رجوع کرد.

نتیجتاً می‌توان مدعی شد که «شریعت عقلانی» احمد قابل، دو ملاک داشت: یکی «قرآن» به‌عنوان کتاب خدا و دوم «عقل» به‌عنوان ترازوی سنجش. احادیث و نظرات فقهی را در ترازوی خرد می‌گذاشت تا وزن و اعتبار آن را بسنجد.

برخلاف بسیاری از فقیهان و دانش‌آموختگان حوزوی ما، که به‌هنگام بررسی مسایل فقهی، آن شجاعت فقهی و صف‌شکنی در مخالفت با نظریه مشهور و رایج را نداشته و یا به‌دلایلی دیگر به نوعی تساهل و تسامح در پذیرش بدون دلیل آرای فقهی موجود می‌رسند و همان را که قرن‌هاست مشهور شده است ادامه داده و «شرح» بر شرح و «حاشیه» بر حاشیه می‌نویسند، احمد قابل، از نظرات فقهی که قرن‌ها تکرار شده بود خارج می‌شد و نظرات جدیدی را مطرح می‌کرد. این شجاعت را داشت که در برابر مخالفت‌ها مقاومت کند، بی‌محابا، آن نظریات را نقد می‌کرد و «پرسشگری» پیشه می‌ساخت.

در این شیوه «پرسشگری»، به‌سادگی نظریات فقیهان و اسلام‌شناسان کنونی و گذشته را نمی‌پذیرفت، با تازیان‌های پرسش، نظریات مطرح را به چوبه‌دار پرسشگری می‌بست، آنقدر غور و کنکاش می‌کرد تا فرشته «خرد» به کمکش آید و راهی نشانش دهد. دست از طلب بر نمی‌داشت تا به کام دل برسد و حلاوت پاسخ‌خردمندان را بچشد.

در سال‌های قبل از انقلاب هنگامی که مرحوم صالحی‌نجف‌آبادی کتاب «شهید جاوید» را نوشت و در آن نظرات جدیدی را در چرایی حادثه عاشورا ارائه کرد، آیت‌الله منتظری از آن حمایت کرد و هزینه سنگینی برای این حمایت پرداخت؛ چون در فضای سستی حوزه، تقابل شدیدی با وی صورت گرفت. اتفاقاً هم‌زمان

با منتظری، روحانیون دیگری نیز بر آن تقریظ نوشته و حمایت کردند اما وقتی فشارها زیاد شد برخی از آنان تقریظ خویش را پس گرفتند و حتی برخی ضد تقریظ نوشتند، زیرا هزینه شنا خلاف جهت آب زیاد بود و با جو سنتی رایج نمی‌ساخت. احمد قابل نیز همین راه استاد را پیشه کرد. در برخی از نظریات فقهی خویش (مثل همین مسئله حجاب بانوان) به نتایج خاصی رسید که حتی با نظر استاد خویش هم در تعارض بود. اما این شجاعت و صراحت و صداقت را هر دوی آن‌ها داشتند که هم استاد بتواند به صراحت نظرات خویش را ابراز کند و هم شاگرد و این سبب تقابل و تعارض بین آن دو نشد.

در نظریه مشهور وی در رابطه با «حجاب و پوشش بانوان»، نظر بسیاری از فقیهان را ناشی از متن اولیه نمی‌دانست بلکه آنرا منتج از احادیث می‌دانست. به‌عنوان نمونه استناد می‌کرد به فتاوی‌ای عدم وجوب حجاب برای بردگان و سپس این پرسش را مطرح می‌کرد که چرا حجاب برای کنیزان واجب نبوده و برای زنان آزاد واجب بوده است؟ اگر استدلال مشهور را بپذیریم که حجاب برای رفع مفسده است و با دیدن موی برهنه زنان، مردان به مفسده می‌افتند یا ممکن است بیفتند، به لحاظ عقلی دیدن موی زن برده هم می‌تواند همان مفسده را ایجاد کند.

سپس به آیات مربوط به حجاب در سوره نور قرآن اشاره می‌کرد که اجمالاً می‌گوید «مردان نگاهشان به زنان نبایستی آلوده به قصد و غرض باشد» و استدلال می‌کند که در این آیات همین توصیه برای زنان هم هست که «زنان نیز نباید چنین نگاه باغرض و ناسالمی نسبت به مردان داشته باشند»، آنگاه نتیجه می‌گیرد که پس مقصود از حجاب که هم به زنان و هم به مردان توصیه می‌شود نمی‌تواند حجاب مصطلح و پوشاندن مو (که مخصوص زنان هست) باشد. یعنی نگاه‌ها باید انسانی باشد نه جنسیتی. در نتیجه وی، توصیه‌های قرآن درباره حجاب را توصیه‌هایی اخلاقی می‌دانست.

شریعت را عقلانی می‌کرد و با پرسش‌هایی، مبانی فقهی و شرعی گذشته و گذشتگان را زیر سؤال می‌برد. اوج کار او در این بود که مبانی شریعت را در ترازوی خردورزی می‌برد و در آن وزن‌کشی و با معیار خویش، سره را از ناسره جدا می‌کرد.

#### ب. مجتهدی کُنشگر در صحنه‌های سیاسی اجتماعی

نگاه فقهی کنکاش‌گرایانه و پرسش‌گرایانه وی، در نگرش و کارکرد او در زمینه‌های اجتماعی نیز وجود داشت. طبیعتاً شاگردی و حشر و نشر با مرحوم آیت‌الله منتظری تأثیر زیادی بر کارکرد اجتماعی وی داشت. اما به نظر می‌رسد که در کنار آن، دو نکته دیگری هم تأثیر داشت: یکی روحیه فردی و شخصیتی وی، که انسانی شجاع و رک و صریح‌گو و نترس بود و دوم معیاری که انتخاب کرده بود و با آن معیار (ترازوی خرد) دیگر نمی‌توانست سکوت کند، نه می‌توانست با مسائل فقهی و سنتی رایج کنار بیاید و نه می‌توانست با شرایط اجتماعی حاکم هماهنگ باشد.

به همین دلیل در مورد مسائل اجتماعی نیز نمی‌توانست خودش را توجیه کند زیرا معیار و محک احمد قابل، خردورزی و کنکاش‌گری و پرسش‌گری بود و همان‌طور که در گفتار علی(ع) در نهج‌البلاغه آمده است و همچنان‌که امام حسین(ع) در خطبه مشهورش می‌گوید وظیفه عالمان دینی این نیست که در برابر اجحاف‌ها سکوت کنند، وظیفه آن‌ها این است که مشاورانی برای رهبران و ائمه جامعه باشند و هنگامی که مشورت‌ها به نتیجه نمی‌رسد بایستی فریاد درمندی‌های جامعه باشند؛ اینجا بود که نگاه فقهی و نگاه اجتماعی احمد قابل با هم تلاقی می‌کرد، همان‌گونه که این تلاقی در نگاه استاد، مرحوم آیت‌الله منتظری وجود داشت.



در زمینه‌های اجتماعی، هنگامیکه احساس می‌کرد باید حرفی بزند، لب به سخن گفتن می‌گشود. زمانی که آیت‌الله منتظری در حصر بود و سخن گفتن از ایشان و مطرح کردن حتی نام ایشان در فضای رسانه‌ها به‌نوعی ممنوع بود، احمد قابل پیام تبریک منتظری را در سال ۷۶ بعد از انتخابات پخش کرد و بازداشت شد.

بعد از آن چندین بار بازداشت و زندان، حبس تعلیقی و حبس قطعی گرفت. در نهایت بعد از فوت استاد خویش و در حالت مریمی هنگامی که از فریمان به سمت قم برای تشییع جنازه استاد عازم بود، در بین راه، جلوی ایشان را می‌گیرند. کم‌سابقه و شاید بی‌سابقه بوده است که کسی را برای جلوگیری از رفتن به تشییع جنازه بازداشت کنند. ممکن بود در جریان تشییع جنازه‌ای، اگر فردی سخنرانی نماید یا تظاهرات کند و یا شعاری بدهد دستگیرش کنند اما اینکه در هنگام عزیمت به محل تشییع جنازه، کسی را بازداشت کنند، شخصاً سابقه تاریخی دیگری را سراغ ندارم که در طول این چند دهه انجام شده باشد.

در دوران حبس در شرایطی بود که به دلیل عدم رسیدگی پزشکی، تقریباً نیمه‌نابینا شده بود و معالجه کافی نمی‌شد. از دسترسی به امکانات محروم بود و حتی هنگامی که از لحاظ جسمانی دیگر غیرفعال شده و تا ماه‌های آخر زندگی‌اش همچنان بر حرف‌های خود تکیه می‌کرد و به‌عنوان ناصح مشفق برای حکومت بود و وقتی که می‌دید نصیحت‌های دلسوزانه‌اش به‌جایی نمی‌رسد سعی کرد فریاد اعتراضش را بلند کند و در جنبش‌های اعتراضی هم همراه مردم و در برابر زور و قدرت قرار می‌گرفت.

این اواخر وضعیت جسمی خوبی نداشت، سالیانی بود که ترکش جنگ را در کنار نخاع خود بر دوش می‌کشید، همین اواخر مجبور شدند برای یک عمل جراحی آن ترکش را خارج کنند. تحمل سالیان دراز درد و رنج این زخم‌های

---

جسمانی و روحانی و زندان و محرومیت از حقوق اجتماعی، سبب شد که مدتی به صورت خودتبعیدی به تاجیکستان برود اما این‌ها هیچ‌کدام سبب نشد که او حرف خویش را نزند. از آخرین توان‌هایی که داشت بهره برد تا به صراحت و شجاعت، نظرات فقهی و اجتماعی و دیدگاه‌های سیاسی خود را طرح کند. حرف خویش را زد، کار خویش را کرد و آرام‌آرام چون شمعی فروخفت. شمعی روشن کرد ولی خود، خیلی زود خاموش شد.

(۲۶)

## قابل و مسئولیت اخلاقی سبزها

مرتضی کاظمیان، جرس، ۶ آبان ۱۳۹۱

اندیشمند آزاده، استاد احمد قابل «شهید» جنبش سبز است و از همین زاویه، بر سبزه‌هاست که مسئولیت اخلاقی خود را در قبال آن شاهد شجاع و دیگر شهدای جنبش سبز بازخوانی و مرور کنند.

جان نازنین پژوهشگر نواندیش و استبدادستیز، برای مطالباتی «سبز» رفت که باوری عمیق به آن‌ها داشت. او، هرچند حامل جراحی از دوران جنگ هشت‌ساله بود، از آسیب‌ها و فشارهای ناشی از بازداشت‌های مکرر و تهدیدهای گوناگون و آزار و اذیت‌های امنیتی در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از کودتای انتخاباتی ۱۳۸۸، درد و رنجی نه‌چندان اندک را تحمل کرد.

دیرزمانی از اعتراض صریح و بی‌پروای او به سرکوب‌های خونین متعاقب انتخابات ریاست‌جمهوری دهم نگذشته است و منطقاً سبزه‌ها نباید انتقادهای شجاعانهٔ موحد ملی را از یاد برده باشند:

«آیا این وقاحت و بی‌شرمی نیست که حاکمیت کودتا، هنوز و همیشه، ادعای «اسلامی بودن» رفتارهای خود را با بوق و کرنا به گوش مردم می‌کوبد و آشکارترین «گناهان کبیره» را یکی پس از دیگری مرتکب می‌شود و همچنان می‌خواهد که «بزرگ‌ترین دروغ» او (اسلامی بودن حاکمیت) را باور کنیم؟!... شرم و حیا و انسانیت و حقیقت، در «اسلام جعلی این کودتاچیان از خدا بی‌خبر» هیچ جایگاهی ندارد!؟»

از این دست سخنان صریح و بی‌پروا کم از شهید سبز به یادگار نمانده است. فروکاستن «شهادت قابل» به بهانه‌ای برای تکان خوردن موقتی در فیس‌بوک و دیگر شبکه‌های اجتماعی مجازی، قابل توجیه نیست. باور نکردنی است که از مبلغ «شریعت عقلانی» و حامی شریف جنبش سبز و موسوی و کروبی و زندانیان جنبش سبز، تنها خاطره‌ای به جا بماند... چنان‌که گاه، به گونه‌ای بس تأثربرانگیز، به نظر می‌رسد که از «ندا و سهراب» و «هاله و هدی» و دیگر شهدای جنبش سبز، جز خاطره‌ای دور نزد سبزها نمانده است. و این در حالی است که هنوز سومین سالگرد عاشورای ۸۸ فرانسیده و رهبران و زندانیان صبور و استوار جنبش سبز، جابه‌جا و به بهانه‌های گوناگون و اشکال مختلف، از محبس‌های خود، پیام امید و مقاومت و تلاش منتشر می‌کنند. آنان بر «بودن» و تداوم جنبشی اصرار دارند و مهر تأکید می‌زنند که مطالباتش باقی است، اگرچه بروز و ظهور خیابانی‌اش - به دلایل گوناگون - متوقف شده یا در تعلیق است.

جنبش سبز، خاطره‌ای دور نیست؛ هنوز از حبس/حصر رهنورد و موسوی و کروبی دو سال نگذشته؛ ضیاء نبوی از زندان در تبعید (اهواز) به حاکمان اقتدارگرا انذار می‌دهد؛ چنان‌که کیوان صمیمی از زندان در تبعید (رجایی شهر) رهبر جمهوری اسلامی را به تدبیر و عقلانیت فرامی‌خواند؛ ابوالفضل قدیانی، صریح و قاطع، از توجه به نیروی اجتماعی برای تحدید قدرت مطلقه می‌گوید؛ نسرین ستوده بی‌اعتنا به آسیب‌های جسمی، رعایت حقوق اساسی شهروندان را با اعتصاب غذا مطالبه می‌کند؛ و... و احمد قابل به شهادت می‌رسد.

بگذار ناهمراهان بر نویسنده و حامیان جنبش سبز طعن زنند که از زندانیان و جان‌باختگان، برای مقاصد سیاسی خویش، سوء استفاده می‌کنند. ملالی نیست؛ مخاطب این نوشتار و تذکار، مدعیان همراهی با جنبش سبز است و دغدغه‌داران آن.

احمد قابل «شهید»ی دیگر برای جنبش سبز است؛ «شاهد»ی دیگر برای سبزه‌ها. چرا هدی صابر جان باخت؟ هاله سحابی با گلوله‌ای بر زمین افتاد یا با دستبند و شالی سبز در مراسم تشییع پدر؟ و به کدام گناه کشته شد؟ شهدای مظلوم کهریزک و عاشورای ۸۸ و دیگران چرا قربانی شدند؟ زندانیانی که در زندان عفونامه نمی‌نویسند چرا محبوس‌اند؟...

این‌ها سخنان یا پرسش‌هایی اگرچه به‌ظاهر تکراری است، اما گریزی نیست جز هدف قرار دادن وجدان و ذهن حامیان و همراهان جنبش سبز؛ به‌خصوص آن‌هایی که در چنبره مشکلات اقتصادی، یا متأثر از عقلانیت ابزاری، یا در محاصره عادت‌ها و خلق و خوهای بی‌چون فراموش‌کاری و عدم‌تعهد و بی‌مسئولیتی و لاقیدی و نوخواهی و... از یاد برده‌اند که چگونه سال ۱۳۸۸ در کنار میلیون‌ها شهروند دیگر حقوق اساسی و مدنی و انسانی خود را پیگیر بودند. باید کنشگران و شهروندان همچنان بیدار یا نیمه‌هوشیار را زنده نگه‌دارد؛ به‌ویژه آن‌هایی که سیاست و اخلاق را دو سپهر یک‌سره جدا از هم نمی‌دانند؛ کسانی که همچنان مسئولیت اخلاقی و تعهد اجتماعی/سیاست‌ورزی را درهم‌تنیده ارزیابی می‌کنند.

در این هنگامه گران‌افسار گسیخته و تورم‌فزاینده و رکود اقتصادی و خاموشی چراغ تولید و صنعت و افزایش نرخ بیکاری و پیامدهای ناگوار جامعه‌شناختی آن، بر سبزه‌هاست که مطالبات خود را بازخوانی کنند؛ بار دیگر از دلیل اعتراض خود - نامزدهای در حصر و حبس‌شان - به «دولتِ دروغ» بگویند؛ فاجعه اقتصادی اجتماعی مترتب بر کودتای انتخاباتی را بازخوانی کنند؛ نتایج ناگوار فقدان مجلسی واقعی و سامان‌یافتن پارلمانی نمایشی و فرمایشی را اینجا و آنجا توضیح دهند؛ نقش سرکوب‌نخبگان و تهدید دگران‌دیشان و بازداشت و زندان منتقدان و مخالفان (واژه‌ی زنده‌یاد احمد قابل) را در یک‌تازی حاکمان بی‌کفایت و ناکارآمد، تبیین کنند؛ و... و از جان‌های عزیزی بگویند که پرسیدند:

«رأی من کو؟» و برای مطالبه حق زندگی سالم و آزاد به خیابان آمدند، اما هدف سرکوب و خشونت و شکنجه و گلوله قرار گرفتند.

شهادت دانشمند مجاهد، احمد قابل، چونان زندگی پربرکت آن اندیشمند آزاده، زندگی آفرین است. در این روزهای سخت و سرد ایران و در میانه تهدیدهای گوناگون، سبزه‌ها باید در مورد «مسئولیت اخلاقی»، یکدیگر را مورد نقد قرار دهند و به پرسش کشند. آن گروه از سبزهایی که حتی برای تشییع پیکر شهید قابل و وداع او با او، انگیزه لازم نداشتند، باید از خود پرسند که «چرا؟» و باید در مورد نسبت اخلاقی زیستن با مسئولیت اجتماعی و سیاست‌ورزی، لختی در خویش درنگ کنند.

(۲۷)

احمد قابل، ظریف جلالی و «گروه والعصر»

همنشین بهار، عصرنو، ۶ آبان ۱۳۹۱

من از مرگ احمد قابل خوشحالم.

آن جان شیفته، دیگر تحمل جسم رنجورش را نداشت.

البته باور نمی‌کنم که امثال او بمیرند.

باور نمی‌کنم که عشق نهران می‌شود به گور

بی آنکه سر کشد گل عصیانی‌اش ز خاک

به ظاهر مردگان، حَی و حاضرند.

هُمَّ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ.

کدام دانه فرورفت در زمین که نرُست؟

اگر مرگ نبود ماه بر نمی‌آمد تا فرو رود.

مرگ، دوست آدمی است و چه بسا برای من و تو نیز شرایطی پیش بیاید که

آرزوی دیدارش را داشته باشیم و او را که در سایه نشسته و ما را می‌پاید، صدا

بزنیم.

مرگ چیز خوبی است. اگر نبود ماه بر نمی‌آمد تا فرو رود. اگر مرگ نبود جهان

ارزشی نداشت، زنجیره تکامل از هم می‌گسست و بشر بسان خرمنی ناکوفته که

کاه و دانه‌اش به هم آمیخته است مهمل بر زمین می‌ماند.

بی جهت نبود که امثال مولوی و شیخ صلاح‌الدین زرکوب هنگامه مرگ جشن و رقص و سماع بپا می‌کردند و از رفتن به‌سوی محبوب و پیوستن به مطلوب دم می‌زدند. مرگ دوست آدمی است و هر وقت رسید قدمش مبارک باد.

چون بلال از ضعف شد همچون هلال  
 رنگِ مرگ افتاد بر روی بلال  
 جُفت او دیدش، بگفتا: واحرب  
 پس بالالش گفت: نه نه واطرب  
 تاکنون اندر حَرَب بودم ز زیست  
 تو چه‌دانی مرگ چون عیش است و چیست؟  
 نیستی، آبستن هستی است.

از شما چه‌پنهان مرگ اساساً امری است مجازی که واقعیت ندارد. چرا؟ چون رسیدن به سکون مطلق، به دمایی که آنتروپی صفر می‌شود، در همه حوزه‌ها عملی و امکان‌پذیر نیست.

به‌عبارت‌دیگر دمای صفر درجه کلوین، (منهای ۲۷۳٫۱۵ درجه سانتی‌گراد)، هنوز آنچنان که باید و شاید تسخیر نشده و دور از دسترس است. یعنی نیستی سرشار از وجود و آبستن هستی است و ما که خیال می‌کنیم می‌میریم، نمی‌میریم. هستی در عین نیستی و نیستی در عین هستی آدمی را مبهوت می‌کند.

اگرچه توضیح دقیق پدیده مرگ و جزئیات لحظه آن هنوز با گره و پیچیدگی همراه است و چگونگی پیر شدن یعنی فرآیند زوال و کاهش نیروی موجود زنده در گذر زمان به‌صورت قطعی مشخص نشده است، اما وجود مرگ، یکی از ویژگی‌های مهم بقا برای ژن محسوب می‌شود.

به‌صورت نظری سلول‌ها نامیرا هستند و می‌توانند تا بی‌نهایت تقسیم شوند اما در «دی‌ان‌ای» DNA زائده‌هایی به نام تلومر (Telomere) وجود دارد که در هر تقسیم سلولی اندازه‌شان کوتاه و کوتاه‌تر شده و درنهایت، پس از به‌پایان‌رسیدن آن، تقسیم سلولی متوقف می‌گردد.



وقتی کاهش طول تلومر به حد بحرانی برسد و در تقسیم سلولی اندازه تلومر ثابت بماند، فرد آرایش سلولی مغز خود و در نتیجه اطلاعات ذخیره شده آن را از دست می‌دهد و مرگ از راه می‌رسد و در می‌زند.

DNA = دئوکسی‌ریبونوکلئیک‌اسید، نوعی اسید نوکلئیک که دارای دستورالعمل‌های ژنتیکی است و برای کارکرد و توسعه بیولوژیکی موجودات زنده مورد استفاده قرار می‌گیرد)

**مرگ گاهی ریحان می‌چیند.**

مرگ چیست؟ درون ما لانه دارد یا از بیرون می‌آید؟ موت است یا حیات؟ نردبان است یا بام؟ آیا مرگ هم سایه دارد؟ مرد است یا زن؟ و آیا خود مرگ هم می‌میرد؟

آیا مثل هاوونی که به کار سائیدن می‌آید اما خودش نیز اسیر سائیدن می‌شود، خود مرگ هم می‌میرد و سائیده می‌شود یا تنها چیزی که زنده می‌ماند خود او است؟

آیا مرگ که نمادی از کهولت و آنتروپی است کلید قفل بقا و خود دروازه‌ای به نگانترویی و زندگی هم هست؟

آیا اینکه در کتب آسمانی از آفرینش و خلق مرگ (خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ) صحبت شده، به این معنا است که اساساً نیستی که هستی جلوی لنگ می‌اندازد، خود آبتن هستی است؟

آیا «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» که مولوی نیز بارها در مثنوی به‌کار برده و مترجمین غالباً این‌گونه به فارسی آورده‌اند که «همه چیز جز ذات احدیت، جز او، فانی است»، می‌تواند این معنا را هم بدهد که همه پدیده‌ها جز راستا و جهت تکاملی آن محو و نابود می‌شوند. یعنی عمل صالح، عمل تکامل دهنده و رهایی‌بخش که خود یک هنر بزرگ است همواره پویا و ماندگار خواهد ماند؟

آیا اینکه زندگی آدمی پایان می‌پذیرد ولی مقاومت و هنر او جاودانه باقی می‌ماند، از یک هستی جدید که به ظاهر نیستی می‌نماید، حکایت نمی‌کند و نشان نمی‌دهد که در این مورد نیز اصل بقای انرژی صدق می‌کند؟

### احمد قابل و ظریف جلالی

چند سال پیش احمد قابل از دوستش «محمدحسن ظریف جلالی» نام برده بود و من از ایشان پرسیدم آیا نامبرده در زمان شاه، زندانی سیاسی نبود؟ و...  
آقای قابل در پاسخ نوشتند:

سلام بر شما

الف) آری. ایشان قبل از انقلاب دستگیر و به حبس ابد به علاوه ۱۰ سال زندان محکوم شده بودند.

ب) بعد از انقلاب نیز در تاریخ ۲۷ آبان ۱۳۷۶ هم‌زمان با هجوم به بیت آیت‌الله منتظری در قم، من و ایشان با هم دستگیر شدیم و ایشان پس از یک ماه و من پس از ۴۰ روز بازداشت در بازداشتگاه اطلاعات مشهد (خیابان کوهسنگی) با وثیقه آزاد شدیم و در فروردین ۱۳۷۷ در محاکمه‌ای غیرقانونی (همراه با برخی دوستان دیگر) هر کدام به یک سال حبس تعلیقی به مدت ۵ سال، محکوم شدیم. اتهامات هردوی ما عبارت بودند از؛ اهانت به رهبری، اقدام علیه نظام، نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی و تبلیغ علیه نظام.

ایشان [محمدحسن ظریف جلالی] در شهریور ۱۳۷۸ و یک روز پس از انجام عمل جراحی باز «قلب» در بیمارستان قائم مشهد، به رحمت خدا پیوست. متأسفانه جز یک فیلم مختصر، عکس ایشان را ندارم و گرنه حتماً منتشر می‌کردم و یا برای شما پیوست می‌کردم. شاد و تندرست و پیروز باشید. احمد قابل

## گروه والعصر و ظریف جلالی

پیش از انقلاب بزرگ ضدسلطنتی، محمدحسن ظریف جلالی با هادی کاملان (کلید ساز) و علی صبوری (بابا صبوری = کارگر قالیباف) و علی خلخال (شیشه فروش) و... با گروه والعصر که در مشهد و قوچان و بجنورد، و... علیه رژیم شاه فعالیت داشت و در ارتباط با مجاهدین بود، فعالیت می‌کرد.

محمدتقی برادران، جهانگیر سرمدی، غلامرضا بیجاری، علی اسماعیل زاده (دانش آموز) حیدر الهی. حسین رأفتی، علی باقرزاده، (هر سه معلم)، علی خراشادی (دانشجو)، عباس رستگار (معلم که شعر و سرود، می‌سرود)، اسماعیل وفایغمایی (دانشجوی فقه و حقوق و معارف اسلامی). هاشم مددی (استادیار دانشکده علوم)، مهدی مددی (دانشجوی رشته فلسفه)، محمد نوروزی (دانشجوی ادبیات)، حسین ارگنجی (دانشجوی فیزیک)، میرطه میرصادقی، حسن رحیمی بیدهندی. جواد هاشمی، علی اصغر فقیهی سرشکی (هر چهار نفر دانشجویان حقوق و معارف اسلامی)، صفدر ... ، مهدی اخوان (اخو = روحانی معمم و دانشجوی دانشکده پزشکی)، نصرالله مروّج (دانشجوی علوم)، ولی پیامی (دانش آموز پانزده ساله)، علی خادمی (روحانی معمم)، حسین فرصت (دانشجوی دندانپزشکی)، رضا ماهوان، محمود جعفری، اسدی گنابادی (روحانی)، سیدعباس موسوی قوچانی (روحانی معمم)، عباس محسن زاده کاشانی (دانشجوی مشغول به تحصیل در آلمان)، علی سجادی طبسی (طلبه)، ... شادانلو (کشاورز)، جعفر اردکانی، حاجی شالچی، طلبه دلیری به نام «مصباح» (که بعدها تیرباران شد)، محمد محمدزاده (دانشجو)، محمود قزی (دانشجو)، قدرت الله پدیداران، حمید مهدی شیرازی (دانشجوی رشته جغرافی)، حسین دلشاد (بنا)، حمزه دنیوی (کشاورز)، رحمان پارس (چوپان)، ... رحیمی (کدخدای یکی از روستاهای اطراف مشهد بود که بعدها در زندان تغییر مرام داد) و حاج فلاح که دستارش

حکیم ابوالقاسم فردوسی را به یاد می آورد و به گروه والعصر اسلحه فروخته بود و در سن شصت سالگی مقاومتی تحسین برانگیز در زیر شلاق نشان داد، همه به نوعی با گروه والعصر گره می خوردند. البته بعضی ها چون عباس محسن زاده کاشانی غیرمستقیم به گروه والعصر مرتبط می شدند.

(عباس محسن زاده کاشانی در پی کناره گیری از جریان تقی شهرام و بازگشت از آلمان در آهنگری پدرش به دام ساواک افتاد و به طور دردناکی شکنجه شد و سال ها بعد در عملیات چلچراغ بر اثر ترکیدن لوله توپ جان باخت.)

...

دستگیری حسین نامدار، نادر افشار، علوی (روحانی)، مروی سماورچی (روحانی که از زندان قصر به وکیل آباد منتقل شده بود)، جلال منتظمی، محمد شهبواری، حسین ربوبی، مهدی صادقی، حسین صادقی، احمد تشریفی سمنانی، سیدمصطفی رضوی حیدری (روحانی)، محمدباقر فرزانه (روحانی)، ... صالحی، مرتضی طاهر اردبیلی، حمید صدیق، علی معصومی و چند دانش آموز (دختر) از دبیرستان علم مشهد، ربط مستقیمی به گروه والعصر نداشتند اما جوئی که والعصری ها دستگیر شده و بازجویی می شدند روی پرونده و محکومیت آنان هم تأثیر می گذاشت.

...

گروه والعصر وصل به مجاهدین بود. آن گروه با اقشار گوناگون جامعه ارتباط داشت و به معنی واقعی کلمه مردمی بود. در میان اعضایش استاد، دانشجو، روحانی، بنا، شیشه فروش، کشاورز و حتی چوپان حضور داشتند و من گاه فکر می کنم اگر نبود شریف واقفی کُشی در مجاهدین و آن ضربه هولناکی که جریان تقی شهرام با اتخاذ روش های ناصواب، به اعتماد مردم زد (با تضادهای درون

خلقی، همان‌گونه برخورد نمود که با نظایر ترنر و شفر و زندی‌پور، جریان راست ارتجاعی پا نمی‌گرفت و جامعه ما مسیر دیگری می‌رفت.

### گروه والعصر لو می‌رود

مجاهدین در جریان فعالیت‌های گروه والعصر بودند. جواد قائدی (حسن) که آن‌زمان مسوول مشهد بود، عبدالله امینی که به خواهرش فاطمه امینی شباهت زیادی داشت، علی اصغر دورس، سیدکاظم مدنی، بتول فقیه‌دزفولی، حاج‌ابراهیم داور و... (که در مشهد فعالیت داشتند)، کم‌وبیش از والعصری‌ها باخبر بودند. کل سازمان (تقی شهرام و مریدانش) در جریان بودند.

عضو مجاهدین که مستقیماً با والعصری‌ها (هادی کاملان) ارتباط داشت، حاج‌ابراهیم داور بود.

گویا حاج‌ابراهیم داور، طبق روال تشکیلات، اطلاعات گروه را به نفرات مافوق خودش رد می‌کند که بعداً با خیانت امثال محمد توکلی‌خواه و وحید افراخته به دست ساواک می‌رسد و آن گروه محبوب و مردمی لو می‌رود و در مشهد و بجنورد و گرگان و قم و قوچان حدود شصت هفتاد نفر دستگیر می‌شوند.

...

### گروه والعصر در دو نوبت ضربه خورد. شهریور ۵۴ و بهمن ۵۴

شهریور سال ۵۴ نشریه «باختر امروز» که اخبار مربوط به مجاهدین (جریان تقی شهرام) را انتشار می‌داد، در نشریه شماره ۶۱ (صفحه ۳، ستون سمت راست) بالایی عکس وحید افراخته که مردادماه همان سال دستگیر شده بود، نوشت:

«مجاهد و حید افراخته و مجاهد محسن خاموشی دستگیر شدند. چگونگی دستگیری آن‌ها معلوم نیست. احتمالاً پس از خیانت مرتضی صمدی‌لباف، آن دو مجاهد به پلیس معرفی شده باشند»

در چنین حال و هوایی (بعد از دستگیری و همکاری امثال وحید افراخته با ساواک)، گروه والعصر به دام ساواک افتاد.

در شهریور سال ۵۴، محمود ائمی، عباس رستگار، حیدر الهی، حسین رأفتی، (همه در قوچان)، طلا (...)، علی خلخال (در مشهد) علی صبوری (طربه، چناران)، جعفر اردکانی و میرطه میرصادقی (در گرگان)، اسماعیل وفا یغمائی و اصغر فقیهی (در مشهد)، جواد هاشمی (در بندر گناوه)، حسن رحیمی بیدهندی (در قم) دستگیر شدند.

بهمن ۵۴ محمدتقی برادران، ولی پیامی، جهانگیر سرمدی، محمدعلی مهدی‌زاده، علی اسماعیل‌زاده و علی اکبر اکبری و... به اسارت درآمدند.

ظریف‌جلالی هم شهریور ۵۴ به زندان افتاد و زیر فشار رفت. او را به تهران هم بردند و آنجا بازجویی سختی شد. (با همکاری امثال توکلی‌خواه که نام مستعارش فردوس بود، حاج‌ابراهیم داور هم به دام ساواک افتاد و کشته شد. داور، پیش‌تر با هوشمند خامنه و مصطفی ملایری و... در تیم مسعود رجوی بود.)

خلاصه، با دستگیری گسترده والعصری‌ها، ساواک مشهد از تهران و... نیروهای کمکی خواست و چند بازجو و چندین شکنجه‌گر از جمله محمدحسن ناصری (عضدی) راهی مشهد شدند تا به کمک امثال ناهیدی و بابایی و رجبی و دانشمندی و... در ساواک مشهد، دستگیرشدگان را تخلیه اطلاعاتی کنند.

شکنجه‌گران عباس رستگار و محمود ائمی و علی خلخال و هادی کاملان را تا توانستند زدند و به بابا صبوری به‌خصوص چون زیر حوض خانه‌شان سلاح مخفی کرده بود، فشار فوق‌العاده آوردند. مهدی مددی را چنان وحشیانه شکنجه

کردند که کف پاهایش صاف شده بود. میرطه میرصادقی مدت‌ها بر اثر شکنجه خون ادرار می‌کرد...

ظریف‌جلالی و دیگران را هم آس و لاش کرده بودند. بعضی از زندانیان نمی‌توانستند روی پاهایشان راه بروند و می‌غلتیدند و به توالی می‌رفتند. در آن ایام به دلیل کثرت دستگیر شدگان سلول‌های ساواک پر بود و تعدادی در همان اتاق اصلی شکنجه اقامت داشتند، همانجا می‌خوابیدند، شکنجه می‌شدند و شاهد شکنجه‌های بقیه نیز بودند.

### آخر عاقبت گروه والعصر

در گروه والعصر به جز جریان ظریف‌جلالی که راه مستقل خودش را رفت و به جریان راست مشهور بود، بقیه به مجاهدین پیوستند و بیشترشان بعد از انقلاب اعدام شدند و شگفت اینجا است که آیت‌الله واعظ‌طوسی و آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای برخی از آنان را از نزدیک می‌شناختند و در صداقتشان تردید نداشتند. حجت‌الاسلام‌والمسلمین محمدباقر فرزانه امام‌جمعه موقت مشهد بسیاری از آنان را در زندان وکیل‌آباد دیده و با آنها نان و نمک خورده بود.

هادی کاملان، علی صبوری (بابا صبوری)، محمدتقی برادران، غلامرضا بیجاری، علی اسماعیل‌زاده، حیدر الهی، حسین رأفتی، علی باقرزاده، علی خراشادی، عباس رستگار، هاشم مددی، حسین نوروزی، حسین ارگنجی، میرطه میرصادقی، حسن رحیمی‌بیدهندی، جواد هاشمی، علی اصغر فقیهی سرشکی، صفدر ... ، نصرالله مروّج، رضا ماهوان، محمود جعفری، عباس محسن‌زاده‌کاشانی، جعفر اردکانی، یحیی مصباح، محمود قزی، حسن رحیمی‌بیدهندی، جواد هاشمی و میرطه میرصادقی همه بعد از انقلاب در مبارزه با استبداد زیر پرده دین جان باختند. آن‌ها از پاک‌ترین فرزندان مردم ایران بودند.

پس از سقوط شاه و آزادی اعضای والعصر آن‌ها با اکثریت اعضای خانواده‌شان و گاه پدر و مادر و خواهر و برادر در کنار مجاهدین قرار گرفتند و پس از سال شصت در کشتارها کشتار شدند و با این حساب می‌توان تعداد جان‌باختگان را حدس زد.

...

علی اصغر فقیهی سرشکی که فرزند یکی از روحانیون اصفهان و دانشجوی دانشگاه مشهد بود متأسفانه در سال شصت دستگیر و به زیر شکنجه‌های وحشیانه کشیده و نادم گشت. او را هم به دار آویختند. حسین رأفتی را هم...

اگرچه آن دو با شکنجه‌های وحشیانه شکنجه‌گران از پا درآمدند و در رابطه با سیاست و انقلاب ضعف نشان داده و باعث ضربه‌خوردن و دستگیری این و آن شده‌اند اما در شرایط دیگر به‌خاطر منافع مردمشان به میدان آمدند و خود را به آب و آتش زدند. آرزو کنیم هیچ‌کس در شرایطی که بر آنان تحمیل شد، قرار نگیرد.

سیدعباس موسوی قوچانی، آلوده به ستم آخوندها شد و خودش هم بعداً به پستی افتاد و... کشته شد...

حاجی شالچی (انگشتر فروش سابق) که در آغاز انقلاب رییس کمیته شد و عرق‌خورها را شلاق می‌زد، به بیراهه افتاد و حمید مهدی شیرازی بازجو و شکنجه‌گر قهار می‌شد...

بعضی از آنان در ایران زندگی عادی دارند و تک و توکی هم به مرگ طبیعی مُرده‌اند، تعدادی بیرون ایران زندگی می‌کنند و با گروه‌های سیاسی رابطه سازمانی ندارند. شماری از آنان هم مثل مهدی مددی، علی خلخال، محمّد محمدزاده و محمود ائمی با مجاهدین هستند.

مرگ ظریف جلالی



در زندان وکیل آباد مشهد، مجاهدین صحنه‌گردان اصلی بودند و می‌گفتند از آنجا که امثال ظریف‌جلالی در دافعه قاتلین مجید شریف‌واقفی، به راست افتادند و کفگیر و ملاقه‌های خودشان را هم از سایر زندانیان جدا کردند و در زندان نجس و پاکی راه انداختند و رودرروی سازمان و رهبرش مسعود رجوی هستند، جریان راست ارتجاعی را نمایندگی می‌کنند و باید ایزوله شوند.

ظریف‌جلالی و جمع کوچکش بایکوت شدند. البته او انسان خوبی بود از بابا صبوری و علی خلخال و هادی کاملان هم همیشه تعریف می‌کرد و می‌گفت من نمی‌توانم دشمن مردم باشم. زندانی نباید زندانی را بایکوت کند. این کار جفا است.

یکبار یکی از همسفره‌ای‌هایش که روحانی بود (سیدمصطفی رضوی حیدری که در سال ۱۳۵۹ فرمانده کمیته انقلاب اسلامی شهرستان طبس بود)، گفت: بگذار پامون بیرون برسه، ما می‌دونیم و این مجاهدین. بایکوتی بسازیم که خودشون حظ کنند. مگر محیط بسته زندان با محیط بیرون که مثل یک دریا است، یه جوهره؟ اونجا دیگه زندان نیست. مردم گوش به فرمان مثل ما هستند و خواهیم دید کی می‌بره.

ظریف‌جلالی به شکرالله پاک‌نژاد احترام زیادی می‌گذاشت و بعضی وقت‌ها با او درد دل می‌کرد و می‌گفت بایکوت زندانی شکنجه شده ربطی به مبارزه ندارد. ذهن بسیاری از ما استبداد زده است.

...

آشنایی که هنوز با عینک سی و چند سال پیش می‌بیند و به‌همین دلیل به «امتناع انصاف و واقع‌بینی» دچار است، با طنز و طعنه می‌گفت: تو از راست‌ها دفاع می‌کنی...

پرسیدم راست چیست و چپ کدام است؟ آیا انتظار داری بعد از این همه سال که از انقلاب بزرگ ضدسلطنتی گذشته و این همه بلا برسرمان آمده، باز هم کلیشه‌ای و «بفرموده» فکر کنیم؟

آیا باید با نگاه دیروز قضاوت کنیم و با دریافت‌ها و شعور خودمان بیگانه باشیم؟ آیا باید بیان واقعیت را قربانی ملاحظات گروهی و مصلحت سیاسی و ترسی که از سوءاستفاده دشمنان بر جان ما ریشه دوانده، بکنیم؟

می‌دانست که من از امثال چه گواری و «کامیلو سینفوی گوس» و خوزه مارتی و مارکس و برشت و از شاهرخ مسکوب و شکرالله پاک‌نژاد و الله‌قلی جهانگیری و هیبت‌الله معینی و اریک هابسبام و از کمون پاریس و مکتب فرانکفورت و کتاب گروندریسه و «آوف هه بونگ» هم نوشته‌ام. دوباره گفت تو جانب راست‌ها را می‌گیری...

گفتم من نمی‌دانم راست چیست و چپ کدام است. از بیان کلمه حق واهمه نداشته و جز او که نزدیکتر از من به من است، از احدالناسی امید یا هراس ندارم.

...

بگذریم...

از نگاه من ظریف‌جلالی انسان خوبی بود. بعدها هم دیدیم برخلاف جواد منصوری و امثال رضوی و مروی سماورچی و... هم سفره آخوندها نشد و به بیداد آنان هم گرفتار گشت. شنیدم که وقتی خبر اعدام یاران دیروزش را می‌شنید آه می‌کشید و می‌گریست.

...

اشعار زیر از او و وصف حال اوست. البته ظریف شاعر نبود.

حکومتی که نباشد ز عدل و دین مُلهم سزاست آنکه بسستی گراید و به عدم  
 چو اختناق و سبّداد حاکمیت یافت نبرد ظالم و مظلوم می‌شود مُبرم  
 به کشوری که نباشند مردمش آزاد بنای بردگی خلق می‌شود محکم  
 به مردمی که پذیرند ظلم و استبداد روا بود که رود لحظه جور و ستم  
 ستم‌کشان به جهان غالباً ستمکارند چرا که نزد ستمگر کنند قامت خم...  
 ظریف‌جلالی در تاریخ ۲۱ شهریور ۷۸ درگذشت و وی را در خواجه‌ربیع (باغ  
 اول، قطعه دوم، سمت چپ، بلوک ۱ ردیف ۱۸ شماره ۸ وسط) به خاک سپردند.  
 روی قبرش نوشته شده:

ای که بر تربت ما می‌گذری، زین سرانجام چرا بی‌خبری؟ تو به دنیا شده‌ای  
 دل‌بسته، غافل از خویش و ز روز دگری. سود کالای جهان یک کفن است آنهم آیا  
 ببری یا نببری

هیچ کس نمی‌داند کی و کجا خواهد افتاد.

هیچ کس نمی‌داند کی و کجا خواهد افتاد. امروز نه، فردا من و تو نیز به خاک  
 می‌افتیم. پنج سال یا صد سال همچون پر کشیدن پرنده‌ای می‌گذرد و زمان  
 چونانکه دندان‌های اسب را می‌خورد سال‌ها را خواهد خورد، اما آنچه می‌ماند و  
 تنها چیزی که می‌ماند نیکی است.

...

اگرچه در گذشته عمه ستم خودشان را با چندین و چند رشته به احمد قابل،  
 قلاب کردند و او را به تا حدودی به دستگاه خود کشیدند و تصوّر داشتند چون  
 از یک خانواده روحانی است و روزگاری طلبه بوده و پای درس این و آن نشسته،  
 لابد با حکومت کنار می‌آید اما، احمد قابل که هوادار آزادی و عقلانیت بود و

حرمت اندیشه و اندیشیدن را پاس می‌داشت، دلیرانه بندها را یکی بعد از دیگری گسست و در برابر جباران ایستاد.

او اگرچه به وادی «اجتهاد در اصول» آن‌طور که باید و شاید نزدیک نشد اما تا حدود زیادی پذیرفته بود همچنان که هرفرهنگی قابل نقد است قرآن هم برتر از سؤال نیست و می‌تواند به‌لحاظ زبانی قابل نقد باشد.

تنگه‌های تعصب و تنگ‌نظری را پشت سر گذاشت و به بازنگری برخی مبانی نظری دینی و استخراج و تصفیه منابع فرهنگ‌ی بها داد و پای حرف‌هایی که زد، ایستاد. حرف‌هایی که خود زدنش عمل است.

احمد قابل، به‌راستی قابل بود.

## در رثای احمد، که در قالب قابلیت قرارداد داشت

محمدتقی فاضل‌میبدی، جرس، ۷ آبان ۱۳۹۱

آن یار کز او خانه ما جای پری بود سرتا قدمش چون پری از عیب بری بود  
 اوقات خوش آن بود که بادوست به سر شد باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود  
 خوش بود لب آب و گل و سوسن و نسرين افسوس که آن سرو روان رهگذری بود  
 مبالغه نخواهم کرد و گزافه نخواهم گفت که قامت روح و قوام اندیشه و قابلیت  
 احمد قابل نشانگر تعبیر حافظ: از عیب بری بودنش بود.

من او را آن‌گونه می‌ستایم که سال‌ها در محافل علمی و غیرعلمی دیده  
 بودم؛ ذهن و زبان و زندگیش با هم تطابق داشت و همگون بود. همیشه و  
 همواره سخن و ادعای خود را با آیت، درایت و روایت هم‌سنگ می‌کرد. تلاش  
 می‌نمود این سه را در سخنش باهم درآمیزد.

دانشی مردی در میان ما رخ در نقاب خاک کشید که هر کس می‌شناختش داغ  
 دردناکی در خود احساس می‌کرد. راسخی مردی در خاک امن ابد غنودن گرفت که  
 راه روشن‌گرش، در میانه‌های عمر، در عرصه استنباط آیین و اندیشه تازه پر گرفته  
 بود و در درگاه بهاری نشسته بود که می‌رفت تا نهال اندیشه‌اش را به ثمر نشاند و  
 مظلومیت نواندیشی دینی را یاور شود.

نگارنده بارها با او نشسته بودم. گاهی دیدگاهش را با نگاهی، چه در زمینه  
 سیاسی و چه در زمینه فقهی، به نقد می‌گذاشتم، بدون اینکه برآشوبد و مسیر مرء

و مجادله را درپیش گیرد، آرام می‌شفت. با لبخندی ملیح، یا می‌پذیرفت و یا قانع نمی‌گشت. هیچ‌گاه در باب گفتگو برآشفتگی از او ندیدم. امیدی و اتکایی بود برای کسانی که می‌خواستند نگاهی عصری و امروزی با حفظ سنت‌ها به دین داشته باشند.

احمد قابل ارسطووار افلاطون را دوست می‌داشت ولی حقیقت را بیشتر دوست می‌داشت. این را در مواجهه با استادمان مرحوم آیت‌الله منتظری دیده بودم. سخن کانت را فراگوش خود کرده بود که: جرئت دانستن داشته باشد. سفارش عیسی مسیح(ع) را در جان نشانده بود که نقاد کلام باشد. سخن امام‌علی(ع) را باور داشت که درایت را بر روایت مقدم بدانند. پیام امام موسی بن جعفر(ع) را به جد گرفته بود که حق را بگوید هرچند ثمرات تلخی در پی داشته باشد. از امام رضا(ع) آموخته بود که «یاری بهتر از خرد» و «دشمنی بدتر از بی‌خردی» نیست. از امام عسکری(ع) می‌دانست که «خیارالناس» عالمانی هستند که گفتارشان به صلاح جامعه بینجامد و «شرارالناس» عالمانی هستند که کردارشان به فساد جامعه ختم شود.

با اینکه زخم‌های کهنه جبهه‌های جنگ در تن داشت جایی برزبان نیاورد. این حدیث تلخ را از دیگران شنیده بودم. و در جایی نمی‌گفت که دیگر برادرش در جبهه‌های جنگ بر بال شهادت نشسته باشد. این همه را بسان عبادت می‌دانست که ممکن است اظهارش نوعی نامقبولی درگاه حق تلقی شود و با این ارزش‌های متعالی بازرگانی و سوداگری نکرد. و هیچ‌گاه یوسف روح خود را با زر ناسره نمی‌فروخت. تلاش می‌کرد مقام پارساییش براساس فرموده امام‌علی(ع) میان دو جمله نشانده باشد: نه داده‌ای او را شاداناک سازد و نه از دست‌داده‌ای غمناکش نماید. «الزهد بین کلمتین...» ضمیر خود را به هست و نیست دنیا نمی‌رنجانید.

به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می‌باش، که نیست است سرانجام  
هر کمال که هست (حافظ)

کمال است در نفس مرد کریم، گرش زر نباشد چه نقصان و بیم (سعدی)  
و او می‌دانست که: هر که را خوابگه آخر ز دو مшти خاک است، گو چه  
حاجت که به افلاک کشی ایوان را؟ (حافظ)

می‌توان گفت: داروی تربیت را از پیر طریقت (استادش) ستانده بود. پنجه دیو  
درون را با سرپنجه ریاضت شکسته بود. و در طریق طلب از غصه شکایت  
نمی‌کرد. آنچه گفت و نگاشت از سر اخلاص و خیرخواهی بود. بسان استادش  
تخم کینه‌ای را در دل نمی‌کاشت. مکافات کسی را نمی‌جست. جفاها کشیده بود،  
اما جفاجویی نمی‌کرد. در راه اعتقاد و گفتارش رنج‌ها را بر خود هموار ساخت.  
ملامت‌ها کشید، با این همه خوفی به خود راه نمی‌داد.

آخرین بار که دیدمش در بیمارستان میلاد در بخش ویژه بود. با این که نایی و  
و توانی نداشت و دستگاهی به او وصل بود، مرا در آغوش کشید. برای نخستین  
بار گریستنش را دیدم و من هم با او لحظاتی دردناکانه گریستم. با نگاهش مدد  
می‌گرفت تا خواسته‌هایش را تفهیم کند و این نگاهش سخت برایم دردآور بود.  
به یاد شعر «سایه» افتادم:

گوش کن بال لب خاموش سخن می‌گویم، پاسخم ده به نگاهی که میان من و  
توست

خداحافظی کردم و طلب شفاعت نمودم و آرزوی بهبودیش را داشتم.  
دریغ و درد اینکه در آن حالات، زبان حالش غزل مولوی بزرگ در آخرین  
لحظات عمرش بود:

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن ترک من خراب شب‌گرد مبتلا کن

ماییم و موج سودا شب تابه‌روز تنها      خواهی بیا ببخشا خواهی برو جفاکن  
 ماییم و آب دیده در کنج غم خزیده      برآب دیده ما صدجای آسیا کن  
 در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم      بادست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن  
 گر ازدهاست بر ره عشقست چون زمرّد      از شوق این زمرّد هین دفع ازدها کن  
 (دیوان شمس)

امیدوارم او که در کنار تربت رضا(ع) در خاک امن ابد غنوده است، بر بارگاه  
 راضیه مرضیه راه یافته باشد. (یا ایتهالنفس المطمئنة. ارجعی الی ربک راضیه مرضیه)



## احمد قابل و شریعتِ عقلانی

شیرین هانتر، مترجم: یاسر میردامادی، رادیو زمانه، ۸ آبان ۱۳۹۱

احمد قابل، فقیه نواندیش، نویسنده و منتقد سیاسی در طول عمر کوتاه خود، میراثِ درخورِ درنگی از نگاه نواندیشانه و اصلاح‌گرانه به سنت فقهی اسلام، از خود بر جای گذاشت. او از جمله روشنفکران دینی‌ای بود که معتقد بود اسلام را بدون تجدیدنظر حداکثری در الاهیات آن (تصویر رایج از خداوند، نبوت، امامت و...) و با تجدیدنظر کلی در اصول فقه و نهایتاً تجدیدنظرهایی جزئی در الاهیاتش می‌توان با جهان جدید و عقلانیت حاکم بر آن سازگار کرد.

از دیگر روشنفکران دینی‌ای که -با وجود تفاوت‌های بسیاری که پروژه‌های فکری هر کدام از آن‌ها با یکدیگر دارد- دست‌کم از این جهت، کمابیش، شبیه او می‌اندیشند می‌توان به: محسن کدیور (به استثنای مقطع کوتاهی که نظریه «علمای ابرار» را ابراز داشت و بعدتر آن را پی نگرفت)، آرش نراقی، ابوالقاسم فنایی و حسن یوسفی‌اشکوری اشاره کرد. از سوی دیگر روشنفکران دینی‌ای قرار دارند که پروژه فکری‌شان نشان می‌دهد که برای سازگاری اسلام با جهان جدید و عقلانیت حاکم بر آن به تجدیدنظر کلی در الاهیات اسلامی متمایلند و تجدیدنظر فقهی - اصولی کلی و الهیاتی جزئی را برای این مقصود، گرچه لازم اما کافی نمی‌دانند. عبدالکریم سروش، محمد مجتهدشبهستری، ملکیان متقدم، سروش دباغ و مقصود فراستخواه از جمله این دسته افرادند.

آنچه در پی می‌آید ترجمه بخشی از کتاب «صداهای اصلاح‌گرایانه اسلام؛ میانجی‌گری میان اسلام و تجدد»:

(Reformist voices of Islam: mediating Islam and modernity)

ویراسته شیرین هانتر (Shireen T. Hunter) است.

بخش انتخاب شده برای ترجمه، گوشه‌ای از فصل نخست این کتاب با عنوان «گفتمان اصلاح‌گرایانه اسلامی در ایران؛ مدافعان و چشم‌اندازها»:

(Islamic Reformist Discourse in Iran, Proponents and Prospects)

نوشته شیرین هانتر است. این کتاب به سال ۲۰۰۹ میلادی توسط انتشارات ام‌ای شارپ (M.E. Sharpe) منتشر شده است.

گفتنی است که پانوشته‌ها از متن اصلی است، اما لینک‌های ارجاع داده شده، به جز دو مورد که با لینک جدید جایگزین شده‌اند، به دلیل کار نکردن و نیافتن لینک فعال، از پانوشته‌ها حذف شده‌اند.

این ترجمه ادای احترامی است به انسانی که گرچونان خیل هم‌سلکان سابق خود می‌زیست، نه فقط تنعم و مکتبی می‌یافت که چه‌بسا عمر بلندتری می‌برد، ادای دین به انسان‌هایی که رفتنشان، انگاری باورمان می‌آورد که: «غیر از شما و رنج شما نیست در زمین».

شیرین هانتر: «گفتمان اصلاح‌گرایانه اسلامی در ایران»، روایت احمد قابل

احمد قابل یکی از اصلاح‌طلبان سابقاً روحانی و از منتقدان شدید نظام اسلامی و خصوصاً عملکرد آیت‌الله خامنه‌ای است (۱). احمد قابل شاگرد آیت‌الله منتظری بوده است و از نظر مشرب فلسفی و روش‌شناختی به اصلی پای‌بند است که نقل را براساس معیارهای عقل داور می‌کند. در واقع وب‌سایت او «شریعت عقلانی» نام دارد.

قابل معتقد است که تفسیرهای متعدد صورت گرفته از متن دینی را می‌بایست در پرتو شروط لازم و معیارهای عقل بشری به داوری نشست. قابل هم‌چون هر متفکر اصلاح طلب دیگری میان دین و شریعت تفاوت می‌نهد و بر این نظر است که شریعت می‌بایست در معرض تحلیل عقلانی و نقادانه قرار بگیرد. به باور او فقدان چنین رویکرد نقادانه‌ای به شریعت، دلیل اصلی پایین بودن سطح توسعه علمی و اجتماعی اقتصادی مسلمانان است (۲). به نظر قابل برخی از متون و تفاسیری که در زمانه خود بسیار پیشرو بوده‌اند، از سوی فقیهان نادیده گرفته شدند. او پیشنهاد می‌کند که این تفاسیر می‌بایست در پرتو عقل مورد بازنگری قرار گیرند و آن جنبه از این تفاسیر که با دانش امروزی ما سازگار است، باید پذیرفته شود. او همچنین توصیه می‌کند که تفاسیر متضاد یا متنازع از متن و احکام دینی نباید پذیرفته شود. علاوه بر این، متون معتبر اولیه دینی می‌بایست در نگاهای مجموعه‌ای و کل‌نگرانه و نه مقطعی و جزئی‌نگر مورد ارزیابی قرار گیرند (۳).

قابل همچنین معتقد است که بسط شریعتی «حق‌محور» در مقابل شریعتی «تکلیف‌محور» ممکن است؛ زیرا قرآن، احادیث امامان شیعی و نظریات بسیاری از علما اثبات می‌کند که اسلام حقوق فطری بشر را به رسمیت شناخته است. او شواهدی را برمی‌شمرد که مطابق آن‌ها حق‌الناس مهم‌تر از حق‌الله هستند. چنین تفسیری از حقوق در اسلام، رعایت حقوق (از نظر بین‌المللی پذیرفته شده) بشر را ممکن می‌سازد (۴).

قابل استدلال می‌کند که هیچ دلیلی در قرآن برای حکم مجازات مرگ در حق مرتد وجود ندارد، همچنین هیچ حکمی در قرآن وجود ندارد که مطابق آن زنی که واجد شرایط پیش‌نمازی است، نتواند چنین نقشی ایفا کند (۵). او متقد تبعیض‌های دامنه‌داری است که علیه زنان و اقلیت‌های دینی در سرزمین‌های

اسلامی ابراز می‌شود، وی چنین تبعیض‌هایی را به فقدان رویکرد عقلانی و انتقادی به شریعت نسبت می‌دهد(۶).

قابل منتقد شورای نگهبان است و در کل با ورود روحانیان به سیاست مخالف است. از او نقل شده که گفته است تجربه جمهوری اسلامی به مردم ایران نشان داد که «جامعه مطلوب با اسلام سیاسی دست‌یافتنی نیست. این تجربه بسیار ارزشمندی است. می‌توان گفت این دستاورد واقعی انقلاب اسلامی است»(۷).

قابل یکی از اعضای شناخته‌شده و فعال نسل جوان‌تری از روحانیان با اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه است، که عموماً در «مجمع محققین و مدرسین حوزه عملیه قم» گردهم آمده‌اند.

پانویس‌ها

۱. قابل انتقاد خود به خامنه‌ای را در نامه‌ای سرگشاده خطاب به وی شرح داده است. برای متن این نامه بنگرید به «نامه احمد قابل به رهبر جمهوری اسلامی ایران»، منتشر شده در وب‌سایت بی‌بی‌سی فارسی.

۲. قابل این نکته را در بستر تاریخ‌نگاری شیعه طرح کرده است. بنگرید به: احمد قابل، «سخنرانی احمد قابل در حسینیه ارشاد»، منتشر شده در ادوار نیوز.

۳. احمد قابل این موضوع را در سلسله مقالاتی در وب‌سایت خود «شریعت عقلانی» بررسی کرده است.

۴. احمد قابل، «حق محوری»، در میزان نیوز.

۵. بنگرید به «ارتداد» در وب‌سایت شریعت عقلانی.

۶. بنگرید به احمد قابل، «سخنرانی احمد قابل در حسینیه ارشاد»، منتشر شده در ادوار نیوز.

۷. به نقل از: علی صدرزاده «توهام خردشده یک انقلاب» در سایت قنطره: گفتگو با جهان اسلام.

(۳۰)

## فقه زندگی و فقیهان افسرده

محمد جواد اکبرین، روزآنلاین، ۹ آبان ۱۳۹۱

تقدیم به احمد قابل:

تعبیر «فقیهان افسرده» را از شعری منسوب به «منصور حلاج» وام گرفته‌ام؛ آنجا که افسردگی زاهدانه را در کنار «خامی» می‌نشانند و در مقابل «دلسوختگی» به کار می‌برد:

در صحبت ما زاهد افسرده ننگجد در مجلس دلسوختگان خام نباشد

نخست مرادم از فقیهان افسرده:

فهم متن مقدس، پیش شرط‌هایی روانی و روحی دارد که تا آن‌ها محقق نشود ارتباط با متن حاصل نمی‌شود.

مثلاً در قرآن آمده است که «لایمسه الالمطهرون»، یعنی جز آنانکه از آلودگی رهیده‌اند و پاک شده‌اند نمی‌توانند قرآن را مس کنند و با جان آن تماس حاصل کنند. حسد و کینه و خیانت در امانت و ظلم از نمادهای آلودگی است و حسودان و ظالمان از ارتباط با کلام خدا عاجزند.

یا در آیه ۸۲ سوره اسراء آمده که قرآن برای مؤمنان، شفا و رحمت است نه برای ظالمان و ظالم اگر قرآن بخواند جز خسارت و ضرر عایدش نمی‌شود؛ روشن است که این آیه، درباره کافران نیست (که آن‌ها قاری قرآن نیستند) سخن درباره مسلمانان ظالم است و لطیف اینکه این آیه، مؤمنان را در مقابل ظالمان آورده تا گواهی دهد که ظالم، نمی‌تواند مؤمن باشد و بالعکس.

پیش شرط دیگر معرفتِ قرآن، سیر و رؤیت و تماشای «آفاق و انفس» است؛ به گواهی آیه ۵۳ سوره فصلت، تبیین و انکشاف حقیقت، جز با تماشا و گشت و گذار جهان و جستجو در جان خویشتن و جان‌های آدمیان، حاصل نمی‌شود؛ زیرا خداوند نشانه‌های خود را در «آفاق و انفس» نشان می‌دهد نه در فرمول‌های دیکته شده‌ی یک گروه معین. این است که اگر فقیه، جان و جهان را نگشته باشد و در حلا و اندازه‌دنیای کوچک خود فربه شده باشد درکش از زندگی و انسان، بسیار محدود است و نمی‌تواند با کتابی که برای جهان و آدمیان آمده، رابطه‌ای برقرار کند.

کسی که شیرینی‌ها و لذت‌های بهشتی این دنیا را نمی‌فهمد در آن دنیا هم او را به بهشت نمی‌برند، چون درکی از بهشت ندارد، در قرآن هم آمده است که «من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی» کسی که در این دنیا کور است در آن دنیا هم نابیناست! آن دنیا، تمامت آن چیزی است که در این دنیا بوده و قصه از اول شروع نمی‌شود؛ فقط «آنچنان را آنچنان‌تر می‌کنند.»

از همین جا می‌رسم به عنوان سخن؛ که فقیه اگر «افسرده» باشد و شور زندگی دنیا در او مرده باشد و با چشم‌هایی زاهدانه و افسرده به جهان نگاه کند جز آئینی افسرده به دست نمی‌دهد.

مسلمان بودن که آمیزه‌ای از سلام (به معنای صلح و مدارا) و تسلیم (به معنای بندگی و پرستش خداوند) است حاصل زهد و فقه و دانش نیست؛ حاصل جانی است که آلوده نباشد و سیر آفاق و انفس کرده باشد و شاد باشد نه افسرده. به تعبیر مولانا:

صوفی و فقیه و زاهد و دانشمند این جمله شدی ولی مسلمان نشدی

احمد قابل می‌خواست با تلاش «درون‌متنی» اش، باب مفاهمه با فقیهان افسرده را باز نگهدارد؛ چون می‌دانست افق‌هایی را باید برایشان گشود و پیش‌فرض‌هایی را تصحیح کرد و چشم‌هایی را باز کرد تا نخست، انسان و جهان را عزیز بدانند و حقوق آدمیان را باور کنند سپس متن‌ها را بخوانند.

این تعبیر «تر کردن دماغ» که در کلمات حافظ می‌خوانیم از همین جنس است؛ حافظ می‌گوید:

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مبارز پپاله‌ای بدش گو دماغ را تر کن  
اگر این دماغ، تر شود اتفاق دیگری می‌افتد و فقه دیگری به دست می‌آید. این  
گوهر همت احمد قابل در برابر فقیهان بود، او با آن‌ها بنای «مبارزه» نداشت، بنای  
«مفاهمه» داشت و از همین روی هم هرگز از مکانیزم گفتمانی آن‌ها خارج نشد؛  
عاقلانه می‌اندیشید اما فقیهانه استدلال می‌کرد.

جبهه «مبارزه» را اشتباه نمی‌گرفت؛ از آن دسته نبود که با فقیهان افسرده،  
به‌جای تلاش برای مفاهمه و مدارا، مبارزه کنند اما با ولایت مطلقه، باب مذاکره را  
همواره باز ببینند! نه از آن جهت که قائل به مذاکره نبود، بلکه باب مذاکره را  
به‌علت شدت نخوت و غرور و تکبر و فریفتگی آقای خامنه‌ای و قدرت بی‌مهار و  
ثروت بی‌شمارش بسته می‌دید، تفاوت لحن نامه احمد قابل به آقای خامنه‌ای در  
سال ۸۴ و خطابش به وی در سال‌های اخیر را هم در همین نکته باید جستجو  
کرد که با حاکم جبار تا همیشه مماشات و مذاکره نمی‌کنند و از نقطه‌ای به بعد  
برای پایین کشیدنش از سریر قدرت تلاش می‌کنند؛ آن‌هم قدرتی که به نام خدا و  
پیامبرش غصب شده و به بهانه شریعت بر مردم، ظالمانه حکم می‌راند.

نکته آخر این است که احمد قابل، دین را «نشانه» می‌دید نه «مقصد» در این  
عالم پر رمز و راز، مقصد جایی است که برای هرکدام از ما صورت متفاوتی دارد و  
ما متحیرانه به سوی آن مقصد در حرکتیم و قرآن، نقشه آن راه نیست؛ مجموعه‌ای  
از نشانه‌هاست.

آیه، یعنی نشانه؛ حتی وقتی امام حسین را توصیف می‌کنند او را  
«مصباح‌الهدی» می‌خوانند، یعنی او «چراغ» است نه مقصد، در دعای عرفه هم  
می‌خوانیم:

متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک

این مقصد، راهنما و نقشه نمی‌خواهد، خدا گم نشده که بخواهیم با نقشه پیدایش کنیم، تنها برای اینکه خدا را با فراعنه اشتباه نگیریم و فریفته خود نشویم ناچار به داشتن «نشانه» و «چراغ» ایم نه بیشتر.

این «بیشتر»، زیاده‌خواهی آنان است که می‌خواهند افق‌های باز تجربه‌بندگی را به نردبان‌های کوچک خود محدود کنند و برای همین هم کسی مثل سعدی نمی‌خواست خود را به آن‌ها بسپارد:

برو ای فقیه دانا، به‌خدای بخش ما را، تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و مستی  
نتیجه اینکه:

۱. فقه احمد قابل، فقه بعد از سیر و تماشای انسان و جهان بود نه فقه قبل از آن (به‌عبارت‌دیگر، فقه بعد السیر بود نه فقه دون السیر)؛

۲. تلاش او، مفاهمه با فقیهان افسرده و مبارزه با ولایت مطلقه بود؛

۳. او از وحی، نشانه‌ها را کشف می‌کرد و سرگرم متن نمی‌شد؛ از جایی به بعد را به تعبیر مولانا باید بکشید و رفت و همین شم اخلاقی، انسانی و عقلانی و نشانه‌شناسی‌اش بود که فقهی دیگر به دست می‌داد و بر دل می‌نشست.

با حلاج آغاز کردم و با مولانا تمام کنم:

همچو صیادی سوی اشکار رفت

گام آهو دید و بر آثار رفت

چند گاهش گام آهو در خورست

بعد از آن خود، ناف آهو رهبرست

رفتن یک منزلی بر بوی ناف

بهتر از صد منزل گام و طواف

\* ویراسته سخنرانی در مراسم بزرگداشت استاد احمد قابل، پاریس.



(۳۱)

## در رثای احمد قابل

زهرا ربانی املشی، جرس، ۹ آبان ۱۳۹۱

خبر رحلت عالمی عامل، مردی که با گفتار و کردارش، قابلیت خلیفه الهی خود را در زمین ثابت نمود، بی اختیار ما را به مشهد الرضا کشاند. با تشریف به حرم امام و قرائت زیارتنامه، گویا زندگی آن رادمرد در این فراز از آن خلاصه می شد: «لم تؤثر عمی علی هدی و لم تمل من حق الی باطل و انک نصحت لله و لرسوله و ادیت الامانة...» «تو گمراهی را بر نور هدایت برنگزیدی و از حق و راستی به سوی باطل و ناراستی روی گردان نشدی و به خاطر خدا و رسولش خیرخواهی نموده و ادای امانت کردی». احساسم این بود که حتماً قابل بزرگوار ما، این جمله را درباره امامش شنیده و خوانده بود و در طول زندگی به ایشان اقتدا می کرد که تحت هر شرایطی و با هر وسیله ای ابوذروار، به خیرخواهی و فریضه امر به معروف و نهی از منکر می پرداخت و در این راه نه از هزینه و تاوان هراسی داشت و نه به نامی و مقامی چشم داشتی. با اینکه از سال ها پیش به درجه اجتهاد رسیده بود هیچ گاه از علمش استفاده ابزاری نکرد و همواره این موقعیت را وسیله ای برای اقتدا به امامش، باقر العلوم می دانست و با تفقه در دین آن را می شکافت و آن زمان که به مطلبی بدیع دست می یافت با شجاعت و بدون ترس از انکار و تکفیر بیان می کرد و به راستی که در طول عمر نسبتاً کوتاهش، حق علوم آل محمد را نیک ادا نمود ولی شگفتا که در مراسم تشییع و تدفین چنین عالمی نه طفل و سلام نظامی و نه مسئولی یا نماینده مسئولی، که نه به پاس احترام به شخص او، بلکه به احترام علم

و تفقه او حضور نداشتند؛ ولی آنچه قابل تأمل و نیز قابل تقدیر است اینکه علی‌رغم عدم وجود رسانه‌ای برای اطلاع‌رسانی مراسم و جوّ سانسور و خفقانِ حاکم بر شهر، مردم و به‌خصوص دانشجویان قدرشناس در کمال متانت، در این مراسم شرکت کردند و پیکر آن عزیز را در بهشت رضای مشهد به خاک سپردند گرچه حق آن عزیز بسیار بیش از این بود. با تلاشی که او در جهت تفقه فقه آل‌محمد داشت انتظار می‌رفت به‌خصوص از ناحیه حوزه‌های علمیه بیش از این مورد تکریم و بزرگداشت قرار گیرد.

قابل عزیز از موقعیت علمی و سیاسی که داشت در جهت خدمت به دین و ملت استفاده می‌کرد و واضح است که اجر آن را به‌گونه‌ای دیگر دریافت خواهد نمود: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» کسی که کشت آخرت بخواهد برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم و در آخرت او را نصیبی نیست (شوری ۲۰)

خانواده و دوستان قابل برای اینکه این مراسم، همچون مراسم استادش با ضرب و جرح و دستگیری توأم نباشد و یا مانند تشییع همسر استادش «تشییع بی‌جنازه» صورت نگیرد، پذیرفته بودند که مراسم در سکوت برگزار شود ولی متأسفانه باز عده‌ای همین مراسم سنگین و بدون تنش را محدود کرده و از برگزاری آن در تهران ممانعت به‌عمل آوردند.

امید است که با رفتن قابل، پرچم امر به معروف و نهی از منکر افراشته‌تر گشته و حق این دو مهم که در رأس همه واجبات است بهتر از گذشته، توسط حق‌پویان ادا گردد.

## اندیشه‌های اجتماعی و دینی احمد قابل

محمد بسته‌نگار، ملی مذهبی، ۱۰ آبان ۱۳۹۱

### شهامت فقاہت

مرحوم احمد قابل که یکی از نویسندگان و نواندیشان دینی بود، در عمر کوتاه و پربار خود، تحقیقات عمیقی در اندیشه اسلامی در زمینه‌های حقوق بشر، حقوق زنان و... انجام داد و در این کوشش خود به مسائل تازه‌ای دست یافت و آن را به جامعه پژوهشگران و روشنفکران و نواندیشان دینی ارائه داد که مورد بررسی آنان قرار گیرد. در اینجا می‌توان به بخشی از این اندیشه‌ها در حد اختصار اشاره نمود.

#### ۱. تعریف و وظیفه روشنفکر دینی

مرحوم احمد قابل که خود را یکی از روشنفکران دینی می‌دانست چنین برداشتی از روشنفکر دینی ارائه می‌دهد:

روشنگری، روشنفکری، روشن‌بینی و روشن‌ضمیری هم‌زاد و ذاتی ادیان توحیدی است... هدف و شاخصه اصلی روشنفکری دینی «حکمت» است و «قانون» و تنها روش حکیمانه و قانونمند «اصلاح‌طلبی» است.

بعد از بیان این مطلب، عمده‌ترین مشخصه روشنفکری را نقد وضعیت موجود و زدودن ناسره‌ها از دین می‌داند تا این که این اندیشه‌های ناسره رنگ تقدس به خود نگیرد تا خلقی بدان مشغول نباشد.

«عمده‌ترین مشخصه روشنفکری نقد وضعیت موجود و نشان دادن سره و ناسره است تا رفتارها و اندیشه‌های ناپسند و نامربوط رنگ تقدس بگیرد و تبدیل به فرهنگ نشود... (۱) ...اصلاحات در حوزه فرهنگ دینی، عمده‌ترین دغدغه روشنفکر دینی است و کار در این زمینه صبر ایوب و عزمی علی‌گونه و خُلقی محمدی می‌خواهد.» (۲)

## ۲. برخورد با اعلامیه جهانی حقوق بشر

یکی از ویژگی‌های مرحوم احمد قابل پابندی ایشان به اعلامیه جهانی حقوق بشر است. گرچه برخی از مواد آن مورد قبول نباشد ولی از آنجایی که دولت جمهوری اسلامی آن را پذیرفته است از باب قاعده آیه «یا ایها الذین امنوا افوا بالعقود» (مائده) ملزم به رعایت آن هستیم:

اگر پذیرش «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و امضای آن از جانب قُدمای پیش‌پیش صورت گرفته باشد، امروزه کسی حق تخلف از آن را ندارد، چرا که اکنون در حکم «عهد و پیمان» است و «نقض و نکث عهد» از جمله بزرگ‌ترین محرمات شرعی است. حتی اگر برخی از مفاد آن مخالف برخی احکام فرعی و شرعی باشد باز هم تحمل آن برای شرعیت آسان‌تر از «پیمان‌شکنی» است» (۳)

## ۳. نقد فرهنگ خشونت

از سال‌های ۱۳۷۰ به بعد که فرهنگ خشونت به اوج خود رسیده بود و گروهی تندرو و رادیکال به آن دامن می‌زدند و خشونت را جزئی از فرهنگ دینی می‌دانستند و به هر بهانه‌ای به مخالفان خود انگ بی‌دینی، ارتداد و کفر می‌زدند، مرحوم قابل یک سلسله مقالاتی را در فاصله سال‌های ۱۳۷۵ تا ۷۹ در روزنامه‌ها و مجلات آن زمان به دفاع از ساحت دین، ملت و کشور خطاب به این افراد منتشر نمود که «به‌نام دین» «علیه دین» اقدام می‌نمایند. که مجموعه این مقالات به‌صورت کتابی به نام «نقد فرهنگ خشونت» منتشر شده از جمله این مقالات، مقاله‌ای که

به بازبینی نظر مرحوم امام در باب ارتداد پرداخت که این‌گونه افراد کوچک‌ترین اطلاعی از نظر رهبر فقید انقلاب ندارند و می‌گویند: «جداً تأسف‌آور است که عزیزان مدعی عاشق حق و حقیقت و دلدادگان بنیانگذاران جمهوری اسلامی، حتی از نظر فقهی امام خمینی (ره) اطلاع ندارند و بی‌محابا می‌نویسند که اجماع علمای اسلام بر این است که هر مسلمانی منکر ضروریات اسلام شود مرتد و کافر است و باید کشته شود.»

مرحوم قابل به دنبال این مطلب به نوشته مرحوم امام از کتاب «الطهاره» وی که یک کتاب استدلال فقهی است و نوشته خودشان استناد می‌کند که عدم اعتقاد به احکام اسلام موجب خروج نمی‌شود و نمی‌توان احکام مرتد و کافر را در مورد او اجرا نمود. عین سخنان مرحوم امام چنین است:

«آنچه در حقیقت اسلام معتبر است به‌گونه‌ای پذیرنده آن را مسلمان می‌نامند، چیزی جز اصول سه‌گانه (یا چهارگانه) نیست که عبارت است از:

۱. اصل وجود خدا؛ ۲. یگانگی او؛ ۳. نبوت و پیامبری؛ ۴. و احتمالاً اعتقاد به آخرت و روز جزا.

بقیه قواعد عبارت است از احکام اسلام که هیچ دخالتی در اصل «اعتقاد به اسلام» ندارد. اگر فرض کنیم که کسی به اصول اعتقادی سه‌گانه (یا چهارگانه) فوق معتقد بود، ولی به‌خاطر برخی شبهات به احکام اسلامی اعتقادی ندارد، چنین فردی باز هم مسلمان است (به شرطی که عدم اعتقاد به احکام منجر به افکار نبوت نشود).

پس اگر بدانیم که کسی اصول دین را پذیرفته و اجمالاً قبول دارد که پیامبر احکامی داشته ولی در وجوب نماز و حج اوایل اسلام واجب بوده ولی در زمان ما (زمان‌های اخیر) واجب نیستند، اهل دین چنین انسانی را «نامسلمان»

نمی‌شمرند، بلکه دلایل کافی برای مسلمان بودن چنین شخصی وجود دارد که طبق مفاد آن دلایل هر کسی شهادتین را بگوید مسلمان است» (۴)

#### ۴. شجاعت در نقد برخی آرای فقهی فقهای گذشته

در یازدهمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس بازرگان سمیناری تحت عنوان «نقد و بازاندیشی گفت‌مان دینی» در دی‌ماه ۱۳۸۴ در حسینیه ارشاد برگزار گردید که یکی از سخنرانان آن جلسه مرحوم احمد قابل بود که مقاله خود را تحت عنوان «بازبینی نقل با معیار عقل» ارائه نموده و به ایراد سخنرانی می‌پردازد. در این سخنرانی ایشان که در ابتدا می‌گویند نقد و بازاندیشی گفت‌مان دینی نیازمند تلاش‌های علمی و فرهنگی است که تأثیر این تلاش‌ها موکول به چند شرط است که یکی از این شروط شجاعت آشکارگویی در یافته‌های علمی است که:

«بازبینی متون اولیه و ثانویه و نقد و بررسی آنها، احتیاج مبرمی به شجاعت برای بیان یافته‌های علمی در مجامع سنتی دارد. اکثر افراد از پذیرش مسئولیت در این زمینه طفره رفته‌اند و هنوز نیز از زیر بار سنگین آن شانه خالی می‌کنند.» (۵)

در اینجا مرحوم قابل به نظرات مرحوم استاد مطهری استناد می‌کند که ایشان در کتاب «اسلام و مقتضیات زمان می‌گوید اگر فقهی به نظر جدیدی می‌رسید باید شهادت ابراز آن نظر را داشته باشد.» (۶)

«هیچ فقهی در این کبرای کلی شک ندارد که به‌خاطر مصلحت بزرگ‌تر باید از مصلحت کوچک‌تر دست برداشت و به‌خاطر مفسده بزرگ‌تری که اسلام دچارش می‌شود، باید مفسده‌های کوچک‌تر را متحمل شد. در این احدی شکل ندارد. اگر می‌بینید عمل نمی‌شود، به اسلام مربوط نیست. یا به این است که فقیه زمان، مصالح را تشخیص نمی‌دهد یا فقیه زمان خوب تشخیص می‌دهد ولی از مردم می‌ترسد، جرئت نمی‌کند. باز هم تقصیر اسلام نیست، فقیه شهادتی را که باید داشته باشد ندارد» سپس مرحوم قابل در اینجا اظهار نظر می‌کند که «نتیجه‌ای

که از این قضیه حاصل شده است رایج شدن باورهای غلوآمیز کلامی و فتاوی سخت‌گیرانه مبتنی بر «اشعری‌گری» و «اخباری‌گری» است. (۷)

...در دنیایی که بسیاری از امور غیبیه هزار سال قبل، به شهود عمومی رسیده است و مثل اطلاع از جنسیت فرزندی که در رحم مادر است و بشر مجهز به علوم جدید تجربی، مسیر از غیب به شهود رساندن مسائل را درپیش گرفته است، نباید از شریعت محمد(ص) انتظار داشت که با وجود بر ظواهر و قوالب پیشین و بدون توجه به «روح احکام و اهداف اخلاقی و کلامی» پا به میدان گذارد.

مطمئناً قالب‌های ظاهری و احکام که مبتنی بر احکام کلی و اساسی‌اند.

تا زمانی که رسانه‌ای پایبند به اهداف شرعی باشند، باقی می‌مانند و زمانی که تبدیل به قالب‌های بی‌محتوا و نارسانای به مقاصد و اهداف شوند جای خود را به راه‌های رسانه یا رساناتر به مقصود خواهند داد.

بازخوانی مؤمنانه متون اولیه و ثانویه و ابراز شجاعانه یافته‌های علمی و روش‌مند آن می‌تواند راهی مطمئن برای رسیدن به «حقیقت مطلوبات شریعت» باشد» (۸)

اندیشه مرحوم قابل در زمینه ارتداد علاوه بر نظر مرحوم امام اندیشه‌ای است که توسط استادش مرحوم آیت‌الله منتظری بیان شده است که آن روان‌شاد در رساله حقوق خود در مورد آزادی عقیده و ارتداد می‌گوید:

مجرد اندیشه و اعتقاد، یا تغییر آن و یا ابراز آن و با اطلاع از اندیشه و تفکری دیگر حق هر انسانی است و با هیچ یک از عناوین کیفری نظیر: ارتداد، افساد، توهین، افترا و مانند آن مربوط نیست. (۹)

برای اینکه انسانی حق دارد عقیده خود را صحیح یا غلط - بیان کند؛ ولی حق ندارد ضمن بیان اندیشه خود به اندیشه و عقیده دیگران و مقدسات آنان توهین نماید و یا مورد تحریت و افترا قرار دهد (۱۰) از این رو تحمل عقیده‌ای به

دیگری نه امکان دارد و نه صحیح خواهد بود و هر انسانی بالفطره در پیدا نمودن اندیشه و استمرار آن قابل تحمیل و اکراه خواهد بود. و آیه شریفه «لا اکراه فی الدین (بقره ۲۵۶) چه در مقام جز از واقع خارجی باشد یا انشا نهی از اکراه باتوجه به شأن نزول آن قطعاً شامل امور اعتقادی دین نیز می‌باشد» (۱۱)

علاوه بر این حکومت باید یا طرفدار آزادی عقیده و بیان باشد و حق هیچ‌گونه تحمیلی را ندارد «به‌طور کلی حاکمیت حق ندارد در هیچ عرصه‌ای اعم از فکر، بیان آن، کار و سایر امور چیزی را با اکراه بر مردم تحمیل نماید» حضرت امیر(ع) فرموده‌اند من حق ندارم چیزی را به شما تحمیل کنم که نسبت به آن اکراه دارید. (۱۲)

#### ۵. مسئله حجاب

مرحوم قابل در پی تحقیقات و پژوهش‌های خود در افکار و اندیشه‌های فقهای گذشته تاکنون به نتایج متفاوتی از آنچه که امروز در باب حجاب وجود دارد دست می‌یابد و حجاب را یک امر استحبابی می‌داند. از جمله استنادات ایشان به فقها و علمای گذشته یکی گفتار مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار است که از ایشان نقل قول می‌کند که «در عبارات اکثر فقهای شیعه مطلبی دال بر وجوب پوشش دیده نمی‌شود» (۱۳)

از نظر خود علامه مجلسی نیز چنین است:

«پس از ترجمه به تمامی ادله و سخنان فقها، فتوای قطعی به وجوب پوشش نمی‌دهد. بلکه مبتنی بر روش کلی و اخباریان احتیاط می‌کند» (۱۴)

همچنین از دیگر نظریات ابراز شد نظریه ملا احمد نراقی کسی که برای اولین بار زعامت ولایت فقیه را مطرح می‌نماید می‌باشد که می‌گوید:

«از این بررسی حکم آشکار می‌گردد اینکه پوشاندن مو واجب نیست» (۱۵)



با این حال مرحوم قابل می‌گوید این نظرات گرچه ممکن است مورد سوءاستفاده قرار گیرد ولی باید آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار داد و صاحب‌نظران و فقها بایستی در این باره اجتهاد و نظرات خود را بیان نمایند.

«در مورد امکان سوءاستفاده از این گونه بحث‌ها، من هم با همه کسانی که این دغدغه را دارند موافقم، ولی از همه آن‌ها باید پرسید چه باید کرد؟ آیا ضرورت طرح نظریاتی که مبتنی بر روش‌های پذیرفته شده علمی و کاملاً روشمند، حاصل می‌شوند و ضرورت تضارب آراء که تنها راه بقای شریعت محمدی (ص) و به‌خصوص فقه آن است، کمتر از ضرورت عرف متشرعه است؟ آیا کمبودهای آشکار نظری در حوزه‌های کلامی، اخلاقی و فقهی در برابر نیازهای بی‌وقفه نسل حاضر (حتی مجامع علمی و حقوقی بیرون از اسلام) ناشی از احتیاط‌های بی‌حد و حصری نیست که همیشه به تصور دفاع از شریعت تحقق یافته است مگر شخص بنیانگذار جمهوری اسلامی (ره) در مورد برخی فتاوی خود و در مورد سرنوشت برخی دوستان و شاگردانش قرار نگرفت... مگر در مقابل آنان بیان نکرد که «خدا کند انسان احکام خدا را به‌خاطر... انکار نکند»؛ مگر در جای دیگر نگفت که: «برخی احتیاط‌ها مخالف احتیاط است» (۱۶)

در اوایل انقلاب در همان اسفند ۵۷ که مسئله حجاب مطرح شد. مرحوم آیت‌الله طالقانی ضمن تبیین حجاب و اینکه یک امر ارزشی است ولی گفت کسی بانوان را مجبور نمی‌کند که این موضوع روز بعد مورد تأیید مرحوم امام قرار گرفت» (۱۷)

#### ۶. فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در چارچوب قانون

مرحوم قابل علاوه بر این که یک پژوهشگر متعهد و یک نواندیش دینی بود در عرصه سیاسی و اجتماعی نیز فعالیت داشت. نامه‌ها و مقالاتی در این باره نوشت و

سخنرانی‌هایی ایراد نمود که موجب بازداشت و محاکمه وی می‌گردد از آنچه که در این فعالیت‌ها بدان پایبند بود.

پایبندی برای ایشان به قانون به‌خصوص قانون اساسی بود که آن را محور وفاق و نظم اجتماعی می‌دانست گرچه برخی از مواد آن قابل قبول نبود اما بدان التزام داشت از جمله در یکی از مجالس بزرگداشت درگذشت شادروان دکتر یدالله سحابی می‌گوید:

«اگر ما بخواهیم در زندگی اجتماعی مان» ملاک و محوری برای وفاق مشخص کنیم باید برویم روی کلمه مشترک، کلمه مشترک چیست؟ تا وقتی قانون اساسی در یک کشور تغییر نکرده بهترین چیزی است که براساس آن می‌توان در جامعه اتفاق نظر ایجاد کرد. اگر آن را بردارید، به جامعه گفته‌اید که هیچ کلمه و لفظ مشترکی در آن جامعه ندارید.

قانون اساسی محوری است بین حاکمان و آحاد ملت. هم به لحاظ شرعی و هم به لحاظ عقلی... بنیانگذار این انقلاب نیز گفته‌اند که این عهد و میثاقی است که لازم‌الوفاست... در یکی از سخنرانی‌هایم گفته بودم: بیست و اندی سال است که درباره بعضی مسائل حقیقتاً با علم و آگاهی دارد تخلف صورت می‌گیرد. تخلف از عهدی که گناه کبیره است» (۱۸)

پانوشت‌ها

۱. احمد قابل نقد فرهنگ خشونت ص ۲۳۳ و ۲۳۴.
۲. همان ص ۲۳۵.
۳. محمد بسته‌نگار، حقوق بشر از منظر اندیشمندان از انتشارات شرکت سهامی انتشار تهران: چاپ اول، سال ۱۳۸۰، مقاله احمد قابل تحت عنوان «تکالیف دینی و حقوق بشر» ص ۵۲۳.
۴. نقد فرهنگ خشونت، ص ۱۲ به نقل از کتاب الطهاره مرحوم امام خمینی جلد ۳ ص ۳۲۷ و ۳۲۸.

۵. نقد و بازنمایشی گفتمان دینی، مجموعه مقالات سمینار علمی و فرهنگی بزرگداشت مهندس بازرگان، به کوشش بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان و شرکت انتشارات قلم، چاپ اول ۱۳۹۰، ص ۱۹۱ مقاله احمد قابل تحت عنوان بازمینی نقل با معیار عقل.
۶. همان ص ۱۹۱، به نقل از کتاب «اسلام و مقتضیات زمان» مرحوم مطهری ص ۸۶ جلد ۲.
۷. همان ص ۱۹۱.
۸. همان ص ۱۹۲.
۹. رساله حقوق، آیت‌الله منتظری، انتشارات ارغوان، چاپ پنجم پاییز ۱۳۸۱، ص ۵۲.
۱۰. همان ص ۵۲.
۱۱. همان ص ۵۱ و ۵۲.
۱۲. همان ص ۵۴.
۱۳. برگرفته از سایت اینترنتی احمد قابل ([www.ghabel.net](http://www.ghabel.net)) درمورد حجاب.
۱۴. همان.
۱۵. همان.
۱۶. همان.
۱۷. به روزنامه کیهان از تاریخ ۱۹ اسفند به بعد مراجعه شود.
۱۸. دومین یادنامه دکتر یدالله سحابی، به کوشش علی اکرمی، انتشارات قلم، چاپ اول ۱۳۸۳ ص ۲۹۹ و ۳۰۰.

(۳۳)

## احمد قابل نادرالوجود بود

مصطفی ملکیان، نیلوفر، ۱۵ آبان ۱۳۹۱

من اگر یکی از این ویژگی‌ها را در کسی سراغ داشته باشم عرض می‌کنم که نادرالوجود است. من صادفانه شهادت می‌دهم که آقای قابل سه ویژگی داشت که خیلی ارجمند بود.

ویژگی اول این که به‌حدی متواضع بود که به گمان من یک‌صدم فضایل آقای قابل در جامعه شناخته نشده است. مثلاً اگر علم قیل و قال و مدرسی را فضیلتی به حساب بیاوریم آقای قابل مجتهد بود و به گفته آقایان و با تعبیری که به‌کار می‌برند آیت‌الله بود. اما تقریباً هیچ‌کس خبر نداشت. حتی نزدیک‌ترین دوستان آقای قابل خبر نداشتند که آقای قابل مجتهد<sup>۱</sup> فقیه و صاحب فتوا است. این تواضع که همراه نوعی سکوت نسبت به خود و سکوت نسبت به خوبی‌های خود [است] ویژگی خیلی نادری است که در آقای قابل وجود داشت.

ویژگی دوم آقای قابل این بود که به تمام معنا دل‌سوخته مردم بود. با شناختی که من از آقای قابل داشتم واقعاً اهل سیاست نبود. از سیاست گریز داشت. کسی نبود که قصد نمایندگی شدن، وزیر شدن، عضو مجلس خبرگان فلان و فلان شدن را داشته باشد. اصلاً از سیاست گریزان بود، اما به‌حدی درد و رنج مردم برای او بزرگ جلوه می‌کرد. [درد و رنج مردم برای او] بزرگ و مهم بود که تقریباً بیش از هر سیاسی دیگری با زندان، شکنجه و آزار و آسیب و... سروکار پیدا کرد. خیلی نسبت به مردم دل‌سوختگی داشت.

البته خانواده قابل، از پدر مرحوم قابل و بقیه به همین صورت بودند. اما شخص احمد قابل علی‌الخصوص [این ویژگی را داشت].

ویژگی سوم این بود که هر چه از زبان و قلم آقای قابل صادر شد سنجیده بود.

من واقعاً از آقای قابل هیچ سخنی نشنیدم یا هیچ چیزی نخواندم که شتاب‌زده بیان شده باشد. انگار همه را ده‌بار پخته بودند و به زبان و قلم جاری می‌کرد. یعنی آتوریته و حجیت داشت. یعنی شخص خبر داشت که خیلی کار صورت گرفته تا این جمله از زبان یا قلم آقای قابل جاری شده است. از این سه ویژگی حتی یکی هم نادر است. یعنی اولاً تواضع و ego خیلی می‌چاله‌شده و خیلی کوچولوی کوچولوی کوچولو داشتن. ثانیاً دل‌سوختگی به حال عالم و آدم و بندگان خدا و ثالثاً متقن سخن گفتن.

انگار بعضی‌ها برای سخن خود ارزشی قائل نیستند. می‌پرانند بعد هم که گفتید، پس می‌گیرند سپس در جلسه بعدی از نو همان سخن را می‌گویند و دوباره ممکن است [سخن خویش را] پس بگیرند. خیلی برای آن‌ها مهم نیست. از این‌جا پی‌برید که وقتی می‌خواهید سخن‌شان را ضبط کنید خودشان را جمع و جورتر می‌کنند. گویا قائل نیستند که ضبط صوت هستی، کار می‌کند. می‌بینید همه‌چیز می‌گویند بعد می‌گویند نکند که ضبط روشن باشد و اگر [ضبط] را روشن کردید می‌بینید ضبط و ربط‌دارتر حرف می‌زنند و اگر چیزی بخواهند بنویسند و منتشر کنند ضبط و ربط‌دارتر می‌شوند. این‌ها کسانی هستند که به استواری و اتقان سخن، هیچ بهایی نمی‌دهند. اما اگر جایی دیدند که می‌چگیری می‌شود کمی خودشان را جمع و جورتر می‌کنند. در ضبط صوت می‌چگیری می‌شود اما ضبط صوت نباشد نه. در نوشتن باز بیشتر.

اما آقای قابل از نوادری بودند که من دیده بودم که سخن او سنجیده بود.

توجه کنید شما هرچه قدر هم سنجیده سخن بگویید معصوم نیستید. ممکن است سختتان خطا باشد، اما تمام توانتان را به کار زده‌اید و این شده است. اما این که اذهان مخاطبان را سطل زباله بدانید و هر آشغالی در این سطل‌های زباله بریزید که اکثر ما این‌گونه هستیم. اکثر ما اذهان مخاطبانمان را مثل سطل آشغال می‌دانیم و آشغال در آن می‌ریزیم.

سنج. تأمل قبلی کرده باش. «نمی‌دانم» بلد باش. بگو من نمی‌دانم. وارد نیستم. اینجا را بلد نیستم. یا با قید سخن بگو. «ظاهراً»، «به نظر من می‌رسد که»، «شاید چنین باشد که»، «احتمالاً» این‌ها یعنی، من برای مخاطب ارزش قایلیم. نمی‌خواهم ذهن او را پر از رطوبت و یابس و حق و باطل آمیخته به هم کنم. این ویژگی در آقای قابل بود. و من اگر یکی از این ویژگی‌ها را در کسی سراغ داشته باشم عرض می‌کنم که نادرالوجود است. چه برسد به این که هر سه ویژگی را با هم داشته باشد.

(۳۴)

## احمد قابل، موج دوم نه جریان چهارم!

مهدی تهرانی، خانه فلسفه، ۲۴ آبان ۱۳۹۱

### جامه‌ای ناموزون بر تن احمد قابل

محمد قوچانی در یادداشتی که به مناسبت درگذشت احمد قابل نوشته است، او را روشنفکری درون‌دینی معرفی می‌کند و در کنار تجددگرایان (که از نظر او روشن‌فکرانی برون‌دینی هستند) و سنت‌گرایان و بنیادگرایان، جریانی چهارم؛ معرفی می‌کند. جریانی که تکیه بر متون دینی دارد و از درون حوزه برمی‌خیزد و سودای بازسازی شریعت را در سر دارد. قوچانی، جریان احمد قابل را ادامه‌ راه مطهری، بهشتی، صدر، منتظری و صالحی‌نجف‌آبادی می‌داند که از درون سنت شروع کردند و به تجددی دیگر رسیدند. از نظر قوچانی از آنجا که فقه بر تمام شئون زندگی مسلمانان سایه افکنده، بازسازی فقه، مهم‌ترین پروژه نواندیشی اسلامی باید باشد که این مهم از نظر روشنفکران دور مانده و تنها از عهده حوزویان برمی‌آید. (هفته‌نامه آسمان شماره ۳۳) + لینک

اما یک‌یک سخنان و ادعاهای محمد قوچانی، قابل نقد به نظر می‌رسد؛ در زیر به‌طور گذرا به برخی از آن مؤلفه‌ها اشاره می‌کنم:

۱. محمد قوچانی میان روشنفکر درون‌دینی و روشنفکر برون‌دینی، دیواری بلند کشیده که به‌نظر می‌رسد از استحکام و استقامت چندانی برخوردار نیست.

یعنی رابطه میان درون و بیرون دین؛ آنچنان پویا و عمیق و همیشگی است که نمی‌توان به‌روشنی تعیین کرد کدام گزاره از بیرون دین و کدام‌یک از درون می‌آید. اصل سخن همین است که بدون ابزارهای پیچیده و فربه برون‌دینی نمی‌توان از

دین استنطاق کرد و آنرا به‌زبان آورد و نه قابل و نه منتظری و نه صالحی نجف‌آبادی بدون مدد گرفتن از گزاره‌های برون‌فقهی و پس از آن برون‌دینی نمی‌توانستند از افق‌های تازه به فقه نگاه کنند و تنها تفاوت قابل و سروش اینست که قابل فقیه است و سروش فیلسوف است.

و صد البته نظرات فلسفی و کلامی امثال سروش دستمایه انقلاب فقهی قابل می‌گردد. چه که او سررشته‌ای در مطالعات کلام جدید و فلسفه مدرن و پست‌مدرن ندارد.

بنابراین نه تنها تفکیک میان راه قابل و غیر قابل را غیرقابل قبول می‌دانم بلکه اصرار بر اتحاد پروژه و دغدغه اصلی آن‌ها دارم. تنها تفاوتشان رشته تحصیلی‌شان است که قابل به اقتضای آنکه به‌حسب تقدیر یا علاقه به وادی فقه افتاده؛ ناگزیر می‌باید از متون دینی بهره‌های بیشتری ببرد و به تعبیر قوچانی بر آن مسلط باشد.

گمان نمی‌کنم مطلوب یا ممکن باشد که جمله اندیشمندان رشته‌های خود را رها کرده و هم‌رشته قابل گردند.

خاصیت فقه اینست که به چارچوب‌ها و قواعد و روش‌های کلی‌اش پایبند باشد همان‌گونه که فلسفه و اخلاق و عرفان چنین است. و هرکدام اگر خواهان اصلاح یا انقلابی در ساختار علوم خود باشند ناگزیرند قدم‌قدم و باز براساس همان معیارهای قابل قبول علمی‌شان اقدام به این کار کنند.

پس به‌نظر بی‌وجه است که گفته شود: «تجدیدنظرهای قابل در مسائل فقهی با ادله درون‌دینی قابل رد و اثبات است و تکیه بر ادله برون‌دینی ندارد.» چه که اولاً اقتضای فقه اینست که به تعبیر قوچانی «به متون دینی متکی باشد» و ثانیاً گرایش قابل و پیش فرض‌ها و انتظاراتی که از دین و روایات دارد تکیه بر امور برون‌دینی دارد.

قوچانی درباره قابل می‌نویسد: «معتقد بود با رجوع به متون و منابع اسلامی و بازخوانی آن‌ها براساس شرایط زمان و مکان می‌توان به معرفت دینی معاصر و



مفید برای زندگی فردی و اجتماعی رسید...» اما نباید واژه بازخوانی را سبک گرفت و کیفیت تحول شرایط زمان و مکان را امری بدیهی شمرد و نحوه ارتباط میان شرایط زمان و مکان و استنباطات فقهی و تاریخی را امری سهل الوصول دانست. و روشن است که همه این امور صعب و ممتنع به مدد روشنفکرانی صورت می‌گیرد که از نظر قوچانی در فضای بیرون دین قدم می‌زنند.

از قابل که بگذریم گاه گمان می‌کنم امثال محمد قوچانی در بزرگ کردن امثال منتظری و صالحی نجف‌آبادی قصد مزاح دارند. چه که هم ما و هم آن‌ها نیک به یاد داریم و دارند که چه تلاش مذبحخانه‌ای برای در جریان قرار دادن ذهن جامد فقها صورت گرفته و برای تفهیم مفاهیم مدرنی مانند حقوق بشر و مفادش به آن‌ها، امثال سروش و باقی و... چه ریاضت‌ها کشیدند.

گویا امثال قوچانی فراموش کرده‌اند که اگر گعده‌های علمی و اصرارهای بی‌حد و حصر و نزاع‌های بی‌تمام میان روشنفکران و جریان قابل نبود، هیچ جهش و تجدیدنظری از آنان بر نمی‌خواست.

اگر نتیجه ناکارآمدی فقه سنتی را مکرر به گوش آن بزرگواران نمی‌خواندند و اشکالات درون‌ساختاری و برون‌ساختاری فقه موجود را کراراً در جلسات خصوصی و نامه‌های سرگشاده و مقالات مختلف یادآور نمی‌شدند، امثال منتظری را هرگز جنبشی حاصل نمی‌شد تا به شاگرد قابلیش «شیخ احمد قابل» منتقل شود. اگر تجربه سیاسی سکولارها و تجددگراها نبود هیچ تلنگری به اذهان شریف آن بزرگواران وارد نمی‌گشت.

بیهوده نیست که به تعبیر قوچانی تحولات دهه آخر عمر منتظری نادیده گرفته شده؛ چرا که آن همه فتاوا و نظرات نامعقول و غیرعقلایی که سراسر کتاب‌های آن مرد شریف را پوشانده با صدور چند فتوا در راستای شریعت عقلانی و حقوق بشر، شسته نمی‌شود. علاوه بر آن که چند قدمی که در وادی تحول و روزآمدی

برداشته شده، تناسبی با هزینه‌هایی که روشنفکران برای بیداری اذهان آن‌ها کردند ندارد.

اما موافقم مسئله را به گونه دیگری طرح کنیم: و آن این‌که پروژه احمد قابل حلقه مفقوده پروژه روشنفکری دینی بوده و هست و از گذشته تاکنون در فقر مفرط نسبت به این حلقه مفقوده به سر می‌بریم و به جاست که روشنفکران نسبت به تکمیل پروژه خود اقدامی جدی کنند و وارد عرصه‌هایی که با متون دینی تعامل بیشتری دارد گردند و خانه فقه را نیز تکانی دهند چه که با تک‌گل‌هایی نظیر قابل، زمستان این دیار، عزم سفر نمی‌کند.

ولی آنچه که اعجاب برانگیز است اینست که قوچانی از فربگی عرفان و فلسفه در آثار روشنفکران گلایه می‌کند. گویا از نظر او جامعه ما به لحاظ توجه به اخلاق و عرفان و عقلانیت به تعادل و باروری رسیده و اکنون وقت ترک میدان معرفت و ورود به میدان عمل و فقاقت گردیده.

این حرف قوچانی در حالی است که هنوز مفردات مباحث نوین معرفتی، در اذهان توده دانشجویان حوزه و دانشگاه در تاریکی مطلق به سر می‌برد.

و اساساً هرگاه که زمان ثمردهی این پروژه برسد، نیازی نیست که روشنفکران عرصه معرفت را رها کرده و به فقه و حقوق بپردازند، بلکه از میان دانشجویان فقه و حقوق و دانشمندان و فقها خیزش‌ها و حرکت‌های مثمر ثمر اتفاق خواهد افتاد. و همین که جریان منتظری و صالحی و قابل، چون جنین نارس سقط شده، گواه آنست که عرصه معرفت به فربگی لازم نرسیده.

من برخلاف محمد قوچانی که نام جریان احمد قابل را راه چهارم می‌گذارد که از درون حوزه برخاسته، آنرا موج دوم جریان روشنفکری دینی می‌دانم که به درون حوزه راه یافته.

اما انتقادی که محمد قوچانی از روشنفکران دینی می‌کند که: «آنان فقه را به دیده خواری نگریسته‌اند»، نیز قابل بحث و نظر است. چه که اگر روشنفکران در

مقام نظریه‌پردازی التفات کمتری به فقه داشته‌اند لازمهٔ حرفهٔ آنان است و روشنفکران دینی؛ عرفا و فلاسفهٔ اسلام امروزند و احمد قابل و حسینعلی منتظری فقهای اسلام امروز و تفاوت فلاسفه و عرفا با فقها در عرصهٔ نظر؛ ریشه‌ای تاریخی دارد و منحصر به ظهور مدرنیسم نمی‌شود.

اما اگر قوچانی روشنفکران را عملاً پایبند به فقه و شریعت نمی‌بیند، امری علی‌حده است و ارتباطی به روشنفکری‌شان ندارد. همان‌طور که در طول تاریخ؛ فقها صوفیان و فلاسفه را متهم به خروج از دایرهٔ شریعت و لایبالی‌گری می‌کردند و آن‌را به حساب تصوف و فلسفه می‌گذاشتند.

اما چه جای شکایت که همواره در کنار حضرت عقل و دل؛ عرصهٔ تقیدات عملی و رسومات قشری، کمرنگ‌تر دیده می‌شود.

۲. محمد قوچانی می‌نویسد: «عامه مسلمانان نه با فلسفه و عرفان که با فقه زندگی می‌کنند... مهم‌ترین پروژه نواندیشی اسلامی باید بازسازی حقوق و تکالیف مسلمانان باشد؛ اما چون روشنفکران دینی ما از حوزه‌های علمیه برنخاسته بودند به اهمیت این بازسازی کم‌توجهی کردند.»

آری وی درد را به درستی تشخیص داده که امروز فقه بر مسلمانی مسلمانان سایه انداخته؛ اما روشنفکران دینی، همین را محتاج تعدیل و علاج دانسته‌اند که نتیجتاً بر عرصهٔ معرفت و معنویت تأکید کرده‌اند.

اما اکنون که سخن از سررسید تاریخ انقضای پروژهٔ روشنفکری دینی (به‌خاطر دینی بودنش)، بر سر زبان‌هاست و سکهٔ آن‌ها را وزن و بهای گذشته نیست، آیا می‌توان، از بازسازی نظام شریعت و فقه اسلام جهت اصلاح زندگی مسلمانان سخن گفت؟

درست است که حکومت و ریاست در اختیار فقیهان و تفسیر فقهی از دین، تفسیری غالب و مسلط است اما دلیلی کافی بر این نیست که مهم‌ترین پروژهٔ نواندیشی اسلامی باید بازسازی فقه اسلامی باشد.

در نظر داشته باشیم که بیش از هزار سال است که فقه ابزار ریاست و فقها رئیس‌المسلمین بوده‌اند. و نحوه ریاست و سیاست فقها نیز، توده‌گرایی و پوپولوسیم بوده و هست.

فقها و به تبع آن فقه، روحیه پیشتازی و شالوده‌شکنی ندارند. چرا که در این صورت حمایت توده مسلمانان سستی که قدرت فقها بر شانه‌های آنان استوار است را از دست می‌دهد. بنابراین به نظر می‌رسد رؤیای تحول بازسازی فقه و شریعت به دست فقیهان و از درون حوزه‌ها یا غیرقابل تعبیر است و یا بسیار پرهزینه و غیرمقرون به صرفه است.

فراموش نکرده‌ایم که در طول تاریخ اسلام و تشیع دوره‌هایی را پشت سر گذاشته‌ایم که فقیهان بر مسند قدرت نبوده‌اند و اسلام فقهاتی، و جاهت‌آموزینش را نداشت، آن روزگار، نه مسلمانان از دین خارج شدند و نه مشرکان بر آنان مسلط گشتند بلکه درست به عکس، اوج شکوفایی فکری و علمی مسلمانان در آن دوران رخ داده. قرون آغازین پس از غیبت، حکومت آل بویه و... نمونه‌های بارزی از این الگوست.

پس مجدد بر این نظر تأکید می‌کنم که علاج این درد جانکاه، در ستاندن جامعه ریاست از اندام فقاقت است و زدودن غبار حلال و حرام از عرصه فرهنگ و اندیشه و اگر این ندا در حوزویان درمی‌گیرد، چه نیکو و آلا می‌بایست از بیرون و با کسوت و لغت دیگری این ندا را درداد تا چرخ زمانه این تحول مبارک را بر حوزه و جامعه مسلمانان تحمیل کند.

(۳۵)

## قابل هنوز هم فریاد می‌زند

مصطفی ایزدی، جرس، ۱۰ آذر ۱۳۹۱

احمد قابل زنده است. زندگی مجاهدان راه خدا انتها ندارد. کالبد تنگ و کوچکی که مکرر در مکرر مبتلای رنج‌های این دنیای انباشته از ستم بود روزی از روح بزرگ او جدا می‌شد.

این روح ناآرام و فریادگر و حق‌طلب که آن کالبد اسیر را این طرف و آن طرف می‌کشاند، در میدان جنگ می‌برد و با ترکش‌های دردآور برمی‌گرداند، اسیر دست زندانبانان این شهر و آن شهر می‌کرد، روزها در کلاس‌ها می‌نشاند و شب‌ها در کنار کتاب‌ها، بی‌خوابی می‌داد و در جای‌جای جغرافیای نیازمند آگاهی، بر کرسی و منبر می‌برد و بالاخره آن را به بستر هزاران درد انداخت، آری این روح بزرگتر از روح مدعیان دینداری، زنده و جاودانه است، بلکه نزد رب‌العالمین صاحب کرامت و ارجمندی است.

احمد قابل می‌توانست، مانند هزاران طلبه دیگر، عبا و عمامه را بر تن خویش نگه‌دارد، در حجره و کلاس درس بنشیند و مجتهدوار برای شاگردان و مریدان خود، فارغ از آنچه در جامعه می‌گذرد و بر مردم می‌رود، فقه و اصول بگوید. در این صورت به مرور در ردیف اعظم حوزه می‌ایستاد و چه‌بسا مریدانی چند، دستش را می‌بوسیدند و همگان احترامش می‌کردند. و البته، برایش چندان مهم نبود که رنج مردم چیست؟ بر اندیشمندان و نخبگان چه می‌گذرد؟ و اسلام اصیل دچار چه گرفتاری‌هایی است؟ اما به‌راستی چنین شئونی قابلیت قابل را داشت؟

نه! او فراتر از این وجوه عوام‌پسند می‌زیست. عبا و عمامه و ایضاً نعلین و ردا و قبا و لباده، اگر برای بعضی‌ها فخر می‌آورد و بعضی‌ها را به طبقه ممتاز می‌رساند، برای مجتهد آزاده‌ای چون احمد قابل، آرایه‌هایی محدودکننده بیش نبودند و او هیچ بهره فردی و اجتماعی از آن‌ها نمی‌برد.

احمد قابل، قابلیت رادمردی و بزرگواری را داشت، اما از بی‌اعتنایی به درد رنج‌دیدگان گریزان بود. او از قابلیت و شایستگی مجاهدت بی‌شائبه در راه خدا و در راستای ضرورت‌های انسانی جامعه، در حد اعلیٰ برخوردار بود، اما تحمل دیدن انواع و اقسام ظلم و بیداد را نداشت، چرا که آزاد مرد بود، فهیم و اندیشمند بود و شجاعت لازم را بسیار فراتر از کسانی که بیرون گود ایستاده و به دیگران دستور غلبه بر حریف می‌دهند، داشت. این شجاعت او که جزء برتری‌های یک انسان لایق محسوب می‌شود، همیشه و همه‌جا، در نوشته‌ها و گفته‌هایش نمایان بود و البته در دسرهای فراوانی نیز برای او فراهم می‌کرد.

من بیش از بیست سال او را می‌شناختم. وی از دوره جوانی‌اش همان بود که در میان سالی‌اش بود. پرهیزگار و منتقد و جسور، با این تفاوت که در این فاصله با تلاش و جدیت تحسین‌برانگیز بر معلومات دینی و آگاهی‌های سیاسی‌اش افزود و در قامت یک دانشمند فرهیخته و آزاداندیش و عقل‌گرا ظاهر شد.

استاد احمد قابل، سال‌هایی چند، پای درس دانشمندی بزرگ و فقیهی عالیقدر نشست و کمالات و قابلیت‌های فراوانی از استاد بی‌بدیل خود کسب نمود. درس دین و شرع، درس شجاعت و دلیری، درس انسان‌دوستی و مردم‌داری، درس سربلندی و آزادگی و درس برارندگی و فرزاندگی در میدان جهاد و اجتهاد، دروسی بودند که احمد قابل در طول بیش از دو دهه حضور در محضر مرجع عظیم‌الشان، حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری، فرا گرفت و افتخار متقابل را بین خود و استاد خود رقم زد.

---

او آموخته‌های فراوان خود را از این استاد بزرگ و سایر اساتید، به میان جامعه می‌برد و از طریق سخنرانی و مقاله به همگان منتقل می‌کرد. وی علی‌رغم دعوت استادش که به حوزه برود و به همگان خود درس بدهد، چنین نکرد و آموزه‌های علمی خودش را با عموم مردم در میان می‌گذاشت.

مردی با این فضیلت‌ها و قابلیت‌ها، زنده است، اگرچه چهل روز پیش، از بدن مجروح و کالبد نحیف خود و نیز از دست کسانی که او را بسیار رنج دادند آزاد شد و سربلند به دیدار یار رفت، اما همچنان با آزادگان و مظلومان سخن می‌گوید و از دشمنان دین و مردم براءت می‌جوید.

(۳۶)

## ترازوی «خرد» در اندیشه اجتهادی احمد قابل

حسن فرشتیان، جرس، ۱۰ آذر ۱۳۹۱

«فقیه فقید احمد قابل»، شیوه‌ای متفاوت با شیوه مشهور فقهای معاصر در استنباط از منابع چهارگانه فقه داشت.

فقیهان شیعه، در حجیت منابع چهارگانه فقه (کتاب، سنت، اجماع، عقل) اتفاق نظر دارند. تفاوت شیوه‌های اجتهادی آنان، به چگونگی برداشت و «شیوه استنباط» از این منابع می‌باشد. همین تفاوت، سبب می‌شود که دستاوردهای فقهی و فتاوی‌ای آنان مختلف و گوناگون باشد. دستاوردهای متفاوت فقیهان و جانبداری آنان از «فقه تبعیض‌گرایانه»، «فقه تکلیف‌محور» و یا «فقه حقوق‌محور»، ناشی از همین «چگونگی» و شیوه برداشت و استخراج حکم از این سرچشمه‌ها می‌باشد.

«فقیه فقید احمد قابل»، شیوه‌ای متفاوت با شیوه مشهور فقهای معاصر در استنباط از این منابع داشت و همین نگاه متفاوت، وی را به درک و نتایجی متفاوت می‌رساند. وی، این رویکرد خویش را «شریعت عقلانی» می‌نامید. «شریعت عقلانی» را می‌توان شاه‌بیت نظریات فقهی و شرعی آن عزیز تازه سفرکرده دانست، که وی در وبلاگش (به همین نام) و در رساله جدیدالانتشار «مبانی شریعت» به توضیح و تفسیر آن پرداخته است. (قابل احمد، مبانی شریعت، ویراستاری: کدیور محسن، ۳۴۹ ص، مرداد ۱۳۹۱، نسخه الکترونیکی)، (نظریات وی در این متن، برگرفته شده از این دو منبع است).



## ۱. کتاب:

در یک تقسیم‌بندی کلی، متون فقه را به متون اولیه و متون ثانویه تقسیم می‌کرد. در این نگاه، قرآن به‌عنوان تنها «متن اولیه شریعت» که دست‌نخورده باقی مانده است، درجه‌بندی می‌شد. به اعتقاد وی، قرآن اگرچه «قطعی‌السند» است اما غالباً «ظنی‌الدلاله» است و نیازمند شرح و تفسیر است، در سند قرآن تردیدی روا نیست اما خرد بشری دلالت کلام خدا را در همه جا، قاطعانه نمی‌فهمد.

وی توضیح می‌داد که: «دلالت کلام خدا در اکثر موارد مبتنی بر قواعد زبان و برداشت مخاطب از ظواهر سخن است که عملاً احتمال خطا در «درک مقصود خداوند» را به همراه دارد و از این جهت، مبتنی بر «گمان معتبر و اطمینان‌آور» است، که احتمال خطا در آن تقلیل یافته ولی همچنان وجود دارد. بنابراین چیزی جز «حکم ظاهری» را اثبات نمی‌کند. البته در مواردی که «نص قرآنی» وجود داشته باشد (و احتمال معقولی برای نسخ آن وجود نداشته باشد) می‌توان مدعی تحقق «حکم واقعی شریعت» شد.»

## ۲. سنت:

اکثر احکام فقهی و حتی باورهای کلامی از سنت و حدیث اقتباس شده است. درحالی‌که سنت و حدیث، گاه معتبر و مستند است و گاه نامعتبر. هنگامی‌که حدیثی معتبر است و سند آن اصالت دارد، غالباً «ظنی» است هم سندش از استحکام بالا (در حد سندیت قرآن) برخوردار نیست و هم دلالتش قطعی نیست. مضاف بر اینکه حجم روایات جعلی و ضعیف‌السند در مجموعه روایات به‌جامانده، بسیار بالاست. هشتاد صحابی پیامبر(ص) که محضر وی را درک کرده بودند در زمان حضور پیامبر، روایاتی را از آن‌حضرت در نهی دروغ بستن به پیامبر (جعل حدیث) نقل کرده‌اند، تعداد این روایات و تعداد این راویان، نشان‌دهنده حجم گسترده جعل حدیث و دروغ‌پراکنی نسبت به پیامبر، حتی در

زمان حضور ایشان، می‌باشد. حتی قرآن نیز به این دروغ‌پراکنی‌ها و افترا بستن‌ها معترض است: **قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أُذُنُ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ** (یونس ۵۹).

پس از پیامبر نیز این شیوه ناپسند جعل حدیث ادامه داشت. امامان شیعه چون علی(ع) و حسین(ع)، از همان ابتدا می‌نالیدند از واژگون شدن معروف و منکر و جایگیری باطل بر مسند حق.

در برابر این اشکالات، احمد قابل به سراغ «عقل» می‌رود و معتقد است که با ترازوی عقل و خرد، بایستی میزان صحت و سقم روایات را بررسی کرد. وی شاهد می‌آورد که شیخ طوسی نیز معتقد بود روایاتی که با عقل سازگاری ندارد غیرمتواتره است و اگر متواتره بود ما ناچار بودیم آن را تأویل کنیم، سید مرتضی و محقق نراقی هم همین نظر را دارند.

### ۳. اجماع:

مرحوم احمد قابل، پس از کتاب و سنت، آرای فقیهان و اجماع آنان را به‌عنوان «متون ثانویه شریعت» در نظر می‌گیرد. اجماع نه یک دلیل مستقل، بلکه «زیرمجموعه سنت» محسوب می‌شود و از آن می‌توان، به وجود یک دلیل معتبر در کتب و سنت «حدس» زد. اگر از اجماع بتوان به منبع اولیه آن (کتاب و سنت) دست‌یافت، ارزش اجماع به ارزش آن منبع اولیه خواهد بود، وگرنه در حد همان «حدس» فوق باقی خواهد ماند.

احمد قابل معتقد بود که اگر آرای فقیهان همراه با دلیل عقلی یا نقلی معتبری نباشد، از هیچ‌گونه سندیت شرعی برخوردار نیست و لذا «تقدس شرعی» ندارد، بلکه ارزش آن در حدّ ارایه یک «نظریه علمی» است نه «یک سند شرعی». بنابراین مخالفت کردن با نظریه اجماعی فقها نیز نایستی مخالفت با شرع تلقی گردد بلکه

مخالفت با یک نظریه علمی در شریعت است، که نوعی تقابل آراء است و هیچ‌گونه منعی ندارد.

اینجا نیز احمد قابل، با رویکردی عقل‌گرایانه به سراغ اجماع می‌رود و با «ترازوی خرد» ارزش آن را وزن می‌کند، وی تصریح می‌کند که «سیره عقلاء» اگر حجت است، در هر عصری سیره و شیوه عقل بشری انسان‌های همان دوره برای آنان معتبر و با ارزش است.

#### ۴. عقل:

احمد قابل، «عقل» را برترین و معتبرترین دلیل شریعت می‌دانست، زیرا حجیت عقل ذاتی بوده و نیاز به هیچ استدلالی ندارد. حجیت عقل آنچنان بدیهی بوده است که در متون دینی، هیچ استدلالی به حجیت آن نشده است. به باور وی، وظیفه پیامبران، کمک به بشر برای بهره‌گیری بهتر و بیشتر از این سرمایه اولی (عقل) است (یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه).

اکثر فقیهان، «منطقه الفراغ شرع» را حوزه تصمیم‌گیری عقل بشری می‌دانند، ولی احمد قابل، «منطقه الفراغ عقل» را حوزه دخالت شرع می‌دانست و معتقد بود که شریعت، تنها در «منطقه الفراغ حکم عقل» حق تشریح و گزینش دارد. جایی که عقل نتواند به حکمی برسد نوبت شرع فرا می‌رسد.

حوزه احکام عبادی را محل تک‌تازی شرع دانسته و آنجا را کاملاً در محدوده صلاحیت شرع می‌دانست. «منطقه الفراغ عقل» را توصیف می‌کرد به جایی که «عقل مشترک بشری، نسبت به گزینه‌های موجود یا محتمل، هیچ‌گونه گرایش یگانه و مستقل مثبت یا منفی الزامی ندارد و طبیعتاً نسبت به آنها «بی‌تفاوت» است.»

او با استناد به اینکه بیش از نیمی از آیات قرآن به صراحت یا با اشاره، دعوت به تفکر و اندیشه می‌کند، برخی از احکام رایج و مشهور فقهی را در ترازوی خرد و عقل می‌گذاشت و معتقد بود که این‌گونه احکام فقهی، مثل تبعیض‌های حقوقی مردسالارانه در تناقض با فطرت و عقل بشری است، لذا وی در پی چاره‌جویی برمی‌آمد تا با ترازوی خرد این احکام را بسنجد و سره از ناسره غربال کند.

او بر این باور بود که عقل در همه‌جای فقه حضور خویش را تحمیل می‌کند، مگر نه اینست که در اصول دین، عقل تنها دلیل معتبر است، پس چگونه در فروع دین (احکام فقهی شریعت) می‌توان عقل را نادیده گرفت و برخلاف مقتضای آن عمل کرد.

عقل یکی از معتبرترین برهان‌هاست. خداوند دو حجت و برهان بر مردم دارد، یکی حجت آشکار و دیگری حجت پنهان. حجت آشکار، پیامبران و انبیاء و امامان است و حجت پنهان، عقل و خرد: (ان الله علی الناس حجتین، حجة ظاهرة و حجة باطنة. فاما الظاهرة، فالرسل و الانبياء و الأئمة و اما الباطنة فالعقول). وی با استناد به این حدیث، بر «استقلال عقل» استدلال می‌کرد زیرا در این حدیث، عقل (خرد)، حجت باطنی در کنار حجت ظاهری (پیامبران - شریعت) قرار داده شده است. بنابراین «عقل مستقل از نقل» (نه عقل مستفاد از شرع)، خود به‌تنهایی ملاک و برهانی خدشه‌ناپذیر است و این عقل را به همان «عقل عرفی» بشری ترجمه می‌کرد.

او با اقتدا به استادش، مرحوم آیت‌الله منتظری، عقل را «ام الحجج» (اساس حجت‌ها و براهین) می‌دانست و به کلام استاد استناد می‌کرد که: «احکام و قوانینی را که مخالف عقل باشد قبول نداریم. هیچ‌گاه احکام شرعی مخالف عقل نیست و خود شرع و قرآن، ما را به عقل ارجاع می‌دهند... حکم عقل و شرع با هم تلازم دارند و تضاد در آن‌ها نیست و اگر تضادی در جایی مشاهده شد در اینجا آنچه

عقل می‌گوید مقدم است، چون ام الحجج است» و آنگاه نتیجه می‌گرفت که «عقل» حجت اولی و اصلی است در برابر «شرع» که حجت ثانوی و فرعی می‌باشد.

«حقوق بشر» و «فقه»:

بدون تردید رابطه «حقوق بشر» و «احکام فقهی»، از مهم‌ترین چالش‌های کنونی فقه، می‌باشد. فقیهان و روشنفکران، هرکدام به شیوه‌ای در پی چاره‌جویی برآمده و برمی‌آیند. بسیاری از روشنفکران، شریعت را تکلیف‌محور دانسته و می‌گویند شریعت تکلیف‌محور است و نه حق‌محور، درحالی‌که «حقوق بشر» بر مبنا و محور «حق» است. احمد قابل این نظریه را نقد می‌کرد و معتقد بود که «حق‌محوری» و «تکلیف‌محوری»، دو روی یک سکه هستند. وی راه حل را در مقدم داشتن حق‌الناس بر حق‌الله می‌دانست.

وی با استناد به ادعای اجماع شیخ انصاری بر تقدم حق‌الناس بر حق‌الله، راه چاره را در رعایت این تقدم می‌دانست و بر این باور بود که با تقدم حق‌الناس و حقوق بشر، مشکل رابطه فقه و حقوق بشر حل خواهد شد.

علی (ع) تنها راه احقاق حقوق‌الله را، احقاق حقوق‌الناس می‌دانست و می‌فرمود که خداوند حق‌الناس را مقدمه (یا مقدم به فتح دال) بر حق‌الله قرار داده است آن‌کس که حقوق‌بندگان را رعایت کند، همانا این امر می‌تواند وی را به ایفای حق‌الله نیز برساند: «جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدمة لحقوقه، فمن قام بحقوق عباده الله، كان ذلك مؤديا الى القيام بحق الله.»

احمد قابل معتقد بود که حق خدا احتمالی هست ولی حق‌الناس (حقوق بشر) قطعی هست، لذا این حق قطعی بر آن حق احتمالی تقدم دارد. شاید دلیل فربه‌شدن حق‌الله، در این نکته باشد که حق‌الله متولیان ویژه (فقیهان) دارد که به نگرهبانی دایمی از آن می‌پردازند، درحالی‌که نگرهبانی از حقوق‌الناس متولیان رسمی نداشته است.

فقیه فقید احمد قابل که خود از صنف فقیهان و دانش‌آموخته حوزه فقهت بود، ترجیح داد تا در صحنه‌های زندگی اجتماعی نیز به تقدم حق‌الناس بر حق‌الله وفادار بماند و به جای متولی حق‌الله شدن، پاسدار حق‌الناس شود.

با شجاعتی کم‌نظیر، ترازوی «خرد» در دستان خویش گرفت و هرکجا میان حق‌الله (و یا بهتر است گفته شود آنچه در شریعت، به نام حق‌الله منتسب و مشهور شده) و حق‌الناس، تزاخم یا تعارض و دوگانگی و ناسازگاری می‌دید، تردید روانداشته و بی‌محابا، فریادگر حقوق انسان‌ها می‌شد و در این راستا، شجاعت‌مندانه و سخاوت‌مندانه، از پرداخت هزینه‌های زندان و تبعید ابایی نداشت.

او فقیه جوانی با اندیشه‌ای شکوفا و زاینده بود که زود آمد و دریغا که خیلی زودتر رفت.

(۳۷)

## این دو احمد

سارا زرتشت، جرس، ۱۰ آذر ۱۳۹۱

۱. چهل روز پیش مرحوم احمد قابل از میان ما رفت.

شاید پیش از آنکه بزرگانی چون محسن کدیور و مصطفی ملکیان (که هر دو از حوزه برخاسته‌اند) او را به رسم حوزوی «آیت‌الله» بخوانند و شخصیتی چون عبدالکریم سروش به فتوای او در خصوص حجاب استناد کند و بسیاری دیگر در پیام‌های تسلیت خود به رتبه دینی او اشاره کنند، بسیاری از مردم که عادت دارند فقها را در لباسی متفاوت و منسوب به پیامبر ببینند، باور نداشتند که احمد قابل از چنان جایگاهی در مراتب حوزوی برخوردار باشد.

چنانچه در زندگینامه احمد قابل آمده است، او به اختیار خویش لباس روحانیت را کنار گذاشته و در دلایل ترک آن نوشته است:

«من در تابستان سال ۱۳۷۰ به اختیار خود، لباس روحانیت را کنار گذاشتم. علت آن چند چیز بود: آن لباس، بسیار دست‌وپاگیر و زحمت‌آفرین است... حقیقتاً مزاحم رفتار طبیعی آدمی می‌شود... موجب انگشت‌نما شدن در مجامع عمومی... غرور کاذب اکثر افراد ملبس به لباس روحانیت، منجر به عدم مراعات اخلاق انسانی اسلامی در بسیاری از مراودات اجتماعی آنان شده است... پیامبر خدا و ائمه هدی به عدم تمایز لباسی از سایر مؤمنان مشهور بودند، تا جایی که افراد غریبه، در اولین حضور خود در جمع مسلمانان، نمی‌توانستند پیامبر(ص) و یا ائمه را از دیگران تشخیص دهند... اگر «پوشیدن لباس عموم مردم» برای هر مسلمانی

«مستحب» باشد، پوشیدن آن و انتخاب لباس‌های متمایز که موجب انگشت‌نما شدن در میان جمع می‌شود مطمئناً «مکروه» خواهد بود» (با تلخیص)

۲. ماه‌های پایانی تحصیلات دانشگاهی، فراغتی دست داد و در جستجوی‌هایم پیرامون بعضی از موضوعات دینی، با آثار یکی از مجتهدان اهل سنت آشنا شدم که او نیز به اختیار و آگاهانه و بلکه همچون احمد قابل «نقادانه»، لباس روحانیت را کنار گذاشته بود؛ و از قضا او نیز «احمد» نام داشت!

محسن کدیور در مقدمه یکی از نوشته‌های احمد قابل آورده است «احمد قابل مجتهدی بدون لباس روحانیت است... او را غالباً به نامه‌های انتقادی شجاعانه‌اش به مقام رهبری می‌شناسند...»

این سخن درخصوص آن یکی «احمد» نیز صادق است و هنوز هم خیلی از روشنفکران و نخبگان سیاسی، مرحوم احمد مفتی‌زاده را به سبب فعالیت‌های مقطعی و محدودی که هم‌زمان با انقلاب ۵۷ داشت و شاید به سبب نوع پوشش و لباس، به‌عنوان یک چهره سیاسی می‌شناسند و چه‌بسا در موافقت‌ها و مخالف‌های خود به همان اندازه بسنده می‌کنند و از این حقیقت، غافل می‌مانند که مرحوم مفتی‌زاده از معدود مجتهدان نوگرا و نواندیشی است که در میان اهل سنت و بلکه روشنفکران سنی، از جایگاه ویژه و بلکه کم‌نظیری برخوردار است و البته در دیار خویش کمتر و بلکه بسیار اندک به یک چهره سیاسی مشهور است.

۳. شباهت‌های «این دو احمد» بسی بیشتر از این‌هاست. جستجویی کوتاه در زندگی این دو مجتهد برخاسته از حوزه‌های سنتی دینی تسنن و تشیع، گویای آن است که هر دو، از شهادت اخلاقی و صراحتی کم‌نظیر در گفتار و کردار برخوردار بوده‌اند. این شهادت اخلاقی و صراحت، نزد هر دو، هم در فعالیت‌های محدود سیاسی پیداست و هم در عرصه اجتهادها و فتاوا و اظهارنظرهای دینی. در باب نمونه، هر دو احمد، با رویکردی برخاسته از درون دین نه تنها به مقابله با حکم



---

سنگسار (رجم) برخاستند، بلکه در مراعات حقوق زنان پیش قدم بودند و برخلاف اسلاف خویش به این بخش از جامعه توجه ویژه‌ای داشتند و فتوهای جدید و پرهزینه‌ای صادر کردند و...

طرفه آنکه هر دو نیز به اسارت حکومتی درآمدند که در پیروزی آن سهم‌ها داشتند و برای آن رنج‌ها کشیده بودند و هر دو کمابیش زمانی امکان خروج از زندان را یافتند که چیزی به پایان عمرشان باقی نمانده بود و...

باری این یادداشت کوتاه، قصد و بلکه توان پرداختن به این بزرگان را ندارد. چهلم مرحوم احمد قابل بهانه‌ای شد برای یادآوری این حقیقت که: این همه شباهت در گفتارها و رفتارها و سرنوشت‌ها تصادفی نیست، بلکه بشارتی است به حقانیت راه‌هایی به ظاهر متفاوت! که اگر خالص و مؤمنانه طی شوند، سرانجامی جز نیکنامی دنیوی و سعادت اخروی نخواهند داشت؛ انشالله.

## چند نکته مختصر در مورد احمد قابل

حامد علوی، جرس، ۱۵ آذر ۱۳۹۱

چرا عمر دراج و طاووس کوتاه چرا مار و کرکس زید در درازی غیر از حق پرستی و تقوی و شجاعت و شهامت بیانِ حقایق، هرچند به ضرر و زیان او تمام می‌شد، چند نکته بسیار مهم در زندگی استاد احمد قابل برجستگی ویژه دارد. اما چون عملکرد سیاسی و اجتماعی او بسیار متهورانه و بارز بود آن نکات مهم را پوشانده بود.

نخست در مورد اجتهاد اوست، شاید بعضی ندانند که رسیدن به مرتبه اجتهاد و دریافت مجوز از مجتهدی که صاحب فتوا باشد و به علم و تقوی اشتهار داشته باشد، کار ساده‌ای نیست و هرکسی به این مرتبه خطیر به آسانی دست نمی‌یابد مگر آنکه با تلاش و کوشش فراوان بتواند کسب صلاحیت کند و از عهده امتحان و آزمون سربلند بیرون آید. در اصطلاح فقهای شیعی، این توانمندی را داشتن قدرت استنباط بوسیله ادله تفصیلیه می‌نامند (کتاب و سنت و عقل و اجماع) و با داشتن حضور ذهن و کاربرد مقدماتی چون ادبیات عرب و منطق و معانی و بیان و کلام و فقه و اصول و اشراف به قرآن و سیره قطعیه پیامبر و ائمه (ع) و حدیث و رجال و درایه، شایستگی خود را به اثبات برساند و به مرتبه اجتهاد برسد البته مراجع بزرگ گاهی به صورت تجزّی ممکن است به کسی از شاگردان خود اجازه اجتهاد بدهند یعنی آن فرد بتواند در پاره‌ای از مسائل یا جزئی از آن اجتهاد کند که اصطلاحاً به او متجزّی گویند.

اما در مورد احمد قابل باید گفت که یکی از اجازات او حکم اجتهاد مطلق از اعلم علمای زمان و افقه فقهای دوران، یعنی آیت‌الله العظمی منتظری بود که برای احمد قابل مرقوم فرموده بودند:

احمد قابل، دامت افاضاته، در اثر حسن قریحه و جودت ذهن و کوشش در تحصیل علوم دینیه از قبیل اصول و فقه و تفسیر و کلام به مرتبه اجتهاد و استنباط رسیده‌اند و در مسائل اسلامی اهل نظر می‌باشند فله‌العمل بما استنبط و یحرم علیه التقلید فیها. و سزاوار است برادران و خواهران وجود ایشان را مغتنم شمرده از معلومات و بیان واضح و روشن ایشان بهره‌مند گردند، کثرالله تعالی امثاله. شانزدهم جمادی‌الاولی ۱۴۱۹ حسینعلی منتظری.

نکته دیگر تکثرگرایی احمد قابل بود، که با سعه صدر و بلندنظری پیوسته تلاش می‌کرد تا عقل را که در مبانی تئوریک شریعت به آن تکیه می‌شود به‌صورتی عرفی و بی‌غرض و مرض و همراه با آگاهی و علم به مبانی و گرایشات فلسفی و اجتماعی روز، به‌کار گیرد و به همین منظور با شور و اشتیاق نسبت به برادران اهل‌تسنن نظر مهرورزانه‌ای داشت و اعتقاد راسخ به وحدت میان فرق اسلامی از خود نشان می‌داد و از همه مهم‌تر اینکه نسبت به ادیان دیگر نیز همین نظر را داشت. بارها می‌گفت چرا نباید یهودیان در جهان امروز همچون بقیه انسان‌ها و در کنار ملل دیگر همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. بنابراین مخالفت شدید خود را با جنگ مذهبی بیان می‌کرد.

علاوه بر آن، گرایشات فلسفی و اجتماعی دیگر را نیز به رسمیت می‌شناخت و توهین و تحقیر نسبت به آنان را ناروا می‌دانست. او اهل گفت‌وگو بود و همیشه با استدلال قوی و حفظ آرامش حدود انسانی را مراعات می‌کرد و به این گونه با طرف مقابلش به بحث می‌نشست. اما چون برخورد سیاسی او بسیار متهورانه بود این گرایشات و فضایل اخلاقی او پوشیده مانده بود.

نکته دیگر که شایان یادآوری است همراهی با جوانان به‌ویژه با هنرمندان است. به سینمای معناگرا بسیار علاقه داشت و به شعر و موسیقی نیز عشق می‌ورزید. بیش از چهارده سال پیش در خدمت استاد طاهر احمدزاده و زنده‌یاد ظریف‌جلالی و چند نفر دیگر از دوستان در منزل ما در مورد مسائل گوناگون به ویژه تحلیل جریان ملی شدن نفت صحبت بود و احمد قابل علاقه زیادی نسبت به تاریخ آن نشان می‌داد، پس از اتمام جلسه دو نفر از دوستان جوان که اهل موسیقی بودند قطعاتی را نواختند و احمد قابل بسیار استقبال و ابراز شادمانی نمود و حتی تا این اواخر هم دو ماه قبل از درگذشتش دوست داشت آن‌گونه مجالس تجدید شود و باز به موسیقی بنشینند.

ناگفته نماند که استاد احمد قابل غزل نغم می‌سرود و پاره‌ای از سروده‌های وی در برخی وبسایت‌های اینترنتی موجود است و احتمالاً علاقه‌مندان مشاهده نموده‌اند. اهمیت این موضوع در این است که کمتر فقیهانی دیده شده‌اند که با داشتن علم و تقوا و زهد و ورع به سماع بنشینند و از موسیقی زنده بهره گیرند و آن را مخالف رأی شریعت ندانند، یا شاید اکثراً از این موضوع می‌پرهیزند و شرم می‌کنند و بعضی هم آن را ناروا می‌دانند درحالی که احمد قابل به‌عنوان فقیهی جوان و عالمی نوگرا و متبحر و صاحب‌نظر در مسائل اسلامی، موسیقی را حلال و جایز می‌شمرد و خود از آن بهره می‌گرفت.

درباره احمد قابل می‌توانم این سخن رودکی را به یاد آورم که گفت:

از شمار دو چشم یک تن کم      وز شمار خرد، هزاران بیش

# سخنرانی و مصاحبه و گفتگو



(۱)

## مجاهدتهای علمی احمد قابل<sup>۱</sup>

محسن کدیور، جرس، ۹ آبان ۱۳۹۱

خدمت خواهران و برادران عزیز رسام در مالزی سلام عرض می‌کنم.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

من المومنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من

يتنظر و ما بدلوا تبديلا

در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بسته‌اند صادقانه ایستاده‌اند. بعضی پیمان خود را به آخر بردند و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.

عنوان سخن، مجاهدتهای علمی مرحوم احمد قابل است.

قابل دو بُعد داشت. بُعدی سیاسی و بُعدی علمی.

بُعد سیاسی او کم و بیش بر دوستان آشکار است. نامه‌های متعددی به مقام رهبری نوشت با صراحت لهجه و شاید صریح‌تر از دیگران انتقاداتی اساسی را مطرح کرد. چند صباحی به اعتراض، کشور را ترک کرد. وقتی به دلیل بیماری

---

۱. سخنرانی محسن کدیور به مناسبت شب هفت رحلت احمد قابل

بازگشت، ممنوع‌الخروج شد. پس از نگارش نخستین نامه تحت فشارهای متعدد قرار گرفت. اما این بعد سیاسی نمی‌باید بعد علمی او را تحت‌الشعاع قرار دهد. عنوان بحث من پرداختن به بعد دوم اوست. بعد علمی یا بعد فقهی زنده‌یاد احمد قابل.

### نواندیشی در چهارچوب اجتهاد سنتی

به‌طورکلی در اسلام معاصر در ایران، چندین رویکرد نسبت به دین و اسلام می‌توان شناسایی کرد. جریان اول برخورد سنتی با اسلام است. این جریان، جریان مسلط بر حوزه‌های علمیه ماست. بر حوزه علمیه قم. بستری که قابل در آن رشد کرد. می‌توان آن را با عنوان علمای سنتی یاد کرد. قابل در این بستر درس آموخت. اما از این جریان فاصله گرفت. نکات فراوانی را از این جریان اخذ کرد. اما در برخی نکات نیز از چهارچوب این جریان خارج شد.

جریان دوم را که نوعاً در دانشگاه‌های ما خانه داشتند می‌توان جریان روشنفکری دینی دانست. جریانی که معتقد بود می‌باید اسلام را از منظری متجددانه و مدرن نگریم و در آن و حداقل در اندیشه مسلمانان تغییرات اساسی ایجاد کرد و این تغییرات اساسی تا آنجا پیش رفت که حتی در مقوله وحی هم برداشت‌های تازه‌ای مطرح شد و کلام آسمانی حداقل بُعدی زمینی یافت. قابل به این جریان متعلق نبود. نه تنها متعلق نبود بلکه به اختصار از برخی یافته‌های این جریان محترم نیز انتقاد کرد.

جریانی که می‌توان قابل را به آن متعلق دانست، من برایش عنوان نواندیشی در اجتهاد سنتی برگزیده‌ام. به عبارت دیگر قابل سخنان نویی داشت. اما این سخنان نو در چهارچوب اجتهاد سنتی قرار می‌گیرد. همچنانی که استاد مرحوممان آیت‌الله‌العظمی منتظری نیز در چهارچوب اجتهاد سنتی قابل فهم است. اگرچه ایشان نیز کمابیش آرای تازه‌ای داشته‌اند. سخنانی که در این جلسه خدمت شما



ارائه می‌کنم تبیین اندیشه قابل است. این سخنان را نمی‌توان به پای من نوشت. با اینکه ما بیش از ۲۰ سال با هم رفاقت و دوستی صمیمانه داشتیم، اما در برخی موارد همانند دیگر شاگردان مدرسه آیت‌الله منتظری همچون هم نمی‌اندیشیدیم. امیدوارم در این جلسه امانت‌داری کنم و آنچه که او بود و نه آنچه که من هستم یا من می‌فهمم را خدمت شما ارائه بکنم. به تفاوت دیدگاه هم اشاره خواهم کرد. اما جلسه، جلسه بزرگداشت کسی است که به گردن همه ما حق دارد. چه در بعد سیاسی و چه در بعد علمی.

از قابل حداقل یازده جلد کتاب غالباً تدوین نشده باقی مانده است. من توفیق یافتم در زمانی که قابل در بستر بیماری بود، به‌خصوص این اواخر که هشیارش را از دست داده بود و متأسفانه به لحاظ مغزی از فعالیت باز ایستاده بود، با چشمی اشک‌بار این آثار را مرور کنم. چکیده یادداشت‌های خود را در این جلسه خدمت شما ارائه می‌کنم.

در سال ۱۳۸۳ در نوشته بلندی، قابل تا حدود زیادی خود را به لحاظ فکری معرفی کرده است. نخست نوشته است: «من مدعی کشف مطلب جدیدی نیستم. اما آرمان بزرگانی چون بروجردی، طالقانی، سبحانی، بازرگان، منتظری و شریعتی را در قالبی نوین می‌خواهم تحقق ببخشم.» فکر می‌کنم توجه به نام این افراد تا حدود زیادی منش و روش او را به ما معرفی کند. البته به این شش نام می‌توان نام دیگری را هم اضافه کرد که قابل فراوان به او استناد می‌کرد. و او مطهری است. لذا اگر مطهری را هم به این شش نام بیافزاییم، می‌شود هفت چهره‌ای که مورد توجه او بودند.

مورد اول آیت‌الله بروجردی است. مهم‌ترین مرجع سنتی در شیعه معاصر، نه تنها در ایران. قابل به دلیل تعلق به مدرسه آیت‌الله منتظری یقیناً به مدرسه آیت‌الله بروجردی نیز متعلق بود. اما سه نام دیگر، نام پیش‌کسوتان نواندیشی دینی

در ایران مرحوم آیت‌الله طالقانی، مرحوم دکتر سبحانی، مرحوم مهندس بازرگان هستند. قابل از هریک از ایشان نیز نکته‌ای آموخته بود. همچون طالقانی نترس و در راه دین شجاع بود. همچون سبحانی اهل اخلاص و تهجد بود. همچون بازرگان به برداشت‌های علمی عنایت ویژه داشت. در مورد آیت‌الله منتظری جداگانه اشاره خواهم کرد که قابل بیش از همه از او اخذ کرده بود. قابل در مورد شریعتی، هم به دلیل خراسانی بودنش و هم به دلیل اینکه بر سر سفره شریعتی نشسته بود بسیار خود را وامدار او می‌دانست.

در نوشته قابل توجهی به نام «شادی و غم در اسلام» این نکته را متذکر شده است که همچون شریعتی این شیوه عزاداری یا این مقدار پرداختن به عزاداری تا زمان صفویه در میان شیعیان رایج نبوده است و پس از صفویه شیعیان این‌گونه غم‌بار و غم‌انگیز شده‌اند. وگرنه بر اساس تلقی قابل، اسلام و تشیع دین و مذهبی شاد و فرح‌انگیز است. نه اهل گریستن و غم‌گساری. در آنجا ذکر خیری هم از اسلام علوی و اسلام صفوی یا تشیع علوی و تشیع صفوی می‌کند و نشان می‌دهد که شریعتی را نیز در ذهن و ضمیر خود دارد. در کتاب «مبانی شریعت» که آخرین و مهم‌ترین نوشته قابل است، مکرراً به آراء مرتضی مطهری استناد می‌کند و نشان می‌دهد به یافته‌های او بسیار اعتماد دارد. این هفت نفر نشان دهنده حوزه‌ای هستند که قابل به او تعلق دارد.

### مبانی شرعی مهاجرت

او نام رویکرد خود را «شریعت عقلانی» نهاده بود. شاید این نام از حدود سال ۱۳۸۳ در آثار او به‌کار رفته است. در همان سال توضیح داده است که من، احمد قابل از سال ۱۳۶۴ انس وافرم با روایات اهل‌بیت را آغاز کردم. و بیش از بقیه طلاب به روایات عنایت ورزیدم و کوشیدم همه آن را، نه فقط روایات فقهی را بخوانم و بفهمم و هضم کنم. بعد از مدتی او به این نتیجه می‌رسد که می‌باید کار

گروهی انجام بدهد. در یادداشت بلندی با عنوان فتاوی شورایی یا فتوای جمعی او به کار جمعی در میان فقها اشاره می‌کند و ضرورت آن را تذکر می‌دهد. کاری که قبل از او مطهری هم انجام داده بود.

اما می‌نویسد که اگرچه فراوان کوشیدم که به همچو کار جمعی دست پیدا بکنم، نه فقط با فقها بلکه با همه عالمان اسلام، بلکه نه فقط با عالمان اسلام بلکه با دانشمندان مسلمان در حوزه‌های علوم انسانی که بتوانیم اسلامی قابل فهم در زمانه جدید ارائه کنیم، اما کوششم به جایی نرسید. و نتیجه این شد که می‌باید یافته‌های خود را به صورت فردی ارائه کنم. در واقع پانزده سال آخر او به این مهم مبادرت کرد. بلکه می‌توان گفت عرصه‌ای که قابل خود را به آن وارد کرد، در ده سال آخر نوشتن مطالبی بود که در زمان تحقیق و تحصیل خود به آن‌ها رسیده بود. بنابراین شروع به نوشتن کرد.

کتاب‌های اولیه او به شکل کاغذی در ایران منتشر شد. اما بعد از نوشتن آن نامه تاریخی در خرداد ۸۴، قابل از امکان انتشار آثارش بلکه ابراز بسیاری از سخنرانی‌هایش به شکل شفاهی و مستقیم با مردم بازماند. راهی که برگزید دونکته بود. یکی اینکه به اینترنت روی آورد. وبلاگ تأسیس کرد. نه یک وبلاگ که دو وبلاگ. یکی را به مسائل علمی و یکی را به مسائل سیاسی اختصاص داد. نام یکی را «شریعت عقلانی» و نام دیگری را «از نگاه من» گذاشت. حدود سال ۸۳ و به شکل مرتب و روزانه تقریباً در این وبلاگ‌ها مطلب نوشت و مخاطبانی برای خودش یافت.

بعد که به این نتیجه رسید که یک نتیجه فقهی رسیده بود که اگر فردی در سرزمینی نمی‌تواند و می‌باید برای گذران زندگی حقیقت را کتمان کند و تقیه کند، او مجاز به زیستن در آن سرزمین نیست. مقاله‌ای دارد به نام مهاجرت. در آن مقاله مبانی خود را در این زمینه نوشته است. تأمل در آن مقاله نشان می‌دهد چرا قابل

از ایران رفت. و چرا به تاجیکستان رفت؟ او کوشش کرد که جایی بیابد که در آن مراکز اسلامی باشد و افرادی این مراکز را حمایت مالی کنند و در نتیجه عالمانی بتوانند در این مراکز اسلامی یافته‌های خود را با مسلمانان و شیعیان در میان بگذارند. متأسفانه کار قابل به جایی نرسید که بتواند به همچو مرکزی دست یابد. در همین نوشته‌های سال ۸۳ و ۸۴ تذکر داده که علی‌رغم اینکه من همچو قصد و انگیزه‌ای داشتم که بتوانم به شکل گروهی خارج از سرزمینی که استبداد در آن لانه کرده کارم را پیش ببرم، متأسفانه امکانش فراهم نشد. لذا تنها جایی که توانست برود تاجیکستان بود. آن‌هم به مدت بسیار کوتاهی. اما در همان مدت کوتاه نشان می‌دهد که اگر فضای بازی باشد، چقدر اندیشه بارور می‌شود. نوشته‌های قابل در این زمانی که خارج از فضای استبدادی ایران است چندین برابر شده و او روزانه مطالبی را منتشر کرد.

#### مقام عقل، روایات مغفول و فتاوی شاذ

بالاخره در این نوشته‌ها او به شریعت عقلانی می‌رسد. شریعت عقلانی بیشترین دعوتش به عقلانیت است. نکته عقلانیت در میان روشنفکران دینی هم سابقه داشته اما وجه ممیزه قابل نسبت به دیگران این است که او خوانش دین را، مشخصاً خوانش فقه را از منظر عقلانی می‌نگرد. و معتقد است که اگر چه شیعیان و معتزله از اهل سنت به حق عقل واقف بودند، اما در عمل هیچ‌کدام حق عقل را به‌جای نیاوردند. او می‌کوشد که این نکته فراموش شده در اندیشه اسلامی، مشخصاً اندیشه شیعی را احیا کند. لذا وقتی می‌خواهد شریعت عقلانی را توضیح دهد، این است که من می‌خواهم کلام، اخلاق و فقه شیعی را با نگاه عقلانی بازخوانی کنم. مشخصاً می‌گوید دعوت من به بازخوانی متون معتبره شریعتی مبتنی بر مبانی عقلی و شرعی است. این عین عبارتی است که خودش به‌کار برده است. بنابراین قابل یک محقق متن‌مدار است. مرادم از متن مشخصاً متون اولیه

اسلامی است. یعنی قرآن کریم و در درجه دوم روایات اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین. بنابراین او می‌خواهد از این متون راه تازه‌ای بیابد.

در این متون نخستین نکته‌ای که نظر او را جلب می‌کند که عقل در اندیشه و متون دینی حق بسیار زیادی دارد. لذا می‌گوید من از منظر متون شریعت به عقل مستقل رسیده‌ام. مجرای که او به عقل می‌رسد مجرای دینی و درون دینی است و فی الواقع او تا به آخر هم در درون این متن باقی می‌ماند. و این متن را که مرادم متن گسترده قرآن و روایات است و به قول خودش روایات معتبره، او این را برای هدایت انسان معاصر کافی می‌ماند. او معتقد است در این متن می‌توان هرچه مورد نیاز است به دست آورد به شرط اینکه حق عقل به جا آورده شود. در میان این متونی که او بر آن تأکید می‌کند، نکته‌ای تازه و یا کمی متفاوت با دیگران دارد.

می‌گوید علمای گذشته (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) در دوران خود بخشی از این متن را اقبال کرده‌اند. بخشی از این متن را به دلایل مختلف نپسندیده‌اند و از آن اعراض کرده‌اند. مشخصاً مرادش روایات است. می‌دانید که در میان انبوه روایاتی که از پیامبر و ائمه علیهم السلام باقی مانده است، بسیاری روایات متعارض است. متفاوت است. اگر برخی را قبول کنید برخی دیگری به زمین می‌ماند. در شریعت عقلانی قابل، دعوت به اقبال به متون مورد اعراض واقع شده و مغفول گذشته است. می‌گوید من می‌خواهم آن بخشی از متون را احیا کنم که فقهای گذشته به دلایلی از آن‌ها اعراض کرده‌اند. آن‌ها را شایسته توجه نیافته‌اند. به آن‌ها فتوا نداده‌اند. من می‌خواهم آن متون را پیدا کنم.

خوب ملاک این گزینش چیست؟ با چه ملاکی می‌خواهی آن را پیدا کنی؟ می‌گوید غالب آن متون مغفول و آن روایاتی که مورد اعراض واقع شده است، روایاتی است که با رویکردهای عقلانی بشر حاضر سازگار است. یعنی عملاً او به جای اینکه به روایات مشهور یا به فتاوی مشهور عنایت کند، می‌بیند اتفاقاً در

فتاوی‌ای مشهور که بر روایات مورد اعراض واقع شده و ادبار شده و پشت‌سر نهاده شده، گم شده خود را در آن بخش از روایات می‌یابد. بنابراین کوشش می‌کند این روایات را برجسته کند. فتاوی‌ای که براساس این روایات صادر شده را بیشتر به آن توجه کند. او مدعی است که ما می‌توانیم با این نگاه عقلانی هرچیزی که نیاز مسلمان شیعه معاصر است در این روایات پیدا کنیم و حتی با عنایت و ادامه راه آن فقهایی که اصطلاحاً به آن‌ها صاحب فتاوی‌ غیرمشهور یا شاذ یا نادر گفته می‌شود، اسلام را تقویت بکنیم. تشیع را ارتقا ببخشیم و کار خود را پیش ببریم. به‌زبان دیگر می‌گوید که در بحث تعارض روایات اندیشه سنتی ملاک‌هایی را برای برتری روایات راجح نسبت به روایات مرجوح قائل شده‌اند. مثلاً گفته‌اند اگر دو روایت متعارض یافتیم، هرکدام با فتاوی‌ حاکمیت وقت، مشخصاً فتاوی‌ اهل سنت مخالف است آن‌ها را مقدم کنید. یا فقهای سنتی گفته‌اند در تعارض دو روایت و چند روایت، آن روایتی که با احتیاط موافق‌تر است را انتخاب کنید و هکذا.

قابل می‌گوید چرا به این ملاک‌ها توجه کنیم؟ در همان روایات ملاک‌های دیگری هم یافت می‌شود. مثلاً چه اشکالی دارد ما به این دستور قرآن کریم عمل کنیم که از قول احسن تبعیت کنیم. خوب قول احسن در بحث تعارض قول عقلانی، سازگار با عقلانیت احسن است. بهتر است. یا اهدی است. هدایت شده‌تر است. با این تبیین و بیان او کوشش می‌کند که در بحث تعارض، روایات سازگار با عقلانیت را انتخاب کند. نسبت به عقلانیت معاصر بسیار خوش‌بین است. مشخصاً می‌گوید عقلانیت معاصر به‌شدت از آموزه‌های وحیانی متأثر است. می‌گوید از وحی پیامبران الهی چه پیامبر اسلام، چه پیامبر مسیحیت، چه پیامبر یهودیت اگر ما چیزی به نام عقلانیت متجددانه داریم، این‌ها متأثر از آموزه‌های وحی هستند. بنابراین اگر من از عقلانیت معاصر حمایت کنم، یا آن را ملاک

گزینش در متن دین قرار بدهم این از دین خارج نشده‌ام. بلکه من در متن دین قرار گرفته‌ام.

وقتی که بحث عقلانیت مطرح می‌شود، قابل می‌گوید که مراد من از عقلانیت مشخصاً عقل عرفی و علمی است. مانند اقبال که پس از ختم پیامبری و ختم نبوت، می‌گوید الآن نوبت عقل است که می‌باید به پیام پیامبر درونی عقل توجه کرد، قابل هم می‌گوید که ما می‌باید به عقل عرفی و علمی مراجعه کنیم. اگرچه از واژه‌های متعددی در این زمینه استفاده می‌کند. گاهی عقل مستقل را به کار می‌برد. گاهی سیرهٔ عقلا را استعمال می‌کند. زمانی اجماع عقلا را می‌گوید و گاهی عقل مشترک جمعی عرفی معاصر را استعمال می‌کند. خوب معلوم می‌شود مراد واحدی از این واژه‌های مختلف اراده کرده است. مشخص است که این واژه‌ها معنای یکسانی را افاده نمی‌کند. یعنی وقتی عقل مستقل گفته می‌شود در علم اصول فقه با سیرهٔ عقلا یکسان نیست. سیرهٔ عقلا با عرف یکسان نیست. این‌ها سه مطلب متفاوت هستند.

اما قابل در جای دیگر اشاره کرده و می‌گوید که کار امثال من غرقه‌شدن در مباحث نظری صرف نیست. معتقد است که در این زمینه دیگرانی کار کرده‌اند و آثار ارزشمندی هم ارائه کرده‌اند. این جمله خود اوست. «آنچه از امثال من انتظار می‌رود واری هم‌جانبه عقاید و باورهای کلامی سنتی از یک سو و ارزیابی مجدد از مقوله اخلاق از سوی دیگر و تلاش بی‌وقفه برای بازبینی فقه و مبانی و مدارک آن و بازگرداندن نظم و آهنگ طبیعی و فطری شریعت به شریعت فطری محمدی (صلوات‌الله‌علیه) است.» این تلقی است که او نسبت به کاری که برای خودش و وظیفه انجام داده به این شکل خود را ارائه می‌کند و درباره حجیت عقل هم اینکه واژه عقلانیت را برای شریعت عقلانی برگزیده و اینقدر به آن عنایت

دارد می‌گوید که من در تمام اصول و فروع شریعت به حجیت عقل قائم. من برای عقل حق تقدم بر شریعت قائل هستم.

### اصول سه‌گانه شریعت عقلانی

یکی از اصولی که در این شریعت عقلانی قابل شاید اصل اولیه و اصل اساسی باشد این است که می‌گوید حق تشریح و گزینش برای شریعت فقط در منطقه الفراغ حکم عقل قائل است. یعنی اینکه این عقل است که می‌باید به شریعت اجازه بدهد در کجا تشریح کن و در کجا تشریح نکن. مثلاً عقل در عبادات همچو اجازه‌های را به شریعت داده است. بنابراین در حوزه عبادات شریعت حق قانونگذاری دارد. اما در حوزه‌های دیگر اگر امری اتفاقی عقل جمعی بشر است، در این حوزه قابل می‌گوید که شریعت می‌باید خود را با این عقل جمعی همراه کند. اگر در حوزه‌هایی عقل جمعی بشر برخلاف چیزی است. وظیفه شریعتمدار و وظیفه عالم دین این است که به ادله نقلی‌ای استناد کند که با آن امر عقلی سازگار باشد و وارد حوزه ممنوعه عقل نشود.

بنابراین شریعت صرفاً در منطقه الفراغ عقل حق تشریح دارد. خوب با این نکته واژه شریعت عقلانی معنا پیدا می‌کند. شریعتی که ذیل عقل عرفی قرار می‌گیرد. برای اینکه چندان مطلب، دل‌بخوایی و گزینشی هم نشود می‌گوید عقل عرفی جمعی. یعنی اگر جمع بشری و طبع انسانی به چیزی برسد، آنجا می‌باید از جانب شریعت مورد توجه قرار بگیرد. لذا قابل کوشش می‌کند در همچو مواردی عقل عرفی هر زمان را مورد توجه قرار بدهد. اصل اول بنابراین در شریعت عقلانی این بود که حق تشریح برای شریعت صرفاً در منطقه الفراغ عقل است.

دو اصل دیگر هم در آثار قابل به چشم می‌خورد و بسیار برجسته است و به نظر من هر دو هم متعلق به خود اوست. یعنی در میان معاصرین حداقل این‌گونه تأکید بر این اصول مشاهده نمی‌شود و این را می‌توان از یافته‌های خود



احمد قابل دانست. یکی اصالة الاباحة عقليه. به اصطلاح اصل جواز و اباحه است. این را هم اصل کلامی می‌داند نه فقهی. معتقد است که همه چیز حلال و جائز است. ممنوع و حرام نیاز به دلیل دارد. اگر ما در امری به دلیل معتبر شرعی نسبت به حرمت و ممنوعیت دست پیدا نکردیم، بر همان اصالت اباحه اولیه باقی می‌مانیم. لذا قابل، فقهی آسان‌گیر است. برای او شریعت شریعت سهله سمحه است. اهل تسامح و تساهل است. معتقد است نباید این مقدار به مردم سخت‌گیری کرد. در همین متون دینی ادله معتبری یافت می‌شود که می‌توان برای مردم وظایف دینی را آسان‌تر و پذیرفتنی‌تر کرد و او همچون کوششی را در تمام طول زندگی علمی‌اش انجام می‌دهد. بنابراین اصالة الاباحة عقليه که یک فصل جداگانه را در کتاب مبانی شریعتش به آن اختصاص داده، دومین اصلی است که می‌توان در شریعت عقلانی آن را برجسته دانست.

سومین اصل که باز از یافته‌های ایشان است، اصل مداراست. می‌دانیم اصل مدارا از جان‌لاک به بعد در اندیشه معاصر اندیشه جدید بعد از رنسانس غرب یک اصل مبنایی بوده است. قابل در متون روایی و متون فقهی بحث مدارا را کاویده است. مستقلاً در این زمینه نوشته است. او از مدارا به تقیه می‌رسد و می‌گوید ما دوگونه تقیه داریم. یکی تقیه خوفی و دیگری تقیه مداراتی. و آن‌گاه این نحو مدارا را در تقیه مداراتی برجسته می‌کند.

بنابراین از بحث مدارا به بحث تقیه می‌رسد. از تقیه آن را دو بخش می‌کند. تقیه خوفی مثل اینکه فردی از خوف حکومت خلاف اعتقادات خود بگوید. کاری که قابل برخورد حرام می‌دانست. می‌دانیم که بر عالمان دین، اسوه‌های مردم تقیه کردن جایز نیست. آن‌ها مجاز نیستند مانند بقیه تقیه کنند. تقیه برای حفظ ایمان است نه برای حفظ مؤمن و قابل به انجام تقیه خوفی برای خود قائل نبود. اما تقیه مداراتی که او بسیار آن را برجسته کرده بود. قبل از او تقیه مداراتی در متون دینی

ما مطرح بوده اما به‌عنوان یک اصل معاصر قابل آن را برجسته کرد. با چه کسی مدارا کنیم؟ می‌گویید مدارا با عقلانیت بشر. با کدام عقلانیت بشر؟ عقلانیت بشر در هر زمان. بنابراین اصل سوم در اندیشه قابل مدارا با عقلانیت بشر معاصر است. مراد خود را از عقلانیت بشر بلافاصله توضیح می‌دهد. عقل مشترک عرفی. اگر قرار باشد ما با عقلانیت عرفی معاصر مدارا کنیم، یعنی ما می‌باید دموکراسی را مدارا کنیم و بپذیریم. حقوق بشر را مدارا کنیم و بپذیریم. حقوق زنان را مدارا کنیم و بپذیریم. حکومت عرفی را با مدارا و عقلانیت بشر معاصر بپذیریم. و بسیاری از مسائل دیگر. بنابراین با اصل سوم راه برای بسیاری از امور متجددانه جدید باز می‌شود.

بنابراین من تاکنون به سه اصل در شریعت عقلانی قابل اشاره کرده‌ام. این دو سه اصل یکی مسئله حق انحصاری تشریح در منطقة الفراغ عقل برای شریعت. دوم اصالة الاباحة عقلية و سوم مدارا با عقلانیت بشر در هر زمان با عنایت به اینکه مرادش از عقلانیت عقل عرفی اجماعی است.

#### عدم نیاز به اجتهاد در اصول

او زمانی که مورد انتقاد قرار می‌گیرد که: «شما که از لزوم اخلاقی بودن و عادلانه بودن شریعت دم می‌زنید، خوب! بوده‌اند برخی متفکرین معاصر (چون جان راولز) که نظریه عدالت به مثابه انصاف را ارائه کرده‌اند، به مثابه عدالت را ارائه کرده‌اند، درحالی‌که چنین مطالبی یا چنین نظریه‌پردازی‌هایی در میان مسلمانان مشاهده نمی‌شود.» قابل چنان به یافته‌های خود در متون دینی اطمینان دارد که در پاسخ می‌نویسد که اگر بدانیم که متفکری عربی زبان چند سده پیش در کتابی به نام غررالحکم و دررالکلم از قول پیشینیان خود آورده است که «العدل انصاف»، چه نتیجه‌ای باید گرفت؟ یعنی به روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این کتاب استناد می‌کند که چون ایشان فرموده‌اند عدل یعنی انصاف، بنابراین نمی‌توان گفت

که نخستین گوینده نظریه عدالت به مثابه انصاف، جان راولز است. این مطلب را امام علی قرن‌ها پیش بر زبان رانده است. و او واقعاً به این مطلب اعتقاد و باور داشت.

در جایی دیگر وقتی مورد انتقاد قرار می‌گیرد که شما به قرآن به‌عنوان یک منبع قانونی نگاه می‌کنید و اسلام را دینی قانونی می‌دانید، همچنان که یهودیت هم همچو تلقی داشت در حالی که مسیحیان همچو تلقی‌ای در مورد دین خود ندارند. قابل می‌نویسد من تعجب می‌کنم که شما به عدم امکان و قابلیت متن قرآن برای قانونگذاری ایراد گرفته‌اید. ادعای عدم امکان، ادعای عدم قابلیت متن قرآن برای قانونگذاری تعجب‌آور است. عین عبارتی که او به کار می‌برد. در نتیجه اینکه گفتم قابل، متن مدار است. این را می‌باید مشخصاً توجه کرد.

نکته تازه‌ای که می‌خواهم اضافه کنم، برای شناخت شریعت عقلانی و اندیشه احمد قابل می‌باید در نظر داشت که در آن تقسیم‌بندی که ارائه کردم، قابل را به‌عنوان نوآور در چهارچوب اجتهاد سنتی معرفی کردم. به صراحت قابل می‌گوید که برخی معاصران به اجتهاد در اصول و مبانی قائل شده‌اند. نیازی به اجتهاد در اصول و مبانی نیست. اگر ما حق اجتهاد سنتی را درست به‌جا بیاوریم می‌توانیم به نیازهای انسان معاصر به‌خوبی پاسخ دهیم. بنابراین قابل معتقد به فراتر از رفتن از اجتهاد سنتی نبود. قائل به تقلید از فقهای گذشته هم نبود. قابل مجتهد مقلد نبود. تعبیری که ابن ادریس برای فقهای بعد از فقهای شیخ الطائفه طوسی به کار می‌برد. می‌گوید هر که بعد از شیخ طوسی آمد شیخ طوسی را تکرار کرد. صرفاً امضا را عوض کرد همان فتاوا را نوشت. قابل چنین نکرد. او تکرار گذشتگان نبود. نوآوری داشت اما معتقد بود در چهارچوب همین اجتهاد سنتی باید نوآوری کرد. واقعاً گزینشی هم برخورد می‌کرد. اما برای گزینشش معیار داشت. معیار گزینش سازگاری با عقلانیت عرفی معاصر. معتقد بود این پاسخگو و جوابگوست.

به یاد دارم در سال ۱۳۷۷ من هم در یک نکته شبیه قابل فکر می‌کردم و آن اینکه ما می‌توانیم براساس اجتهاد سنتی با مختصری نوآوری قابلیت‌های فراوانی را فعلیت ببخشیم. جایی که شما می‌توانید این رویکرد را به‌عیان ببینید یک میزگرد است درباره دین و خشونت. در این میزگرد جناب استاد محمد مجتهدشبه‌ستری حضور دارند و من. برگزار کننده میزگرد مجله کیان است. این میزگرد زمانی منتشر شد که من زندان بودم. اما در آنجا دفاع کرده بودم از این مبنای نوآوری در چارچوب اجتهاد سنتی. آقای شبه‌ستری می‌فرمودند که ما مسئله خشونت را نمی‌توانیم رها کنیم مگر اینکه از تفکر سنتی فاصله بگیریم. آنجا من متونی را اشاره کرده بودم که در همین متون روایی و قرآنی ما نکاتی یافت می‌شود که ما می‌توانیم از خشونت فاصله بگیریم. می‌توانیم اسلامی کاملاً غیرخشن و مداراگرایانه داشته باشیم براساس همین متون دینی ما. خوب بحث آنجا گره خورده بود. من از آن دفاع کرده بودم و جناب شبه‌ستری از قول مقابل. سالیانی گذشت. من در سال ۱۳۸۰ به این نتیجه رسیدم که اجتهاد سنتی حتی اگر همه قابلیت‌هایش را هم ما به فعلیت تبدیل کنیم، نمی‌توانیم با آن مسائلی از قبیل حقوق بشر یا مسائلی از قبیل دموکراسی و به‌خصوص امور زنان و دیگر مسائل را حل کنیم. لذا (در بحث روشنفکری دینی و حقوق بشر، آفتاب مرداد ۱۳۸۰) ذکر کرده بودم من از یک نقطه عطف گذر کردم. تا سال ۱۳۸۰ به فعال کردن آن بخش توانمند اندیشه و فقه و اسلام سنتی می‌اندیشیدم. اما بعد از تأملاتی به این نتیجه رسیدم که چنین نیست.

اما مرحوم احمد قابل تا به آخر معتقد بود که می‌باید این توان اجتهاد سنتی را به فعلیت تبدیل کرد و می‌توان مسائل را حل کرد بدون اینکه نیاز به درگذشتن و فرارفتن از این اجتهاد به اجتهاد در اصول و مبانی قائل باشیم. البته نواندیشی که او انجام داده است در همین چهارچوب سنتی توسط علمای سنتی قابل قبول نیست. شما به همین تنها اطلاعیه رسمی که از سوی یکی از مجامع اصلاح‌طلب

قم منتشر شد توجه کنید. درمی یابید که فاصله چقدر است و نحوه برخورد همدرسان و همفکران قابل نسبت به او چگونه است. چندان مثبت نیست. کلاً آن‌ها به این میزان از نواندیشی باور ندارند. لذا به قابل باید احترام گذاشت و شجاعتش را باید تحسین کرد که در همین چهارچوب سنتی او از همگان و همدرسان خودش فاصله گرفته است. حتی از بسیاری از رهروان آیت‌الله منتظری هم فاصله گرفت.

### نوآوری‌های فقهی شریعت عقلانی

به هر صورت باقی مانده وقتم را می‌خواهم به نتایجی که قابل خودش به صراحت نتیجه شریعت عقلانی می‌داند اشاره کنم. نوشته است برخی از نتایج متفاوت در مسائل فقهی را در این قسمت گزارش می‌دهم که علی‌رغم تفاوت در نتیجه کاملاً مبتنی بر ادله عقلی و نقلی قرآنی و روایی خصوصاً روایات معتبره شیعی است. توجه بفرمایید: یعنی قابل قائل است که همه این نتایجی که گرفته از داخل همین متون مشخصاً از داخل روایات معتبره شیعی به دست می‌آید. فهرست بلندی است و اگر بتوانم همین‌ها را یک‌به‌یک بخوانم و توضیح بدهم فکر می‌کنم در معرفی اندیشه قابل کار قابل توجهی صورت گرفته است.

از مسائل عبادی شروع کرده است. می‌دانید که حدود چهار جلد از آثار آقای قابل صرفاً به مباحث فقهی اختصاص دارد و یافته‌هایش را و مطالب جدیدی که در حوزه فقهت به آن رسیده اشاره کرده است. اولی را نوشته تفاوت در نتایج مربوط به بحث نماز، از مقدمات و شرایط نمازهای یومیه تا عدم وجوب نماز آیات. خوب جناب قابل معتقد بود که ما در تمام نمازها می‌توانیم با جهر نماز بخوانیم. یعنی صدای متوسط، در تمام نمازها. در مورد وقت نماز و اتصال دو نماز ظهر و عصر با هم و مغرب و عشاء می‌گفت در صورت امکان و عدم ضرورت

می‌باید نمازها را در پنج وقت خواند نه در سه وقت. در مورد نماز آیات می‌گوید که واجب نیست. ببینید که نتایج کاملاً متفاوت است.

در بحث روزه مسئله‌ای که ایشان به شدت بدان پرداخته پذیرش نظر کارشناسان نجوم، مشخصاً (خودشان نوشته‌اند) ژئوفیزیک در چند و چون اثبات اول ماه. معتقد بود که اول ماه صرفاً با نگاه حسی لازم نیست اثبات بشود. اگر منجمین به شکل دقیق علمی حلول ماه را خبر دادند در همه‌جای دنیا موظفیم به نظر آن‌ها عمل کنیم. رساله‌ای در این زمینه نوشته است.

در مورد سن بلوغ در دختران و پسران، در صورت عدم بروز علائم طبیعی بلوغ برای عبادات و تعیین سن مشخص در موارد حقوقی و جزائی معتقد است دختر و پسر سن واحدی برای بالغ شدن دارند. ایشان ۱۶ سال را انتخاب کرده‌اند. و برای آن استدلال کرده‌اند.

در مورد تطهیر نجاسات به موارد آلوده کننده و تغییر مطهرات به تبع آن ایشان قائل است که برای تطهیر مخرج بول لازم نیست حتماً با آب شسته شود. اگر با شکل دیگری هم عین نجاست ازاله شود، کفایت می‌کند و با آن می‌توان نماز خواند. مرحوم آیت‌الله صالحی‌نجف‌آبادی هم البته قبلاً این قول را داشته‌اند، قابل هم به این نتیجه رسیده است. در مورد نجاست غیرمسلمان، مشرک و امثالهم قابل معتقد بوده است عدم نجاست ذاتی انسان با هر عقیده و مرام و لزوم احترام به همه آحاد بشر. لذا به نظر ایشان اهل کتاب طاهرند بلکه هر انسانی طاهر است. انسان نجس وجود ندارد.

آزادی بشر در انتخاب یا وانهادن عقیده به صورت مستمر. نوشته است که حکم ارتداد به‌عنوان یک حکم سیاسی و مصداقی برای مقابله به‌مثل، یادگاری از دوران جنگ‌های اعتقادی بوده است. تلقی می‌کنیم که بعدها در قالب جنگ‌های صلیبی آشکار شد. بنابراین ارتداد را حکم سیاسی می‌داند و معتقد نیست هر تغییر

عقیده‌ای ارتداد است. بر این اساس به آزادی بشر در انتخاب قائل است. در این حوزه قابل دقیقاً به راه آیت‌الله منتظری رفته است و فراتر از نظر ایشان نظری نداده است.

ممنوع بودن و حرمت هجوم به دیگران. یعنی به اصطلاح جهاد را فقط در جهاد دفاعی منحصر دانسته و جهاد تهاجمی را مجاز ندانسته است. این مسئله را مرحوم آیت‌الله صالحی‌نصف‌آبادی در کتاب بسیار ارزشمندشان «جهاد» هم قبلاً ذکر کرده‌اند. حرمت ترور و درگیری‌هایی که منجر به خسارت به افراد بی‌گناه می‌شود. هرگونه آدم‌ربایی یا بمب‌گذاری و رفتارهایی از این قبیل جز در وضعیت جنگی و جز در مورد افرادی که با سلاح به حقوق آدمیان تجاوز کرده‌اند جایز نیست. می‌دانید این نگاه چقدر در جهان معاصر اهمیت دارد و چهره بسیار زشتی که برخی بنیادگرایان در مترادف شدن اسلام و ترور ایجاد کرده‌اند، نیاز به این‌گونه فتاواست.

در نکته دیگری ذکر کرده است که جواز بهره گرفتن از حیوانات حلال‌گوشت که غیرمسلمانان آن را برای عرضه به بازار محصولات خوراکی ذبح کرده‌اند، به عبارت دیگر مرحوم قابل اکل ذبح اهل کتاب را حلال می‌دانست. معتقد نبود حتماً ذبیحه می‌باید توسط مسلمان یا مسلمان شیعی صورت گرفته باشد. برای این مسئله استدلالی هم کرده است. جزو مطالبی است که بعداً منتشر می‌شود. البته قبل از ایشان مرحوم امام موسی صدر هم از ایشان شنیده شده است که به همچون نظری قائل بوده‌اند. حلال بودن گوشت برخی حیوانات که در فقه شیعه حرام دانسته شده است مثل خرگوش.

وجوب انفاق، تعمیم زکات و ارتباط و جایگزینی پرداخت مالیات‌های دولتی با ادای زکات و لزوم محاسبه آن‌ها در ارتباط با یکدیگر و تحلیل خمس. می‌دانید این نکاتی که الآن عین آن را از قابل خواندم چه انقلابی در حوزه‌های علمیه ایجاد

می‌کند؟ تحلیل خمس یعنی برگردیم به دوران قبل از امام موسی کاظم که ائمه در آن زمان اخذ خمس را واجب نمی‌دانستند. ایشان با تحلیل خمس به این نتیجه می‌رسد. در مورد زکات هم معتقد است که مالیات‌های دولتی می‌تواند جای آن را بگیرد. این‌ها خیلی لوازم عملی دارد. مجاز بودن معاملات جدید که سابقه‌ای در تاریخ گذشته ندارد و امروز عقلانی و منطقی محسوب می‌شوند.

و در مورد ازدواج موقت. معتبر و مشروع بودن نکاح معاطاتی در ازدواج موقت. رساله منتشر شده‌ای ایشان درباره ازدواج موقت دارد. مشروع بودن ازدواج موقت دخترانی که به بلوغ رسیده‌اند و دارای رشد فکری هستند با شرایطی. حتی بدون اذن پدر. البته گرفتن اجازه از پدر یا مادر مستحب است و در برخی مجامع که با حیثیت اجتماعی خانوادگی سروکار دارد عقلاً و عرفاً به نظر ایشان اذن پدر یا مادر لازم است.

یکی از فتاوی‌ای انقلابی ایشان مجاز بودن ازدواج با پیروان شرایع الهی و هر انسانی که حق طلب و ملتزم به مبانی عقلانی و منطقی است. می‌دانید فتوای مشهور حداقل فقهای شیعه عدم جواز ازدواج با غیرمسلمان است. به‌خصوص زنان مسلمان مطلقاً مجاز به ازدواج با مردان غیرمسلمان نیستند و قابل در این نظر خود می‌گویند که دوطرف می‌توانند با هر دینی ازدواج بکنند. در مورد حق طلاق و جدایی ایشان رساله مفصلی دارند. حق جدایی از همسر برای زن که با عنوان «خلع» شناخته می‌شود و با مراجعه وی به قاضی و تأکید بر تصمیم به جدایی نهایی می‌شود و قاضی ملزم به تأیید جدایی آنان است. امکان تغییر نسبت ارث زن و مرد. لزوم وجوب تنظیم مناسبات همسران مبتنی بر رفتارهای منطقی و معقول. عاشروهن بالمعروف. مجاز بودن زنان برای قضاوت، افتا و مدیریت جامعه. عدم وجوب پوشش سر و گردن برای زنان و لزوم یا اولویت رعایت عرف در این



مورد. همان فتوای مشهور ایشان در مورد حجاب. حق اولویت مادر نسبت به جد پدری در مورد سرپرستی فرزندان یتیم.

جواز معاملاتی که امروز با عنوان رهن صورت می‌گیرد. عدم وجود حق ویژه برای فقیهان در مورد حکومت و مدیریت جامعه و حرمت تصدی مناسب تخصصی اجتماعی از سوی کسانی که دانش لازم برای تصدی ندارند. خوب با این مبنا ایشان با ولایت فقیه مشکل داشت. به ولایت فقیه قائل نبود.

کراهت شدیدۀ ترویج حزن و اندوه و استحباب مؤکد ترویج شادی و نشاط. درست برخلاف فرهنگ رایج شیعه ایشان معتقد است ما شرعاً موظفیم شادی و نشاط را ترویج بکنیم. نه حزن و اندوه را. عدم نجاست مشروبات الکلی علی‌رغم حرمت نوشیدن آنها. حرمت لعن مؤمنین و از جمله خلفای راشدین. نکته‌ای که باعث می‌شود نسبت به اهل سنت برادری بیشتری احساس شود.

عدم جواز اجرای احکام جزائی اسلام، احکام کیفری اسلام بدون اثبات در دادگاه‌های عادلانه و حرمت اقدام خودسرانه در این موارد. یعنی به‌طور کلی ایشان قتل مهدورالدم را تنها توسط دادگاه جایز می‌داند. در غیردادگاه نیست. پذیرش شهادت زنان در تمامی مسائل که حضور آنها در عرض حضور مردان قرار دارد و عدم تفاوت ارزش شهادت ایشان با مردان. عدم تفاوت. یعنی می‌توان از شهادتشان استفاده کرد.

ضرورت تغییر مناسبات دینه زن و مرد با توجه به نقش متفاوت اقتصادی آنها در عصر حاضر نسبت به عصر نزول. عدم جواز بازگشت به دوران بردگی و حرمت نقض حق آزادی انسان. می‌دانید یکی از معاصرین، جناب آقای مصباح‌یزدی معتقدند ما اگر قدرت داشته باشیم در زمان حاضر هم می‌توان برده گرفت. نوشته‌اند و منتشر کرده‌اند. قابل می‌گوید ما حتی در زمان حاضر و با قدرت هم، همچو حقی نداریم. محرم بودن مربی و مربیه نسبت به کودکانی که از

روزها یا ماه‌های آغازین زندگی تحت تربیت یا کفالت قرار می‌گیرند و در صورت کفالت اصطلاحاً به فرزندخواندگی گرفته می‌شوند و مادر یا پدرخوانده کودک شمرده می‌شوند. این هم قدم بلندی در این زمینه است.

### غزل‌های انفرادی قابل

این مواردی را که من برشمردم یک‌به‌یک نشان‌دهنده این بود که جناب احمد قابل معتقد بود ما به کمک اجتهاد سستی می‌توانیم بسیاری از گره‌های انسان معاصر را باز کنیم و یک اسلام کاملاً متجدد ارائه کنیم. وقت من تمام شده و عرائضم را پایان می‌دهم هرچند هنوز نکات دیگری باقی است. می‌دانید که احمد قابل شعر هم می‌گفت. ۷۹ قطعه شعر از ایشان باقی مانده است. من نمی‌گویم که کیفیت شعرش چگونه بود چرا که صلاحیت اظهارنظر در این زمینه را ندارم. اما غزلیات فراوانی سروده است. غالب این غزلیات در انفرادی زندان اوین سروده شده است. تا آخرین لحظات هشیاریش هم او اشعار خود را تصحیح کرده است. این دو بیت را می‌خوانم.

شاد و خندان گشته ایامم به کام  
محمل دلداری را حامل شدم  
من اسیر گِل بُدم اما کنون  
ساربانِ کاروانِ دل شدم

تخلص احمد قابل در اشعارش اسیر بود. او اسیر خراسانی بود. می‌گوید من اسیر گِل بودم اما الآن ساربان کاروان دل شدم. یقیناً احمد قابل ساربان و قافله‌سالار کاروان اهل دل در ایرانیان سبز معاصر است.

یادش زنده و روحش شاد و راهش پر رهرو باد

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

(۲)

## احمد قابل در گفتار و عمل شجاع و صادق بود

گفتگو با رضا علیجانی، جرس، ۷ آبان ۱۳۹۱

جرس: اگر چه سال‌ها در حوزه‌های علمیه به پژوهشگری در علوم دینی وقت گذراند و به درجه اجتهاد رسید اما خود به اختیار، لباس روحانیت را کنار گذاشت. نواندیش دینی که سرانجام پس از تحمل رنج‌های بسیار، بار سفر بست و به دیدار معبودش شتافت.

احمد قابل، از آن گروه نواندیشان دینی بود که به جنگ استبداد و ظلم به نام دین رفتند و از درون متون و سنت دینی، آموزه‌های انسان‌گرایانه و مهرورزانه آن را برجسته‌تر کردند و خود کوشیدند که همان‌گونه که معتقدند، زندگی کنند. صداقت و شجاعت بارزترین ویژگی این گروه بود، گرچه دل در گرو سیاست نداشتند اما حکومتگران را نسبت به ظلم‌هایشان هشدار دادند و از گفتن حقیقت نهراسیدند.

رضا علیجانی، از فعالان ملی‌مذهبی و پژوهشگر دینی در گفت‌وگو با جرس، دقت در نظر، صداقت و شجاعت در گفتار و عمل را سه ویژگی بارز احمد قابل می‌داند و معتقد است که منش و روش او می‌تواند سرمشق همه کسانی باشد که به مقابله با زر و زور و تزویر برآمده‌اند.

بارزترین ویژگی‌های آقای قابل از نگاه شما چه بود؟

من متأسفانه چندبار کوتاه دیدار مستقیم داشتم و با آثار ایشان از نوشته‌ها و گفته‌های ایشان آشنایی داشتم. اگر درباره ویژگی‌های ایشان بخواهم از سه گانه

کهن اوستایی ایرانی یعنی، پندار نیک، گفتار نیک و رفتار نیک، استفاده کنم؛ آقای قابل در پندار بسیار دقیق بود، دقت نظر بسیار بالایی داشت، در گفتار هم صداقت داشت، به این معنا که در ذهن و قلمش بسیار به هم نزدیک بود و در رفتار هم شجاعت داشت. فردی می تواند دقیق و صادق باشد اما به دلیل موقعیت ها یا فشارها و هزینه هایی که گاه از سوی حاکم یا نهاد قدرت یا متولیان سنت یا رقبای فکری تحمیل می شود، کنش شجاعانه نداشته باشد. اما آقای قابل این سه را با هم داشت و من دقت در نظر، صداقت در گفتار و شجاعت در عمل را بارزترین ویژگی ایشان می دانم.

**شجاعت آقای قابل به نظر می رسد که شباهت فراوانی دارد به شجاعت آقای منتظری، این شجاعت در گفتار و عمل در ایشان از چه منبعی سرچشمه می گیرد؟**

به گمان من رفتارهای انسان، بخشی نشأت گرفته از بیولوژیک و جبری است، بخشی ناشی از آموزش، بخشی هم تربیت و پرورش در نهاد خانواده و بخشی هم تجارب شخصی و آزمون و خطای فرد است.

درخصوص آقای قابل و برادرشان، تا آنجا که مشخص است محصول یک تربیت خانوادگی است، تربیت خانوادگی ایشان به نظر می رسد با توجه به این ضرب المثل که رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون، به نظر می رسد که تربیت خانوادگی ایشان مبتنی بر صداقت و شجاعت بوده است. همین طور رابطه ای که ایشان با آیت الله منتظری داشته، براساس همان رابطه استاد و شاگردی، تأثیرگذار بوده، به گونه ای که بسیاری شجاعت و صداقت و دقت ایشان را به آقای منتظری تشبیه می کنند.

همین طور زندگی درویش مندانه ایشان که نداشتن و نخواستن در عین توانستن است با توجه به لباسی که دارد و خود را از آن خلع می کند و ارتباطاتی که داشته، می توانسته از منافع زیادی برخوردار شود، اما ایشان راه هجرت و زندگی

درویش‌مندان را درپیش می‌گیرد. این نشان می‌دهد که دنیا در نگاه ایشان بسیار کوچک است، همان‌طور که در نگاه آقای منتظری کوچک بود. درخصوص آیت‌الله منتظری، به باور من نهج‌البلاغه بسیار تأثیرگذار بوده و حدس می‌زنم که درخصوص آقای قابل هم این انس گرفتن با نهج‌البلاغه نقش داشته است.

مجموعه این‌ها یک نوع شجاعت را در ایشان به‌وجود آورده، نوعی آرمان‌خواهی موحدانه است و صداقت و تلاش برای زیستن بر آرمان‌ها و ارزش‌هایی که به آن معتقدند. این کشاکش و کشمکش‌ها را خیلی از مذهبی‌ها در سی سال پس از انقلاب داشتند که با شعارهایی یکسان کنار هم آمدند، هم‌سو شدند و به دنبال یک رهبر مذهبی گرد هم آمدند که شباهت لفظی بسیاری داشت. اما به تدریج مشخص شد پشت این کلمات کلی و مبهم، تفاسیر دیگری وجود دارد و به تدریج منافع و موقعیت‌ها هم در آن وارد شد. اما نوعی آرمان‌خواهی انسان‌دوستانه موحدانه‌ای که همه بندگان خدا را یکسان و مساوی می‌داند و این بنیاد نظری دینی دموکراسی و حقوق‌بشر و فضیلت اخلاقی انسان‌دوستانه می‌تواند باشد، را در آقای قابل می‌بینم.

این را در کنار ویژگی‌های دیگر ایشان؛ صداقت و شجاعتی که داشت سبب می‌شود، ایشان به هر نکته‌ای می‌رسد آن را مطرح می‌کند، مانند شجاعتی که در نظریه ولایت فقیه و انتساب مشروعیت به خداوند دارد، نظری که راجع به حجاب و نحوه پوشش زنان دارد و همین‌طور در عملکرد سیاسی، نظری که راجع به عملکرد رهبران در ایران دارد.

آقای قابل اگر چه فعال سیاسی و سیاست‌مدار نبود اما کنش‌های سیاسی داشت، از اعتراض به حصر آقای منتظری تا نقد فرهنگ خشونت و نامه‌هایی که بعد از ۸۸ نوشت، مجموعه این رفتارها و کنش‌ها را که کنار هم قرار بدهیم، می‌توان یک الگوی

کنشگری سیاسی به دست آورد. ویژگی بارز این بخش از فعالیت ایشان را چه می‌دانید؟

آقای قابل یک اکتویست سیاسی نبود، بلکه یک پژوهشگر دینی است که دین و پژوهشش معطوف به تغییر وضعیت سیاسی و اجتماعی آدمیان است. به‌عنوان کسی که انگیزه‌های حرکت سیاسی‌اش را از درون دین می‌آورد، شباهت پیدا می‌کند به گاندی.

گاندی می‌گفت برخی از سیاست‌مداران در پیروی رو به عرفان می‌آورند اما من از عرفان به سیاست آمده‌ام. او می‌گفت: من در جهان به معنا و نیروی معنوی قائل بودم که آن معناداری هستی نمی‌توانست با ظلمی که انگلیسی‌ها در هند می‌کردند، سازگار باشد. بنابراین با آن انگیزه‌های معنوی وارد سیاست شدم و به مقابله به ظلم رفتم. آقای قابل هم با این انگیزه‌ها وارد سیاست شد و صداقت و شجاعت را در نامه‌هایش می‌بینیم که مصداق بارز این حدیث است که «بالاترین جهاد گفتن سخن حق در برابر حاکم ستمگر ظالم و جابر است.»

این نشان می‌دهد که آقای قابل نه به‌عنوان یک اکتویست که قائل به فایده‌گرایی و دست‌آوردگرا است، به سیاست، بلکه به دید اخلاق و وظیفه‌گرا و ارزش‌گرا به سیاست نگاه می‌کند. به نوعی می‌توان گفت که یک اخلاق‌کانتی است که می‌گوید: «حقیقت را بگو ولو افلاک به هم بریزد.» ایشان در گفتن حقیقت به نتیجه آن در کوتاه مدت نگاه نمی‌کند، نگاه اخلاقی‌ش نگاه هزینه و فایده نیست که بیشترین سود برای آدمیان در پی داشته باشد که نتیجه‌اش در دنیای سیاست، به توازن قوا و نیروهای اجتماعی می‌انجامد، بلکه مستقیم در چشم حقیقت نگاه می‌کند و آنچه که تشخیص می‌دهد صادقانه می‌نگارد و شجاعانه در زبان و رفتار بروز می‌دهد.

می‌توان بزرگ‌ترین ویژگی ایشان را در حق‌گویی و پایداریشان در کلام حق دانست و این مصداق سوره «والعصر» است که همه انسان را در زیان می‌بیند، مگر اینکه ایمان داشته باشند، بر اساس ایمانشان عمل صالح انجام دهند، توصیه به حق بکنند و بر آن توصیه و کلام حقشان پایدار باشند.

آقای قابل نماد بارز این نگرش و پایداری بر کلمه حق است و به‌عنوان یک روشنفکر ارزش‌مدار به سیاست نگاه می‌کند و نه یک سیاستمداری که به دنبال توازن قوا و نیروهای اجتماعی است.

**درگذشت آقای قابل چه تأثیری بر نوگرایی دینی خواهد داشت و آیا می‌توان فقدان ایشان را به نوعی تضعیف جریان نوگرایی دینی دانست؟**

متأسفانه، از دست دادن هر اندیشمندی خللی در جریان آن ایجاد می‌کند اما به همان اندازه قطعاً به معنای مرگ آن اندیشه نیست. شاید این مرگ‌ها اگر تبدیل به یادآوری و انگیزه‌ای برای تداوم راه شود، کمک کند به بسط این اندیشه، همان‌گونه که مرگ آقای منتظری پایان راه ایشان نبود. همان‌گونه که مرگ بسیاری از نواندیشان باعث ماندگاری و توجه مجدد به بازخوانی آرای آنها شد. ما الآن می‌بینیم که خیلی از شاگردان آقای منتظری پا جای پای ایشان گذاشته‌اند. متدولوژی آقای قابل همچون آیت‌الله منتظری، سعی در استفاده از روش‌شناسی و منبع‌شناسی حوزوی برای طرح اندیشه‌های جدید بود.

ما اگر منابع حوزوی و دین‌شناسی را در سه حوزه منبع، بینش و روش تقسیم کنیم، آقای قابل، منبع‌شناسی و روش‌شناسی‌شان در مختصات دورن‌حوزوی تعریف می‌شد. اما با اصلاحات و رفرم‌خواهی که نه به آن نتایج غالب و مشهور بلکه به نتایجی که به نفع انسان، عقل جدید، حقوق‌بشر و عدالت بود می‌انجامد. این اسلام‌شناسی الآن سربازهای زیادی در همین حوزه‌های دینی دارد و ما ردپای

---

این جریان را در میان دست‌پروردگان مکتب آیت‌الله منتظری می‌بینیم. امیدوارم که درگذشت آقای قابل هم سر‌آغازی باشد برای خوانش مجدد افکار و نظرات ایشان و همین‌طور توجه و درس‌آموزی از منش ایشان که می‌تواند برای همه ایرانیانی که در مقابل زر و زور تزویر ایستادند آموزنده و انگیزه‌بخش باشد.



(۳)

قابل، شهروندِ مدرنِ مؤمنِ مسلمان بود

گفتگو با حسن یوسفی اشکوری، جرس، ۷ آبان ۱۳۹۱

آقای اشکوری، در یک نگاه کلی، بارزترین ویژگی اندیشه آقای قابل در حوزه  
نواندیشی دینی چیست؟

اگر با معیارهایی بتوان نواندیشان دینی را به «حوزوی» و «غیرحوزوی» تقسیم کرد، احمد قابل در شمار نوگرایان و یا نواندیشان سنتی و حوزوی قرار می‌گیرد. نواندیشان حوزوی در چهارچوب سنت اندیشگی اسلامی میراثی (فقه و اصول و کلام و تفسیر و تاریخ و احیاناً فلسفه) تلاش می‌کنند فهم‌ها و تفسیرهای تازه و به‌روزتر و کارآمدتر از دین و معارف رایج دینی ارائه دهند و روش‌شناسی آنان نیز کم‌وبیش همان روش‌شناسی میراثی بازمانده از قرون میانه اسلامی (تعقل ارسطویی در قالب کلام و منطق و اصول فقه و فلسفه) است. قابل در سالیان اخیر با شتاب و شور فراوان درخور تحسین، می‌کوشید که فهمی از دین در قالب فقه و اجتهاد ارائه دهد که هم عقلانی و خردپذیر باشد و هم در روزگار کنونی قابلیت اجرایی بیشتری داشته باشد. این کار در حوزه‌ها از عصر مشروطه آغاز شد و در دهه چهل و پنجاه جدی‌تر شده و بزرگانی چون علامه طباطبایی و مطهری و اخیراً منتظری در حوزه قم آن را پی گرفتند. اینان را می‌توان مصلحان دینی سنتی حوزوی دانست که رویکردی نواندیشانه در فقه و تا حدودی در کلام دارند. احمد قابل در این راستا قابل بررسی است و البته در عقل‌گرایی و حجیت دادن به عقل از آنان به مراتب پیش‌تر رفت. بارزترین ویژگی این محقق دینی در قیاس با پیشکسوتان و استادش آیت‌الله منتظری دو چیز است: بها دادن بیشتر به کارکرد تعقل در اجتهاد و دیگر دلیری و شجاعت در اظهارنظر و بیان فکر و عقیده.

آقای قابل معتقد به شریعت عقلانی بود و ارزشی ویژه برای عقل حتی منفصل از شریعت قائل بودند. این دیدگاه در میان اسلام‌گرایان نواندیش بر چه مبانی استوار است؟

طبعاً هیچ آدم عاقلی منکر عقل نیست ولی تمام دعوا بر سر تعریف عقل و محدوده کارایی و حجیت عقل به‌ویژه در حوزه دین‌شناسی و به‌طور خاص رابطه عقل و وحی و کاربرد آن است که در ادیان از مباحث مهم و در عین حال پیچیده و پر مناقشه است. می‌دانیم که در فقه شیعه از سده پنجم به بعد، عقل یکی از ادله چهارگانه اجتهاد است اما در تعریف و محدوده تعقل در پروژه فقه و اجتهاد (نوع رابطه عقل و نقل) افکار و آرای مختلفی وجود داشته و دارد. در مجموع می‌توان گفت جدای از اهل حدیث و اخباریون، که کاربرد عقل بشری در احکام شرعی را مردود می‌شمارند، در اجتهاد مجتهدان شیعی نیز عقل آدمی‌زاد چندان اعتبار و کارایی ندارد. وقتی این اصل اصیل پذیرفته شده که «اجتهاد در برابر نص ممنوع است»، دیگر تعقل و استدلال‌های مبتنی بر عقل و خرد مستقل آدمی عملاً از اعتبار و حجیت می‌افتد و احکام شرعی و گزاره‌های کلامی و اعتقادی بر بنیاد نقلیات و نصوص دینی مشروعیت و مقبولیت می‌یابد. در فقه و اجتهاد اصولی سنتی ما جز موارد محدود «مستقلات عقلیه» تقریباً عقلانیت بشری کاربردی ندارد. با این همه در تاریخ فقه شیعی فقیهان و اصولیانی بودند که برای عقل میدان فراخ‌تری تعیین می‌کردند و برای تعقل اعتبار و حجیت بیشتری قائل بودند. از آغازگران ابن جنید اسکافی و ابن عقیل نعمانی و پس از آن شیخ طوسی و سید مرتضی و ابن‌ادریس و بعدتر مقدس اردبیلی و اخیراً آیات منتظری و صانعی از این شمارند. احمد قابل تلاش می‌کرد با گرایش به این نحله افکار و آموزه‌های آنان را بازسازی کند و به یک معنا از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های نهفته در درون سنت فقهی و اصولی برای اجتهادات تازه سود جوید.

تلاش احمد قابل در این مسیر گرچه هنوز در آغاز بود و طبعاً خام، اما کار او بسیار با ارزش است و اگر در افکار و روش‌شناسی فقیهان سنتی اندیش ما، جدی گرفته شود می‌تواند تحول مهمی در کار سترگ اجتهاد و فقهت ایجاد کند و در نتیجه مسلمانان مقلد را از برخی مشکلات عملی زیستی در جهان مدرن برهاند. اما این رویکرد به‌ویژه از منظر نواندیشی روشنفکری و غیرحوزوی دارای ابهامات و کاستی‌هایی است. مهم‌ترین نکته این است که قابل به پیروی از سنتیان، پیرو عقل ارسطویی بود و تقریباً به خرد مدرن و تعاریف و آموزه‌های جدید پیرامون آن اعتنایی نداشت و احتمالاً از این آموزه‌ها بی‌خبر بود. خرد ارسطویی ابر است و در نهایت راه به جایی نمی‌برد. از سوی دیگر نواندیشان غیرحوزوی به پیروی از سخن اقبال معتقدند که اول اجتهاد در اصول (کلام و الهیات و انسان‌شناسی) بعد اجتهاد در فروع (فقه و احکام). این اصل اصیل در نگاه فقهی رایج مورد غفلت است اما خوشبختانه قابل در نوشته اخیر خود تا حدودی بدان عنایت گرده و تلاش کرده نوعی کلام جدید را به رسمیت بشناسد.

شما در شمار نوگرایان دینی بودید که درخصوص ارتداد نظریه نو داشتید، آقای قابل هم به این باور رسیده بودند و معتقد بودند که حتی اتهام ارتداد به کسی بستن، برابر با کشتن انسان است، این باور بر چه مبانی دینی و عقلی استوار است؟

بله. همین‌طور است. من سالیانی است که به این باور رسیده‌ام که حکم مرگ برای افراد بازگشته از دین قابل دفاع نیست. در سه دهه اخیر این نظریه بارها در گفتارها و نوشتارهای من انعکاس داشته و در کیفرخواست دادگاه ویژه روحانیت علیه من نیز به این اندیشه من اشاره و آن را از مصادیق انکار ضروری دین دانسته‌اند. شمار دیگری نیز با حکم مجازات به ویژه مجازات مرگ برای مرتدان از دین اسلام مخالفند. زنده‌یاد قابل نیز مدافع همین نظر بود. البته استادشان آیت‌الله منتظری نیز چنین فتوایی داشت. در این زمینه دوست دانشمند مشترک ما، جناب دکتر محسن کدیور نیز مدافع این اندیشه‌اند و اخیراً طی رساله‌ای به تفصیل

در این زمینه بحث اجتهادی کرده و ادله سنتی فقهی را به نقد کشیده و در فرجام نشان داده‌اند که ادله و نظریه مشهور فقهی موجود نه تنها قابل دفاع نیستند بلکه از جهات مختلف در تعارض با مستندات دینی است.

دره‌حال واقعیت این است که مجازات مرگ برای کسانی که به هر دلیل دینشان را تغییر می‌دهند نه با قرآن سازگار است (چرا که از یک‌سو در آیات متعدد قرآنی آزادی ایمان و دین تصریح و تضمین شده و از سوی دیگر هیچ مجازات دینوی برای مرتدان از اسلام پیش‌بینی نشده) و نه در سنت نبوی چنین مجازاتی وجود دارد. در زمان پیامبر هیچ کسی به صرف داشتن عقیده و یا تغییر عقیده از اسلام به دین دیگر مجازات نشده و در آموزه‌های امامان شیعی نیز چنین حکمی قابل اثبات نیست. گرچه شماری روایت در این مورد وجود دارد اما بررسی نهایی نشان می‌دهد که تمام این‌ها به یکی یا دو تا خبر واحد برمی‌گردد و خبر واحد نیز طبق نظر اغلب فقیهان قابل اعتنا و استناد نیست. براساس گزارش‌های تاریخی می‌توان نشان داد که مسئله ارتداد و مجازات مرگ برای مرتدان پس از مرگ پیامبر و در جریان شورش‌های برخی قبایل علیه خلافت ابوبکر مطرح شده و بعدها تبدیل به یک اصل دینی و یک حکم مقطوع فقهی شده است. در آن زمان ابوبکر، به‌رغم مخالفت شماری از اصحاب و از جمله عمر، با جهاد علیه کسانی که از دادن زکات به دستگاه خلافت خودداری کرده بودند، با آنان جنگید و این جنگ‌ها تحت عنوان «جنگهای رده» شهرت دارد. در واقع تکفیر و ارتداد و حکم شرعی مجازات منکران و مرتدان در تاریخ اسلام (مانند دیگر ادیان) عمدتاً به انگیزه حراست از اقتدار سیاسی حاکمان و اقتدار دینی متولیان دین انجام شده و می‌شود و بنیاد دینی ندارد که هیچ بلکه آشکارا در تعارض با آزادی ایمان است.

آقای قابل در مجموعه نقد فرهنگ خشونت، تلاش داشت تا خشونت‌ورزی در اندیشه و عمل را تفکر و عملی غیردینی نشان دهد درحالی که برخی از دینداران و

روحانیت سنتی همچنان بر جنبهٔ خشونت اسلامی (اشداء علی الکفار) تأکید دارند، به باور شما این نگاه اسلام رحمانی، تا چه میزان در جامعهٔ ایران می‌تواند به گفتمان اصلی تبدیل شود؟

واقعیت این است که خشونت و اعمال خشونت به معنای عام و روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانهٔ آن همواره در زندگی آدمیان وجود داشته و دارد و قطعاً به دلایلی همواره وجود خواهد داشت و در ایران ما هم به دلایلی وجود دارد و ریشه‌های آن به عوامل مختلف و پیچیده برمی‌گردد. اما چنان‌که یک سنت و فرهنگ و گفتمان به تدریج و در گذر زمان شکل می‌گیرد و استوار و غالب و عمومی می‌شود، شکستن و سستی و احیاناً زوال آن نیز به کندی و به تدریج انجام خواهد شد. قطعاً یکی از عوامل مهم اندیشه‌های خشونت‌گرا و اعمال خشونت برضد دگراندیشان دین نهادینه شده است که به دست متولیان رسمی و شبه‌رسمی دین‌ها صورت می‌گیرد. چرا که دین به‌طور اساسی غیریت‌ساز است و این پدیده مستعد آن است که به تعارضات و دشمنی‌ها دامن بزند. خشونت دینی از درون تاریخ دین اسلام درآمده و همراه پایداری دین و تحکیم نهاد روحانیت استوار شده است. حال اگر قرار است اندیشهٔ خشونت‌ورزی از بین برود و یا تضعیف گردد، هم جهاد فکری و اجتماعی گسترده و عمیق لازم است و هم صبر و تحمل بسیار می‌خواهد. در این زمینه هم عالمان و فقیهان باید در افکار و آموزه‌ای سنتی خود تجدیدنظر کنند و هم به‌ویژه برعهده نواندیشان و مصلحان مسلمان است که با تفاسیر متفاوت و معقول‌تر از اسلام و متون و منابع دینی زمینه‌های خشونت‌ورزی دینی را تغییر دهند و راه مدارا و صلح و هم‌زیستی مسالمت‌جویانهٔ تمام آدمیان را در سطح ملی و یا جهانی فراهم نمایند. مثلاً همان «اشداء علی الکفار» که اشاره کردید به معنای جنگ با دگراندیشان و اعمال خشونت علیه آنان نیست بلکه استواری در برابر مخالفان معارض است. این یک بدفهمی عمیق و ویرانگر است که دیری است گریبان فقیهان و مسلمانان را گرفته است. کوشش‌های زنده‌یاد

احمد قابل در این راستا بسیار ارزشمند و اثرگذار بوده و هست و باید این میراث را پاس داشت و ادامه داد. خوشبختانه جامعه ایرانی، به دلایل مختلف تاریخی و اجتماعی، از دیگر جوامع اسلامی خاورمیانه عربی متعادل‌تر و از خشونت‌های مذهبی و غیرمذهبی دورتر است. تردید ندارم اگر سیاست حکومت متحول شود و نهاد حکومت از خشونت‌ورزان روحانی و غیرروحانی حمایت مادی و معنوی نکند خشونت در ایران به حداقل خواهد رسید.

آقای قابل اگرچه سیاست‌ورز نبود اما کنش سیاسی داشت، آن‌چه که در مشی سیاسی و کنشگری ایشان، بیشتر عیان بود و می‌تواند، بارزترین وجهه شخصیت سیاسی ایشان باشد، از نظر شما چیست؟

احمد قابل دارای محاسن زیادی بود و در واقع زیبایی‌ها و خوبی‌های چندی را با هم جمع کرده بود. دینداری را با روشن‌بینی و به‌ویژه با خردورزی و تعقل در اندیشه و شخصیت خود به سازگاری رسانده بود. پارسایی و دلیری را با هم آشتی داده بود. ایمان و زیست مؤمنانه را در کنار رواداری و شقت بر خلق نشانده بود. کار علمی را با فعالیت‌های اجتماعی و مبارزات سیاسی برضد ستم و تبعیض در تعارض نمی‌دید. او به‌واقع مصداق بارز یک شهروند مدرن و درعین‌حال مؤمن مسلمان بود، چرا که به سخن نبوی «مؤمن، پارسای شب است و شیر روز». اما در این میان به‌گمانم بارزترین ویژگی احمد قابل دلیری و شجاعت او بود در رفتار و گفتار. نواندیشی و روشنفکری کم نیست اما گستاخی در اندیشه و بیان اندیشه سرمایه‌پرهبایی است که کمتر کسی از آن بهره دارد. قابل نه از گرمگان حکومتی و فرمانروای مطلق بیمی داشت و نه در حوزه اندیشه و اظهار عقیده از متولیان دینی که هر نواندیشی و فکر تازه و متفاوتی را به قدرت و مشت آهنین البته متکی بر ابزارهای حکومتی پروایی داشت. این دلیری به‌راستی ستودنی است و قابل تقدیر.

(۴)

## احمد قابل اندیشمندی رنج کشیده بود

گفتگو با اعظم طالقانی، جرس، ۹ آذر ۱۳۹۱

جرس: «از منظر احمد قابل دین اسلام تعریف ساده‌ای داشت و او همواره بر تساهل و تسامح تأکید می‌کرد و پژوهش‌ها و مطالعات خود را نیز با این محور انجام داد.» این عبارتی است که اعظم طالقانی، دختر مرحوم آیت‌الله طالقانی درخصوص شخصیت دینی مرحوم احمد قابل می‌گوید.

دبیرکل جامعه زنان انقلاب اسلامی در گفتگویی با «جرس» به همکاری احمد قابل با دفتر جامعه زنان اشاره کرده و می‌گوید: «چند سال پیش آقای قابل جلساتی را با موضوع مسائل و حقوق زنان در دفتر جامعه زنان برگزار می‌کرد. در آن جلسات مباحثی دربارهٔ حجاب داشتیم. ایشان مطالعات زیادی هم روی روایات و احادیث در مورد حجاب داشتند. در آن زمان که هنوز برگزاری مراسم سالگرد یا بزرگداشت آیت‌الله طالقانی در حسینیه ارشاد ممنوع نبود، ایشان در یکی از همین مراسم دربارهٔ موضوع «غلو» سخنرانی داشت و از کسانی که دست به غلو و بزرگ‌نمایی می‌زنند و قدیس‌سازی می‌کردند، انتقاد کرد. او بر این باور بود چون شرایط به نحوی است که حاکمیت به جای تأکید روی قرآن بر احادیث و روایات تأکید دارد، بنابراین می‌بایست به خوبی روایات و احادیث را درک کرد تا بتوان در نقدها از آن بهره برد و از این‌رو علاوه بر استناد به قرآن در پژوهش‌های خود از احادیث و روایات زیادی استفاده می‌کرد.»

خانم طالقانی از آثار آقای قابل در حوزهٔ دین نام برده و تصریح می‌کند: «آقای احمد قابل تعریف ساده‌ای از دین اسلام داشت و همواره بر تساهل و تسامح تأکید می‌کرد و پژوهش‌ها و مطالعات خود را نیز با این محور انجام داد. خاطر

است در جلسه‌ای که با ایشان داشتیم بحث‌هایی نیز روی اشکالات حاکمیت دینی مطرح می‌کردند. بخشی از مطالعات و پژوهش‌های ایشان در حوزه دین نیز در کتاب‌هایی مثل «تأمین اجتماعی در اسلام» و «نقد فرهنگ خشونت» به چاپ رسید که البته مجوز چاپ دوم آن صادر نشد. چند کتاب دیگر هم دارند که اصلاً مجوز انتشار نگرفت. احمد قابل تلاش زیادی برای قداست‌زدایی و جلوگیری از اغراق و غلو داشت. او معتقد بود اگر دین در مسیر افراط و تفریط و غلو قرار گیرد به انحراف کشیده می‌شود.»

یکی از ویژگی‌های برجسته احمد قابل شجاعت و شهامت بی‌نظیر او در نقد حاکمیت مستبد بود، ویژگی‌ای که وی از آیت‌الله طالقانی آموخته بود. نامه تاریخی او به رهبری در سال ۸۴ دلیلی بر همین مدعاست که تاکنون یکی از صریح‌ترین نامه‌های انتقادی است که به رهبری نوشته شده است.

دختر مرحوم آیت‌الله طالقانی از دیدگاه انتقادی مرحوم احمد قابل به حاکمیت و تحمل روزهای سخت زندان اشاره کرده و خاطرنشان می‌کند: «آقای قابل بارها به‌خاطر اندیشه و نوع نگاه و انتقاداتی که به حاکمیت داشت به زندان افتاد. نخستین باری که آقای قابل دستگیر شد به منزل ایشان رفتم و با همسر، خواهر و خانواده ایشان دیدار کردم. آن‌ها درباره شرایط دادگاه‌ها می‌گفتند و در آنجا بود که همسر ایشان را بسیار صبور و مقاوم دیدم. آقای قابل که آزاد شد باز هم به ملاقاتشان رفتم. پس از آن چند بار دیگر هم دستگیر شد. سال‌ها تحمل شرایط سخت زندان او را به شدت ضعیف و با بیماری دست به گریبان کرد. در زندان به علت تومور مغزی تعادل حرکتی خود را از دست داده بود، اما توجه چندانی به آن نشد تا اینکه تحت سه عمل جراحی قرار گرفت. آخرین بار که ایشان را ملاقات کردم بعد از عمل بود که در بستر بیماری به سر می‌بردند و قادر به حرکت نبودند. قابل اندیشمندی رنج‌کشیده و خوش‌بین بود.

وی در پایان یادآور می‌شود: «جا دارد ضمن گرامیداشت یاد آن مرحوم از زحمات و فداکاری‌های همسر ایشان سرکار خانم «مرضیه پاسدار» هم تجلیل کنم چرا که تا آخرین لحظه حیات مرحوم قابل در کنار ایشان بود.



# احمد قابل در وبلاگ‌ها و شبکه‌های اجتماعی



(۱)

## برای احمد قابل، که بماند

بهمن دارالشفایی، وبلاگ نویسنده<sup>۱</sup>، ۲۳ مهر ۱۳۹۱

می‌گویند دکترها احمد قابل را جواب کرده‌اند.

احمد قابل از دوره جنگ، ترکشی در بدنش بوده که اخیراً آن‌قدر به نخاع نزدیک شده بود که چندماه پیش مجبور شدند عملش کنند. بعد از عمل حالش خوب بود اما دوباره بد شد و حالا ظاهراً در حال نیمه‌کماست و هوشیاری‌اش را عملاً از دست داده و می‌گویند دکترها امیدی به زنده ماندنش ندارند.

احمد قابل از شجاع‌ترین و پایمردترین آدم‌هایی است که در سیاست ایران دیده‌ام. در واقع سیاست‌مدار نیست. پژوهشگر علوم دینی است و از شاگردان نزدیک آقای منتظری. البته لباس آخوندی نمی‌پوشد. چهار بار زندان رفته. بار اول چهل روز و بار دوم هم صد و خورده‌ای روز انفرادی در بند ۲۴۰ اوین. بار سوم وقتی داشت از فریمان به قم می‌رفت که در تشییع جنازه آقای منتظری شرکت کند در راه در اطراف مشهد بازداشتش کردند و شش ماه در زندان وکیل‌آباد مشهد زندانی بود. وقتی آزاد شد شروع کرد مصاحبه کردن. هم در مورد بازجویی‌هایش و هم به‌خصوص در مورد وضعیت بد زندانی‌ها در زندان وکیل‌آباد و مهم‌تر از همه این‌که گفت اعدام مخفیانه با ابعادی بسیار گسترده‌تر از آنچه خبرهایش به

بیرون درز می‌کند در این زندان جریان دارد. برای همین دوباره به زندان انداختندش و این بار ۴ ماه در زندان بود.

احمد قابل چند سال پیش از ایران مهاجرت کرده بود. مهاجرتی با تعاریف قرآنی و با انگیزه‌هایی مشابه مهاجرت مسلمانان اولیه از مکه به مدینه. برای فرار از آزار حاکمان. رفته بود تاجیکستان و آنجا زندگی و تحقیق می‌کرد. یک بار که برای عیادت مادر بیماراش به ایران آمده بود، موقع برگشت در مرز زمینی شمال خراسان گذرنامه‌اش را گرفتند و نگذاشتند برود. او هم رفت در شهر کوچک فریمان در نزدیکی مشهد ساکن شد و تا قبل از این که اسیر بیمارستان‌ها شود، در فریمان بود.

من همیشه از خواندن نوشته‌هایش یا شنیدن مصاحبه‌هایش و در موارد معدوی حرف زدن و مصاحبه کردن با او عمیقاً لذت برده‌ام و تیزبینی و شجاعتش را تحسین کرده‌ام. اگر اسمش را در همین مستطیل بالای وبلاگ من جستجو کنید، می‌توانید چند تا از نوشته‌های خوبش را بخوانید.

این جنگ تا کی می‌خواهد انسان‌های رعنا‌ی ما را بگیرد.

از ته دل امیدوارم که بماند و سالم بماند.

(۲)

## احمد قابل؛ مرگ مغزی یا مرگ یک اندیشه؟

جریده شفق شماره ۳۶، ۱ آبان ۱۳۹۱

این سطور را که می‌نویسیم، احمد قابل جایی در راه رفتن است. خبر کما و بعد از آن مرگ مغزی‌اش که منتشر شد، سوز و ناله‌ها برایش بالا رفت و نامه‌های سرگشاده‌اش به خامنه‌ای دست به دست شد. مرثیه‌هایی سروده شد و سروده خواهد شد که از او بیشتر چهره یک مهره جسور سیاسی می‌بیند و از شجاعتش در این وادی می‌گوید. اینکه جنگ را و زندان را دیده بوده و دردکشیده تمام سختی‌ها، مشکلات و ظلم‌های این نظام بوده است.

همه این‌ها درست، اما باید نگران آن راه و مرام و اندیشه‌ای بود که احمد قابل را «قابل» کرده بود، آنچه که پشتوانه‌ای برای عملش بود. اندیشه و فلسفه‌ای که یک پژوهشگر دینی مستقل در چارچوب همین مثلاً روشنفکری دینی به وجود می‌آورد که می‌تواند از درون در مقابل سنگسار، حکم اعدام و حجاب اجباری بایستد و استدلال کند. بینشی که در اوایل دهه هشتاد و در اوج دوران چیرگی باورهای لیبرال بر روشنفکران دینی، او را به جستجوی راهکارهای بیمه‌ای در قرآن و متون دینی می‌کشاند تا کتابی چند صد صفحه‌ای بنویسد با عنوان «اسلام و تأمین اجتماعی».

می‌گویند با مرگ افراد اندیشه‌ها از میان نمی‌روند، اما مگر بعد از رفتن منتظری راهش را ادامه دادیم؟ جدا از یادآوری او به عنوان نمادی از شجاعت و وارستگی سیاسی و همین‌طور مراجعه گاه به گاه به خاطراتش برای بازخوانی

تاریخ معاصر - که در جای خود کار درستی است - چقدر میراث فکری اش را حفظ کردیم و گسترش دادیم؟ حالا با رفتن احمد قابل، از برجسته‌ترین شاگردان منتظری، چند نفر دیگر هستند که از درون فقه احکام ناعادلانه دین را نقد کنند و این عدالت را در معنایی وسیع ببینند؟ آیا مرگ حماسی هدی صابر ما را واداشت که به بازخوانی سنت سیاسی او بپردازیم؟ راهی که از بیش از چهل سال پیش در جستجوی آزادی و برابری آغاز شده بود و با مرگ صابرها دانه‌دانه رهروهایش را از دست می‌دهد؟ یا مگر امروز از مصدق جز یک نماد مخدوش از ملی‌گرایی چه نگه داشته‌ایم؟

چهره‌ها و اندیشه‌های این چینی هستند که ملتی با تاریخی تکه‌پاره را به یک ملت بدل می‌کنند، ما اما گشاده‌دستانه آنان را خرج تبلیغات سطحی و آنی خود می‌کنیم، بی آن که آنان را در نسبتی با تاریخ دیروز و امروز خود قرار دهیم و برای برخوردی جدی و نقادانه با آن‌ها بکوشیم. این تازه در صورتی است که اهمیتی برای آن که رفته است قائل شویم. سرمایه‌ها می‌روند و ما با آن‌ها صرفاً مثل یک تک نفر که رفته است رفتار می‌کنیم. این است که فراموش می‌شوند و ردپایشان را هم در زیر هیاهویمان پاک می‌کنیم. آنچه مرگ امروز یا فردای احمد قابل را تلخ‌تر و مصیبت‌بارتر می‌کند، نه فقط حبس و تبعید، یا ترکشی که از جنگ داشت، که این واقعیت است که مرگ او پایان یک راه است، مرگ مغزی احمد قابل تنها مرگ جسم یک انسان نیست، مرگ اندیشه احمد قابل هم هست.

(۳)

برای احمد قابل

احمد پورنجاتی، فیس بوک، ۲ آبان ۱۳۹۱

چشمان پر فروغ تو را

آفتاب حقیقت

به همدمی برگزیده بود،

آنگاه که از خاک مرده شریعت اشعری،

پرنده‌ای آفریدی،

تیزتک و بلند پرواز

-به نفخه‌ای از دلیری عقل-

و عدالت،

شاه‌میوه بوستان باورهای تو بود

و علی‌ع،

شاغول بی‌تنازل خانه‌ای که هزار سال و بیشتر،

در کمرکش سنگلاخ داعیه‌داران معماری‌اش،

فرسوده و دست‌مالی شده است!

تو، «قابل» بودی

و اینک «مقبول»!

سلام بر احمد قابل مقبول

\* با سوگمندی و عرض تسلیت به خاندان ارجمند و دوستداران داغدارش \*

(۴)

## خلاصیِ چهل روزه: یادی از احمد قابل

بشیر، وبلاگ نویسنده<sup>۱</sup>، ۱۱ آذر ۱۳۹۱

ترکیب کم‌یاب فقاقت، آزادگی و شجاعت

حدود چهل روز پیش و بعد از گذشت چند روز از خبر مرگ مغزی احمد قابل، این آزادمرد نواندیش هم نهایتاً مسافر آن آخرین سفر شد. آشنایی من با اندیشه‌های احمد قابل قطعاً بعد از خروجم از ایران و احتمالاً مربوط به حدود شش یا هفت سال پیش و از طریق «وبلاگ شریعت عقلانی<sup>۲</sup>» باشد، در آن روزهایی که تناقض در تفکرات دینی به‌خصوص ناسازگاری‌های عقلی شریعت برایم دغدغه شده بود. هرچند به گمانم رویکرد امثال احمد قابل پاسخ کاملی برای آن تناقض‌ها نیست ولی از همان روزها، آزادگی، صراحت و تلاش این مرد برایم ستودنی بود. تردیدی ندارم که ایمان استوار او یکی از دلایل اصلی این آزادگی و تلاش بود، اتفاقاً همین میوه‌های شیرین به نظرم بهترین محصولات درخت ایمانند. در یکی از اندک سخنرانی‌هایش که فیلمش موجود است، به درستی، نداشتن شجاعت را در میان «بیم»‌های دین‌داری و دین‌داران مطرح می‌کند. آن قسمت از صحبت‌هایش را از دقیقه ۸ فیلمی که اینجا گذاشته‌ام، می‌توان شنید.

---

۱. وبلاگ «پی‌آواز حقیقت»

۲. البته این وبلاگ ابتدا بر روی پرشین‌بلاگ منتشر می‌شد و بعد از «توفیق» سانسور شدن به بلاگر نقل مکان کرد. به گمانم الان هم این وبلاگ در ایران فیلتر باشد.



کل آن سخنرانی هم به نظرم شنیدنی است و اتفاقاً با این روزها هم مناسبت دارد (به این مناسبت در ادامه باز خواهم گشت):

[فایل شنیداری قسمتی از سخنرانی احمد قابل، محرم (بهمن ۱۳۸۵)]

هرچند تلاش‌ها و شجاعت فقهی قابل، به‌خصوص جهد ویژه‌اش برای آشتی شریعت با دنیای جدید، قطعاً ستودنی‌ست ولی ویژگی دیگری که به همان اندازه قابل تقدیر بود، شجاعت و آزادگی او در میدان سیاست و حساسیت‌های اجتماعی بود. تجلی ویژه این شجاعت در انتخاب هوشمندانه او بر نقد صریح رهبر «نظام» به‌عنوان مسئول اصلی خیلی از مشکلات کشور بود، انتخابی که خیلی از هم‌فکران سیاسی قابل حتی الآن هم از آن گریزانند، یعنی هرچند به احتمال زیاد با محتوای انتقادات کاملاً همراهند ولی از بیان صریحش گریزان! در یکی از نوشته‌هایی که بعد از فوتش، دیگران یادش را گرامی داشتند، خبرنگاری گفته بود که قابل آگاهانه رودررو شدن با رهبری را انتخاب کرده بود و انتظار مصیبت‌های چنین مواجهه‌ای را هم از همان سال ۱۳۸۰ داشت.<sup>۱</sup> البته زندان انفرادی ۱۲۵ روزه سال ۱۳۸۰ (بدون هیچ محاکمه‌ای) سومین بازداشت او بود و از آن تاریخ به بعد هم به‌طور متناوب در زندان، تبعید خودخواسته و یا بیمارستان بود.<sup>۲</sup> نامه‌ای که در سال ۱۳۸۴ مستقیماً به رهبری نوشت به‌نظرم همین الآن هم خواندنی و قابل تأمل

۱. نوشته‌ی سیاوش اردلان در وبگاه بی‌بی‌سی فارسی. گوشه‌ای از آن انتقادات چنین است:

«من هیچگونه ابایی ندارم از اینکه عرض کنم خود مقام رهبری هم در اینگونه حملات به مجلس و اصلاح طلبان، نقش اصلی را بازی کردند. یعنی ما که نمی‌توانیم تا ابد مسایل را به این و آن حواله کنیم. در اینکه خودمقام رهبری در جسارتی که دیگران الان پیدا کرده‌اند، نسبت به مجلس و نسبت به قوه مجریه و خصوصاً قوه قضاییه‌ای که دارد با این دوقوه برخورد می‌کند، در اینکه این جسارت را آن‌ها پیدا کردند ناشی از موضعگیری‌های خود رهبری است، هیچ تردیدی نمی‌شود کرد. یعنی هم به لحاظ دینی و هم به لحاظ قانونی، ایشان موظف هستند که تابع رای اکثریت ملت باشند.»

۲. برای شرحی از زندگی او نگاه کنید به این نوشته‌ی جرس.

است. به خصوص آشنایی بلند مدت او با رهبری و نزدیکانش، زوایای جالبی از زندگی رهبری را عیان می‌ساخت که انصافاً جالب بود.<sup>۱</sup>

این شجاعت قابل وقتی به بیان نظرات فقهی و کلامی می‌رسید بُعد مضاعفی هم پیدا می‌کرد و آن مواجهه با فرهنگ عامه مذهبی و باورهای هزارساله بود که در همین قطعه‌ای از سخنرانی او که ذکر شد به آن پرداخته است. آنجا که در مقابل همان توجیه قدیمی «نگفتن حقیقت به دلیل ایجاد شبهه در ایمان مؤمنین» سؤال می‌کند این ایمان مبتنی بر باطل اصلاً چه ارزشی دارد؟<sup>۲</sup>

۱. خلاصه متن نامه را در این خبر وبگاه بی‌بی‌سی فارسی می‌توان دید و متن کامل نامه هم در این خبر وبگاه بی‌بی‌سی آمده است:

«نقش شما در این میان، چه در هنگامی که به مراجعان خود از پاسداران انقلاب در خراسان توصیه می‌کردید که «خان ستمگری از اهالی بجنورد را بدون ارجاع به دادگاه انقلاب و گرفتاری در پیچ و خم آن، اعدام کنند و از شرش راحت شوند» و چه در هنگامه «محاكمه و اعدام دوست و همراه و همفکر سابق شما، مرحوم شیخ حبیب‌الله آشوری، به اتهام ارتداد» که سکوت کردید و شاهد جان باختن فردی شدید که به جرم انتشار کتاب «توحید» و اصرار و شهادت آقایان شیخ ابوالقاسم خزعلی (عضو سابق شورای نگهبان) و شیخ محمدتقی مصباح‌یزدی، مبنی بر کفرآمیز بودن مطالب و مرتد بودن نویسنده آن کتاب، اعدام شد.

وجدان شما بهتر از هرکسی گواهی می‌دهد که در جلسات متعدد و تلاش‌های مکرر و ناموفق دوستان مشهدی و خراسانی برای آشتی دادن شما با مرحوم آشوری (پیش از پیروزی انقلاب)، سخن اصلی شما این بود که «مطالب کتاب توحید، از من است که این آقا به نام خودش چاپ کرده است». شگفت‌انگیز نیست که از دو نفر با یک دیدگاه، یکی اعدام شود و دیگری تکریم؟! یکی شایسته «گور» باشد و دیگری شایسته «رهبری نظام اسلامی».

۲. قسمتی از صحبت‌های قابل در این مورد:

«آرامش مبتنی بر باطل [آیا] ماندگار است؟ و اگر ماندگار است [آیا] مطلوب است؟ من مطمئنم که سخنی که می‌گویم اضطراب ایجاد می‌کند در دل خیلی‌ها، عده‌ای را گمراه می‌کند، مطمئنم عده‌ای را گمراه می‌کند ولی مطمئنم که دل‌هایی را هم تکان می‌دهد و عقل‌هایی را هم وادار به تحقیق می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید ما وقتی مثالی در قرآن می‌زنیم «یفضل به کثیرا و یهدی به کثیرا» عده‌ای گمراه می‌شوند... اگر هدایت در کنار گمراهی بعضی باشد لا عیب فیه، چاره‌ای نداریم...»

محافظه‌کاری بیش از حد خیلی از محققان، روشنفکران و سیاست‌مداران در پرهیز از بیان حقیقت با توجیه «لحاظ کردن شرایط زمان و مکان» به نظر می‌رسد که در خیلی از جنبه‌های زندگی اجتماعی ما رخنه کرده. احمد قابل حقیقتاً استثنایی در این زمینه بود. آزاده‌ای که شجاعت بیان آنچه فکر می‌کرد حقیقت است را داشت، چه در نقد قدرت سیاسی، چه در اصلاح باورهای مذهبی.

### روش قابل در فقه

همان‌طور که از عنوان وبلاگ فقهی قابل، یعنی «شریعت عقلانی»، برمی‌آید، نقش عقل در روش فقهی قابل خیلی برجسته‌تر از نگاه سنتی به فقه است. مدتی قبل که مشغول مطالعه برای نوشتن «احکام و تقلید» بودم، این نقل قول از وبلاگ او را به‌عنوان گزیدهٔ راه حل او برای مشکلات بنیادی دیدگاه سنتی انتخاب کرده بودم:

«اگر معلوم گردد که مصادیق بیان شده در شریعت، امروزه مورد پذیرش علم و تجربهٔ عقلای بشر نیست و عادلانه شمرده نمی‌شود (هرچند در زمان نزول وحی و حضور پیامبر و بیان کنندگان دین با علم و دانش آن‌روز مطابقت داشته و عادلانه بوده است)، می‌توان با دو ملاک «عقلانیت و عادلانه بودن» مصادیق جدیدی را (که منطبق بر احکام کلی «إن الله یامر بالعدل و الإحسان» و «لا یكلف الله نفساً إلا وسعها» و... باشند) مشروع دانست و آن را مورد امضاء شارع شمرد.»

نقش بسیار ضعیف عقل در دیدگاه سنتی که تقریباً به «ابزاری» برای بررسی اقوال (از قرآن گرفته تا احادیث) خلاصه می‌شود، نتیجه‌اش تعریف حوزهٔ خیلی محدودی به‌نام «منطقه الفراغ شرع» می‌شود که عقل به شکل مستقل فقط شاید در آن جا مطرح می‌شود. در دیدگاه قابل، این رابطهٔ عقل و نقل برعکس می‌شود و

اصولاً این شرع است که فقط اجازه تعیین تکلیف در «منطقه الفراغ حکم عقل» دارد یعنی آنجا که عقل حکمی ندارد یا احکامش اجماعی نیست.<sup>۱</sup>

قابل با این رویکرد، در تلاش برای استخراج احکام فقهی سازگارتر با زمانه بود. خلاصه‌ای از این نتایج را هم در پایان مقاله «شرع و عقل» وبلاگش می‌توان مشاهده کرد. مثلاً:

عدم نجاست ذاتی انسان (با هر عقیده و مرام) و لزوم احترام به همه آحاد بشر.

آزادی بشر در انتخاب یا وانهادن عقیده به صورت مستمر، مبتنی بر استدلال در حد توان هر فرد. منتفی شدن حکم «ارتداد» به عنوان یک حکم سیاسی و مصداقی برای مقابله به مثل...

جواز بهره‌گرفتن از حیوانات حلال‌گوشتی که غیرمسلمان آن را برای عرضه به بازار محصولات خوراکی، ذبح کرده است.

#### ۱. به بیان قابل:

در تمامی اصول و فروع شریعت، محوریت و حجیت عقل، جاری و ساری است و شریعت، تنها در «منطقه الفراغ حکم عقل» حق تشریح و گزینش دارد. باتوجه به سکوت عقل در چندوچون مسائل عبادی، (یعنی عدم اظهارنظر قطعی عقل در نفی یا اثبات راهکارهای پیشنهادی شرع) حضور مستقل و غیرقابل انکار شریعت را در این حوزه نمی‌توان انکار کرد. در حوزه مسائل غیرعبادی، رویکردهای شرعی با معیارهای موردنظر عقلای زمان نزول وحی یا زمان حضور اولیاء خدا، هماهنگی داشته و مبتنی بر «مدارا با عقلانیت بشر در هر زمان» بوده که اصلی اساسی در حوزه تشریح است. اگر این نسبت بین راهکارهای شرعی رایج با راهکارهای عقلانی بشر امروز باقی مانده باشد، التزام به آن کاملاً عقلانی است و اگر با رویکردهای برخی از عقلای بشر سازگار و با برخی ناسازگار است، باید حق گزینش شرع مبتنی بر دلایل قانع‌کننده را به رسمیت شناخت. اما اگر با عقلانیت مشترک بشر امروز سازگار نباشد و برخلاف رویکرد آنان ارزیابی شود و قدرت استدلال کافی برای قانع کردن عقلاء را نداشته باشد، لزوماً باید تغییر کند. در این صورت، معلوم می‌شود که حکم شریعت محمدی در آن موارد، ثابت نبوده و موارد موردنظر، از احکام متغیر شریعت بوده است. در این صورت، اقدام و اصرار بر رویکردهای سابق که از نظر عقلای بشر امروز، کاری خلاف عقلانیت ارزیابی می‌شود، کاری نامعقول و نامشروع خواهد بود.

و جوب انفاق، تعمیم زکات و ارتباط و جایگزینی پرداخت مالیات‌های دولتی با ادای زکات و لزوم محاسبه آن‌ها در ارتباط با یکدیگر و تحلیل خمس.

امکان تغییر نسبت ارث زن و مرد، در صورت تغییر عمومی کلیه مناسبات اقتصادی خانواده.

عدم وجوب پوشش سر و گردن برای زنان و لزوم یا اولویت رعایت عرف در این مورد.

عدم وجود حق ویژه برای فقیهان در مورد حکومت و مدیریت جامعه و حرمت تصدی مناصب تخصصی اجتماعی از سوی کسانی که دانش لازم برای تصدی را ندارند.

کراهت شدیدۀ ترویج حُزن و اندوه و استحباب مؤکد ترویج شادی و نشاط...  
حرمت لعن مؤمنین و از جمله خلفای راشدین.

البته وبلاگ او پر است از بررسی‌های مفصل برای بعضی از این احکامی که به‌طور خلاصه مطرح شد، از جمله در مورد ارتداد و حجاب. نقد دیدگاه قابل یا نتایج او، خارج از حوصله این نوشته است. به‌طور خیلی خلاصه، به نظر من لاقبل در مواردی استدلال کاملاً سازگاری نداشت، به‌خصوص استفاده و شاید تأکیدی که گاهی بر روی روایات و احادیث داشت، با نگرش عقلی‌اش به‌نظر متناقض می‌آمد. البته اگر تناقض‌های عمیق نتایج دیدگاه سنتی با عقل و عدالت نوین در نظر گرفته شود<sup>۱</sup>، باید اذعان کرد روش و استدلال‌های قابل، تلاشی تحسین‌برانگیز در راه درازبست که اصلاح شریعت اسلام در دنیای نوین درپیش دارد. به علاوه شاید یکی از اهداف قابل در این تأکید بر روی منابع نقلی اثبات

۱. در مورد این تناقض‌ها به تفصیل در قسمت دوم «احکام و تقلید» نوشته‌ام.

این ادعا بود که حتی با چارچوب‌های سنتی و بدون اجتهاد در اصول می‌توان احکامی را نتیجه گرفت که با دنیای جدید خیلی سازگارتر است.

### قابل و مراسم عزاداری

در میان نظرات قابل، دیدگاهش در مورد مراسم عزاداری با این روزهای محرم مناسبت دارد. قابل، همان‌طور که ذکر شد، معتقد بود ترویج حزن و اندوه «کراهت شدیده» دارد. این دیدگاه را در مقاله «نگاهی اجمالی به «شادی و غم» در متون شریعت» شرح داده است.<sup>۱</sup> در این نوشته ابتدا مجموعه‌ای از آیات و روایات را در مورد ترجیح شادی بر غم شرح داده است. ولی قسمتی که به‌نظرم جالب‌تر است، اشاره تاریخی او به‌عنوان مثال به علی‌بن‌ابی‌طالب و مرگ پیامبر است.<sup>۲</sup> اصولاً سؤالی که من از خودم می‌پرسم همین است که شیعه‌ای که این قدر مدعی دوری از «بدعت» است و این ادعایش ابزار رایج مناظرات کلامی‌اش با مذاهب دیگر است، رسوم عزاداری برای امامانش را چطور به‌عنوان شعائر دینی مطرح می‌کند؟ اگر واقعاً قرار بر این بود، آیا پیامبر نمی‌توانست مثلاً به یاد مرگ بعضی از پیامبران

---

۱. جالب است که این دیدگاه را با دیدگاه رایج در جوامع شیعه امامی امروز مقایسه کنیم که بر عزاداری و گریه و ثواب آن تأکید فراوان می‌کنند. مثلاً ادعا می‌کنند «حتی اگر گریه‌ات نمی‌آید خود را به تباکی (گریه غیر واقعی) ببانداز تا آتش جهنم بر تو حرام شود» و البته شاهد روایی هم برای چنین ادعاهایی مطرح می‌کنند مانند:

...فقال سبحانه: یا موسی کتبت رحمة لتابعیه من عبادی، واعلم أنه من بکا علیه أو أبکا أو تباکی حرمت جسده علی النار. که در آن خدا بعد از ذکر مصائب حسین برای موسی، وعده می‌دهد که هر کس برای حسین «گریه کند، یا به گریه بباندازد، یا تباکی کند، جسدش بر آتش حرام می‌شود.» (بحارالانوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۰۸، قابل دسترسی در سایت الشیعه در اینجا که متن بالا هم از همان‌جا گرفته شده.)

۲. قابل می‌پرسد:

به سیره امیرمؤمنان علی (ع) مراجعه کنیم و سرتاسر تاریخ معتبر را سراغ بگیریم و بپرسیم که «چرا در تمام مدت پس از پیامبر خدا (ص) و خصوصاً در چهار سال و اندی حکومت ظاهری خویش، نسبت به تشکیل مجلس عزاداری برای رسول خدا (که در مورد تعظیم و احترام ایشان هیچ اختلافی بین مسلمین نبوده و نیست) هیچ‌گونه اقدام خصوصی یا عمومی نکرد؟»

پیشین یا شهدای جنگ‌ها چنین رسمی برپا کند؟ یا همان‌طور که قابل استدلال کرده است، چرا علی‌بن‌ابی‌طالب برای پیامبر چنین نکرد؟ به علاوه این هم خود جای توجه دارد که لعن مسلمانان دیگر با استناد به اصل و نسبشان، یا حتی لعن خلفای راشدین، توصیه مؤکد در خیلی از این گردهمایی‌های اصطلاحاً مذهبی است و این به نظرم خود دلیل مضاعفی برای پرهیز از حتی حضور در چنین مراسمی است.

### شادی او و اندوه ما

عنوان نوشته را «خَلَّاصِيْ چهل روزه» گذاشتم چون معتقدم زندگی با سبک و اهداف قابل در دنیای امروز خیلی مشکل است. مثال‌های ظاهری این سختی هم زندان رفتن و با زنجیر به بیمارستان رفتن است، ولی باور دارم که چنین کسانی بار رنجی درونی را به دوش می‌کشند که احتمالاً خیلی از سختی‌های ظاهری دشوارتر باشد. زیستن به این شکل آسان نیست و آن‌ان که آگاهانه چنین راهی را برمی‌گزینند انصافاً نعمتی برای جامعه خودند. به همین دلیل به خودم حق می‌دهم که در سوگ رحلتش همچنان اندوهگین باشم. شبی که خبر مرگ مغزی قابل را شنیدم، شب پردردی بود و عزیزی که این خبر را داد از آثار همین اندوه و کم‌حوصلگی در امان نماند! معترفم که نمی‌توانم درک کنم که چرا قابل در پنجاه و پنج سالگی باید برود و دیگرانی با آن کوله‌بار ظلم، هشتاد یا نود سال عمر می‌کنند!

### به جای مرثیه، به یاد احمد قابل

احمد قابل آزاده بود و تجلی این آزادگی تلاش برای عمل به مسئولیتی بود که اخلاقاً خود را موظف به آن می‌دانست. خواه این وظیفه شرکت در دفاع از کشور و تحمل درد ترکش تا اواخر عمر بود، خواه کنار گذاشتن لباس روحانیت آن‌گاه که آن را خلاف شریعت یافت، خواه افشاگری در مورد اعدام بی‌رویه زندانیان

---

جرائم مواد مخدر<sup>۱</sup>، (۱۰) و خواه تلاش در مبارزه سیاسی و اصلاح فقهی که شرح آن رفت. به چنین کارنامه‌ای اگر نگاه کنیم انصافاً باید گفت که «احمد آقای ما مرثیه نمی خواهد»...

---

۱. بی‌بی‌سی فارسی، احمد قابل؛ مجتهد بی‌پروا. همچنین برای شرح مختصری از زندگی او نگاه کنید به این فیلم بی‌بی‌سی فارسی و این نوشته جرس.



(۵)

## نظریات احمد قابل، مجتهد بی پروا

عادل شجاعی، وبلاگ نویسنده<sup>۱</sup>، ۶ آذر ۱۳۹۱

احمد قابل، مجتهدی بی پروا و از دگران‌دیشان دینی است. او از شاگردان آیت‌الله منتظری بوده و حکم اجتهاد خود را از او گرفته است. مرحوم احمد قابل معتقد به شریعت عقلانی است و در این زمینه دست به پژوهش‌های دینی زده است. استدلالات او بر براهین عقلی و نقلی، استوار است.

آخرین اثر احمد قابل، کتاب «مبانی شریعت» است که با مقدمه‌ای از محسن کدیور آغاز می‌شود. محسن کدیور در مقدمه این کتاب در مورد احمد قابل چنین می‌نویسد: «از استبداد و ریاکاری و دین به دنیا فروختن بیزار است... مبلغ اسلام رحمانی و شریعت عقلانی است... طعم زندان اوین و وکیل‌آباد مشهد را چشیده است.»

این کتاب، قبل از مرگ احمد قابل، در ۳۷ بخش و ۳۴۹ صفحه منتشر شده است. به دلیل عدم امکان چاپ کتاب در ایران، فقط نسخه الکترونیکی این کتاب در قالب PDF منتشر شده است.

خوشبختانه دو روز پیش، مطالعه این کتاب را به پایان رساندم. برای آشنایی بیشتر شما با این نواندیش دینی، سعی کرده‌ام که برخی از قسمت‌های مهم

نظریات احمد قابل را که در کتاب «مبانی شریعت» نوشته شده است و حین مطالعه کتاب یادداشت کرده بودم، در زیر بیاورم:

«انسان گرچه موجودی شریف است ولی اشرف مخلوقات نیست. انسان محور هستی نیست و شرکای فراوانی دارد.» ص ۸۷

«دین و شریعت‌های الهی باید منطبق با فطرت و سرشت انسانی باشند و ذره‌ای از آن عدول نکنند. هرگاه انطباق آن‌ها با فطرت انسانی از بین برود، مطمئناً ضایع گردیده و سقوط خواهند کرد. اساسی‌ترین مطلب در سرشت انسانی، خردمندی و عقل انسان است. بنابراین نباید چیزی برخلاف عقل و خرد آدمی به او تحمیل گردیده و التزام به آن، از او مطالبه شود.» ص ۸۷

«ذاتی بودن حجیت علم یعنی هیچ نیرویی توان سلب این حجیت و محوریت از علم را ندارد، همان‌گونه که این حجیت را کسی به آن نداده است و نمی‌تواند بدهد.» ص ۹۶

«نتیجه عملی مبنای اصالة الاباحة العقلية این است که بهره‌گیری از همه مواهب طبیعت و توان آدمی، به حکم عقل مجاز است و جز با دلایل اطمینان‌آور، نمی‌توان آدمی را از چیزی محروم کرد.» ص ۱۰۳

«از نظر قرآن، تمامی پیروان شرایع الهی، حقیقتاً مسلمان شمرده می‌شوند هرچند نام خود را یهودی، زرتشتی، صائبی، بودایی، مسیحی، یا چیز دیگری بگذارند.» ص ۱۵۰

«قرآن به‌عنوان متنی که لفظ و محتوایش از جانب خدای سبحان بر پیامبر خدا محمد بن عبدالله (ص) نازل شده و وحی الهی است، تنها سند و مدرک نقلی معتبری است که دست تحریف لفظی در آن راه نیافته و خدای رحمان آن را با لطف و رحمت خود، از دستبردها مصون داشته است.» ص ۱۵۴

«عدم توجه به عقلانیت بشری، با ادعای دفاع از شرع و لزوم اجرای احکام شرعی و اجرائی کردن برداشت‌های غیرمنطقی به اسم شریعت، صرفاً افکار عمومی جهانیان را نسبت به دین و شریعت بدبین می‌کند.» ص ۱۸۴

«دین خدای یکتا دینی یگانه و مبتنی بر دو اصل نظری (ایمان به خدا و آخرت) و یک اصل عملی (عمل صالح) است. تمامی کسانی که به این سه اصل خود را ملتزم می‌شمارند، متدین به «یک دین» اند، هرچند به شرایع گوناگون وابسته باشند.» ص ۳۳۷

احمد قابل با استناد به دلایل متعددی به این نتیجه می‌رسد که برخی از احکام حقوقی اسلام امضایی هستند و نه تأسیسی؛ یعنی قبل از اسلام وجود داشته‌اند و با آمدن اسلام، این احکام با اندکی اصلاح، تأیید شده است. با توجه به این که مبنای اولیه این احکام، درک و فهم عقلای بشر در آن زمان بوده است، این احکام می‌تواند با توجه به درک و فهم جامعه جهانی و پذیرش اندیشمندان، تغییر یابد. او معتقد است ملاک احکام امضایی، عقلانی بودن، عادلانه بودن و رواج است. بخش ۲۲ و ۳۶ کتاب

مرحوم احمد قابل برخلاف برخی روشن‌فکران دینی، به عصمت پیامبر اسلام و ائمه شیعه معتقد است. ص ۲۷۵

(۶)

مرگ احمد قابل و مسئله زندانی‌های بیمار

بهمن دارالشفایی، وبلاگ نویسنده<sup>۱</sup>، ۲ آبان ۱۳۹۱

شنبه ۱۲ شهریور ۱۳۹۰ (یک سال و دو ماه پیش)

احمد قابل از بیماری قلبی رنج می‌برد. همسر احمد قابل گفته که حضور او جهت ملاقات در زندان نیز به کمک هم‌بندهایش ممکن شده است. احمد قابل در این ملاقات گفته در هفته گذشته چند مرتبه تعادل جسمی خود را از دست داده است.

دوشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۹۰

احمد قابل طی تماس تلفنی از زندان مشهد با خانواده خود، درحالی‌که از وخامت بیشتر وضعیت جسمانی خود خبر می‌داد، امکان ادامه مکالمه تلفنی را نداشته و این مکالمه تلفنی توسط یک نفر از هم‌بندهای او ادامه یافت. هم‌بند آقای قابل خبر داده است که شامگاه یکشنبه بر اثر تهوع، عدم تعادل، سرگیجه و زمین‌خوردن آقای قابل، مسئولان زندان او را در بهداری زندان بستری کرده‌اند.

سه‌شنبه ۱۵ شهریور ۱۳۹۰

درپی وخامت وضع جسمی احمد قابل، او از بهداری زندان وکیل آباد مشهد به بیمارستان منتقل شده است. پس از عکسبرداری سی‌تی‌اسکن و آزمایش‌های اولیه،

مشکل جسمی قابل، ضایعه‌ای در مغز تشخیص داده شده ولی هنوز نظر قطعی پزشک متخصص اعلام نشده است.

بعداً مشخص شد که این «ضایعه در مغز» در واقع یک تومور مغزی است. درمان شروع شد. اما از جایی به بعد ترکیبی که از دوران جنگ در نزدیکی نخاع مانده بود اجازه گرفتن عکس ام‌آر‌آی و در نتیجه ادامه درمان را نمی‌داد. مجبور شدند عمل کنند و ترکش را درآورند که موفق هم بودند. اما خب بدن ضعیف در اثر بیماری و ادامه بیماری و... و نهایتاً بدن احمد قابل تحمل نکرد و تمام کرد.

کسانی که بدشانس بوده‌اند و در زندگی‌شان با این‌جور بیماری‌ها سروکار داشته‌اند می‌دانند که زمان شروع درمان این بیماری‌ها چقدر عامل مهمی است و آن زمانی که در زندان از دست رفته تا قابل به وضعی بیفتد که نتواند راه برود و مدام تعادلش را از دست بدهد و تازه به بیمارستان منتقل شود و کار تشخیص و درمان شروع شود، چه تأثیر سرنوشت‌ساز و در این مورد کشنده‌ای داشته است.

و همه‌مان می‌دانیم احمد قابل تنها کسی نیست که در زندان حالش بد می‌شود و برای درمانش کاری نمی‌کنند یا در درمانش تعلل می‌کنند. خیلی‌ها (به‌خصوص آن‌ها که سنشان بالاتر است، مثلاً ۵۰ سال به بالا) اساساً در داخل زندان و در اثر فشارهای عصبی و روحی، به‌خصوص در دوره انفرادی، بیمار (عموماً قلبی) شده‌اند.

وقتی فاجعه هدی صابر اتفاق افتاد، رضا علیجانی گفت که این کار اعدام خاموش بوده و جمهوری اسلامی که می‌دانسته صابر اعتصابش را به راحتی نمی‌شکند شرایط از بین رفتن او را به وجود آورده. حالا در مورد قابل و بقیه هم اگر به این شدت نتوانیم بگوییم، اما به نظرم صدمه‌ای که دارد به بدن این زندانی‌ها می‌خورد، جدی و در مواردی غیرقابل جبران و حتی شاید عمدی است.

بعدالتحریر: یکی از دوستانم بعد از خواندن این نوشته، نوشت: «خانواده قابل طی مدت مریضی ش بارها و بارها پیگیری کردند از طریق بازپرس پرونده بلکه بتونن یکی دو روز مرخصی استعلاجی براش بگیرن که حداقل یه معاینه اولیه بشه. موافقت نمی شد. گذاشتن به حالت اورژانس برسه و وقتی رسید با پابند بردنش بیمارستان و اونجا زنجیرش کردن به تخت. اتفاقی که این دو سه سال زیاد مشابهش رو دیدیم، نه تنها به بیماری رسیدگی نمیشه بلکه مریضی و ضعف رو فرصتی می بینن واسه فشار مضاعف و تحقیر مضاعف زندانی و خانواده ش.»

(۷)

احمد قابل رفت اما اندیشه‌اش باقی است

میشم مشایخ، وبلاگ نویسنده<sup>۱</sup>، ۲ ابان ۱۳۹۱

ظرف یک‌سال اتفاق افتاد. از بیماری تا مرگ. به اندازه یک چشم‌برهم‌زدن. هفته گذشته دچار مرگ مغزی شد و امروز به دیار باقی شتافت. احمد قابل از میان پرکشید و به آغوش معبود رفت. رفت در کنار استاد گرانقدرش مرحوم حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری تا دیداری دوباره با او تازه کند.

اما او هست. در کنار ما، در ذهن ما و در قلب ما. اگر چه کنون جسمش نیست، اما اندیشه‌اش باقی است. عالمی مجتهد، با تقوا، پرهیزگار و مجاهد. بسیاری با اندیشه او در دورانی که همچون استادش با تنگناهای مختلفی دست‌وپنجه نرم می‌کرد، از طریق وبلاگ «شریعت عقلانی» آشنا شده‌اند. حبس و زندان هم لحظه‌ای او را از راهش غافل نساخت. حتی در بستر بیماری هم از هر فرصتی برای گامی دیگر نهادن در مسیر حق بهره می‌جست.

هر که او را می‌شناخت، بر نبوغ او در حوزه اندیشه و رزی‌اش صحه می‌گذاشت. اما صد افسوس که شرایطی را از فشار و تنگنا برای وی به‌وجود آوردند که هیچ‌گاه نشد جامعه ما از وجودش در قید حیات بهره بجوید! آن‌هم در روزگار دین‌گریزی، که بسیار می‌توانست با توجه به رهیافت‌هایش و نگاه نویی که مسئله شریعت داشت به‌ویژه برای نسل جوان، مثمر ثمر واقع شود. مُبَلِّغ «شریعت

عقلانی» اما در این اواخر در کنار دیگر آثار منتشر شده و در دردست انتشار، میراثی دیگر از اندیشه خود، رساله‌ای تحت عنوان «مبانی شریعت» به جای گذاشت.

باری، سخن از عمری که پربار بود بسی دشوار است. عروج احمد قابل به دیار معبود را به تمامی دوستداران، شاگردان و خانواده آن مرحوم و نیز به ملت بزرگ ایران تسلیت عرض می‌نمایم. راهش پُرهرو و اندیشه‌اش تا ابد باقی و جاری و ساری باشد.

من برگ را سرودی کردم

سرسبزتر ز بیشه

من موج را سرودی کردم

پرنیض‌تر ز انسان

من عشق را سرودی کردم

پرطبل‌تر ز مرگ

سرسبزتر ز جنگل

من برگ را سرودی کردم

پر تپش‌تر از دل دریا

من موج را سرودی کردم

پر طبل‌تر از حیات

من مرگ را

سرودی کردم

(احمد شاملو)



(۸)

## خاک ناقابلی که قابل شد

محمد نوری زاد، وبسایت نویسنده، ۲ آبان ۱۳۹۱

دریغ من از این نیست که انسان وارسته و فهیم و باسواد و اسلام‌شناس و مجتهد و جبهه‌رفته و زخم‌خورده‌ای چون احمد قابل چرا باید با تنی بیمار به زندان بی‌دلیل حاکمیت خشن ما بیفتد و کمی بعد در پایانه‌ای از زندگی فقیرانه‌اش روی در نقاب خاک کشد و در نقطهٔ مقابل فرد فحاش و بی‌سواد و عربده‌کشی چون سیداحمد علم‌الهدی امام‌جمعهٔ مشهد سال به سال بر سپیدی محاسن و غلظت ناسزاهای ناشی از عصبیت بیمارگونش بیفزاید و سیداحمد خاتمی در مسیر کشف ناگفته‌هایی از کسالت علمی و بی‌ادبی مفرط خویش آسیمه‌سر شود و احمد جنتی با همهٔ عمری که در گمگشتگی‌اش هدر داده، همچنان متقی و مبسوط‌الید و صاحب‌نفوذ باقی بماند؟ این بگویم و بگذرم: اگر همهٔ علم و سواد و هیاهوی حوزوی این سه احمد حکومتی را برهم انبار کنند، به گرد پای علم و عقل آن خاک ناقابلی که قابل شد، نمی‌رسد. روحش شاد و خاک عقلا نیتش بر سر من و این جماعت بی‌عقل.

## مجموعه آثار احمد قایل

(انتشارات شریعت عقلانی، فضای مجازی، ۱۳۹۱)

الف. آثار منتشر شده:

۱. «نقد فرهنگ خشونت»، یادداشت‌های سیاسی ۱۳۷۵-۷۹، ۳۷۶ صفحه، انتشارات

سراپی، تهران ۱۳۸۱

۲. «اسلام و تأمین اجتماعی (مبانی و راهکارهای حمایتی و بیمه‌ای در قرآن، روایات،

اخلاق و فقه اسلامی)»، ۴۸۶ صفحه، موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، تهران، ۱۳۸۳

۳. «مبانی شریعت»، مباحثی در مبانی و اصول فقه، ۳۵۶ صفحه، مرداد ۱۳۹۱

۴. «نقد خودکامگی»، یادداشت‌های سیاسی و اشعار ۱۳۸۰-۸۸، ۴۵۴ صفحه آذر ۱۳۹۱

۵. «وصیت به ملت ایران: یادداشت‌های سیاسی و مصاحبه‌ها ۱۳۸۸-۹۱»، ۴۲۰ صفحه،

آبان ۱۳۹۱

۶. بیم و امیدهای دینداری (سخنرانیها ۱۳۸۳-۸۸)، ۲۸۳ صفحه، بهمن ۱۳۹۱

۷. شریعت عقلانی؛ مقالاتی در نسبت عقل و شرع (۱۳۸۳-۸۷)، ۳۲۸ صفحه، بهمن

۱۳۹۱

- یادنامه: احمد قایل به روایت خانواده، دوستان و علاقه‌مندان، ۴۹۸ صفحه، اسفند ۱۳۹۱

ب. آثار در دست انتشار:

۸. فقه، کارکردها و قابلیت‌ها: رساله‌های فقه استدلالی، مقالات فقهی اصولی، پاسخ به

پرسش‌های دینی (۱۳۸۲-۸۹)

۹. احکام بانوان در شریعت محمدی: حجاب، برتری مردان؟ ازدواج موقت، حق جدائی،

ارث و... (۱۳۸۲-۸۷)

۱۰. احکام جزائی در شریعت محمدی: ارتداد، رجم، مهدورالدم، بازداشت موقت،

اعتراف‌گیری نامشروع و قضاوت (۱۳۸۲-۹۰)

۱۱. یادداشت‌ها (۸۲-۱۳۷۶)